

آری
 جعفرزاده و آری
 باری
 مهدی زاده آری
 پیکانی
 نیازآذری
 اسدی (آری)
 اتری
 اوآس
 اینهمانی
 احمدی (۱)
 احمدی (۲) احمدکلا
 افرا
 اوصیا
 ادیون
 برچاسی
 بادیور
 بای
 باقی
 رفیقان و شعبان زاده
 بیکلا
 باکر
 برفس
 بنتیار
 باعو (بائو)
 باریگی
 بورا
 پاشا
 پدر فیروز های
 تیربندی
 تهمتن
 جلیلی
 چاکتن
 ۵۵
 پدرگزی
 میدرقلخ (اده یاتی) (تیر)
 هامی آده
 هامی تبار
 ملاله فود
 خواجه تبار
 فلیلی
 فیضی نیا
 فرمی

بندی پی

تبرستان

میراث مادرگار

سرگردشت بیش از صد طایفه بندی

طالی	قطیب (جان بیبی)
علبدی	یورچالی
عباس تبار (تکون)	داغمهه
عنیزی (آری)	داداش نیله
علبدی آری	دنگ ور (یوسفی)
آقابی	دلون (حسین خان آده)
عموازم آری	(همانی)
عیس زاده آرای	سماقوش (سلیمان)
عسکری	سرفان
علی تبار	سقمه (سته) عباس زاده
عرب تبار (اریانه)	شیاده
الف: چمیرون	شوکی
به شیفون	شوب
عمدون	شعبانی
غلامعلی تبار (هلدون)	صلحعلو
فتح تبار (فتحه)	صهواتی
فیروزهایان ۱	طهی
فیروزهایان ۲	بک تبار و غیره
فیروز مندی	طهی (۱)
فتامی	نهاجی وغیره

مؤلف : دکتر رضا مهدی زاده آری

- با همکاری جمعی از فرهیختگان بندی -



نشر نوج

۰۹۱۱۱۲۶۰۱۸۵ / ۰۳۲۶۸۸۷۸ / ۰۱۱۱۱۲۶۰۱۸۵

ISBN: 978-600-92720-8-2

تبرستان
www.tabarestan.info

الله
رسول

www.tabarestan.info

تبرستان
www.tabarestan.info

بندي

تبرستان
www.tabarestan.info
ميراث ماندگار
(سرگذشت بيش از صد طایفه بندي)

مؤلف کتاب

دکتر رضا مهدی زاده آری
مدرس تربیت معلم و دانشگاه
drrezmahdizadehari@yahoo.com
۰۹۱۱ ۲۲۴ ۵۹۰۵

عنوان و نام پدیدآورنده: بندهی میراث ماندگار ابرخان مهدی زاده آری
 مشخصات نشر: بابل: نوج، ۱۳۹۱.
 مشخصات ظاهری: ۲۸۳ ص: مصور(زکی)
 شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۴۲۲۰-۸-۲
 قیمت به ریال: ۱۲۰۰۰
 موضوع: طایفها - ایران - بندهی
 رده بندهی کنگره: ۱۳۹۱/۳۲۵۸۹ / DSR۰۷۵
 رده بینی دیویس: ۷۵۵۲۲۷
 شماره کتابشناسی مل: ۲۸۹۲۵۳۵

عنوان: بندهی میراث ماندگار
 مؤلف: رمضان‌مهدی زاده آری
 ناشر: انتشارات نوج
 طراح جلد: حامد اسماعیلی
 صفحه آرا: امین جباری نیروزجاه (گراف)
 نوبت چاپ: اول
 سال چاپ: ۱۳۹۱
 تیراز: ۱۰۰ نسخه
 شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۴۲۲۰-۸-۲
 قیمت: ۱۲۰۰۰ ریال

نقش به کار رفته در حاشیه صفحات اقتباس
 از طرح گل لاله نقش بسته به دست
 هنرمند زن روستایی از توابع بندهی



حق چاپ برای مؤلف محفوظ است.

نشانی: باابل: باغ فردوس. خیابان باابل کلینیک

کوچه شهیدان کاکا ۵. بعد از خدمات درمانی

تلفن: ۰۱۱۱ ۱۲۶ ۰۱۸۵ همراه ۸۶۷۸

۱۳	مقدمه
۱۹	فصل اول: طایفه و حاج شیخ موسی
۲۱	مفهوم طایفه
۲۵	طایفه در ایران باستان
۲۷	بندپی و نامگذاری آن
۳۲	حاج شیخ موسی و آقا مار(آغمار)
۳۴	فیروزجاه(پریجاه)
۳۶	مبناي تقسيم طایفه در بندي
۳۷	فصل دوم: طایفه، تیره و تبار بندپی
۳۹	آري
۴۱	الف: جعفرزاده و آري
۴۱	ب: برازي
۴۴	ج: مهدى زاده آري
۴۴	د: پیکانی
۴۶	ذ: نيازآدرى
۴۷	اسدى (آرابى)
۴۸	اتركى
۴۹	اوآس

۵۲	انیجدانی
۵۴	احمدی (۱)
۵۶	احمدی (۲) احمدکلا
۵۷	افرا
۵۹	اوصیا
نیزه اع	
۶۴	ادبون
۶۵	برجلسی
۶۷	بلجیر
۶۹	بای
۶۹	بقی
رمضانی و شعبان زاده	
۷۰	بیگلری
۷۲	باکر
۷۵	برخس
۷۵	بتیل
۷۷	بلغو(بلفو)
۷۸	باریکی
۷۹	بورا
۸۱	پاشا
۸۴	پیر فیروز جایی
۸۵	تیربنندی
۸۷	تهمن

۹۱	جلیلی
۹۲	چاکتن
۹۳	چیم
۹۴	حیدری
۹۶	حیدرقلی زاده بای (عرش تبار)
۹۸	حاجی زاده
۹۸	حاجی تبار
۱۰۱	حلال خور
۱۰۴	خواجه تبار
۱۰۵	خلیلی
۱۰۸	خیری نیا
۱۱۱	خرمی
۱۱۶	خطیب (جان بیونیا)
۱۱۷	یورچالی
۱۱۸	داغمچی
۱۱۹	داداش نیامله‌ی
۱۲۰	ذنگ ور (یوسفی)
۱۲۱	دلون (حسین خانزاده)
۱۲۲	رحمانی
۱۲۳	سماکوش (سنکوش)
۱۲۷	سرخان
۱۲۹	سقوق (سغو) عباس زاده

۱۳۰	شیاده
۱۳۲	شوکا
۱۳۳	شوبه
۱۳۵	شعبلی
۱۳۷	صلحدار
۱۳۸	صورتی
۱۳۹	طوری (۱)
۱۳۹	بک تبار و غیره
۱۴۱	طوری (۲)
۱۴۱	نوازی و غیره
۱۴۳	طلایی
۱۴۵	عابدی فیروز جایی
۱۴۹	عباس تبار (تکون)
۱۵۳	عزیزی (آرایی)
۱۵۵	عابدی آرایی
۱۵۵	آقایی
۱۵۵	عموزاده آرایی
۱۵۵	عیسی زاده آرایی
۱۵۷	عسگری
۱۵۸	علی تبار
۱۶۰	عرب تبار (اربالله)
۱۶۶	الف: چمیکون

۱۶۶	ب: شیخون
۱۶۷	عمرون
۱۷۰	غلامعلی تبار (چلخون)
۱۷۳	فتح تبار (فته)
۱۷۷	فیروز جاییان ۱
۱۷۷	فیروز جاییان ۲
۱۷۹	فیروز مندی
۱۸۰	فتاحی
۱۸۱	کبود تبار (کهو)
۱۸۶	کاردگر
۱۸۷	کوچک تبار (آرایی)
۱۸۹	کیلی
۱۹۱	یادی از مرحوم حاج محمد فیروزی
۱۹۳	کلشی
۱۹۵	کردون
۱۹۸	کاظمی
۲۰۰	کریمی (گیلان)
۲۰۲	گاوزن (۱) و رامینی
۲۰۴	گنجی
۲۰۴	اسپکیان
۲۰۵	سادات گنجی
۲۰۸	طلش

۲۰۵	کیا
۲۰۷	گلچوب
۲۰۹	گاوزن (۲)
۲۱۱	گرگلی
۲۱۴	گوهری
۲۱۵	گریودهی
۲۱۶	лагру
۲۲۰	لنہ (الہی)
۲۲۴	لمسوولمنیاو
۲۲۶	لرون (فیروز پور)
۲۲۹	ملکشاه
۲۳۵	گدکهها
۲۳۶	هلی کتک (علی کتک)
۲۳۷	مهری
۲۳۸	محمدی
۲۳۸	غلامی
۲۴۱	ملکتبل
۲۴۳	مقیمی (بیژنی)
۲۴۴	ملاتبار
۲۴۸	مهرعلی تبار (لبون)
۲۵۱	مقری
۲۵۳	محسن تبار

۲۵۴	فهیمی
۲۵۵	نازک تبار
۲۵۶	نجفی و صفائی
۲۶۰	ناصری
۲۶۱	نجار ۱
۲۶۱	نجار ۲
۲۶۴	ورزی
۲۶۵	فهرست منابع
۲۶۶	تصاویر نام آوران بزرگ طوایف بندپی
۲۷۲	تصاویر مناظر بندپی

تبرستان
www.tabarestan.info

مقدمه

طایفه (در معنای کلاسیک یا عامیانه)، یکی از اساسی‌ترین سازمان تشکیل‌دهنده هر جامعه به ویژه ایران بوده است. قرآن مجید به عنوان قانون اساسی مسلمانان، شعوب و قبائل را کنار هم می‌آورد تا مردم یکدیگر را بهتر بشناسند. (سوره الحجرات آیه ۱۳) رسول گرامی اسلام هم حب الوطن را نشانه‌ایمان و آرامش می‌داند. حضرت علی (ع) هم در نهج البلاغه مردم را دعوت به درک تاریخ پیشینیان می‌نماید. (نهج البلاغه نامه ۳۱) در قدیمی‌ترین دوران کهن‌ایرانی، که کسی، دیگری را نمی‌شناخت و فرد به تنها‌یی نمی‌توانست با خطرات و انواع موانع پیش روی خویش زندگی نماید، به ناجار مجبور بود که به کوچک‌ترین هسته‌ای بپیوندد تا ادامه حیات برای وی ممکن باشد. لذا تاریخ کهن‌ایرانیان نیز بر پایه طایفه، ایل و تبار... ساخته شد. لذا عقل حکم می‌کند که طایفه یکی از نامرئی‌ترین زنجیره ضروری زندگی اجتماعی باشد که بشر از آغاز با آن، با هم نواعن خود گاه پیوند می‌خورد و گاه وجه تمایز پیدا می‌کرد. با این سخن، بیم آن می‌رفت که با از دست دادن بزرگان و کمبود منابع، این زنجیره و گذشته و هویت و پیوند نسلی، در بندپی به کلی فراموش شود. و نسلهای بعدی در دریای بی‌نامی غوطه‌ور شوند و این تنها‌یی، ایندگان را با سردرگمی مواجه نماید. شاید بدین دلیل بود که نسلهای امروزی به آرامگاه‌ها روی آوردن تا تکه سنگی از اجداد خود بیابند و ببروی آن سنگ قبر بسانند تا هویت طایفه‌ی خویش را حفظ نمایند. لذا برآن شدم تا طایفه را با تعبیری عامیانه درست نه جامعه شناسانه کلاسیک، با کمک عده‌ای از فرهیختگان بندپی بررسی کنم که حاصل مدت طولانی آن،

چیزی است که ملاحظه می‌فرمایید. حال این طائفه را بخواهیم ایل، گروه، دسته، هم نزاد، هم نسب، هم حسب، هم شکل، هم آرمان، تیره و تبار معنا نماییم، امروزه از دیدگاه عامه مردم مورد قبول است. زیرا وجود طائفه به عنوان یک گروه هماهنگ و متعصب به آرمان هم‌دیگر ضروری‌ترین شکل استمرار نسلها بوده است. اگر جامعه‌ی بزرگی که امروزه داریم و برای آن برنامه‌ریزی می‌نماییم، باید بدانیم که طایفه با هر تعریف کلاسیک یا عامه‌ی آن، سنگ‌ریزه‌های بسیار کوچکی است که بنای آن را ساخت و می‌سازد. هم چنانکه دانشمندی می‌گفت که بزرگ‌ترین کوه استوار را سنگ‌ریزه‌ی بسیار کوچک در زیر آن نگه می‌دارد. اگر آن سنگ‌ریزه برداشته شود کوه فرو می‌ریزد. لذا طائفه با هر نامی که برای آن بگذاریم همانند اجزای مولکولی هستند که به شکل زنجیره‌وار به هم وابسته هستند که یک جسم مانند جامعه را شکل می‌دهند. یا به تعبیر ابن خلدون اگر نکات مثبت آن حفظ شود، عصبیت پدید می‌آید. عصبیتی که امروزه به نوعی با غیرت تشابه دارد. لذا یادآوری نکات زیر را لازم می‌بینم:

- (۱) پایه اصلی کار ما تاریخ شفاهی است. تاریخی که نسل به نسل و سینه به سینه نقل شد. ما هم به دور از هر گونه جانبداری سیاسی و شخصی و گاه نیز با قدری تلخیص و یا اضافات نگاشتیم. ترتیب نگارش طوایف به همراه زیرمجموعه آنها، برپایه حروف الفبای فارسی است. از ذکر القاب دوستانه بین طایفه نیز خودداری نمودم.
- (۲) بنده و همه فرهیختگانی که در این کتاب با ما همکاری کردند، ادعانداریم که همه‌ی تیره و تبار و طایفه را در بندهی جمع‌آوری کردیم. بلکه همواره چشم امید به‌ایندگانی دوختیم که کمبوداین گونه کار را کامل نمایند و یادی از کسانی نمایند که از آنها یادی نشده است. ولی باید صمیمانه از همه‌ی کسانی که مطالبی را برای این مجموعه با ارزش فرستادند، تشکر نمایم.
- (۳) برخود فرض می‌دانم از بزرگان طوایف، خانواده شهداء، پهلوانان، معلمان، استادان،



علمای دینی، کشاورزان، دامداران، بازرگانان و... تشکر کنم که هم در خانه‌های خویش با نهایت گرمی و محبت ما را پذیرفتند و هم به همه محققان، اجازه دادند، تأثیرگذار از میراث گذشتگان در نزدشان بود را، در اختیارشان بگذارند.

۳) در متن کتاب گروهی با نام محقق ذکر شدند که مطالبی را با درخواست از این فرهیختگان طایفه، برای ما فرستادند (حدود ۵۴ نفر) و اما در جاهای که با نام راوی ذکر شد، مطالبی است که خودم (نگارنده کتاب) به نزد بزرگان طایفه حضور یافتم و از گفته‌های آنان جمع آوری نمودم. (بیش از ۷۰ طایفه)

۴) این کتاب نمی‌تواند دست آویز کسانی باشد تا بدان وسیله ییلاق و یا شلاق از دست رفته و یا بدست آورده را دوباره احیاء یا تثبیت نمایند. بلکه در صددیادآوری هویت طایفه‌های است که گذشتگان آنها، با تمام سختی سینه به سینه، سرگذشت خویش را حفظ نمودند.

۵) در آخر کتاب نه تنها از دیدن تصاویر بندپی بهره می‌برید، بلکه عکس‌هایی از سران و بزرگان طایفه‌ها و پهلوانان و تصویر مبارک چند شهید را که دلایلی در انتخاب آنها داشتم، به عنوان نماد، آوردم، به این امید که بقیه عزیزان، در کتاب جداگانه نگاشته شود. ضمن اینکه در مورد زنان بندپی کتاب جداگانه به نام اسپه روسربی در حال نگارش دارم.

۶) باید از همسرم خانم فاطمه صغیری عابدی فیروزجایی، به سبب ویراستاری و نگارش تشکر نماییم و همچنین از دوستانم عیسی کیانی حاجی (شاعر و نویسنده توana)، مهندس حاج احمد علی ادبی، علیرضا کامفر، حسین علیزاده، اکبر غلامی، کریم ملاتبار، رمضان فیروززاده پاشا، جانعلی مهدی زاده آری، محمد محمد زاده طالش (به سبب تهییه تصویر سیاپل) و مرضیه مهدی زاده آری (به سبب تصویر زیبای حاج شیخ موسی) سپاسگزاری نمایم.

دکتر رضا مهدی زاده آری.

عید سدهی دهم بهمن ۱۳۹۰

وقف نامه حاج شیخ موسی



تبرستان
www.tabarestan.info

فصل اول

- مفهوم طایفه
- طایفه در ایران باستان
- بندپی و نامگذاری آن
- حاج شیخ موسی و آقامار
- فیروزجا، پریجا (فیروزجاه، پریجاه)
- مبناي تقسیم طایفه بنده

تبرستان
www.tabarestan.info

مفهوم طایفه

الفاظی مانند ایل، قبیله، قوم، طایفه، تیره و تبار را می‌توان از دو جهت مورد بررسی قرار داد. یکی از راه علم کلاسیک جامعه‌شناسی که محققان و پژوهشگران جامعه‌شناسی آنها را از هم جدا می‌کنند و تعاریف جداگانه‌ای برای آن ارائه می‌دهند. و دیگری مفهوم عامه و فولکلور آن است یعنی آن طور که مردم روزمره از یک لفظ ارائه معنا می‌کنند.

از لحاظ جامعه‌شناسی، ایل شامل گروهی از انسان‌ها که با زبان یا لهجه‌ی خاصی صحبت می‌کنند و صاحب فرهنگ مشترکی هستند که آنها را باید یک‌گران متمایز می‌کند و دارای یک واحد اجتماعی منسجم، احساسی مشترک و نام مشترکی هم دارند که به آن نام خوانده می‌شوند که تا حدودی با مفهوم قبیله مشترک است. (گودرزی، حسین، مقاهم بنيادی در مطالعات قومی، تهران، ۱۳۸۵ چاپ اول ص ۶۶)

گروهی هم ایل را مفهومی وسیع‌تر از طایفه می‌دانند. در واقع مجموعه‌ای از طوایف که به علت هم‌خونی و خویشاوندی یا دلایل اجتماعی و سیاسی بایکدیگر متعدد شدند که دارای محدوده جغرافیایی خاصی هستند. معمولاً این ایل زیر مجموعه و طایفه‌های زیادی دارد که با هم خویشاوندی‌های دور سببی و نسبی دارند. بعضاً ممکن است که این اشتراک خویشاوندی را هم نداشته باشند ولی بنا به ضرورت‌های اجتماعی و سیاسی به ایل پناه برند و با آداب و رسوم و شیوه‌ی زندگی آنها یکسان شدن. (محله دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز، محمد باقر بهشتی، بهار ۱۳۷۷ شماره ۱۶۶ ص ۸۳)

اما تعریفی که از طایفه ارائه می‌دهند با قبیله، ایل و قوم فرق دارد. طایفه تقریباً از لحاظ جامعه‌شناسی از ایل و قبیله کوچک‌تر است. طایفه عبارت است از مشخص‌ترین و مهم‌ترین چارچوب اجتماعی که با هم خویشاوندی دور و نزدیک دارند و در چندین چندین نسل پیش از راه نسبی یا سببی با هم مشترک هستند (همان ص ۹۰) اما چیزی که پایین‌تر از طایفه وجود دارد تیره یا تبار است که در واقع تیره یا تبار رکن اصلی تشکیل‌دهنده یک طایفه است که از مجموعه چند واحد کوچک، یک طایفه‌ی بزرگ را تشکیل می‌دهند. و هم چنین

گفته شده که از مجموعه چند خانوار یا خانواده‌یک تیره به دست می‌آید. لذا اگر بخواهیم به شکل دقیق‌تری مفهوم‌ایل و طایفه، تبار و تیره را بفهمیم باید بدانیم ترتیب‌این گونه است: ایل ← طایفه ← تیره ← (تبار) ← خانوار. لذا تیره همان طور که گفتیم شاخه‌ای کوچک از گروه سیاسی که به طایفه وصل شده است.

اما در مفهوم دومی یعنی طایفه و تیره و تبار از دیدگاه عامه مردم به مجموعه‌ی از افراد که دارای نسب مشترک دارند که‌این نسب مشابه گاه سکونت همسان، لقب همانند، خلق و خوی مشترک، مکان یکدست، تعصب همنوعی و حتی هم‌جواری و گویش مشترک را به دنبال دارد. لذا با این تعبیر، تیره، تبار، ایل و طایفه از دیدگاه مردم فهیم بندپی چندان از هم جدا نمی‌شوند. اگرچه داشت آموختگان آنها با دیدگاه جامعه‌شناسانه سعی دارند مرزی بین این الفاظ مشخص نمایند ولی به عنوان نگارنده کتاب نخواستم خلاف برداشت عامه قدمی بر دارم. زمانی اینها را تا حدودی از هم جدا می‌کنند که در محدوده‌ی بسیاری کوچکی قرار بگیرند آن وقت سخن از تیره و تبار پیش می‌آید و الا از دیدگاه عامه مردم بندپی تیره و تبار و طایفه همه را تا حدودی با لفظ طایفه صدا می‌زنند. به عنوان مثال از شخصی پرسیدم که چه طایفه‌ای هستی؟ گفت من طایفه‌ی سما کوش هستم. شاید سما کوش یک طایفه‌ی مفهومی کلاسیک نباشد. و آن دیگری جواب من طایفه گرون (گرگانی) هستم. شاید گرون یک تبار باشند. اما طایفه‌ی اصلی او فیروز جایی (پرچایی) است. در واقع از دیدگاه‌این مردم فهیم بندپی، تیره و تبار و طایفه دریک مفهوم طایفه گنجانده می‌شوند و ما هم ناگزیر زبان گویای مردم هستیم و نمی‌توانیم خارج از آرمان و گویش آنها قلم برداریم و آنها را از هم جدا کنیم و بگذاریم آن طور که مردم هم‌دیگر را صدا می‌زنند به همان سبک قلم بزنیم.

طایفه، تبار، تیره‌یا هر نامی که می‌خواهیم برایش بگذاریم، در بندپی تقسیمات مختلف دارد:

۱- گروهی خودشان را بندپی و فیروز جایی اصیل می‌دانند که در نوشه‌هایشان در داخل



کتاب خواهیم دید.

۲- گروهی خودشان را اصالتاً غیربندپی و مهاجر می‌دانند، سرگذشتاین گروه را هم خواهیم خواند. (چندان بهاین امر اعتقاد کامل ندارم)

۳- گروهی از طایفه بندپی هم دارای یشلاق و هم دارای بیلاق هستند. معمولاً از اوائل خرداد تا اول مهر عده‌ای طعم زندگی شیرین را در بیلاق می‌چشند و در خانه‌های یشلاقی را قفل می‌زنندیا به کسان دیگر موقتاً می‌سپارند. برای این گروه که بیشترشان دامدار هستند مراسم قرق شکنی، کوچ روی، کوه روی، بیست و نهشی عید ماه، جونکا سره و... یک آرمان به حساب می‌آید به اندازه‌ای که حتی تحصیل کرده‌هایشان هم به آن همچنان دل بسته هستند.

۴- گروهی به همان مفهوم طایفه از دیدگاه مردم نام می‌بریم، شاید بیلاق نداشته باشند و در ۱۲ ماه سال در یشلاق (مازرون) زندگی می‌کنند بیشتر آنها کشاورزان، تاجران، مغازه داران، بازار گانان و... هستند که در محلات جلگه‌ای بندپی زندگی می‌کنند. گروهی برخلاف اینها، در بیلاق بودند مثل طایفه گریوودهی که امروزه‌اینگونه نیست.

۵- گروهی از طوائف بندپی، یشلاق آنها در جنگل‌هایا دهات و روستاهای بندپی می‌باشد اما بیلاق آنها وسیع‌تر از یشلاق آنهاست. بدین معنا که از یشلاقی خارج از حوزه‌ی جغرافیایی خویش زندگی می‌کنند. مثل گروهی از طوائف بندپی غربی که به نسل از توابع آمل می‌روندیا گروهی چون آری، خلیل، افرا در بیلاق اسبخونی و دسر و... که از لحاظ جغرافیایی محدوده‌ی سوادکوه به حساب می‌آید، می‌روند.

۶- گروهی از طوائف بندپی به شهرها و حاشیه‌ی استان مهاجرت کرده‌اند و ما تلاش نموده‌ایم تا حد امکان هنگام معرفی طایفه، پراکندگی سکونت را هم تا حدودی مشخص کنیم مثل طایفه‌ی «سرخان» در انتهای جویبار و بهنمیر (از نوا) زندگی می‌کنند که در متن در مورد طوائف تا حدودی به آن پرداخته شده است.

۷- گروهی از طوایف به همان لقب قبلی باقی ماندند ولی گروهی دیگر بویژه جوانان

لقبهای خویش را تغییر دادند که گاهیک پدر و پسر، لقب یا همان فامیلی آنها با هم یکی نیست (عرب تبار و مهر آور و یا کوچک تبار و سروش و یا داغمچی و فروتن و فیروزمهر و...) و من این رایک خطر هویتی و طایفه‌ی می‌دانم چرا که حلقه‌های طایفه با این شکل، بریده و از هم گسسته می‌شود.



طائفه در ایران باستان

شاید قدیمی‌ترین شکل طائفه‌ای در ایران کهن به ویژه در عصر «ودایی» خانواده بود. یک خانواده به همراه خویشان است و ریاست خانواده را که خود طائفه کوچک بود راهمنان پاتی pati یعنی نگهدارنده که بعده‌با کلمه پدر (father) تغییر یافته است، عهده دار بود. به نظر می‌رسد که کلمه father در لاتین از کلمات باقیمانده عصر ودایی می‌باشد که پدر در آن، اصل و اساس طائفه بود و یا حتی لفظی چون pitri به معنی خوراک دهنده داریم که لفظ دیگری برای پدر است و به مادر هم که جزء اعضای خانواده بود «میتر» یا مادر و به دختر «دوغ‌تر» و به پسر هم «پاستر» می‌نامیدند. همه‌این الفاظ نشان می‌دهند که کوچک‌ترین و قوی‌ترین شکل‌یک طائفه به صورت خانواده در عصر کهن وجود داشت و شغل آنها هم دامداری بود و هر خانواده یا طائفه امروزی یک آغل (پل) مازندرانی برای حفظ دام خویش داشت و آنها یک عشیره (طائفه) به نام گوتوتر gostral داشتند که گاه چراگاه‌های مشترک داشتند هم چنان که امروزه در مناطق بیلاقی بندپی طوائف مختلف دارای چراگاه‌های مشترک بیلاقی هستند که خود قرق و قرق بان و مرز تقریبی ساخته شده از دره و سنگ و تپه می‌باشند. البته در ایران کهن چراگاه‌های مشترک را «گشتی» goshti می‌نامیدند. اگر این گشتی‌ها در دهی ساکن می‌شوند، آنان را «وسیه» vise می‌نامیدند و چند وسیه را جانه jane یا قبیله بزرگ می‌نامیدند. چنین سرزمینی را که مردم در شیوه و روش زندگی یکسان بودند، «جاناپادا» می‌نامیدند و رئیس آن را «راجان» یعنی شاه می‌نامیدند. تقریباً این گونه تشکیل اجتماعی، امروزه در بندپی وجود دارد. آنها هم چراگاه‌های مشترک دارند که گاه هر چراگاه متعلق به یک طائفه است. (ایران زمین - دکتر محمد جواد مشکور - صفحه ۶)

گاه مثل حاج شیخ موسی، گلیران، کرلی بن و ایسه از طوائف مختلف شکل می‌گیرد که در میان آنها یک نفر ریش سفید به عنوان بزرگ مطرح است و بیشتر مشکلات یک منطقه مشترک المนาفع را حل می‌کند و کمتر به مراکز قانونی کشیده می‌شود. اما همانطور که گفته شد در بعضی مناطق مثل «اسب خونی»، «انگرزم» و «کربیوش» یک طائفه خاصی سکونت

دارند چنین سیستم طائفه‌ای در عصر ودایی تا حدودی مشهود است. حتی در این شکل طائفه در عصر آریاها بعد از عصر «ودا» هم وجود داشت که اساس تشکیلات آنها به خانوادگی که دریک جای بنا نام «نافه» nafoa در «نمانه» Nmana یا خانه امروزی سکونت داشتند از چند خانواده هم خویش، یک تخمه یا عشیره یا طائفه امروزی شکل می‌گرفت که دریک مکانی به نام «ویس» و یا «ده» امروزی زندگی می‌کردند. از چند عشیره یا تخمه یک «دهیو» (قبيله یا طایفه بزرگ) شکل می‌گرفت که رئیس آن را «دهیویت» (ریش سفید) می‌نامیدند و در چنین تشکیلاتی وی مقام بالا و صدر داشت. هم‌اینها از شاه وقت اطاعت می‌کردند (همان- صفحه ۷ و ۱۷).

همانند چنین سیستمی در بعضی از طوائف بندپی وجود دارد مثل طائفه‌ی «ابون» امروزی خود از چند تیره و تبارهای کوچکی چون، چفا، دانس و دانشی... شکل گرفته است در راس همه‌اینها یک شخصیت بر جسته بود که دیگران از او حرف شنوند. درینجا قصد اثبات این راندarm که سیستم طائفه‌ای بندپی همان سیستم طائفه کهن است بلکه در روزگاران سختی که امکان سرقت و قتل و غارت می‌رفت وجود طائفه می‌توانست از حریم خانواده بهتر دفاع نماید همچنان که در سرگذشت طایفه شعبانیها خواهیم دید و در کنار هم می‌توانستند در ساخت و ساز تولید خانه و عمران و آبادی به هم‌دیگر کمک نمایند و از جهت آرمانی نوعی همبستگی عشیره‌ای و خانوادگی پدید می‌آمد که باعث دلگرمی آنها و ادامه حیات می‌شد و یا همانند طایفه‌ی کوچک تبارها که با اتحاد خویش محله خود را آباد نمودند و روستای نمونه شدند. امروزه هم وقتی از مناطق بیلاقی اعضای طائفه در کنار هم جمع می‌شوند یکی از بهترین صله رحم و دید و بازدید است که در این میان شوخی‌ها و بذله‌هار و بدل می‌شود و حتی جالب‌ترین است که اعضای طایفه در هنگام عزا و عروسی می‌توانند به هم‌دیگر کمک نمایند. به ویژه دریک عروسی حدود یک هفته قبل، اعضای طائفه برای چادر زدن، آوردن چوب و هیزم و پخت و پز به خانه‌ی پدر داماد آماده بودند یک فضای بسیار صمیمی را در این تشکیلات طائفه‌ای ایجاد کرده بود به هیچ وجه موافق نیستم که طائفه‌شناسی باعث حقارت



یا عدم اتحاد ملی می‌شود، بلکه باید طائفه را نوشت و اصلاح کرد و چیزهای خیالی را از آن زدود و دور نمود و از خصال نیک آنها یاد نمود ضمناً باید در نظر داشت اگر سیستم طائفه‌ای که کوچک‌ترین حلقه اتحاد است اگر پاره شود به قول ابن خلدون عصیت از بین می‌رود، اولین فریادیک خانواده، به گوش طائفه او نمی‌رسد.

بندپی و نام گذاری آن

بندپی نام سرزمین همیشه سبز در قسمت جنوب شرقی بابل واقع است. در زمان گذشته در دوره‌ی صفویه بندپی قسمتی از سرزمین وسیع چلاو‌آمل بود ^{ظاهرًا} حکومت مرکزی برای اداره‌ی بهتر این منطقه را به دو قسمت بندپی و چلاو تقسیم کرد. این تقسیم‌بندی تا قبل از افشاریها بود در زمان افشاریها تنها از دیوا نام برده می‌شود که جز املاک شاهی و از قرای بر جسته بندپی بود که به چهار صد سکه نادری به اهالی دیوا فروخته می‌شود و بندپی به عنوان یک منطقه نام برده می‌شود در دوره قاجاریه به سبب حمایت از زندیه رو به خرابی می‌رود و پس از روی کار آمدن میرزا محمد شفیع مازندرانی که از اهالی بندپی بود این منطقه رو به بهبودی رفت و بنابر تقسیمات کشوری سال ۱۲۸۷ شمسی به بلوک تبدیل شد و نایاب الحکومه بر آن حکم رانی نمود و در سال ۱۳۱۶ یکی از بخش‌های ساری به حساب آمد چون ساری و گرگان تنها عنوان شهرستان داشتند و بقیه مناطق بخشداری بودند. مقر آن روستای مقری کلاه گردید و در سال ۱۳۵۵ از آن به خشودپی انتقال یافت. این بخش سر سبز و زیبای در جنوب شرقی بابل در قدیم الایام یک منطقه بزرگ و وسیع را تشکیل می‌داد و حدود ۳۳۰۰۰ نفر جمعیت داشت و دارای ۶۷ ده بود (اوایل ۱۳۰۰ ه.ش.) اما تقریباً از سال ۱۳۷۰ این منطقه برای همیشه به دو قسمت بندپی غربی و شرقی تقسیم شد که بندپی غربی به مرکزیت خشودپی باقی ماند و بندپی شرقی نیز به مرکزیت گلوگاه مستقل شدند. (اگرچه نام بندپی شرقی در سند ذیل به شکل بلوک شرقی بندپی در سال ۱۳۰۳ بود).



سند ۱۳۰۳۵. ق نام بندپی شرقی در سطر اول است.

یکی از بارزترین حوادث بندپی پناه دادن به آغا محمدخان قاجار بود که در سال ۱۹۹۵ م. مردم بندپی وی را زدست رضا قلیخان و شورشیان لاریجان نجات دادند و او را به مدت یک هفته مخفی نمودند.

اگرچه از جهت ساختار اداری، بندپی غربی به جهت مرکزیت گذشته سازمان یافته‌تر به نظر می‌رسد ولی بندپی شرقی نیز به جهت نزدیکی به بابل رشد مناسبی همانند بندپی غربی نموده است اما هیچ کدام توقع مردم را برآورده نکرده‌اند، زیرا به نظر می‌رسد بندپی مقداری قربانی

قدرت‌های منطقه‌ای شدکه سعی در اداره‌این مناطق از طریق نمایندگی و مسئولیت‌های کلیدی داشتند و این رقابت شدید نیز در تحولات بی تاثیر نبوده است.

به نظر می‌رسد لفظ بندپی از کلمه (بند + پایین) گرفته باشد و بند در اصطلاح بندپی یعنی دامنه، که در ترکیب به معنی منطقه‌ای که ساکنان آن در قسمت دامنه شیب دار زندگی می‌کنند، اگر آدمی از دور به‌این منطقه بنگرد توگویی یک سطح شیب دار از سلسله جبال البرز تا جنگلهای بندپی تا به دشت خود راه‌کرده و به پایین کشانده است.

نیز این نظر را می‌توان پذیرفت که این لفظ از بندیه معنی دامنه و پی به معنی کنار بوده باشد یعنی سرزمینی که در کنار دامنه وسیع قرار دارد. شغل اکثر آنها در دوره‌های کهن شبانی و کشاورزی بود. امروزه بندپی در کنار سوادکوه و در عرض لاریجان سه منطقه‌ای هستند که زبان، شغل، رفتار و فرهنگ آنها در اثر تحولات مدرنیته چندان دست خوش تغییر نشده است. زنان در کنار مردان تمامی کارهای دامداری و کشاورزی را در دوشادوش آنها انجام می‌دهند.

البته‌این را بر اثر تجربه طولانی تدریس در دانشگاه‌های استان و برخورد با دانشجویان به‌این نتیجه رسیدم که نه تنها گویش این مناطق تغییر پیدا نکرده است بلکه ثابت و استوار هم مانده است اگرچه شاید عده‌ای به‌این نوع گرایش مردم عیب بگیرند ولی دلالت بر اصالت فرهنگی این مناطق دارد. یکی از مهمترین جاده‌ارتباطی بندپی شرقی به بابل جاده مشهور به حبیبی است که به نام پهلوان امامعلی حبیبی است وی بنابه گفته مردم از اهالی درزیکلاه بابل بود و دارای منش پهلوانی بود و در ساخت جاده‌های ارتباطی مردی پر تلاش بود و از پل محمد حسن خان به بعد بدین نام خوانده می‌شود که مسافت آن تا گلوبه (گلیا) حدود ۲۵ کیلومتر می‌باشد. جاده بابل به بندپی غربی از یک جاده قدیمی مشهور به جاده قدیم آمل است. علامه دهخدا منطقه‌ی بندپی را چنین معرفی می‌کند:

ناحیه‌ای در مازندران حد شمالی بار فروش (بابل قدیم) شرقی سوادکوه و جنوبی فیروزکوه و غربی لاریجان، ناحیه کوهستانی است در قسمت علیای رود بابل واقع است در کل این منطقه به سه قسمت شرقی، غربی و بالا کوه تقسیم می‌شود. از مهمترین طوائف آن: ملکشاه، فیروز جاه،

عمران و آری هستند و رودخانه‌هایی چون: کلارود، سیمارود و رودخانه سجاد رود (در اصطلاح بندپی سعرو) و شکر الله رود دارد. مرکز کل آن مقری کلا (در کنار خوشرودبی است) از قرای آن هم می‌توان بائی کلا، دیوا، آهنگر کلا، لدار ویلاق آن چون سنگ چال، نشل و فیل بند است (فرهنگ جغرافیایی ایران جلد ۳) و (دهخدا ذیل کلمه‌ی بندپی مراجعه شود).

روستای کوچکی به همین نام (بندپی) در نوشهر نیز وجود دارد که بسیار کوچک در حدیک ده می‌باشد و با این بندپی تناسبی ندارد. با این نوشه‌های نامی توامن ثابت نمایم که عمر بندپی چند صد سال است زیرا زمانی که غارها، قلعه‌ها، سنگ‌فتش‌ها و آثار سفالی بجا مانده از بندپی را می‌بینیم، ناخوداگاه حدس می‌زنم که عمر پیشینه‌این سرزمین بایان سیاری از شهرهای استان هم بیشتر باشد. لذا باید منتظر بمانیم تا باستان‌شناسانی ماهر و دلسوز از بندپی سر برآورند و با کمک محققان از جان گذشته، پیشینه در خور برای این خطه ناشناخته سرزمین آریایی بیابند. امروزه بندپی غربی به مرکزیت خشرودبی حدود ۲۷۰۳۴ نفر جمعیت دارد و بین این دو منطقه قرابتهای بسیاری از جهت نزد و فرهنگ و نسب و حسب و مراودات اقتصادی و سیاسی و ادبی و فرهنگی وجود دارد. مرکز بندپی شرقی شهر گلوگاه (گلیا) است قرار گرفتن رودخانه سعرو (سجاد رود، سجاده رود، سِرج رود) در کنار این شهر بر زیبایی آن دوچندان افزوده شده است البته در کنار گلوگاه (گلیا) روستای پاشا امیر (سید نظام الدین) قرار دارد که دارای امام زاده‌ی به همین نام است هر دو مرکز به عنوان دو مرکز تجارتی و دینی بخش به حساب می‌آیند. شغل مردم بندپی بیشتر دامداری و تجارت و معازه‌داری و کشاورزی است. امروزه بندپی شرقی در حدود ۳۹۰۹۶ نفر جمعیت به تفکیک ۱۸۶۵۶ نفر مرد و ۲۰۴۳۹ نفر زن، دارد. عده‌ای از آنها کارهای اداری مشغول هستند ولی باید اذعان نمود که این هر دو بخش از نخبگان و نوابع علمی زیادی برخوردار است و از جهت علمی فرزندانی با تحصیلات عالی در همه سطوح علمی دارد. لازم به ذکر است که مرحوم حاج محمد فیروزی و عمران پورهاؤ از چهره‌های سرشناس این منطقه است. حاج فیروزی که اولین درمانگاه را در گلوگاه تاسیس نمود و نام نیک از خود بجانهاد همانطور که در بابل مرحوم نوشیروانی شهرت ملی پیدا نمود. پهلوانان الله



وردي، رستم حيدر قلیزاده‌باي، زين‌الدين عابدي و مهرعلی فيروزبور و... نيز از پهلوانان بى‌رقib لوچوی اين منطقه بودند که روحيه مردم دوستی در اينان بارز بود. در كل بندپی به سه قسمت منطقه‌ی کوه، جنگل و دشت تقسيم می‌شود. و مهمترین کوه ويلاق تابستانی و بهاري آنها حاج شيخ موسى است. مهمترین حادثه‌ی که بر زبان پيران منطقه‌ی بندپی همچنان وجود دارد زلزله سال ۱۳۳۶ يازدهم تيرماه سحرگاه ساعت چهار ونيم بود که مرکز اصلی آن را با بيش از هفت ونيم ريشتر امروزى در نشل دانستند که روستاهای گريوده، آنجдан، حاج شيخ موسى، اسب خونی، چرات، لهه، فيلبند و جوارم... از اين حادثه دركذاک بدور نبودند و دهها کشته و مجروح بجا نهاد و يك حلقه CD که بوسيله هنرمندان بندپی بويژه گريوده‌ها با كمک تصوير تهييه شد که جاي تقدير است. ولی اين حادثه برای مردم بندپی تا حدودي مبدا تاريخي شده است.

ضمن اينکه يك بيماري سختی در بين احشام و بخصوص گاوهاي مردم بندپی افتاد که سبب مرگ بسياري از حيوانات شد که به ناخشي سال (سال ناخوش و بيماري) شهرت دارد البتة بين سال ۱۲۹۷ تا ۱۳۰۴ هـ اختلاف نظر است ولی بيشتر به ۱۲۹۷ هـ نزديکتر است. ضمن اينکه حادثه سی تومنی سال برنج هم شهرت دارد آن اينکه در سال ۱۹۱۴ م. ظاهرها خشكالی اتفاق افتاد که برنج دو قرانی به سی تومن رسيد که هر راس گاو هفت تومن بود که اين حادثه هم مبدا تاريخي بزرگان بود. شايaban ذكر است که منطقه بندپی افتخار دارد که حدود ۲۴۴ شهيد در راه دفاع از ايران اسلامي، تقديم اين سرزمين پاک نمود. مهمترین مكانهای ديدنی بندپی، سد شياده، تکيه ناربوران وزوارده، سقا خانه گليران، منطقه‌ی ييلاقی حاج شيخ موسى، آبگرم ازرو در آری (متاسفانه از دست عامه مردم به عنوان سرمایه انفال عمومی، بدست تباري تا حدودی دچار انحصار شد که مورد توقع مردم به عنوان مكان ملي و عمومی نبود اميد است که اين سرمایه ملي سودش به مردمی برسد که از اطراف و اکناف برای شنا بدین جا می‌آمدند و مردم می‌گويند اين سرمایه ملي باید از انحصار يك طایفه خارج شود)، تکيه مقری کلاه (قدمتی بيش از ۱۲ سال)، قله سیاه کوه (روی جلد كتاب است)، يخچال پشت، آرامگاه باستانی ملايوسف در بايکلا بندپی غربی (قدمت بيش از ۴۰۰ سال)، آبشار درازکش، غار کرلي بین، غار تارکلي (تاريک

لى) در التمر، قلعه فريدون در دامنه سياه کوه (پل) و... است.

حاج شیخ موسی بنده پی

حاج شیخ موسی شخصیت دینی و مردمی است که سخن‌های فراوان در باره او گفته شد از آن جمله که وی از بازماندگان کاروان به سوی خراسان در زمان امام رضا(ع) بود که متاسفانه به آن کاروان نرسید و در بنده پی ماند. اگراین درست باشد تاریخ آن به ۲۴۰-۲۰۰ق بر می‌گردد و کرامتهای زیادی را مردم به وی نسبت دادند که از آن جمله لوجهی (دیک کوچک) که هر چه غذا می‌پخت و به مردم می‌داد تمام نمی‌شود و گاو شیرده او هم زبان زد است که همه‌این‌ها در هاله‌ای از اسطوره قرار گرفتند. عده‌ای عقیده دارند که وی از نوه‌های امام موسی کاظم(ع) است و در مکتب امام صادق(ع) درس خواند اگراین درست باشد تاریخش به اواخر قرن دوم هجری بر می‌گردد. عده‌ی عقیده دارند که بین او و سید علی کیا سلطان در شاهکلاه و پاشا امیر رابطه تنگاتنگ وجود دارد (از مرحوم درویش حاج اصغر در شاهکلاه شنیدم) که اگراین درست باشد تاریخش به قرن هشتم بر می‌گردد. به هر حال مردم بنده پی به‌این نمادها بسیار اعتقاد دارند و احترام می‌گذارند. در اعتقاد مردم، حاج شیخ موسی عالم دینی، عارف و چنان که پیداست مردی آشنا به سیاست روزگار خود و مبارز نیزبوده است. اما آنچه مهم است این‌که قبل شیخ موسی، امامزاده سید عبدالله نامی بود که گفته شد که شیخ موسی از مریدان و خادمان آن حضرت بود که امروزه قبر آن بزرگوار هم در زیریک گنبد در همان مکان در کنار مرقد شیخ موسی است. که ظاهراً آن حضرت بنا به گفته بزرگان بنده پی، از نزدیکان امام زاده حسن(ع) و امام زاده شریف در چرات است (نقل از حاج شیخ ابوالمحامد نجفی از علمای بزرگ بنده پی). اما ظاهراً حاج شیخ موسی بعد از امام زاده عبدالله، نام و شهرت بالایی در بنده پی یافت. وی به شکل چادر نشین در ممرز چشمه بنده پی و در لته بیلاق زندگی می‌کرد. اما متاسفانه به دلایل نبود منابع معتبر و مکتوب درباره زندگی ایشان، دانسته‌های ما درباره ایشان چندان زیاد نیست. لذا حکایت‌هایی که گاه به افسانه مانند است و می‌توان آنها را از کرامات شیخ ما دانست، در پیرامون او کم نیست. شیخ متعلق به شخص یا اشخاص معینی نبوده و نیست و شاید بتوان



گفت که او مردی مسلمان، مبارز و عارف به برخی اسرار و به سبب پرهیزکاری وی بوده است که مردم به سبب علاقه اسمش را بربدهی ماشینها می‌نویسند و لقب خویش را حاجی و فیروز جایی و... می‌گذاشتند. گروهی عقیده دارند که شیخ از آمل و یا نور و چمستان بهاینجا آمده است و مسکن اولیه او را در سیرباغ نزدیکی سرجیکلای بندپی شرقی می‌دانند و گروهی هم مسکن وی را در بندپی به ممرز چشمeh کنار رودخانه سجره می‌دانند که باز هم درهاله‌ی از ابهام است و باید تحقیق شود. همکاری او با فیروز شاه، شاه فیروز جاه و یا فیروز کوه در زبان مردم می‌باشد که گاه مر کز حکومت او را به قلعه کتی پشت ویتله می‌دانند و قلعه پشت سیاه پل را از آن فریدون نامی می‌دانند و حتی تاریخ شفاها بدلی جای رفته که گویند شیخ، فیروز شاه را در جنگ با شاه کو در نشل یا فریدون محله کمک کرد که منطقه موزیک به نام موزیک جنگ نام گذاری شده است و فیروز شاه منطقه‌ییلاقی امروزی لهه و شالینگ چال و منطقه امروزی معروف به حاج شیخ موسی را به شیخ هدیه داد و او همه را وقف نمود. البته نوعی وقف که دستور داد همه مردم بندپی به اندازه نیاز از آن بر دارند و همه از این نعمت بهره برند (نقل از حاج شیخ حسین ملاتبار تباری). حتی تا آنجا پیش رفتند که شجره‌این شیخ با کرامت را به نزد مردم لزیر رسانندند. در حالیکه شیخ بنابه به گفته عده‌ای در لئی ییلاق می‌زیسته است و منطقه کیجا بُر را به خواهر کوچک وی نسبت می‌دهند. در حالیکه بعضی از بزرگان بندپی چون حاجی تباری (شیخ حسین) عقیده دارد که شیخ موسی خواهری نداشت و این داستان مربوط به دختری از سر زمین تنگه‌ی واشی نزدیک فیروزکوه است که عده‌ای چشم به طمع مال این دختر افتادند و وی از دست آنها فرار می‌کند و دریک تعقیب و گریز به حاج شیخ موسی پناه می‌برد و آن حضرت با کرامت خویش وی را در کوهی پناه می‌دهد و اسب کَهْر او هم، راه دیگری می‌گیرد و دشمنان را از مسیر اصلی منحرف می‌کند و به منطقه‌ی امروزه به نام کرسنگ (کهر سنگ) می‌رود که همه‌اینها در هاله‌ای از نماد قرار دارد. به هر حال امروزه بیش از ۳۲ تیره و تبار فیروز جایه‌هار از نسلهای بعدی شیخ مرتبط با فیروز شاه می‌دانند که بیشتر آنها دامدار سیار هستند و پسوند حاجی و یا فیروز جایی دارند. همه‌این گفته‌ها باید با اسنادی بررسی شود که

بسیار اندک است و سینه به سینه در افواه شفاهی بدست ایندگانی رسید که نمی‌توانند با علم امروزی تناسب دهند. اما می‌تواند قسمتی از تاریخ شفاهی باشد که جایگاه و ارزش خاص خودش را دارد. باز گفته‌ها حاکی از آن است که شیخ برادری داشته است که داستان جدایی آنها و کوچ شیخ موسی از غرب به شرق بندپی باز بر سر زبانها است. نام برادرش را شیخ یوسف می‌دانند (حاج شیخ احمد احمدی عقیده دارد که برادری به نام یوسف خیلی مطابق با واقعیت نیست. به تاریخ نوزدهم اردیبهشت نود و یک). راویان ذکر نمودند که وی با ۲۴ هزار نفر از مدینه به شیراز آمدند و یوسف در آنجا ماند و شیخ موسی به بندپی آمد (نقل از حجت الاسلام شیخ محمد علی امیری پاشا به تاریخ یکم فروردین نود و یک). شیخ موسی مادری داشته که به آقا مار [۱] مادر آقا [۲] آغمار شهرت یافته است و به همراه شیخ بهای مکان (فیروز جاه) آمده بود و اکنون مزار مادر او نیز در روستای فیروز جاه (پریجاه) ثابت قرار دارد و لفظ آقا مار (آغمار) جهت عظمت و بزرگی شاید به او نسبت داده شد همانطور که امروزه اسم‌های آغا باجی و آغا ننه و حتی آغا مار... نزد بندپی‌ها برای اسم خانمهای رواج دارد ولی کسی اسم واقعی اورانمی‌داند.

شیخ موسی بنابر حکایتها یی که از کرامات او بر زبانهاست؛ بسیار مورد علاقه و احترام مردمان بندپی و پیرامون آن بوده و هست تا بدانجای که برآستی و درستی گفتار و کردار خود آن حضرت را گواه می‌گیرند و آرامگاه او مهم ترین زیارتگاه‌ایین منطقه است و هر ساله مراسم بسیار زیبای به نام داوت حضرتین یا همان دعوت در آرامگاه او یعنی حاج شیخ موسی برگزار می‌شود و اطعام داده می‌شود. ظاهرًا به ابتکار مرحوم حاج محمد فیروزی بود. و نیز هرساله در ۲۶ عیدماه در آن جا کشتی لوچو برگزار می‌شود و مراسم قرق شکنی در آن جا هم، بسیار دیدنی است. (به جزو تهییه شده حاج شیخ عبدالله تباری مراجعه شود).

فیروز جاه (پریجا و پرجایی)

در آغاز سخن باید از شخصیت محترم، با اطلاع، طایفه دوست و خوش صحبت حجت الاسلام حاج شیخ حسین تباری (ملا تباری) صمیمانه تشکر نمایم که نه تنها در این باب، بلکه در مورد همه طوایف بندپی بویژه در ارائه اسناد و مدارک کمک شایانی نموده است. گفته‌های



حاجی را با سخنان دیگر بزرگان در هم آمیختم و حاصل آن چنین است که لقب فیروزجاه برای بسیاری از تبارهای بنده بود که از این تبارها کاربرد دارد اگر بتوان یکاصل بزرگ در بنده بودم بنظر می‌رسد که فیروزجایی تنها ایل بزرگ می‌باشد که از لحاظ جامع شناسی معنای ایل برای آن اطلاق می‌شود. اینکه فیروزجاه به چه معنایی است اختلاف نظر وجود دارد. در زبان عامه به آن پریجا گفته می‌شود. و پریجامی تواند معانی مختلفی داشته باشد از آن جمله بنابه گفته بزرگان شاید شکل تغییر یافته پری + جا باشد که پری به معنای فرشته و انسانهای زیباست که گفته شده ساکنان اولیه این منطقه مردمانی زیبا رو و خوش اندام بودند. در معنای دیگر پریجامی تواند از کلمه پری یعنی انسانهای با تجربه و مورد اعتماد باشد که در این معنا پریجایها مردمانی با تجربه و انسانهای مورد اعتماد بوده‌اند. که از قدیم الایام مردمان اطراف برای کارهای امور دینی و اجتماعی و دعاوی به پریجا ثابت مراجعه می‌کردند. یادم است که روحانیان ساکن پریجانه تنها به امر کفن و دفن، روزه، تبلیغ امور دینی و اجرای احکام شرعی می‌پرداختند بلکه در امور حج هم مردم را راهنمایی و گاه و کالت می‌نمودند. پریجا در معنای دیگری می‌تواند معنای سکونت انسانهای زیاد هم باشد. بنابراین گفته حاج شیخ حسین تباری، از ابتدای قلک تا قبرستان امروزی بالای گردنۀ فیروزجاه (از لاریجا تا گریوه) محل سکنی مردم بود که به مرور زمان مهاجرت کردن و یا به جنگل‌ها جهت کارهای دامداری ساکن شدند. با این توجیه کلمه پریجا می‌تواند از پورجا (پر جا مازندرانی) باشد که امروزه هر سه توجیه برای مردم بنده بود که فیروزجاه شاید ریشه در توجیهات گفته شده که شاید پریجا متناسب با فیروزجاه نیز باشد که فیروزجاه شاید ریشه در پادشاه اسطوره‌ای فیروزشاهی داشته باشد که در زمان حاج شیخ موسی زندگی می‌کرد و بنابراین گفته بزرگان و دیدن کرامات‌های شیخ، مناطق وسیعی از بنده بود که از ایل‌تایشلاق به وی بخشیده شد و بدین سبب بسیاری از تبارهای فیروزجاه به احترام حاج شیخ موسی لقب حاجی گرفتند و به سبب پریجا (فیروزجاه) القابی چون پریجایی، پر جایی مقدم، فیروزی، فیروزجایی، فیروزجاییان، فیروزمندی، فیروزمه‌ر، فیروزپور و حتی روستاهایی چون فیروزکنده، فیروزآباد و... دارند. قابل ذکر است که فیروزجاه یا پریجا به دو قسمت ثابت و سیار تقسیم می‌شود که ثابت

آن همان محله‌ی کنونی که محل سکونت امروزی مردم است ولی سیار مردمانی هستند که در جنگلها زندگی می‌کنند قابل ذکر است که بسیاری از تبارهای ایل بزرگ فیروزجاه با داشتن یک فامیلی مخصوص، پسوند فیروزجایی را هم بدنبال خود دارد که تعداداً بیشتر تبارها بنا به گفته‌ی بزرگان گاه سی تا و گاه حتی با اختلاف نظر زیاد به شصت هم رساندند ولی بنظر می‌رسد که زیر مجموعه‌ایل اصلی فیروزجاه یا پریجاه ۳۶ تبار بیشتر نباشد که در متن کتاب همه آنها را به نام طایفه آورده‌ایم.

مبانی تقسیم طائفه‌بندي

طائفه در بندي هم چنان جایگاه بزرگ دارد و در بندي‌پی‌ضمانت کننده اتحاد و دست‌گيری به موقعی است که در جنگل‌های سخت و گاه در روستاهای زندگی می‌کنند. در باب ضرورت طائفه‌بندي باید گفت که سختی و مشکلات و صعب العبور بودن اين مناطق گاه خود عاملی است در به وجود آمدن طائفه‌ای که می‌تواند اعضای آن در سخت‌ترین لحظات دست همديگر را بگيرند. اما ينكه چرا اين طوائف بدين نام خوانده شدند در داخل کتاب آمده است ولی در مقدمه باید بگويم که بيش از ۱۰۰ طائفه وجود دارند (البته طایفه در معنای عامه مردم بندي‌پی نه در اصطلاح جامعه‌شناسي کلاسيك). هريک از طائفه‌ها زير مجموعه فراوان دارند که امروزه بعضاً لقب‌ها و فاميلی‌ها تغييرات عجیب و غریب کرده است که بالصل خود تناسبی ندارند مثلاً ادبون زير مجموعه دانش، دانسی دارد که اين لقب و فاميلی بسیار نادر است. اما گروهی که اصل هستند هم چنان به همان لقب در مجتمع عمومی ذكر می‌شوند. البته در کتاب از ذكر القابي که دوستانه به هم می‌گويند خود داري می‌نمایم. اما در باب علت‌ايين القاب به نظر می‌رسد که عواملی چون؛ خلق و خوي، ابزار‌کار، اجداد، شغل، حوادث طبیعی، غذا و امکانات، پرندگان، کار، زيرکی و هوش، رنگها، گویش، مكان مهاجرت، اتفاقات طایفه‌یی، مكان سکونت، گیاه و غيره که در آغاز‌ي اين هر طایفه خواهیم دید، به همرا ماموران با هوش ثبت احوال در سال ۱۳۰۶-۹ ه.ش. نقش داشتند.

تبرستان
www.tabarestan.info

فصل دوم

طایفه، تیره و تبار در بندپی

تبرستان
www.tabarestan.info



◆ طایفه‌ی آری (آرایی) ◆

■ محقق: دکتر رضا مهدیزاده آری (نگارنده کتاب)

طایفه‌ی آری دریکی از روستاهای زیبایی که در بین سه روستای فیروزجاه، ویتله، خلیل کلاه از بخش بندپی شرقی واقع است زندگی می‌کنند. این روستا در دامنه‌ی جنگل و کنار رودخانه آبرگرم از رو قرار گرفته است. (این آب گرم از رو (ازت رودیا آزادرود)، هم اکنون به عنوان یک سرمایه ملی، علی رغم اعتراضات محلی، در انحصاریک تبار قرار گرفت و سکوت و کوتاهی مسؤولان وقت بندپی و جسارت انحصار گران، از دید مردم قابل بخشش نیست). این سرمایه ملی و یومی باید روزی به مردم برگردد. در زمان تغارش کتاب، وجود این آب گرم در کنار این روشی بر زیبایی آن دو چندان افزوده است و سرچشم‌های آبیاری هکتارها زمین کشاورزی چندین روستا می‌باشد. که می‌سکن اصلی طایفه‌ی آری در کنار آن است که حدود ۷۰ خانوار جمعیت دارد در حالی که در آغاز سال ۱۳۰۰ حدود ۵۰ نفر جمعیت داشت و در اولین سرشماری در سال ۱۳۲۵ برنامه و بودجه، جمعیت آری حدود ۲۲۸ نفر ۲۳۵ که ۱۰۷ نفر مرد و ۱۲۱ نفر زن بودند و آخرین سرشماری سال ۱۳۸۵ جمعیت آن ۸۲ مرد و ۲۳۵ نفر زن که جمعاً ۳۱۷ نفر باشند البته با جمعیت ۵۷ نفره از رو سر به ۳۷۴ نفر می‌رسند (آری ثابت فقط در ده). اگر چه بسیاری از آنها با مرگ نیاکان درهای خانه را بستند و به شهرها کوچ نمودند ولی عده زیادی همچنان در محل ساکن هستند. این روستا از مرکز گلوگاه بندپی شرقی حدود ۲۰ کیلو متر فاصله دارد. اینکه چرا به این طایفه آری نام نهادند تصورات مختلف وجود دارد. گروهی این طایفه را مهاجرانی از نژاد اصیل آرایی می‌دانند که از شهرهای مختلف کشور به این منطقه مهاجرت نمودند و نام آری که خود برگرفته از آرایا باشد بر این مردم کوچنشین نهاده شد که در تاریخ کهن ایران نام قومی به همین نام یعنی آری بر می‌خوریم. (دهخدا ذیل آری). (آری) از کلمه فارسی قدیم به معنی میخ بزرگ که در زمین می‌کاشتند و حیوانات را به آن می‌بستند که در اصطلاح محلی به آن میخ طولیه می‌گفتند، آمده است. باز علامه دهخدا می‌گوید؛ روستای آری واقع در بندپی شرقی، مردمانی چادر نشین بودند. از این گفته وی چند نتیجه به دست می‌آید: اینکه آرایی‌ها مردمی مهاجر بودند. دیگر اینکه نامیکی از اقوام کهن ایرانی بود به آنها آری نام نهادند و سوم اینکه مردمی چادرنشین و اهل بیلاق و قشلاق بودند. لذا با کلمه میخ بزرگ هم بی‌تناسب نیست. زیرا میخ بزرگ یا همان میخ طولیه را چادر نشینان داشتند که چادر یا اسباب را به آن وصل می‌کردند. مردم کوچ نشین و اهل چادر و مهاجران میخ بزرگ را همراه خود داشتند تا هر کجا که منزل می‌کردند آن را بر زمین می‌کوبیدند و چار پایان خویش را به آن می‌بستند. بنابر نظر دهخدا این قوم قبل از مشروطه به شکل چادر نشین بودند که هرجایی که آب و هوای خوب بود در آن جا سکونت می‌گزینند (در اصطلاح

بندپی‌ها خوش‌نشین بودند). این نشان می‌دهد که شاید اجداد آرایی‌ها سال‌ها پیش هنوز مهاجر و چادر نشین بودند. خوی و خصلت مهاجر بودن در وجود این مردم بوده است. بزرگان محل تعریف می‌کردند که آنان برای خرید ارزاق عمومی روتاست از فاصله آری تا فیروزکوه را از میان سنگلاخ‌ها و گذرگاه‌های خطرناک چندین روز طی می‌کردند تا به مقصد برسند و گاهی در بین راه همان فیروزکوه جان می‌دادند شاید قبر خانم عموزاده آرایی در امامزاده اسماعیل فیروزکوه شاهداین مدعی باشد. اما نکته‌این است که این قوم آری چرا اسباب خویش را به درختان نمی‌بستند و حتماً می‌بایستی به میخ بینندن در حالیکه‌این گونه میخ بستن مخصوص مناطقی است که پناهگاه طبیعی نداشتند. جواب فرضی این قضیه‌این می‌تواند باشد که شاید این نامگذاری از طرف ساکنان اولیه‌این مناطق بود که با دیدن میخ در بار و بنه آنها این نام را بر آنها نهادند، کما اینکه در تاریخ ایران داریم که نام آراییا ائیرانه‌ایران ویج را معمولاً ساکنان اولیه‌این فلات بر مردم مهاجر هند و آرایی نهادند، نه اینکه خودشان نام معین داشته باشند (ایران ویج- بهرام فرهوشی، ص ۲۰) لذا این فرض برای مردم آری نیز متصور است با توجه به خلق و خوی و قیافه و نامگذاری فرزندان و اجداد به نظر می‌رسد که این مردم تا حدودی با بقیه اقوام و همسایگان در نام‌گذاری کهن فرق داشته باشند. گروهی هم نام‌این طایفه را بر گرفته از عاریه می‌دانند. بدین معنی که مهاجرانی که چندان با روئنه نداشتند که این ویژگی همه مردم کهنه بندپی بود ولی لفظ عاریه چندان با کلمه ظاهری آری تناسب ندارد.

منطقه‌بیلاقی طایفه آری، اسب خانی (خونی و خنی)، یکی از روستاهای مرتفع بیلاقی است که حدود ۳۲۰۰ متر از سطح دریا ارتفاع دارد و شهر آلاشت تا آنجا حدود ۲۳ کیلومتر می‌باشد که در قسمت جنوب غربی با فاصله ۷ کیلومتری امامزاده حسن واقع است. این روستا تقریباً آخرین محل قابل سکونت خانوادگی است که از جاده آلاشت به امامزاده حسن می‌گذرد. در قسمت جنوبی این محله کوه‌های بلندی است که به پشت فیروزکوه ختم می‌شود. حدود ۷۰ خانوار بیلاقی در آنجا در فصول بهار و تابستان سکونت دائم و غیر دائم دارند و به علت برف سنگین از آبان ماه تا اواخر فروردین قابل سکونت نیست. گاه ارتفاع برف به بیش از ۲ متر می‌رسد که بعضی از خانه‌ها تا حدودی با برف هم سطح می‌شوند. هیچ غیر آرایی در آنجا سکونت ندارند. اینکه چرا اسب خونی نامیدند هر کسی از ذهن خویش چیزهای زیادی گفته و تافته و بافته است که مبنای عرفی دارند. یکی گوید اسبی در آنجا بود که بر اثر خودرن گیاهان زهر آولد (زهره) مرد و به آن محل مردن اسب نامیدند که البته می‌دانیم اسب خونی از کوه‌هایی است که کمترین گیاه زهره را دارد و در اقع کرلی بن یا کالی بن و پت کت از کوه‌های پر زهره‌این منطقه است. این نظر ظاهرآ قابل بحث است. نظر دیگر اینکه اسب خونی منطقه‌ای است که اسب‌های زیاد در آنجا سکونت داشتند که محل و خانه اسبان بود که این نظر نیز پایه و اساس عرفی دارد. ولی آن چه که به ذهن بیشتر نزدیک است، اینکه اسب خونی (اسپ

خانی) متناسب با معانی چون چاختنی، خنیه (هر دو منطقه نزدیک اسب خانی هستند) می‌باشد که دو توجیه می‌توان نمود. یکی اینکه خونی یا خنیه به معنی خنک و سرد است و اسب‌یعنی چشمچه جوشان و اسب خونی منطقه‌ای که چشمچه سرد و جوشان داشت که همان ورچشمه بود. (امروزه متأسفانه در داخل حیاط منزل بکی از شخصیت‌ها، به شکل منبع آب درآمد). ای کاش این چشمچه زیبای عمومی هرگز دست خوش حوادث آبیاری نمی‌شد و از حیاط نامبرده، بیرون می‌آمد و برای همیشه به عنوان نماد و رمز مردم مهاجر، خسته و تشننه‌ی آرایی، جایش معین می‌بود و با کاسه کوچک، قدری آب می‌نوشیدند. صد افسوس). لذا به سبب ورچشمه، وطن خویش را، اسب خونی نام نهادند. دیگر اینکه اسب خونی مکانی که به سبب داشتن چشمچه خنک، اسبها جهت آب خوردن به آنجا می‌آمدند و به آن اسب خونی یا خانی یعنی محل تجمع اسپان در گذار آب حنک نامید (فرهنگ مردم آلاشت، کیوان پهلوان ص ۵۱). می‌توان این دو نظر آخری را بیشتر پذیرفت؛ زیرا تنها چشمچه پرآب و خنک در همین منطقه وجود داشت. در بعضی متون آمده است که اسب‌یعنی در معانی چون تند رفتن که با کوچ ارتباط نسبی دارد. اگر اینطور باشد می‌توان گفت که اسب خونی یا خانی محلی چشمچه خنک برای مهاجران بود که یک گمان است. آراییها امروزه بالقبهای چون: آری، آرایی نژاد، عباسی، آقایی، مهدی‌زاده آری، عیسی‌زاده، عموزاده، رجبی، خدابخشی، عابدی آرایی، نیاز آذری، اسدی، رجای‌راد، تیپ، اکبری، مرتضی‌زاده، کوچک‌تبار، ابراهیم‌زاده، تیزبخش، رجبی، جابر، مولای، جعفرزاده، مهدی‌نیا، مهدی‌پور، هادی‌پور، اسکندری، رمضانی، براری و وکیلی راد... پراکنده هستند.

طایفه: جعفرزاده (آری) و براری و زیر مجموعه‌های آری

یافته‌ها از سختان حاج احمد آری (با کمک پدر محترمش کبیلی جعفر آری) و دیگر بزرگان محلی این طایفه، حاکی از آن است که جعفرزاده‌هاییکی از بزرگترین تیره‌یا تبار زیرمجموعه آری هستند. اولین شخصی که برای خانواده‌ی جعفرزاده‌ها ذکر می‌کنند حاج امامقلی است و بعد او جعفر نامیست که دارای سه فرزند است. مشهدی شیرآقا (از دو زن) که پدر خان آقایار محمد، جانی، زمز، هما، صدیقه بود و از مشهدی میرزا بابا فرزندانی چون کلثوم، زینب، طوبی، عذرا بودند (پسر نداشت). این هردو برادر لقب آنها بخاطر جدشان جعفر، جعفرزاده شدند. اما پسر سوم جعفر، حاجی گل آقا القبیش آری شد. که از همسر اولش حلیمه (اوآس)؛ حاجی علی برار، گل برار و جان برار داشت. از همسر دوم حکیمه (طایفه امیری و گربوی) استادبختیار، حاجی اسفندیار، حاجی ستار، کبیلی جعفر داشت. و از همسر سوم عمه خانم (خلیل) فرزندی نداشت. مرحوم حاجی گل آقا ظاهرًا بزرگترین شخصیت جعفرزاده‌هاست. وی ابتدا خیاط بود و بعداً با شرکت در مال داری با محمود آقا شاهرخی زندگی وی بهتر شد. ضمن دامداری، شغل خرید و فروش دست آوردهای دامی (میملی) داشت. گفته شد که وی در ایام ماه رمضان از روحانیون دعوت می‌کرد و در خانه خودش روضه خوانی می‌کرد و با تیره‌های

مختلف آری در ساخت مسجد و مدرسه همکاری می‌کرد و سرمایه خویش را با تلاش خود جمع نمود. بر اساس شغل پیشینه‌اش، بجهه‌هایش هم در خیاطی و میمیلی و خرید و فروش و مغازه داری دستی داشتند. کبلی جعفر از برادرش نقل می‌کند که حاجی گل آقا پدرش راندیده بود یعنی در واقع در کوچکی، پدرش، فوت کرد.

از شخصیت‌های برجسته و تأثیرگذار امروزی تبار جعفرزاده آری، می‌توان حاج غفار آری را نام برد که وی عضو شورای شهرستان بابل با مسئولیت‌های شهرستانی و منطقه‌ی مختلف می‌باشد و مورد احترام مردم محل و منطقه و شهرستان است. ضمن اینکه در کشتی لوچو هم در میادین مختلف به عنوان بزرگ، میدان داری می‌نماید. و مردمی خیر در ساخت اماکن مذهبی و عمومی است. (اضافه از نگارنده کتاب)

البته شایسته می‌دانم قبل از هر چیزی ضمن تشرک از کبلی فیض الله برباری که طایفه برباری را این گونه معرفی نمود. وی عقیده دارد که آقا بربار بزرگی مشهور به آقا بربار نورسوس، بزرگ آقا بربار ها بود. وی پنج پسر چون؛ اکبر(پدر نعمت و میران وعلی گل و شعبان و مشهدی آقا علی)، کبلی عباسقلی (پدر قبر علی و بیار علی)، اصغر(پدر نادر)، حیدر(پدر آقا بربار و گت بربار) و جعفر (پدر میرزا بابا و شیرآقا و گل آقا) داشت. که همه‌ی اینها به سبب جدشان آقا بربار برباری شدند ولی حاج گل آقا به سبب پدرش جعفر، جعفرزاده آری گردید و بعضاً هم آری شدند.

دکتر وحید برباری از چهره‌های علمی این خانواده است و خانواده‌های دیگری آری چون مهدی پور، هادی پور، مهدی نیا و داداشی هم وجود دارند که امروزه هم چنان با مساملت‌آمیز در کنار دیگر تیره‌ها زندگی می‌کنند و بعضاً تحصیلات عالیه دارند. تیره دیگری به نام اسکندری‌ها از فرزندان اشرف اسکندری و خانواده رمضانی از فرزندان مرحوم مشهدی بهرام رمضانی هم هستند. البته از این خانواده رمضانی جوانی به نام مرحوم رضا رمضانی تبار آرایی فرزند قدرت که بعد از تصادف اعصابی بدن خویش را با تمام ایثار هدیه نیازمندان نموده است و جای تقدیر و افتخار است. البته تیره دیگری از آری هستند که جد آنها ملا آقا بربار و بعد از او آخوند و سپس قربان است که قربان پدر مشهدی حسن و معروف آری و... بود. مهاجرانی هم در این محل از تیره‌های مختلف زندگی می‌کنند که استاد حاجی تبار و جان قلی عرب و علی محمدی (پدر حاج ولی محمدی جانباز و از چهره‌های سرشناس منطقه است) و... از این تبار مهاجر می‌باشند. طایفه زینی هم از نوادگان زین العابدین پدر گلبرار پدر استاد خیرالله و... هم هستند.

شایسته ذکر است که دو گروه خانواده بسیار محترم سادات (در جای خود بحث خواهد شد) از فرزندان سید عبدال... به نام‌های مرحوم حاج سیدقریان، مرحوم حاج سید موسی و سید رستم میرزاپور هستند که با پسوند شیاده می‌باشند (در قسمت شیاده بحث شد). و خانواده دیگری از تبار

احمدی‌ها هستند که در از روسر زندگی می‌کنند و اهل مسائل دینی و فقهی و با شخصیت هستند و از بزرگان آنها ملا محمد علی (پدر مرحوم ملاصفراحمدی و حاج شعبان احمدی) و برادرش حاج علی رضا (پدر حسن احمدی) و مشهدی ملا تقی (پدر ملاکاظم، آقا عمو و شیخ غلامحسین) بود که همه‌ی آنها از احمدیهای فیروزجاه هستند و نورعلی لاغری هم در کنار آنها زندگی می‌کرد. (اضافات از نگانده کتاب).

◊ تیره (طايفه): مهدىزاده آرى و پيکانيها ◊

■ راوى: مهدىزاده آرى

باید در آغاز مطلب از پدر و مادر عزیزم و عمومی بزرگوارم حاج رستمعلی مهدیزاده آرى، در بیان مطالب، تشکر نمایم. از سخنان این عزیزان دریافتیم که طایفه‌یا تیره مهدیزاده آرى یکی از طوائف زیرمجموعه آرى هستند که همانند دیگر طوائف بعضاً در آرى وکتی و نگارنده در قائم شهر زندگی می‌کنند. قدیمی‌ترین اسناد و گفته‌های بزرگان نشان می‌دهد که جد بزرگ‌این طایفه، حاج محمدمشیع حلال خور آرایی باشد که چندان از او اطلاعی در دست نیست. جزاينکه در سند موقوفه سال ۱۳۲۶ مق از او نام برده شد (درپیوست آمد وقابل تحقیق است) بزرگان نسب شناس بعد از این شخص به رضاقلی بیگ می‌رسند که ظاهرآ داماد حسن سلطان نیاز بود و بعد از او به اسماعیل بیگ که پدر آقا مهدی بود که همه‌ی مهدیزاده‌های آرى هنگام تهیه شناسنامه به اعتبار او مهدیزاده شدند و همسر آقا مهدی ننه جان افرا، خواهر رضا افرای بزرگ بود که ننه جان در امامزاده حسن دفن شده است. آقا مهدی برادری داشت که در جوانی مرد که نامش احمد بود. (احمد مردی خوش اندام وقوی هیکل که در مرگش حاج فیروزی (جوان بود) بزرگ تاسف خورد زیرا با برخورد با چله درخت جان داد که بعدها نامدار پیکانی اسم اولین پسر خویش را احمد آقا نامید که وی هم پهلوان و معمار بزرگ بود که در جوانی فوت نمود) و برادر دیگر وی کبلی محمد جان بود. البته قابل ذکر است که آقا مهدی در آرى دفن شد بعداً استخوان‌های او را به سفارش خودش، برادر وی محمدجان به کربلا برد و کبلای محمد جان شد. کبلی محمدجان خودش دو فرزند داشت یکی نامدار (حسن) پیکانی و دیگر جان آقا (تیموری‌ها و آذری‌هانو و دختری او هستند) هستند.

پیکانیها هم در آرى مردمانی صبور، قدرتمند، اهل هنر و پهلوانی هستند که نامدار پهلوان و فرزندش علی آقا پهلوان از چهره‌های درخشان کشتی لوچوی پهلوانی، هستند. اینها در زنبورداری و شکار و معماری مهارت دارند. اما آقا مهدی فقط یک پسر داشت به نام محمد باقر که در آرى دفن شده است. و دو دختر داشت به نام زیور که همسر قنبرعلی حاجی تبار پدر حاجی میران حاجی تبار بود و دختر دیگر خاتون بود همسر سلمان قلی فتح تبار که امروزه در برنجستانک زندگی می‌کنند. همسر محمد باقر ماهگل فرزند حیدرقلی فرزند کبلی آقاجان آرایی بود. از فرزندان محمدباقر به ترتیب، مرحوم دادش مهدیزاده، حاج حسینعلی مهدیزاده، حاج ماندگار مهدیزاده و حاج رستمعلی مهدیزاده آرى مشهور به (ملاداذاش یا ملداش) است همه آنها پسوند آرى دارند. که ملاداذاش (حاج رستمعلی) مردی آشنا به علوم دینی و حوزوی است.





۱۳۴۲ فوت کرد آق لر فرزندی خانم حلیمه اوآس که از خانه حاج گل آقا طلاق گرفت بود وی در تکیه آری دفن شد و مدتی هم خود را متولی امامزاده افراجن می‌دانست و نذورات جمع می‌کرد ظاهراً حلیمه هم در اینجا دفن شد

همسر محمد باقر مهدی زاده آری بود که در واقع آق لر عمومی ماه گل بود گفته‌ها حاکی از آن است که از ۱۲ من ملک‌بیلاقی ایسیه ۵ من مال او بود از ممزکن تا خنونک واین دست جنگلها از آن او بود (شاید در به شرط از دست داده باشد) او فرزندانی چون آقالار (آق لر)، حیدرقلی، حسن جان و محتملاً مهدی قلی جد قلی پورهای اسب خونی بود. حیدرقلی پدر ماه گل همسر محمد باقر مهدی زاده آری بود که در خانه سلطان نیاز رفت و آمد بسیار نزدیک داشت. زمانیکه سلطان نیاز سال ۱۳۳۲ فوت کرد آق لر ده سال بعد یعنی ۱۳۴۲ فوت نمود و همسر وی خانم حلیمه اوآس که از خانه حاج گل آقا طلاق گرفت بود وی در تکیه آری دفن شد و مدتی هم خود را متولی امامزاده افراجن می‌دانست و نذورات جمع می‌کرد ظاهراً حلیمه هم در اینجا دفن شد

یکی از شخصیت‌های قدیم آرایی، کبلى آقا جان آرایی، یکی از سرمایه دارترین افراد بندپی بود گفته‌ها حاکی از این است که از ۱۲ من ملک‌بیلاقی ایسیه ۵ من مال او بود از ممزکن تا خنونک واین دست جنگلها از آن او بود (شاید در به شرط از دست داده باشد) او فرزندانی چون آقالار (آق لر)، حیدرقلی، حسن جان و محتملاً مهدی قلی جد قلی پورهای اسب خونی بود. حیدرقلی پدر ماه گل همسر محمد باقر مهدی زاده آری بود که در واقع آق لر عمومی ماه گل بود گفته‌ها حاکی از آن است که آق لر فرزندی نداشت و مردی قدبلنگ و سبزروی و قدرتمند که در خانه سلطان نیاز رفت و آمد بسیار نزدیک داشت. زمانیکه سلطان نیاز سال ۱۳۳۲ فوت کرد آق لر ده سال بعد یعنی ۱۳۴۲ فوت نمود و همسر وی خانم حلیمه اوآس که از خانه حاج گل آقا طلاق گرفت بود وی در تکیه آری دفن شد و مدتی هم خود را متولی امامزاده افراجن می‌دانست و نذورات جمع می‌کرد ظاهراً حلیمه هم در اینجا دفن شد

◇ طایفه‌ی نیازآذری (زیر مجموعه آری) ◇

از سخنان بزرگان بندپی و محققان طایفه‌شناس و آمیخته‌ای با گفته‌های آقای دکتر ناصر نیازآذری چنین برداشت نمودم (اصفات و تلخیص از نگارنده کتاب) که اگرچه در مدارک ثبت شده خصوصاً پس از صدور شناسنامه در ابتدای قرن حاضر نام خانوادگی مورد بحث نیازآذری عنوان شده است ولی در واقع کلمه نیازآذر صحیح است و آن ترکیبی از نیاز و آذر است. نیاز نام جد اعلای این خانواده است که بر اساس اطلاعات نقل شده از پیشینیان، وی به همراه دو برادر دیگر خود از اصفهان به مازندران آمده و در منطقه بندپی (مرز سوادکوه و بندپی، از نگارنده) سکونت گزیده‌اند که هم اکنون در منطقه بیلاقی اسب خونی به نام نیازت گردن دفن شده است. از اضافه شدن آذر در معنی آتش به کلمه نیاز اطلاعی دقیق در دست نیست ولی بی ارتباط با مهاجرت آنها از اصفهان نیست که نمونه آنرا در لقب‌هایی چون چشم آذر و مهرآذر و پورآذر و تقی آذر و ظاهرآذر موجود است. خانواده نیاز پس از ورود به مازندران در روستای آری سکونت نمودند. البته این طایفه در بهار و تابستان به همراه دیگر هم محلی‌های بیلاق اسب خونی کوچ می‌کردند. امروزه کم و بیش این مهاجرت به شکل دامداری و تفریحی هم وجود دارد. لازم به ذکر است که این طایفه در درزیکلا، مراتع برگستان، در کامن، اواسکلا، اسب خونی، ایسته، جوارم، کلابچال و کنگلشت و ... می‌روند ولی در آری و اسب خونی سکونت اصلی داشتند و دارند. اما امروزه با جمعیتی همانند دیگر تبارها، در آری و کتی و مقری کلا و اطراف بابل هستند شغل اصلی این خانواده کشاورزی و دامداری و امروزه هم در مشاغل دولتی و دیوانی همانند گذشته دارا می‌باشند. از اشخاص سرشناس این تیره کوچک؛ نیاز، مرحوم حسن سلطان جد حاج حسن آقا، مرحوم ابوالقاسم سلطان و مرحوم علی آقا سلطان (وفات سال ۱۳۳۲) که صاحب منصبانی در آری بودند که در اعلای خانواده خویش نقش عمده داشتند. مرحوم علی آقا سلطان سرپرستی تحصیلی مرحوم حاج حسن آقا را به عهده داشت. مرحوم حاج حسن آقا نیازآذری و فرزندش مرحوم رشید نیاز آذری دنیالله روی بزرگان‌شان بودند. مرحوم حاج مهدی که به همراه برادرش حاج خسرو نیاز آذری از اولین کسانی بودند که در آری سال ۱۳۵۰ دیپلم گرفتند و معلم شدند. دکتر حاج کیومرث نیاز آذری (رئیس دانشگاه آزاد اسلامی ساری) و حاج حسین نیاز آذری (نماینده مردم بابل و بندپی) از شخصیت‌های تأثیرگذار این خانواده بودند که در پیشرفت و اعلای خانواده و تیره خویش نقش مهم داشتند. بعضی از این افراد پست‌های دولتی را تجربه نمودند. از دیگر بزرگان‌شان؛ حاج رحمت، حاج اسدالله، حاج جمشید، حاج آقابرگ و حاج هوشنگ، حاج روش، رضا آقا و مشهدی سیف‌الله نیاز را نیز می‌توان نام برد. از این طایفه شهیدانی بزرگواری چون احمد و بهزاد (پسر عمومی هم در آری) و اسرافیل و رمضان نیاز آذری (دو برادر در کتی بابل) هستند که جان خویش را برای ایران اسلامی فدا کردند. نامشان همیشه جاودان باشد.





◊ طایفه: اسدی (آرایی) ◊

■ راوی: پهلوان حاج شعبان اسدی سن ۸۰ دامدار

سخن حاجی حاکی از این است که طایفه اسدی یکی از طوایف خوشنام و پهلوان منش، اصالتاً آرایی هستند. جمعیتی حدود ۵۰ خانوار را تشکیل می‌دهند و امروزه به شکل پراکنده در برج خیل کیاکلا، ملاکلا و سازه کلا با شغل دامداری و کشاورزی زندگی می‌کنند. حاج شعبان اسدی اولین شخص از اجداد خویش نام می‌برد، اسد (اسدالله) نامی است که بیش از دویست سال پیش در اسب خونی و سنگل پا (چت پشت) زندگی می‌کرد و به همین مناسبت آنها اینیدی شدند که اسد، دو فرزند به نام ابراهیم و رمضان داشت که ابراهیم، فرزندی به نام تیموره او هم فرزندی به نام ابراهیم دوم داشت که به نام جد خویش ابراهیم زاده شدند که از اجداد اسدی آرایی بدين جا رسیدند. اما از رمضان فرزندانی چون رجب و مشهدی علی گدا داشت که حاج محمدعلی آرایی آرایی داشت. اما از رجب فرزندانی چون حاج شعبان و قنبر و قربان بودند. همه‌اینها نه تنها آرایی اصیل هستند، بلکه با طایفه سرخان و لریون هم رابطه خویشاوندی دارند. بازترین ویژگی این طایفه خلق پهلوانی آنان است که خود حاج شعبان متولد ۱۳۰۶ است که در بسیاری از دوره‌های در کشتی لوچورقیبی نداشت و پیروزی او بر رقیب سوادکوهی پهلوان غضنفر در ۲۶ عیدماه شهرت او را دوچندان نمود. که امروزه فرزندش پهلوان علی اسدی قهرمان آسیا، راه پدر را ادامه داد و فرزند دیگرش محمد و نوه او حامد اسدی هم دستی در کشتی دارند. وی اشاره می‌کند که خانم صدیقه (تلکابن)، مادرش از زنان قدرتمند و قوی بود. من پهلوان حاج شعبان اسدی را مردی خوشرو و با ادب و خوش اخلاق و قدبند دیدم که نیم لای شد و بوسه پهلوانی بر پیشانی من نهاد و گفتم تا دیداری دیگر...



◊ طایفه: اترکی و شاخه‌های وابسته به آن ◊

■ محقق: دبیر محمد اترکی

از نوشته اترکی دریافتیم که اولین نفراین خاندان شخصی به نام ملا محمد از فیروزجاه به روستای کوهپایه‌سرا گلگاه هجرت کرده است و اندکی در اینجا بود. ظاهراً یک پسر داشت که او به مرتعی به نام زوییجان حدود ۲ کیلومتری شرقی امیرده ساکن شد و دو فرزند به نام اسماعیل و الله‌یار مشهور به الیار) که یکی در زوییجان ماند و دیگری مرتعی در کنار آن به نام نسوم که حسینیه‌ای در زوییجان داشتند، ماند. در زمانی که غارت خیلی فراوان شده بود و غارت‌گران به هر جای دست برد می‌زدند، یکی از فرزندان اسماعیل به روستای ^{www.tabarestan.info} رودبار و ^{لش} رویدخانه بولک بوده که حدود ۱/۵ کیلومتر با زوییجان فاصله داشت، آمد که حدود ۲۰۰-۲۰۱ پیش می‌باشد و فرزندان الله‌یار به روستای آخمن نزدیک بولک فاصله‌یک کیلومتری زوییجان که در ^{لش} گردروdbar و شمال شرقی امیرده است، هجرت نمودند. ساکنان آخمن، منطقه‌ییلاقی آنان استچال که شهرت اکثر آنان عسکری و آزاده و عسکریان می‌باشند، است. و ساکنان رودبار که ییلاق آنان شالینک چال و شهرت آنان اترکی، آماره، آذرگ، پرکاووس و ره انعام و ... می‌باشد که بعضی شهرت خود را عوض نموده و به عارف، آذربایجانی تغییر دادند. که فعلًاً از اینها بعضی در میرودپشت و چفت سر (غرب امیرده) و بابل و روستاهای حاشیه هجرت نمودند که فرزندان ملا اسماعیل حدوداً چهارصد الی ۵۰۰ نفر می‌باشد (اترکی‌ها) و فرزندان الله‌یار (عسکری- عسکریان و...) حدود پانصد الی ۶۰۰ نفر می‌باشند.

علیجان اترکی متولد ۱۳۰۲ هش و محمد رضا اترکی م ۱۳۰۵ هش و قربان آماره ۱۳۰۸ هش و اکبر عسکری حدوداً ۱۳۰۶ هش و... از بزرگان هستند. از بعضی از پیران غیر از طایفه خود شنیده شد که اصل اترکیها از بهشهر بوده است. که این فقط در حد احتمال می‌باشد و بیشتر ریش سفیدان می‌گویند به احتمال ۹۰ درصد ملا اسماعیل و الله‌یار دو پسر عموم بودند که نام پدرشان مشخص نیست. فرزندان ملا اسماعیل بیشتر به خواندن کتابهای مذهبی و حوزوی علاقه داشتند و شیخ اسماعیل که در ۱۲۶۰ تا ۱۳۲۰ و ملا احمد در سال ۱۲۶۰ تا ۱۳۲۷ در حوزه علمیه بابل درس می‌خوانند و ملا احمد از افراد معتمد طایفه بوده است. تنها روحانی این طایفه که در قم مشغول به تحصیل می‌باشند، شیخ اسماعیل آماره (عارفی) می‌باشند. نوادگان الله‌یار بیشتر دامداری و چویانی ویلاق آنان استچال است. امروزه بیشتر آنها دارای تحصیلات عالیه هستند.



◊ طایفه اوآس ◊

■ راوی: حاج عسکری آری (عباسی، اوآس)

از گفتگو با حاجی دریافتیم که «اوآس» یکی از قدیمی‌ترین و پردامنه‌ترین طایفه بندپی است که امروز متأسفانه بسیار پراکنده شده‌اند. ظاهراً نام گذاری این طایفه به مرتع شان در جنب روستای آری بر می‌گردد که این مرتع امروز به چند تکه کوچک تقسیم شده که به عباسکلای بزرگ شهرت داردند که مساحت حدودی آن از ویتله، سیمیون، بولک دره به سامان کلاغر تا به رودخانه‌ی خیرون و ازرو، مجموعه بسیار وسیع که امروز نوه‌های آن طایفه کمتر در این مناطق زندگی می‌کنند. ظاهراً قدیمی‌ترین فردی که از این طایفه نام می‌برند، شخصی بنام ^{پیرستان} ملا نصر که هر دیگر دانا بود و حدوداً مطابق با سن بچه‌هایش و نسل‌های بعدی باید ۴۰۰ تا ۴۵۰ سال پیش زندگی کرده باشد که فرد بزرگ اوآس بود (اختلاف نظر است) که امروزه نسل‌های او در مناطق مختلفی چون شهرگاه و عالم‌کلا (علی برار اوآس)، لفور، دهکلان به ویژه زیولا (صادق نژادها که پدر بزرگ آنها آقا عموم بود که صد سال عمر نمود) هستند. گفته شده که ملا نصر و بچه‌های او که بعداً ذکر خواهیم کرد حدود ۳۰ خانوار بودند که در عباسکلاه (اوآسکلایا آواسکلای) متعلق به هوشنج نیاز امروزی و منته کلا، پشت امامزاده سید محمد علی در این گردنه زندگی می‌کردند. حتی گفته شد که آب آشامیدنی را از چشم‌های مشهور به «کلو بن چشم» استفاده می‌کردند و حتی آثاری از اودنگ و آسیاب و لوله آب آنها موجود بود و حتی نگارنده‌ی این کتاب سنگ‌های مختلف که نشان از آبادانی می‌داد در این تپه‌ی بزرگ دیده بود. البته باید گفت که دو گونه قبرستان‌ها هنوز در این جا باقی است گروهی به نظر می‌رسد که هم خویشان ملانصر باشند و گروهی از قبرها که مجموعه استخوان‌ها حتی شیوه‌ی دفن به پشت‌یاره به آفتاب که نشان زرتشتی بودن آنهاست، وجود دارد که در بین مردم به قبر «گبری‌ها» شهرت دارد که آثار آن پشت منبع آب وجود دارد و حتی هنگام ساختن منبع آب و جاده، آثار مردگان بیرون آمده که از حاکم شرع وقت مرحوم حاج شیخ مهدی احمدی استعلام شده که به برائت آن حکم شد. اما بعد از ملا نصر، فرزندش جبار که در همین اوآسکلا زندگی می‌کرد که چندان اطلاعی از او در دست نیست. اما بیشتر شهرت‌این پدر به پسرش طالب اوآس است که حدود ۲۵۰ سال پیش زندگی می‌کرد که همسرش ظاهراً گل خاتون نامی بود که در افرابن آری دفن شده است که بعدها حلیمه همسر حاج گل آقانیز وصیت کرده که او را هم در کنارش دفن نمایند. گفته شده که خانم آغانه اوآس که حدود ۱۱۰ سال عمر کرد، نسبتی هم با حاج شیخ ابوالحسن احمدی داشت. اما اینکه چرا اوآس این منطقه را ترک نمودند دلالتی شفاهی حاکی از آن است، که یک عامل، فقر و نداری بود و دیگری مسئله‌ی فرار از خدمت سربازی و دیگری بیغاری کشیدن از طرف بیگانگانی و قضیه‌ی

به شرط، بود که برای آنها قابل تحمل نبود اما از فرزندان طالب به طور واضح سه نفر بودند: کبلی عباسقلی اوآس (عباسی)، حلیمه همسر حاج گل آقا و دیگری داداش جان بود. قابل ذکر است که کسانی که قبل از عباسقلی بودند لقبشان هم چنان اوآس است اما بعد از عباسقلی فامیلی آنها به عباسی تغییر یافت و فرزندان عباسقلی مثل مرحوم شجاع قلی عباسی و خانم خاتون مار عباسی و گل خانم عباسی هستند. سبب نامگذاری آنها به اوآس شاید شکل تغییر یافته همان عباس باشد که در زبان محلی به اوآس متحول شد.

طایفه‌ی اوآس مردان جنگجویی بودند که داستان درگیری طالب با ۲۰ نفر که همه را مغلوب کرد در سرتیکا که قبل‌اً حریم رودخانه بود و به وسیله گروهی تصرف شد شهرت دارد که طالب به دستور سلطان محل آری که با آنها رابطه‌ی بسیار نزدیک داشت انجام داد. وی مردی بلند قامت و دارای ریش بلند و شغل وی دامداری بود. آنان ییلاقشان در منطقه‌ی ته که هم اکنون حدود ۵ مِن ملک دارند ویشلاق آنها همانطور که گفتیم بین آری تا کلاگر بود گفته شده که حدود ۳۰۰ هکتاریشلاق داشتند. اما از کبلی عباسقلی عباسی باید بیشتر سخن گفت. وی مردی قد بلند، قوی هیکل، نترس، زیرک بود اویکی از ماهرترین مساحان بود و نباید از مهارت او در شکار را فراموش کرد. بسیار مهمان دوست و اهل مهمانی بود. گفته شده که در سالی که مشهور به سال قاجاق بود وی همراه حاج سلطان، مردی یکه بزن و نترس بود. آنها گاه شغل زنبورداری هم داشتند که همه‌ی این شغل‌ها چه دامداری، چه زنبورداری و چه خرید و فروش لبیتات، امروزه توسط نوه‌ی او حاج عسکری آری هم چنان ادامه دارد. از دلیری کبلی عباس در باب حفاظت از نهر آب و میرابی داستان‌ها گفته شد که از آن صرف نظر می‌کنیم. محل دفن کبلی عباسقلی در فیروزجاه است وی همسری داشت به نام حلیمه که قبر او در پشت سقاخانه آری است حلیمه فرزند حیدر قلی بود که خواهri داشت به نام ماهگل همسر محمد باقر مهدی زاده که دخترعموی حاج شعبان آفایی در منسر بود که فامیل‌های حلیمه و ماهگل امروزه همچنان در عالم کلاهستند. گفته شده که عده‌ای اوآس مثل استاد حیدر قلی اوآس که در عالم کلا زندگی می‌کنند در شغل ندمالی مهارت داشتند و هم چنان خود را منتبه بهاین قوم می‌دانند. همان طور که قبل‌اً گفتیم ملانصر که بزرگ اوآس بود امروز نام او هم چنان بر روی چندین نسل بعد از اویعنی فرزندان داداش جان وجود دارد که برای نور علی ناصری، نظر ناصری و... وجود دارد. اما کبلی عباس فرزندان خود را به عباسی تغییر داد. ولی به نظر می‌رسد به جهت روابط بسیار نزدیکی که بین اوآس و طایفه‌ی آرایی وجود داشت بعدهانوهی کبلی عباس‌یعنی حاج عسکری لقب خویش را به آری تغییر داد. قابل گفتن است که کبلی عباس دارای سه فرزند بود شجاع قلی عباسی (۱۳۴۶-۱۳۱۸) که در فیروزجاه دفن شد که فرزند ذکورش حاج عسکری آری شغل اجداد خویش را دارد. این قسمتی از سرگذشت طایفه‌ی اوآسی است که پراکنده شدند که به نظر

می‌رسد که سرزمین خویش را دریک به شرطی از دست دادند. امروزه اواسکلا میزان سید محمد علی است که در زیر درختان بلند مزار اوست. هدف نگارنده از نگارش مطالب آن است که همدیگر را بهتر بشناسیم که امروزه در عباسکلا فقط چندان خانواده محدود اوآس بیشتر در زادگاه اجداد خود نیستند و بقیه به شهرهای دیگری که پیش‌تر ذکر شد انتقال یافته‌اند و لقب‌هایی چون اوآس، عباسی، صادق نژاد، ناصری، آری و... مشهور می‌باشند.

تبرستان
www.tabarestan.info



◊ طایفه‌ی انجدانی (انجدانی) ◊

■ راوی: حاج علی اکبر موسی زاده موسوی (سن ۹۰ ساکن پوست کلاه)

سخن و مصاحبه با حاجی، حاجی از این است که انجدانی، یکی از بر جسته‌ترین طائفه‌ی سادات در بندپی به حساب می‌آید (اگرچه عده‌ای عقیده دارند که انجدان نام کوهی است نه طایفه). بنا به گفته‌ی بزرگان این طائفه، آنها از شاهین (شان) دشت آمل پشت امامزاده‌هاشم بودند که فیروزجایی‌ها از آنها درخواست کردند تا برای امور دینی بین خودشان بیایند. گفته‌ها حاجی از آن است که آنها سه برادر به نام سید موسی (ساکن انجدان)، سید رضی (ساکن نیراسب) و سید احمد (ساکن لهه) بودند و به نوعی بین دامداران فیروزجایی تقسیم ساخته شدند. ^{جذله} سید محسن بود، سید عزیز آقا و سید موسی که حدود ۳۰۰ سال پیش زندگی می‌کردند. گفته شده که فیروزجایی‌ها شش هکتار زمین‌بیلاقی به آنان دادند تا در بینشان بمانند. بیشتر کسب قدیمی آنها ختم قرآن، روضه خوانی و گاه کوج بری از بیلاق به بیلاق بود منطقه‌ی بیلاق آنها انجدان است. انجدان پشت کوه حاجی شیخ موسی است ولی بیلاق آنها پوستکلا است. سید محمد، سید موسی، سید عزیز، سید ابو تراب، سید محسن، سید باقر (پدر بزرگ سید آقا جان)... از بزرگان این طایفه بودند. این طائفه قانون خانوادگی مخصوص به خود داشتند و به کسی اجازه نمیدادند که تا مشکل پیش آمده‌ی خویش را حل کنند بلکه خودشان با تفاهem حل می‌کردند ضمن اینکه لباس بلند عبا مانندی داشتند و کلاه پوستینی بر سر می‌نهادند و سر گذاشتن کلاه نمی‌رام غیرسید می‌دانستند. شاید بدین دلیل بیلاق آنها پوستکلا نامیده شد که محل دوخت و دوز کلاه پوستین بود (قابل تحقیق) یا به اعتبار پوست کندن غلات بدین نام، نامیده شد. آنها مردمانی ساده، ظاهری آراسته، دارای روابط عمومی و اجتماعی، قوی و قدرتمند بودند. نوادگان سید موسی، که در سال ۱۳۰۷ موسی‌زاده شدند. گروهی که از نوادگان سید رضی بودند، امروزه مظہری و گروهی آبانگاه موسوی و گروهی لهیابی (فرزندان سید احمد در لهه) و گروهی حسین پور و گروهی هم اسماعیل زاده شدند. جمعیت آنها، حدود ۵۰۰ نفر هستند. شهیدان؛ سید ابراهیم (پدر) و سید حسن اسماعیل زاده (پسر) در باقر تنگه بابلسر، سید محمد موسوی فرزند سید عقیل و سید شمس الدین نعیمایی فرزند حاجی سید علی که در پوستکلا آرامگاه آنهاست و شهید محمد موسوی در سال ۹۰ شهید شدند، در کمانگر کلا بالب دفن شده است.

نام خانم‌هایی چون ننه خاتون، زهرا خانم که از زنان زیرک و باهوش این طائفه بودند. داستان آمدن چند سادات به اسبخونی نزد سلطان آری و جبار خان و امیر غفاری که کدخدای وقت بود، در نوع خودش شنیدنی است که در جای خویش گفته خواهد شد. یکی از نوادگان آنها مرحوم سید آقا جان بود که به دعوت سلطان آری، به آری آمدند و مردی قدرتمند، قوی هیکل، مهربان که بیشتر



شغلش کشاورزی و چاربیداری بود. آنها همواره در بین فیروزجایی‌ها شال سبز به کمر می‌بستند و گاه کلاه سبز و یک عبا به تن می‌کردند و نزد مردم فیروزجاه احترام ویژه داشتند بنا به گفته‌ی حاج علی اکبر موسوی (سن ۹۰) هیچ گونه ارتیباطی با سادات شیاده نداشتند. من آنها را مردمانی خوش مشرب، مهمان نوار، با حوصله و زیرک و باهوش دیدم.

تبرستان
www.tabarestan.info



◊ طایفه‌ی احمدی (۱) ◊

■ راوی: حاج شیخ ابوالحسن احمدی سن ۹۰. روحانی بالاطلاع و اندیشمند

از کلام حاج آقا احمدی این گونه دریافتم که احمدیها، یکی از بزرگترین و متدين‌ترین طوائف بنده‌ی هستند. آنها منطقه‌ی یشلاقشان فیروزجاه ثابت است و منطقه‌ی بیلاق آنها شالینگ چال بود که بعدها به حاج شیخ موسی انتقال یافت. امروزه به سبب صعب‌العبور بودن و عدم امکانات مادی کمتراین مهاجرت اتفاق می‌افتد مگر نسل‌های جوان و جدید که گاه جهت تنوع و گاه به عشق وطن، به بیلاق سر می‌زنند. ق دیمی ترین شخصی را که بیهود از طایفه‌ی احمدی نام برده، کیومرث است. این شخصیتی است که محتملاً بر طبق اسناد بعدی براساس نسل‌ها، چیزی در حدود ۷۰۰ سال پیش بوده باشد اما از کیومرث چندان اطلاعی موجود نیست. بعد از اولیه‌ی فضل علی می‌رسد که او هم فقط نامی از او باقی مانده است بعد از او ملاسلیمان که فقط یک سنگ نوشته‌ی کوچک به تاریخ ۱۰۹۷ بر روی مقبره او حک شده است که نگارنده‌این سنگ بالارزش را که به شهادتین مرقوم شده است در دیوار چوبی سقاخانه فیروزجاه که چند میخ بزرگ آن را به چوب متصل می‌کرد که به حدود ۳۳۰ سال پیش بر می‌گردد، دیدم (در بخش ملاتبارآمده است). راویان محل دفن او را در جلوی سقاخانه فیروزجاه می‌دانند بعد از فضل علی دوم، به حاج احمد علی بر می‌خوریم که حدود ۱۷۰ تا ۱۸۰ سال پیش بوده است. نامبرده دارای سه فرزند؛ ملا شیخ علی (جد احمدیها)، حاج ملا بابا، حاجی ملاسلیمان (جد نجفیها و صفائیها) و قربانعلی باقی مانده است. طایفه‌ی احمدی به سبب وجود حاج احمد علی به این لقب منسوب شده‌اند. ظاهرًا حاج ملا بابا جد چند نسل گذشته‌ی تباری‌ها و هادی‌زاده‌ها بود که امروزه در فیروزجاه، گلوگاه، کوهپایه سرا و کتی زندگی می‌کنند. اما آنچه که از ملا شیخ علی نقل کرده‌اند، وی دارای سه فرزند به نام‌های؛ ملا حاج آقا، ملا شیخ موسی و ملا شیخ مهدی بود که حاج ملا آقا، فرزندانی چون شیخ حسین که پدر شیخ احمد (پدر شهید احمدی) بود وی برادری به نام ابوطالب هم دارد. ملا آقا بزرگ هم فرزند دوم حاج ملا آقا بود که پدر حاج ابوالحسن احمدی است. و ملا محمد امین فرزند دیگر حاج ملا آقا بود که پدر عبدالجواد می‌باشد که امروزه در قید حیات است. بد نیست که اشاره‌ای به فرزندان شیخ ملا علی شود که یکی از آنها همان ملا حاج آقا بود که از آن اشاره‌ای شد و دیگری شیخ موسی بود که پدر بزرگ شیخ عبدالرسول است که مادرش حور بانو بود و فرزند دیگرش ملا شیخ مهدی بود که مادرش خانم حلیمه فرزند ملا نصر او آس بود. اما خود شیخ مهدی فرزند ملا شیخ علی به طریقی با خانواده‌ی نیاز ارتباط داشت که ظاهرًا فرزند خانم رباب فرزند سلطان نیاز بود. ملا شیخ علی دو همسر داشت به نام حور بانو (عرب) و



حليمه که از آن دو ۱۰ دختر داشت.

قابل ذکر است که طایفه‌ی احمدی مردمانی متدين، ملا و قانع بودند که در مدارس علوم دینی در بابل و بعض‌اً در قم و نجف درس می‌خوانندند. آنها چندان به مال دنیا دل نمی‌بستند و حتی امروزه هم به مال و منال دنیا در بند نیستند. شغل آنها بیشتر ملایی، بررسی ارثیه مردم، بررسی اموال قبل از سفر به مکه و کربلا، مسائل کفن و دفن و روضه خوانی، شاگردگاری دینی بود. شهید علی احمدی (فرزنده حاج سعدی) و ابوالحسن احمدی (فرزنده حاج شیخ احمد) از افتخارات‌این طایفه هستند.

از شخصیت‌های برجسته‌این طایفه ملا اسحاق احمدی و فرزندش حاج شیخ مهدی احمدی که در بنپی به آقا شهرت داشت و در حل و فصل مسائل حقوقی، دینی، تقسیم ارثیه و هدایت و ارشاد مردم نقش عمده داشت و حاج شیخ احمد احمدی که زمانی رئیس دادگاه بنپی بود و حاج شیخ ابوالحسن احمدی که او را مردی وارسته، متین، مؤدب و خوش سفره یافتم و تواضع و فروتنی او برای من قابل تحسین بود.



◊ طایفه احمدی (۲) احمد کلا ◊

■ حاج احمد صادقی احمدی (سن ۸۰)

براین باور بودم که طایفه احمدی ساکن احمدکلاه را نمی‌توان یک طایفه مستقل به حساب برد. مصاحب به باحاجی هم مؤیداین امر بود که شاید احمد نامی بود که این منطقه را آباد نمود و به آن منطقه احمدکلاه نامید اتفاقاً حاج شیخ علی صالح هم عقیده دارد که در گذشته‌های دور احمد نامی بود که شاید به سبب بودن خواهرش در کردمحله بهاینجا آمد و کم کم نام احمد کلا گذاشته شد. اگرچه که وی عقیده دارد که در قدیم ساکنان احمدکلاه در کردمحله بودند که امروز تبار کرد نشلی زندگی می‌کنند که آنها هم بدلیل مسأله سربازی بهاین منطقه ساکن شدند. زیرا احتمالاً سربازی در قدیم هفت ساله بود و بسیاری از این سربازان همچنان سربازی می‌مردند (مثل حسن گلچوب) و زندگی آنها دچار تلاطم می‌شد لذا بسیاری از آنها بایا مهاجرت کردند ویا لقب خویش را تغییر می‌دادند (مثل افرا). اما امروزه احمدکلا قدری بالاتر از کردمحله است و در آن بنظر می‌رسد که هفت تیره و تبار کوچک کنار هم با آرامش زندگی می‌کنند که پسوند احمدی دارند و تناسب نسبی و سببی هم با احمدی‌های فیروزجاه ندارند. از این تبارها؛ سلمان پورها هستند که اصالتاً پاشا می‌باشند. سلمان قلی، حاج ولی از بزرگان آنها هستند و تبار دیگر نصیر احمدی که آنها هم پاشا هستند که آقاجانی نصیر احمدی از بزرگان آنهاست. یحیی پورها هم از نوادگان ملایحی یحییزاده از پاشا هستند. علاوه براین سه گروه پاشا، تبار صالح نیز هستند که اصالتاً گریودهای و از نوادگان ملایعقوب علی فرزند ملا باقر هستند که بیشتر خیاط و معمار بودند و تبار صادقی که آنها هم گریودهای و از تبار ملا صادق گریودهای هستند. این دو تبار بنظر می‌رسد که از بیلاق گریوده می‌باشد. تبار دیگر فتاحی‌ها از نوادگان کبلی مهدی قلی که بنظر می‌رسد از امیرده و لدار بهاینجا آمده اند و بهیلاق دمینز (دمیلز؛ جای سوز و سرما) می‌روند. شاید هم از نوادگان فتاح باشند. کبلی مهدی قلی مباشر و سیاستمدار بزرگی بود. تبار دیگر ملکزاده‌ها هستند که از نوادگان کبلی ملک می‌باشند. در بین احمدکلایی‌ها بنظر می‌رسد که ملا صادق مردی روحانی، درس خوانده، مبارز بود و هم چنین ملایعقوب صالحی پدر ملا شیخ علی صالحی نیز همانند شیخ عبدالخالق صالحی انسانی دانا بود. جمعیت این تبارهای پراکنده حدود ۲۰۰ خانوار می‌باشد.



◊ طایفه‌ی افرا ◊

■ محقق: رمضان علی انصاری افرا. کارشناسی. شاغل در اداره کل آموزش و پرورش هازندران سخن انصاری افرا حاکی از این است که یکی از قدیمی‌ترین و ریشه‌دارترین طایفه‌ی بندپی (آرایی) بودند. در باب علت نامگذاری این طایفه گفته شد که در محل سکونت جدشان ۸-۷ درخت افرا وجود داشت است که خیلی قدیمی بود که در زمان تهیه شناسنامه پرسیده شدند: سلطان کیست؟ گفتند: آن است که زیر درخت افرا زندگی می‌کرد که بعدها لقب افرا گرفتند.^{از همین} دلایل نامگذاری این طایفه با کمک «فرهنگ لغت و فرهنگ عامه»، افرا به معنی قامت بزرگ‌باشته و تنومند می‌باشد از جهت سخت کوشی و قدرت و توان مردمان این طایفه، به آنها فرا نامیده شده‌اند. اولین جد طایفه‌ی افرا که اطلاعاتی از دور دست است فردی بود به نام سلطان افرا که در روستای آری بندپی زندگی می‌کرده است. از سال وفات و محل دفن او خبر درستی در دست نیست. سلطان دو پسر به نام‌های بابا و شکرا... داشت. سلطان افرا و فرزندان و نوادگان او افرادی بسیار خون گرم، مهمان نواز و همانند اغلب آرایی‌ها کمی تندخو بودند. صدای‌ای بلندا تن بالا داشتند و در عین حال ساده و صمیمی و به دور از هر گونه فعل حرام، دزدی، فاسقی... بودند. مردمانی خدا ترس، دوستدار و عاشق ائمه و امازادگان بودند. فرزندان سلطان که خود افرا بود، به دو لقب مشهور هستند. فرزندان بابا افرا و فرزندان شکرا... صفائی لقب یافتند که در شهر و روستاهای اطراف آمل زندگی می‌کنند. بابا دو پسر به نام‌های مشهدی آقا و رضا داشت.

مشهدی آقا سه پسر داشت یکی به نام جلال که به «آقایی» شهرت یافتند. آقای دکتر عسگری آقایی نوه‌ی پسری جلال است که دکتر عسگری آقایی آرایی از پزشکان ماهر، دلسوز، صاحب فکر و اندیشه می‌باشد که مسؤولیت درمانگاه فرهنگیان قائم‌شهر را به عهده دارد. فرزند دیگر مشهدی آقا، عزیز بود که اطلاعاتی از فرزندان او در دست نیست. فرزند دیگر ایشان کریم بود و نوادگان او، افرایا افرا‌ایی هستند که در منطقه بالا تجن قائم‌شهر زندگی می‌کنند. مشهورترین فرد از طایفه‌ی افرا که در حقیقت سومین بزرگ خاندان افرا، بعد از سلطان و بابا می‌باشد فردی به نام رضا افرا بود (تصویر در پایان کتاب)، وی در مناطق وسیعی از بندپی، بخش‌های اطراف قائم شهر، جویبار، فرح‌آباد ساری سرشناس و مشهور بوده است. رضا افرا دارای ۵ زن و ۱۰ پسر بوده است. ایشان غالباً زنان بی‌سرپرست که خود نیز چند فرزندی‌تیم داشتند را به عقد خود در می‌آورده و سرپرستی آنها را بر عهده می‌گرفت. او توجه ویژه‌ای به ایتم داشتند. غالب فرزندان او به افرا شهرت دارند. فقط فرزندان یک همسر او به احترام جد خود (بابا) فامیلی خود را بابائی نهادند. رضا افرا که زندگی او متکی بر معیشت شبانی

بوده دارای حشم زیادی بوده است. نقل است که احشام او از چرات سوادکوه تا چپکرود در کنا دریا می‌رفتند. و نام او در این مناطق شهره بوده است. تا جایی که حاج احمد آقایزدانی می‌گفت: «زمانی که رضا، رضا بود من یک نوکر بودم. تعداد حشم او را بالغ بر ۴۰۰۰ راس گوسفندو ۲۰۱۰ راس اسب، ۳۵ راس گاو و ۲۵ قلاده سگ بوده است. ایشان همچنین حدائق از ۸ الی ۹ کارگریا چوبان برای نگهداری احشام خود استفاده می‌کرده است. تمامی فرزندان رضا به جز گروه بابائی‌ها، افرا بندپی هستند. از نوه‌های پسری یکی از فرزندان او به نامیار علی دو گروه به انصاری و افراسیابی تغییر لقب دادند. مسن‌ترین فرد از طایفه افرا که در قید حیات است حاج محمد خان است. سه فرزند پسر رضا به نام‌های حاج همت، حاج رستم و حاج خانعلی نیز در قید حیات هستند. قدیمی‌ترین کارمندانی طایفه (محمد‌هاشم) بوده که در کسوت معلمی در شهرستان بابل انجام وظیفه نموده است. تفکر این طایفه بیشتر بر کار و تلاش و پرورش احشام و بیلاق و قشلاق بوده است.

طایفه افرا از نظر تعداد جمعیت طایفه‌ی پر جمعیتی نبوده است ولی در حال حاضر تعداد این طایفه از (افرا، آقایی، بابائی، صفائی و انصاری) بسیار زیاد و چشم گیر می‌باشد. بیلاق این طایفه دس‌ر جنب امامزاده حسن سوادکوه بوده و می‌باشد. بیلاق آنها، آری بندپی بوده که بعد از بالاتجن قائم شهر روستایی از قبیل: خطیر کلا، افرا، قراخیل، بالا حاجی کلا و ملک‌خیل نقل مکان نمود.

نوه‌های دختری حاج‌یار علی افرا بندپی که نبیره‌ی رضا افرا بوده، شهیدی ارزشمند و دانشمندی به نام داریوش نوراللهی تقدیم اسلام گردید که از او به دکتر شریعتی بالاتجن یاد شده است. از نوه‌ی پسری حاج‌یار علی و گل بیو که نبیره‌ی رضا افرا بودند جانبازانی هم تقدیم نمود. از دیگر نوه‌های رضا افرا که امروزه ریش سفیدان طایفه هستند حاج رحمت و حاج محمدیار هستند. از افراد این طایفه تحصیل کرده‌هایی در رده‌های لیسانس و فوق لیسانس و دکتری که اغلب آنها فرهنگی هستند. همچنین در سایر ادارات، نهادها، شرکت‌های دولتی و غیر دولتی، بیمارستانها و غیره مشغول خدمت به جامعه‌ی اسلامی می‌باشند.



◊ طایفه‌ی اوصیا

■ راوی: حاج سید عباس (هوشنگ) اوصیا سن ۸۰

سخن سید بیانگرایین است که اوصیا، یکی از طایفه‌های بر جسته بندی غربی هستند که در مارمه کلا (معلم کلا) کنار شوب کلا زندگی می‌کنند. ولی اصالت آنها به بابل بر می‌گردد که در گذشته‌های دور به سبب نسب مادری به این منطقه آمدند و در اینجا ساکن شدند و مالک گردیدند. وی از قدیمی‌ترین فردی که از طایفه خود نام می‌برد حاج هدایت نامی است که بیش از ۱۵۰ سال پیش می‌زیست و فقط سه دختر داشت و املاک زیادی را هم وقف نمود و بعد از او میر اسدالله اوصیا بود که با دختر حاج هدایت ازدواج نمود (کلی حسین (او است) بعد از فوت همسرش با خواهر دومش ازدواج نمود که از او سید حاج آقا و سید احمد و سید مهدی پسر بید آمدند. اینکه چرا به آنها اوصیا گفتند، سخنها حاکی از آن است که میر اسدالله خود مردی با خدا و نماز و قرآن بود و احتمالاً لفظ را از قرآن گرفته باشند. خود راوی، یکی از فرزندان سید آقا است که ریشه همه آنها به بابل و پنج شنبه بازار بر می‌گردد. آنها اهل بیلاق نیستند و به نظر می‌رسد که دو چیز در زندگی آنها بر جسته بود: یکی داشتن تحصیل کرده‌های فراوان در سطوح عالیه است که از آن جمله می‌توان دکتر پرویز (دکترای حقوق)، دکترا بریج (کشاورزی)، دکتر سیروس (معماری)، دکتر ناهید (زبان فرانسه) دکتر نسرین (پژوهشک)، دکتر سهیل (فوق تخصص اطفال) و دکترا یمان (ارتودپ) همه با دکتر سینا (جراح و دندانپزشک)، دکترا زین العابدین عابدی، حاج زین العابدین عابدی (که اصالت وی به طایفه آرایی بر می‌گردد و مال دارهای بزرگ محل بودند)، فرزندش قربان آرایی، منوچهر عابدی، بهرام، حمید، عسگر اوصیا (خواهرزاده زین العابدین)، مشهدی آقا، نبی میرزا، ابراهیم، یمان اوصیا (فرزند حاجی عباس)، مجتبی، میلاد، پوریا (نوه‌های حاجی)، ابوالفضل اوصیا، سجاد خانی، عباس علیجانی، محمد میرزا، بهروز نعمتی، رضا محمد زاده و... از پهلوانان بر جسته‌این طایفه و محل بودند که نام می‌برد. وی متذکر می‌شود که دو خواهر زین العابدین عابدی (آرایی) با خانواده اوصیا وصلت نمودند و پیوندی بین این دو خانواده به پهلوانی زده شد. غیر از طایفه اوصیا (حدود ۳۰۰ نفر) تبارهای چون امیرزا، اسماعیل پورها، آقاجانی، پور علیجانها، آقاجان پور، خانبابا زاده، حسن نیا، رضا زاده، رضانیا، عابدی آرایی، داؤدی، اکبری و... در این محل کنار هم با صمیمیت زندگی می‌کنند. شایان ذکر است

که دکتر معلم نیز از چهره‌های سرشناس این محل و کاندیدای نمایندگی مجلس بوده است. شهیدانی چون سردار سدیف اسماعیل پور، احمد اسماعیل پور، محمدرضا آفاجان پور، جواد محمدزاده، مرتضی حسن‌نیا و محمدعلی رضا زاده از چهره‌های درخشانی که جان خویش را فدای این سرزمهین اسلامی نمودند.

تبرستان
www.tabarestan.info





◊ طایفه‌ی ادبون ◊

■ دکتر ناصر ادبی فیروز جایی ■ پرویز ادبی فیروز جایی

سخن راویان محترم حاکی از آن است که در خطه‌ی سرسبز بندپی شرقی مردمانی از طایفه فیروز جایی بنام ادبون زندگی می‌کنند. دلیل نام گذاری این گروه از مردم به اسم ادبی، مستند مشخصی وجود ندارد ولی از قرائت و شواهد چنین برمنی آید که علت نام‌گذاری به خصوصیات عمدۀ طایفه ادبون برمنی گردد که افرادی درون گرا، نسبتاً کم‌رو و ساده‌مقید و منضبط می‌باشند (همین مطلب را مهندس حاج احمد علی ادبی نیز مذکور شده است). غالباً ارباب‌احلالات آنها درون گروهی بوده و رفت و آمدۀای کمتری با مردمان غربیه برقرار می‌کنند. بیشتر افراد ساکت، خویشتن‌دار، سخت کوش و باصره‌و تحمل بوده و در بی‌زنده‌گی ساده و بی‌تجمل می‌باشند. در زندگی و امور روزمره ریسک‌پذیری کمتری داشته و آبروخواهی و شرم و حیای نسبتاً خوب آنها شاید مانع از انجام کارهای دردسر دار و ریسک‌پذیر باشد که به نظر می‌رسد که علت نام‌گذاری آنها به ادبون همین امور باشد. در همین راستا، ادب در معانی چون سفره دادن، نوشتن و خواندن نیز است. و با دکتر ناصر ادبی هم عقیده هستم که کلمه ادبون (ادب) یک کلمه فارسی کهنه و برگرفته از دیگر به معنای نوشتن است که شاید کلمه دیستان از آن گرفته شده باشد که با این توجیه ادبون، مردمانی خوش سفره و اهل نوشتن و میرزا بودند (نگارنده کتاب). میزان جمعیت آنها حدوداً بالغ بر چهارهزار نفر می‌باشد و از لحاظ جمعیتی یکی از بزرگترین طایفه‌های فیروز جایی می‌باشند. محل سکونت آنها محدوده خاصی از بندپی شرقی می‌باشد که بیشترین تمرکز جمعیتی در منطقه‌ی لیسه، افراین، ویشکون، سنگ پراشت، سنگ سی، فرام روبار، آل دره، کریسن، نسوم، تورسو، تریک بن، اسبو و... می‌باشد. شغل عمدۀ آنها غالباً دامپروری و کشاورزی بوده و بسیاری به کارگری مشغولند. اکثر آنها خانواده‌های پر جمعیتی بوده و در کنار هم زندگی می‌کنند. به دلیل مشکلات معیشتی و عدم شغل و درآمد، بعضی از آنها به مناطقی مثل بابلسر، فیروزآباد، فریدون کنار، کتی بابل و جاهای دیگر مهاجرت نموده و مشغول گذران زندگی هستند. طایفه ادبون سرمنشا آنها تا آنجا که بزرگان به یاد دارند فردی به نام علی مردان بوده که در وقفی سیبرون زندگی می‌کرد صاحب دو فرزند پسر بنام گدبایا و محمدخان بود که بعدها با زاد و ولد، نسل آنها در بین طایفه فیروز جایهای گسترش پیدا کرده و امروزه جمعیت زیادی را تشکیل می‌دهند و شجره‌نامه‌ی نسبتاً مشخصی هم موجود می‌باشد که در آن از علی محمد، صادق علی، علی‌مردان، کریم، گدبایا، حاجی ملا جبار، حاجی عبدالرحمن، اسد الله و علی محمد (در چهارکل) و لطف علی و... نام برده می‌شود (مهندس حاج احمد علی ادبی). طایفه‌ی ادبون در گذشته علاوه بر ادبون خالص،

به چندگروه کوچک نیز تقسیم بندی شده بودند: معصوم دسته (به سبب جدشان معصومعلی بیک در ویشکون)، کله تیار (ظاهرًا انسانهای سرآمد و برجسته بودند و در سپریون هستند)، چفا (ظاهرًا به سبب خرید نیم دانه برنج در زمستان که در لیسه و تورسو هستند)، بیله (مردمان قوی و سخت کوش و یا دارای سبیل) منسوب بودند و زیگ که چندان اطلاعی از آنها نیست ولی نشان از زیرکی و هوش بالای آنها است. (گروهی عقیده دارندیک دسته ادبی هم هستند که به جهت وصلت خانوادگی ادبوں شدن). از لحاظ تغذیه طایفه ادبوں غذاهای متنوع مصرف می‌کنند ولی درگذشته در مراسم عروسی و یا ترحیم، غذا به مقدار زیاد غالباً برنج و گوشت بود تهیه می‌نمودند و مهمانان با شکم سیر پذیرایی می‌شدند که گفته می‌شد مجالس ترحیم یا عروسی ادبوں منحصر به فرد می‌باشد. افراد این طایفه بعضی‌ها فامیلی خودشان را تغییر دادند چون رضایی، پریجایی مقدم، بیگلری، تیرات، تیردست، معصومی فر، آرتا، دانسی، آهشتی، آقا براری، آرگان، ادبی نژاد، ادب حاجی، ادب تیار و... هستند. این طایفه در طی سالیان متولی که مشغول کسب و کار و تولید و دامپروری در مناطق صعب العبور می‌باشند، برای حفاظت و حراست از مملکت عزیزان شهیدان و جانبازانی هم تقدیم انقلاب اسلامی نمودند شهید محمد علی ادبی در فیروزجاه و شهید حسین ادبی نژاد در کتی بابل آرامگاه آنان است. در بین طایفه‌ی ادبی در دهه‌های اخیر جناب آقای حاج علی ادبی به عنوان حاجی گلداش به عنوان بزرگ‌این طایفه بوده که مشکلات پیش آمده را پیش‌ایشان می‌برند تا بصورت پیرمرد منشی اصلاح نمایند (عکس در آخر کتاب). بیلاقات آنها، پایین کلایی، بزسا، تَبَه، مرگنه، بزی خامن، شیخ موسی، بُرون، عماره کش، الشمر، شَلَم جار می‌باشد و مسیر رفت و آمدبیلاق ویشلاق بر حسب میزان ارتفاع و مدت زمان اقامت از لحاظ جغرافیایی دسته‌بندی شده است که شامل مه سریا مازرون، رجه، پرتاس، پرکوه، ساکوه یا سرکوه می‌باشد. معمولاً زمستانهای در مه سر (من سر) یا مازرون به سر می‌برند و در فصول بهار و تابستان و پاییز به مناطق بالاتر مهاجرت می‌کنند. نحوه زندگی در دوران گذشته متأثر از شغل دامداری و کشاورزی آنها بود که به دلیل مشقت کار جسمانی مجبور بودند فرزندان در کنار خانواده بصورت دسته جمعی زندگی کنند و حتی پس از گذشت سالها از زندگی مشترک به سختی از هم جدا می‌شدند. گاهی جمعیت خانواده‌ها به حدی زیاد می‌بود که در موقع صرف غذا که معمولاً در داخل ظرف چوبی بزرگ بنام «خردخوار» بود، سه ردیف دایره وار می‌نشستند. در موقع کار هم به صورت دسته‌بندی شده، هر کسی مسئولیت انجام کار خاصی را بعهده می‌گرفت. افراد بزرگتر با تجربه‌تر به عنوان سرمختار یا همان سرکارگر و افراد جوان تر گالش و فرزندان پسر و نوجوان به عنوان تکایا دمِس په که مسئولیت نگهداری و مراقبت گوواله‌ها را داشتند، تقسیم می‌شدند. و هر روز صبح پس از دوشیدن گلوها، گوواله‌ها را جدا نموده برای چریدن به صحرابرده و موقع ظهر به منزل بر می‌گردانند. از لحاظ تحصیل درگذشته بدلیل اهمیت دامپروری و کشاورزی برای این طایفه



و صعب العبور بودن مناطق زندگی، فرزندان کمتر دنبال تحصیلات کلاسیک بودند. بدلیل اهمیت آشنایی با قرآن بیشتر سعی می نمودند که افراد صاحب سعادت قرآنی را در یک منزل دعوت نموده و تعدادی از فرزندان را جهت آموختن قرآن پیش آن می برند و این کار اهمیت زیادی داشت چرا که در حین آموختن قرآن نماز را هم می بایستی فرا می گرفتند اما امروزه با هوش زیاد، بسیاری از آنها تحصیلات عالیه دارند.

تبرستان
www.tabarestan.info



◊ طایفه‌ی برجا سی ◊

■ راوی: نقل از کتابی یار علی برجالسی (سن ۷۰)

آنچه که نگارنده در گفتگو با یار علی برجالسی یافتم، چنین است که طایفه برجالسی شاخه‌ای از کبود تبار می‌باشند. علت پراکنده‌گی آنها از اقوام خویش و فامیلی‌های عجیب و غریب به خاطر خدمت سربازی بود. اگر بتوان از بزرگان برجالسی کسی را نام برد باید حسنقلی برجالسی و چند نسل بعد از او شیخ محمود مشهور به ملا را نام برد. وی مردی زیرک و باهوش بود که خویشان خویش را به دور خویش جمع کرد و گاه به حاکمان وقت پول می‌داد تا آنان را از سربازی نجات دهدانیکه چرا برجالسی گفتند تا حدودی مبهم است. شاید به سبب آینه که آنها ساکن تپه‌ی روبروی فیروز‌جاه که در زبان مازندرانی به آن «سی» می‌گویند سکونت داشتند و یا آینه شکل تغییر یافته همان کلمه پرجالسی باشد که بعدها برجالسی شد و این حدسى بیش نیست. طایفه‌ی برجالسی منطقه‌ییلاقشان «کریوش» بود که به نوعی با کرلی بن و التمر همسایگی دارد و یشلاق آنها منطقه خیرون، بلکرون، ازرسی، و ولیگدن، است. از بزرگان آنها می‌توان علی آقا کبود تبار، ادریس، حاج علی، شیخ علی، احمد آقا، شیر آقا، میرزا آقا، ملا آقا، ولی الله، آقا بزرگ، حاج آقا، غلامعلی، قاسم، علی احمد‌نور احمد و حاج میرزا علی و... را نام برد. که تقریباً بیشتر آنها لقب کبود تبار داشتند. شغل آنها دامداری بود و گاه به خرید و فروش دام (گوشتی خرینی) مشغول بودند که حاج آقا کبود تبار نمونه آن است. آنها مردمانی زیرک و باهوش و خوش مهمنان بودند به ویژه در مجالس عمومی کار پیش خدمتی مهمنان را بعضی از آنان به عهده می‌گرفتند که این کار نیاز به مهارت، ادب، احترام داشت اما شهرت برجالسی‌ها را بیشتر باید در حسینقلی برجالسی جستجو کرد که وی سه فرزند به نام حاج میرزا علی، حاج محمد علی و بخشعلی داشت که همه از دنیا رفته‌اند. از بزرگان آنها بگذریم بایستی امروزه به خان آقا کبود تبار اشاره کرد که پدر شهید غلامحسین کبود تبار است که در شاهزاده رضا دفن است و هم چنین قلی کبود تبار پدر شهید عبدالحسین کبود تبار است که در درازکلا دفن است. طایفه برجالسی به همراه کبود تبارها امروزه گروهی در فیروز‌جاه، شیاده، درازکلا، ولیکن و بندپی غربی پراکنده شدند. این طایفه با آرایی‌ها به ویژه خانواده‌ی حاج سلطان نیاز روابط خوبی داشتند و مرتع آنها هم به نوعی به آب گرم از رو متصل می‌شد.



◊ طایفه‌ی بادر ◊

■ راوی: حاج بهرام اسماعیل پور بادر فیروز جایی (سن حدود ۸۰) مردی با شخصیت و محترم در گفتگو با حاجی دریافت که یکی از طوائف معروف، صبور و سخت‌کوش و پرتحمل بندپی، بادرها هستند که در جنگل‌های پایین دست بندپی شرقی ساکن می‌باشند. سابقه آشنایی طولانی با این طایفه در منطقه «هله خامن» دارم که با بزرگان حاجی تبار رفت و آمد و مراواتی داشتند. این که چرا القب بادر به آنها گفتند حاج بهرام اسماعیل پور و فرزندش حاج رحیم اسماعیل پور بالبخندی چنین گفتند: که در گذشته‌های کهن شخصی به نام قربان (حسینیلی) از این طایفه بود که مردی با ادعای قدرمند و شجاع بود که بعدها به این طایفه بادر گفتند یعنی (راوی ادعای زیاد)، به نظر می‌رسد که این شخص در شاهزاده رضا دفن باشد. قدیمی‌ترین شخصیت دیگری که بتوان از او نام برداشته باشد که جداین طایفه می‌باشد که به سبب همین شخص امروزه به آنها اسماعیل پور بادر می‌نامند. اما از آنجایی که بندپی‌ها به بندپی و فیروز جاه و حاج شیخ موسی علاقه‌ی وافری دارند به دنبال فامیلی خویش لقب فیروز جایی را دارند که به اسماعیل پور بادر فیروز جایی شهرت دارند. از فرزندان اسماعیل؛ مشهدی اکبر، حاج نورالله، مشهدی حیدر (پدر راوی)، حبیب و علی را (ساکن در نفتچال بابلسر) می‌توان نام برد. منطقه‌ییلاقی آنها در حاج شیخ موسی و شالینگ چال بود. اما امروزه ظاهراً گوسفندانشان را به منطقه‌ییلاقی خنیه می‌برند (خنیه به معنای محل جوشش چشممه‌ی خنک است که بین اسب خونی و ائیسه و چرات واقع است) از ایلاقلشان نو ملک (از کرسی)، بابلکنار، بلکرون، بابلسر (نفتچال)، چهره بابلکنار، تهران، گلیا و بابلسر هستند. جمعیت آنها حدود ۱۵۰ نفر هستند شغل اصلی آنها دامداری، کارگری، کشاورزی و باگداری است و پرتاس آنها منطقه‌ی زیبایی زیردست روتاستی اسپرزا (محل مسابقه اسبها) به نام هله خامن است. خود حاج بهرام می‌گفت در جوانی نی زن (لیوازن) بود و عموم شجاع قلی، پهلوان و کشتی گیر بود و فرزند حاج بهرام یعنی حاج رحیم نه تنها دستی در کشتی دارد، بلکه بنای گفته‌ی خویش از شکار هم بی بهره نیست.

حاج نورالله در بینشان ریش سفید و همه کاره و کدخدا بود ولی امروزه حاج بهرام به عنوان بزرگ و ریش سفید خانواده محسوب می‌شود. این طایفه بعضی، اسماعیل نیا (بابلسر) از نوادگان حبیب و بعضی‌ها اسماعیل پور شدند که دکتر اسماعیل پور (پزشک) از این تبار است. حاج بهرام مردی مهریان، خوش سفره که حدود ۷۵ سال داشت که می‌گفت همسرش حاج رحیمه عسگری در سال ۸۱ فوت نمود. قابل ذکر است که می‌گفتند جدشان اسماعیل زمانی متولی حاج شیخ موسی بود روزگارانی وضع مالی مناسب نداشتند و گاه چاربیداری می‌کردند. طایفه‌ی بادر مردمانی رئوف،

صبور، قوی هیکل، خوش برخورد بودند. کنار سفره‌ی حاج بهرام نشستم وی و فرزندش حاج رحیم می‌گفتند: دقیقاً بنویس ما بادیر هستیم، اصلتاً بادیر هستیم.

تبرستان
www.tabarestan.info





◊ طایفه‌ی بای ◊

■ راوی: حاج احمد علیجان زاده (۸۰ سال) و صادق تبار بای (شورا)

با وجود اینکه برای یافتن سرگذشت طایفه‌ی بای، چندین بار به محل رفتم اما بنظر می‌رسد که آن چه حق مطلب بود را دریافت نکردم. به همین دلیل از دو نسل سالخورده و جوان برای اینکار بهره جستم که تقریباً صحبت‌های همه‌ی این بزرگواران یکی بود و آن‌ینکه طایفه‌ی بای را به جعفر بای نسبت می‌دهند. محتملاً کلمه بای در معنای دسته یا گروه ویا بزرگ که شکل تغییر یافته آن همان بیک و بک باشد و گروهی هم آن را نوعی درجه نظایر وقت، در مغلای همان بک هم می‌دانند که خودیک کلمه ترکمنی است. جعفر بای مردی ثروتمند و مهاجرت کرده بود و در این مهاجرت نام الله قلی خان فرزند قهارعلی که برادرزاده فتحعلی شاه بود را نام می‌برند. ظاهرا به سبب اختلاف با شاه قاجار یا به سبب شکست در مقابل قبیله همتای خویش آتابای، مجبور شد با عده‌ای از خویشانش به این منطقه امروزی بای کلامهاجرت کنند و به عمران و آبادی آن پردازد به آن نودهک (نودک) گفتند، دهی که تازه تاسیس شد و بعدها بای کلاشید. اینها چون سرمایه‌دار و پولدار بودند و به عمران و آبادی منطقه پرداختند که رودخانه‌ای را از سرچشممه کلارود به این روستا آوردند و نامش را رودخانه بای نامیدند و شخصیتی که بعد از این‌ها بتوان نام برد، دادش از نوادگان الله قلی خان است که در دوران خودش نه تنها بزرگ‌گوار به شهید آباد تغییر نام یافت. لقب بای همچنان به دنبال بسیاری از آنها وجود دارد. و در گذشته‌های کهن به این طایفه لقب حقانی هم می‌گفتند که یکی از بزرگان می‌گفت هنگام ثبت شناسنامه از اصالت این گروه گرفته شد و به آنها لقب حقانی داده شد. اما امروزه تعداد حقانی‌ها پراکنده شدند ولی در کنار طایفه‌های مختلف در بایکلا کاملاً مسالمت آمیز زندگی می‌کنند. طوایفی چون گلان (محتملاً برآمده از گیلان که بباباپورها با جدشان کبلی سعادت علی بزرگ پور بود)، چلوی‌ها، بای‌ها، (حقانی)، علیجان نژاد، قنبرزاده‌ها، ملاتبارها، گلزاردها، اسبوها، هدایتی‌ها، کلمرا (از کلتخت‌ییلیق نشل) که امروزه عباس تبارها و اکبرنژادها، غلامعلی نتاج، حیدرقلی‌زاده، جعفر قلی‌زادهها... در کنار هم با تفاهم زندگی می‌کنند. طایفه بای منطقه‌ییلاقی ندارند ولی اندکی از آنها به خرم نشل می‌روند. از بزرگان آنها در حد توان می‌توان اسماعیل کلمرا، فضل... قنبرزاده، حاجی آقا کلمرا، کبلی سیف... غلامعلی نتاج، حاج آقا علیجان نژاد، باباجان باباجان تبار، اسماعیل اسبو نقی‌زاده، شید... باباجان تبار، اکبر اسبو (نصر ا... زاده)، علی اصغر رمضان پور، داداش بیک، کبلی محمد آقا ابراهیم نژاد، میرزا آقا رضایی (رضازاده)، کبلی شریف شریف نتاج، سید قربان دریباری (که از لزیر

هستند)، کبلی بابا علیزاده، کبلی آقا بار علیجانی، حاجی حسین جان عباسی، محمد علیجان تبار، حاج محمد علی محمد علی تبار، محسن امینی (مهاجر و شاگرد دار بودند)، کبلی اشرف حقانی، حسین جان علی پور، ... می‌توان نام برد و در این بین باید از خانم ملاهمای زاده شاگرد دار با سواد قرآنی، ملا گدا خانم یزدان زاده (معلم قرآن)، بلقیس شاه نوری (زنی دلاور و قوی) و سیده ماهگل طالب زاده (قدرتمند و شجاع) و ... نام برد هم می‌شود که در زمان خودشان زنان بر جسته‌این طایفه بودند. طایفه بای به همراه طوائف ریزی که در کنار هم زندگی می‌کنند از دو ویژگی برجسته‌ای چون ریاست و مذهبی بودن برخوردار هستند گفته می‌شود که در گذشته‌های دور آنها جلسات مختلف قرآنی را حتی در ماه صفر داشتند شاید تنها روحانی محل آنها که ملبس به لباس روحانیت بود شیخ محمد تقی مومنی بود، ولی بسیاری از آنها سواد و دانش روحانی داشتند ولی لیاس نمی‌پوشیدند. هنرمندانی چون محمد علی (نجار)، سید یعقوب رضایی (نجار)، علیرضا شاه نوری (نجار)، سید گد آقا صابر و احمد آقا صابری نجارهای ماهری بودند که در قدیم نه تنها در ساخت تکایا و مساجد و خانه‌های مردم مهارت داشتند بلکه در تراشیدن ازال (ابزار سخمه‌زنی) تبحر داشتند. وی می‌گوید پهلوان رستم را مردی مهریان، رئوف، مردمی و قهرمان می‌داند. من با بسیاری از بزرگان و جوانان این محل صحبت کردم اما فکر می‌کنم حق طایفه بای و تیره و تبارهای ساکن در محل بیشتر از این است که نوشتم و می‌دانم که همه چیز را نتوانستم بنویسیم چون همه چیز را فقط خدا می‌داند. در پایان از استاد طهماسب قلی هدایتی بای به سبب تشویق علمی و استاد رمضان اکبر نژادیابی به سبب بازخوانی مطالب، تشکر می‌نماییم. بعد از خروج از بایکلا، چشم‌مان به اثری زیبای هنری برخورد کرد که دریغ آمد در اینجا یادی نشود و آن مقبره ملایوسف به قدمت بیش از ۴۰۰ سال است که میراث فرهنگی مازندران ظاهراً متولی آن شده ولی در حال تخریب بود (میراث کهن را دریابیم).





◊ طایفه باقی ◊

■ محقق: مهندس حسین علیزاده

سخن آقای علیزاده حاکی اراین است که یکی از طایفه‌های مرتبط با طایفه چلخون (غلامعلی تبار) طایفه باقی هستند که خود به زیر مجموعه‌های چون علیزاده، حاجی، داغمچی، فیروزجایی (گلوگاه)، رمضانی فیروزجایی (گلوگاه)، باقری (کاشیکلا)، باکیده (گنج کلا و فکچال و کاردیکلا)، باقی تبار (تسکا) و شعبانزاده (افراکتی) و ... هستند. همه ظاهراً نسبشان به عبدالباقی فرزند مهر علی فرزند عبدالله بر می‌گردد که به همین سبب به آنها باقی تبار می‌گویند. البته مهمنه دو فرزند داشت یکی شمس (ظاهرًا چلخون یا غلامعلی تبار شدنده که جداگانه مورد بحث قبول می‌گیرد) دیگری عبدالباقی که سر سلسله سه طایفه داغمچی، رمضانی، علیزاده و دیگران است که به طور مفصل خواهد آمد. بیلاق همه آنها حاجی شیخ موسی و بیلاق آنها گلوگاه، کوهپایه سرا، کاشیکلا، گنج کلا، فکچال، کاردی کلا و تسکا می‌باشد. شغل اصلی بزرگان این طایفه دامداری بود که در جنگل فیفل سکونت داشتند. از فرزندان زلفعلی همانطور که گفته شد علاوه بر جانعلى و ملا ولی الله، علیجان بوده است که جد داغیچی‌ها معروف به لس تبار هستند که شغلشان نجاری بود که فرزندش محمد علی، پدر شهید محمد رضا داغیچی است. در همین راستا، ملا ولی الله مکتب‌دار و متولی مسجد و تکیه خادم اماکن مذهبی مثل کوهپایه سرا بوده است و دلایل صدای بسیار رسایی در اذان گفتن بود مناجات‌های شبانه داشت پاکدامن و متقدی بود ظاهرًا رستاهای بندهای او را می‌شناختند و کرامت‌هایی از او تعریف می‌کنند و فرزندش شیخ علی بود که در دوره‌ی جوانی فوت کرد و دیگری آخوند ملارجب که مکتب‌دار و به مدت ۳۰ سال تا ۱۳۶۰ خادم مسجد کوهپایه سرا بود که به دلیل بیماری پایان یافت. جوانان دهه‌ی چهل، پنجاه، قرآن را زیشنان آموختند که هم اکنون یکی از فرزندان ایشان ولی الله روحانی و امامت جماعت مسجد می‌باشد. از فرزندان تقی، رمضان است که طایفه رمضانی از او هستند و نوه‌ایشان مرحوم حاج علی رمضانی دارای خطی زیبا و اهل مطالعه بود و از فرزندان حاج علی رمضانی یکی به نام حسین که روحانی است. از طایفه باقی تبار همانطور که اشاره شد سه نفر در دفاع مقدس به شهادت رسیدند شهید محمد رضا داغیچی فرزند محمدعلی داغیچی، شهید باکیده و شهید باقی تبار هستند. البته در باب طایفه رمضانی باید گفت که تقی فرزند محمد باقر علاوه بر زلفعلی، فرزندی به نام رمضان داشت که همه‌اینها از نوادگان عبدالباقی بودند و رمضان هم دو فرزند به نامهای حسنعلی داشت که فرزندش علی به سبب جدش رمضان، لقب خویش را رمضانی نهادند و فرزند دیگر رمضان هم شعبان بود که امروزه شعبانزاده‌ها شدند.



◊ طایفه بیگلری ◊

■ راوی: حاج مهرعلی بیگلری رئیس سابق آموزش و پرورش بندپی
شرقی و مدیر کل استان خراسان شمالی

در مصاحبه و گفتگو با حاج بیگلری دریافتم که یکی از طوایف زیرک، باهوش و سیاستمدار بندپی بیگلرها هستند، که شاخه‌ای از طایفه‌ی ادبی به حساب می‌آیند و ریشه‌ی آنها به دوران قاجار (قابل تحقیق) به ویژه به شخصی به نام معصوم علی ادبی که جد آنها بوده است، بر می‌گردد. وی به عنوان سرباز دریزد خدمت می‌کرد و همان جا می‌ماند و با زن‌یزدی به نام فاطمه که زنی متدين بود، ازدواج نمود. معصوم علی ضمن لیاقت‌هایی که از خود ^{لطفاً} می‌دهد همانجا به خدمت ارتش در می‌آید و به عنوان بیک (سر ارشد نظامی و امور لشکر) انتخاب می‌شود و ۱۵ سال آنجا باقی می‌ماند سپس به اصفهان دعوت می‌شود و بیک اصفهان می‌شود و با زنی اصفهانی به نام کلشوم ازدواج می‌کند. ۱۵ سال می‌ماند و بعد از ۳۰ سال به بندپی بر می‌گردد. داستان گفتن خانه‌های مررسی که به همسرش گفته بود در بندپی شهرت دارد. خانم‌یزدی گمان می‌کرد که خانه کاملاً از جنس مس است، غافل از آن که منظورش چوب جنگلی مرس است و به سبب بیک (بک) بودن نسل‌های بعدی بیگلری خوانده شدند. ضمن اینکه از زن‌یزدی پسری داشت به نام بیگلر که پهلوان و قدرتمند و قوی بود. تلاهای چوبی به ویژه سراینگن‌های (تیرک بلند بالای خانه) محکم را فقط او می‌گذاشت که نمونه آن، تلا آقای محمدی در لفور و وستیه بندپی موجود است. داستان بلند کردن خر بانمک را که بر بالای کلینیگا گذاشت شهرت دارد. وی پهلوان کشته گیر لوقچو بود گاه به همراه حاجی فیروزی برای کشتی لوقچو می‌رفت. با توجه به این امر روایت به نسل‌های بعدی بیگلری گفتند و بعضًا به خاطر جد بزر گشان معصومی هم لقب گرفتند. از نسل‌های او ادبی‌های ویشکون (حاج صفر)، تورسو و سیبرون و ادبی نژاد فریدونکنار و باقر تنگه، چنیده، کتی (از نووه‌های معصومی) هستند. جمعیت این طایفه حدود ۷۰۰ خانوار است. امروزه نسل‌های معصومی به دانسی، بیگلری، معصومی‌فر، تیردست، دامن گیر، ادبی تبار، ادب نژاد و تیراد تقسیم شده‌اند. علی گدای بیگلری، حاج صفر ادبی، حاج یعقوب ادبی، مشهدی بهرام ادبی، محمدخان، کبلی حسن و بیگلر از بزرگان این طایفه به شمار می‌روند. گفته شده که معصومی دامداری بزرگی بوده و آنها در ییلاق چون باسره، کلابی، تته، التمر، شلمجار می‌رفتند و یشلاق آنها خلن، موزی گله، زربوت، اسبو، افرابن، کنس‌لو، ویشکون، معدن کش، سیبرون، افرابن و ... بوده است. طایفه بیگلری در همه‌ی زمینه‌های علمی تحصیل کرده‌های در سطوح عالی دارد. هم اکنون بسیاری از آنها در روستای نوساخت به نام فیروز آبد قبل از ادما به طرف گلوگاه زندگی می‌کنند که در این امر خود حاج مهرعلی بیگلری، زحمات فراوان کشیدند. گفته شد که طایفه‌ی عرب

تبار، نوه‌های دختری معصومعلی بیگ هستند. بنده شخصاً به منزل حاج مهرعلی بیگلری رفتم. وی را مردی سیاستمدار، زیرک، باهوش، متبحر در بیشتر کارها، متدين و شوخ طبع یافتم و سال‌ها او را می‌شناختم.

تبرستان
www.tabarestan.info





◊ طایفه باکر ◊

■ راویان: مسلم علیجان زاده باکر ■ حاج جمشید حسین پور باکر

(جا دارد ابتدا از وجود دو محقق ارزشمند، طایفه دوست و اندشمند؛ آقایان مسلم علیجان زاده و موسی طهماسب نژادباکر تشرک نماییم که مطالب درخور از طایفه خویش، فرستادند و با گفته‌های حاج جمشید آمیخته نمودم و حاصل آن در ذیل آمده است) طایفه‌ی باکریکی از طوائف برجسته‌ی بندپی بین گلوگاه و دیواه استند که محل آنها امروز «ادملا» نامیده می‌شود ادملا را به سرزمین ملاهای اهل علم و ده ملاها نسبت می‌دهند (قابل تحقیق) به ناچار ~~بازدید~~^{بازدید} این طایفه را از شخصی چون جانی سلطان، مشهدی حسن و مشهدی اسماعیل شروع کرد که از بزرگان اولیه بودند. منطقه‌ی بیلاقی آنها «کرازمین» بالاتر از حاج شیخ موسی به همسایگی نیزانه بود. البته کلمه‌ی باکر با فتحه‌ی «ک» خوانده می‌شود که از علت افسانه‌ای آن خود داری می‌نمایم اما گروهی عقیده دارند که به سبب منطقه‌ی بیلاقی کرازمین، باکر نامیده شده باشند و یا ینکه سرزمین آنها خرم و دست نخورده بود باکر نامیده شد.

امروزه‌این طایفه در ادملا، بابل، آمل، گرجی آباد و حتی قائم‌شهر پراکنده هستند. ادملا مرکزیت طایفه باکر را به خود اختصاص داده است همانطور که گفته شد ادملا در معنای چون جایگاه درس خوانده‌ها یا ده ملاها بوده است و یا در معنی آدمهای الهی و عارف است که وجود بزرگان دینی این ده شاید مؤیداین نظر باشد (قابل تحقیق است). مردم این طایفه ارادت خاصی به امام‌زاده یحیی و پادشاه علی دارند که آرامگاه گذشتگاه آنها در آنجاست. شغل آنها کشاورزی و قدری هم دامداری بود. ولی متأسفانه به علت نداشتن منبع آب دائمی بیشتر زمین آنها به خشکی می‌رفت و مردم گروه گروه به شهرها می‌رفتند تا با کارگری روزانه آبروی خویش را حفظ کنند که این نشان از صبوری و سخت کوشی آنهاست. از پهلوانانی چون عبدالحسین ابوالقاسمی، محمد محمدزاده طالش، اللهوردی علی تبار، الله وردی، علی، نامدار داداش پور، قهرمان کامیاب‌نژاد، علی میرزا داداشپور، ایرج نقی‌نیاء، علی، هاشم، نقی، ربیع علیجان‌زاده، ایمان محمدزاده، نورالله غلامعلی‌زاده، محمد، علی علی تبار و... نام برده می‌شود که حاکی از روح پهلوانی این طایفه می‌باشد. اگر چه شاید بعضًا باکر نباشند ولی در هم آمیختگی آنان با مردم ادملا، آنها را پهلوانان مشهور این منطقه قلمداد نموده است.

از بزرگان آنها می‌توان خاندانش تیرناز (سن ۱۰۳ سال. عکس آخر کتاب)، نور محمد ابوالقاسمی، حسن حسن پور، حاج اعظم محمدزاده (بین ۹۰ تا ۱۰۰ سال عمر نمودند)، مشهدی محمد اسماعیل حسین‌پور، سید کبیلی آقا کوچک‌زاده (معلم قرآن)، اللهوردی داداشپور، داداشقلی داداشپور، غلامعلی



غلامزاده، قاسمعلی غلامعلیزاده، مشهدی یونس، مهدی قلیزاده و... نام برد. مردم باکر اگر چه در ادما زندگی می کنند، ولی پسوند طایفه باکر با فامیلی های متفاوت هم چنان وجود دارد. فامیلی هایی چون حسین پور باکر از نوادگان حاجی سلطان، محمدزاده باکر از نوادگان حاجی آقاجان، داداشپور باکر از نوادگان مشهدی آقاجان، حاجیزاده باکر، طهماسب نژاد از نوادگان سلمان قلی، همایونی باکر، رضایی باکر و علیجانزاده ها و... از تقسیمات این طایفه خون گرم و مهمان نواز هستند. اگر چه افرادی چون گلعلیزاده، تقی نیا و... ساکنان این محل، ولی غیر باکر هستند. طایفه باکر تقریباً امروزه بین ۵۰۰ تا ۶۰۰ نفر هستند شهید قربانعلی تقی نیاعمران فرزند ابوطالب (مفکودالاثر) و شهید جمال گلعلیزاده فرزند قبرعلی که هر دو عزیز شهدا بر جسته ای این طایفه که در امامزاده یحیی دفن شده اند.

ملا کامیاب کامیابی، ملا هادی کامیابی، ملا ابوطالب ادبی، حکیم، سید ملیک گار موسوی کوچکزاده (روحانی غیر باکر)، آقاجان داداشپور، محسن داداشپور و داداشعلی داداشپور از تحصیل کرده های علوم دینی هستند. باکر مردمانی صبور و قانع، سخت کوش و تلاشگر هستند. حتی گفته شده که آنها فاصله چندین کیلومتر آب سخنوار را از بالا دست با کاه جلویش را می بستند و نهر آب را به این منطقه می آورند. همچنین نماد شجاعت این مردم نترس، شکارچی دلیر محمد محمدزاده طالش است که در سال ۴۲ با پلنگی در افتاد و از پای در آوردش و آن منطقه ظاهرأ به روستای پلنگ افکن شهرت دارد (عکس در آخر کتاب). قبل از انقلاب سیستم کدخدایی بین این طائفه معمول بود مشهدی اسماعیل حسین پور باکر به عنوان ریش سفید و بزرگ این محل به شمار می آمد که ۲۰ سال مقام ریش سفیدی داشت. حسین آقا باکر، قلی تیرناز، سلطان حسین پور و حسین جان رضایی هم در داوری و حل و فصل مشکلات کمک می کردند. ادما شهرت بزرگی در قدیم داشت و داستان بر خورد حاکم آنها بآغا محمدخان قاجار در جای خود خواندنی است.



◊ طایفه‌ی بَرَخس فیروزجایی (بازچی امروزه) ◊

■ راوی: حسین بازچی

یکی از طوائف بندپی که کمی با ریسک سعی در معرفی آن داشتم، طایفه بَرَخس هستند. گفته شد که به علت اینکه طایفه مذکور در مراسم عروسی و شادی از نی و ساز استفاده می‌کردند و علاقه‌ی زیادی در زمینه موسیقی داشته‌اند به لقب بَرَخس معرفی گردیده‌اند. ولی امروزه به سبب همان داستان قدیمی مربوط به شکار باز ظاهراً بازچی نامیده شدند که حاکی از زیرکی و تیز هوشی و مهارت‌این طایفه دارد (قسمت محمدی مراجعه شود). بزرگ‌این طایفه شخصی به نام حاج محمد بَرَخس که دارای حشم زیادی بود و فرزندی داشت بنام محمدعلی معروف به (شل محمدعلی) و او نیز فرزندی داشت بنام علی محمد بیک که در سن ۱۸ سالگی سرتیپ عبدالحسین خان قاجار ایشان را به عنوان فرزند خوانده به تهران برده است و در سن ۲۵ سالگی به عنوان یکدخدای مقری کلا بندپی غربی سه محل: سنگروودپی، کاردیکلا، پاریکلا و بعد به عنوان مباشر سرتیپ عبدالحسین خان قاجار در بندپی غربی گردید و مباشر حاج باب خان سلطان فیروزی در بندپی شرقی (کاشیکلا، زوارده، احمدکلا، آهنگرکلا) بزرگ معرفی گردید. بعد از علی محمد بیک فرزندش اسدالله بیگ جانشین پدر شد و کدخدا پرویزخان کدیور خواهرزاده سرتیپ عبدالحسین خان قاجار به مدت ۲۷ سال بود که به علت ابتلاء به بیماری برادرش، محمدعلی بیک را جانشین خود به عنوان کدخدا معرفی نمود که بعد از ۳ سال محمدعلی بیک فوت نموده و دوباره اسدالله بیک بعد از بهبودی کامل کدخدایی خودش را از سرگرفت و در نهایت سال ۱۳۳۳ هجری شمسی در سن ۸۰ سالگی وفات یافت. بیلاق آنها حاج شیخ موسی و گلیران ویشلاق آنها روستای سنگروودپی بندپی غربی است و ریش سفیدان آنها حاج اسفندیار بازچی، کربلایی علی محمد بازچی، موسی بابازاده بازچی، عیسی بازچی و تعداد تقریبی آنها ۳۰۰ نفر هستند. از اندیشمندان آنها می‌توان مرتضی بازچی (علمک)، سرگرد حسین بازچی (نیروی انتظامی) نام برد. خلاصه کلام: ۷ فرزند محمدعلی بَرَخس (شل محمدعلی) ۱. علی محمد بیک ۲-بابا-۳-حسن-۳-امیر-۵-نصرالله-۶-قربان-۷-یارعلی. علی محمد بیک و ۸ فرزندانش: اسدالله بیک فرزندانش (محمد اسماعیل، محمد، حاج اسفندیار، رحمت‌الله و محمدآقا)، محمدعلی بیک فرزندش (علی محمد، نصرالله، امیر، حسین، یحیی، اسماعیل، حسینعلی).



❖ طایفه بتیار ❖

■ محقق: دبیر همایون طاهری محققی توانا و با اطلاع

مردمون مردده هدین بندپی آباد بیه، کوه به کوه، دشت به دشت، مردم دل شاد بیه
اول گمه از شه جان طایفه، ایل بتیار
فصل کوه که بیبو صف کشینه مثل قطار
فردا ظینه که خواسنه کوچ هاکنن وشون
برج اشانه اتا روز پیش یا امروز نماشون
اگر بر ج بخونسبو با وشون سات و اقبال
ایارده اسب، جمع کردنه بار و بنه و دونه گال
در باب علت نام گذاری بتیار، گفته ها حاکی از آن است که این طایفه، طایفه ایست مهاجر از
روستای «بطائر (بطاهر) کلا» که یکی از بیلاق های خوش آب و هوای توانع بلده شهرستان نور می باشد.
هم چنان که هم اکنون هم اکثریت این طایفه که در لدار سکونت دارند، کاری نام خانوادگی طاهری
می باشند، در بطائر کلای بلده هم خانواده های طاهری پر تعدادند. و نیز فامیلی های ناظری و صدیقی
که در آنجا ساکن اند که مجموعاً چیز حدود ۶۰-۷۰ خانوار جمعیت اند. (نگارنده کتاب معتقد است
که بتیار در معنای مردمانی سخت کوش و مقاوم است با این توجیه این طایفه نیز از بندپی هستند و
شاید مهاجر نباشند).

همانطوری که در فوق ذکر شد اجداد این طایفه در بطائر کلا بلده سکونت داشتند ولی به علت
درگیری وایستادگی در مقابل ناجوانمردی های دولتمردان وقت منطقه خودکه حدوداً به بیش از
سیصد سال پیش برمی گردد، سه برادر به بندپی و یک برادر به تهران و یک نفر هم به اصفهان
مهاجرت نمودند. نام دو تن از آنان در متون تاریخی به نام های شازده و پیرزاد آمده است، ولی نام
سومی آنها همچنان نامشخص است که این سه نفر از اجداد مهاجران طایفه یکی د رلدار و یکی
در گرد روبار و سومی در امیرده سکونت گزیدند. محل بیلاقی بتیار لداری در قریه دمی لرز و محل
بیلاقی بتیار کلای می باشد. ایل بتیار لدار در کوه اینبار کش و نیز جنگل های دامنه
کوه های کلای و گلیران نیز صاحب املاک وسیعی بوده اند و آن نیز هستند که از اجاره املاک
استفاده می نمایند.

از آنجائی که این روستا (لدار) از سه روDXخانه سجاده رود، پیاله رود، و بولک رود بهره مند است
و همچنین زمین مسطح برای کشت و کار و نیز جنگل جهت دسترسی به چوب برای خانه سازی
و تهیه هیزم و دیگر مصارف برخوردار بوده و از طرفی، محل بیلاقی خود را قریه «دمی لرز» انتخاب
نمودند که کوهی فوق العاده خوش آب و هوا و خوش منظر و دارای زمین مسطح و برخوردار از دو
قله مرتفع و دارای آب سرد و گوارا و کم املاح بوده و می توان نتیجه گرفت که این طایفه، طایفه ای
زرنگ و خوش ذوق بوده اند و در انتخاب محل سکونت خود کمترین خطا را داشته اند. بارز ترین ویژگی

اخلاقی این طایفه که دیگر طایفه‌های این منطقه هم به آن اذعان دارند رُک بودن، صداقت و یکرنگی آنهاست. طایفه‌ای هستند که در مقابل دورنگی و کلک سکوت نخواهند کرد و به قول معروف پشت پرده حرف نخواهند زد. این طایفه در سخت‌کوشی و تلاش هم معروف بودند چرا که این شعر بندهایها بیانگراین نکته مهرتاییداین ادعاست:

خدا آباد هَكَنه بَتِيَار سِرِه رِ
شَوَءِ دِنِكَه سَرُّ رَوْزِ خَالِ پِه رِ

يعنى اينكه تلاش آنها شبانه روز بوده و خستگى ناپذير بودند و همين امر سبب شده که اين طایفه دارای املاك زيادي باشد هم در كوهها و هم در جنگلها و هم در دشت و محلات بطوري که در صد قابل توجهی از روستای احمد‌کلاه و رستم‌کلاه... جزء املاك اين طایفه و در اختیار آنها بوده است. همچنان اين طایفه داراي عرق مذهبی و دینی فابل توجهی بوده بطوري که ساخت بارگاه سابق حضرت شاهزاده رضا با آن درب نفیس و ساخت سقاخانه‌گلدار که در میراث فرهنگی نيز به ثبت رسيده و همچنان زمين‌های وقفی حضرت شاهزاده رضا(ع)، توسطاين طایفه انجام پذيرفت. بعد از آن سه برادر مهاجر، در محل لدار، می‌توان از حاجی حسین قلی و فرزندان بعد از آن، ملا نور محمد و بعد، ملا غلامعلی و ملا رضا و فرزندان او را نام برد.

لازم به ذكر است که ملاتور محمد انسان پاکی بوده که افراد در موقع گرفتاري و مریضی و حاجت انتهای عبای او را می‌شستند و از آب آن می‌نوشیدند و به حاجت خود می‌رسیدند آن مرحوم در سفرحاج تمتع که قبل از حرکت هم به بستان خوداعلام کرده بودند که من برخواهم گشت، دارفاني را وداع گفت و در قصر شیرین دفن گردیدند. در دوره‌های کنونی می‌توان از مشهدی علی بتیار نام برد که یک فرد صاحب نفوذ و ثروت در لدار بوده‌اند.

فعلاً خانواده‌های طاهری، طاهرنژاد، اللہوری‌زاده، اسدالله تبار، محمد جان‌زاده، قلی‌نژاد، علی‌زاده، لطف‌الله‌زاده، رضانژاد، حسین‌پور، حبیب‌پور، یعقوبی و... کنار هم ساکن لدار هستند و زیرمجموعه‌های تقسیم شده و انشعبایافته از این طایفه بزرگ می‌باشد.

از ریش سفیدان باقیمانده از این طایفه می‌توان حاج آقاجان اسدالله تبار، مشهدی قلی آقا حسین‌پور، مشهدی علی گدا حبیب‌پور، حاج محمد مهدی طاهری، حاج محمد حسین طاهری و حاج علی طاهرنژاد... را نام برد. این طایفه و محل، دارای سه شهید بنام‌های: افسر وظیفه شهید سهراب محسن‌زاده، شهید محمد رضا حبیب‌پور و دانش آموز بسیجی غلامرضا علی تبار می‌باشد.

از چهره علمی برترین طایفه فرامرز طاهری را می‌توان نامبرد که دارای مدرک فوق دکتری در رشته کامپیوتر که ساکن تگزاس آمریکا می‌باشد. همچنان تحصیلکردگان دیگر در رشته‌های پزشکی، مهندسی، قضابت و وکالت و حسابداری و فرهنگیان محترم را می‌توان نام برد.





◊ طایفه باعو (بائو) فیروز جایی ◊

■ راوی: حاج غلامحسین باعوی فیروز جایی ساکن چالرز

سخن حاجی حاکی از این است که باعو (باعو) یکی از طوائف بر جسته‌ی بندی شرقی به خصوص فیروز جایی اصیل هستند. این طایفه با لقبی که ذکر شده است، مشهور هستند. فرزندانش اصرار داشتند که کلمه‌ی باعویک کلمه‌ی عربی است و از خریدن می‌آید و دلیل می‌آورند که بزرگانشان و حتی نسل‌های بعدی، اهل خرید و فروشند بودند و گاهی در خرید و فروش احشام نقش داشتند. عده‌ای براین عقیده هستند که باعو از کلمه‌ی آب (او هماندرانی) گرفته شده است شاید جدشان هنگام ثبت شناسنامه به یک تشنگی آب داد و بدین لقب حواله شدند. حاجی در صحبت‌هایش می‌گفت عده‌ای از خویشانش به قائم‌شهر کوچ کردند و در اطراف قائم‌شهر به شکل فامیلی باعو هستند پس هر دو شکل (باعو و بائو) می‌تواند کاربرد داشته باشد و به همین سبب آنها در منطقه‌ی بیلاقی مشهور به باعوسرا (بای سره) یعنی محل و مسکن‌ت طایفه باعو، هستند. از بزرگ‌ترین فردی که وی در طایفه‌ی خویش نام می‌برد غلامعلی نادعلی قلی حسینعلی (پدر حاج غلامحسین) نام می‌برد ظاهرًا از قلی: حسینعلی و مهرعلی هستند و از فرزندان نادعلی امروزه به نام نوه اش وجود دارد و از حسینعلی: محمدقلی، محمدحسین، غلامعلی، غلامحسن و غلامحسین هستند و ظاهرًا دو نفر از اینها به نوعی شغل فروشندگی و خرید و فروش دام داشتند شغل این مردم دامداری بوده است اما خود حاج غلامحسین در قدیم‌الایام نجار بوده و ظاهرًا برادرزاده‌اش نیز نجار است. همانطور که گفته‌ی منطقه‌ی بیلاقی آنها باعو سره زیردست کوه گلیران است که طایفه کبودتبار، ادیون و محمدی دسته نیز هستند. و یشلاقشان چالرز (محل سرمای زیاد) و قائم‌شهر و ولیکن می‌باشد. نسل‌های بعدی آنها اهل علم و دانش هستند که در رشته‌های حقوق، الهیات، مدیریت تحصیل کرده‌اند. آنها بنا به گفته خودشان مردمانی بی‌دردسر، رازدار، صبور و سخت‌کوش هستند. کنار سفره‌ی آنها نشستم یک سفره سنتی پر از غذاهای سنتی، سراسر محبت و صمیمیت بوده است.



◊ طایفه‌ی باریکی (کرکنار) ◊

■ راوی: حاج پرویز اسماعیل پور و کربلایی قدرت الله خدادپور

سخن هردو بزرگوار حاکی از این است که بیشتر ساکنان کرکنار (کر همان مجموعه شالی که اسم این روستا به دوران ارباب رعیتی بر می‌گردد) بندپی غربی، لقب باریکی دارند و این طایفه باریکی شهرت دارند و آن وقت توجیه می‌کنند بهاینکه باریک در اصل همان قسمت نازک و کم عرض زمین است چون این محل دو قسمت بوده قسمتی دارای پل خشتی بود که بهاین سبب کشته نامیده شد ولقب مردمی است که در کشته زندگی می‌کنند و قسمتی زمین باریکی بود و کسانی که در اینجا زندگی می‌کردند بعدها باریکی نامیده شدند. البته همه‌ی اینها پس از اینکه باریکی در شناسنامه دارند اگرچه تیره و تبارهای بسیاری در آنجا زندگی می‌کنند از آن محمله اسماعیل پور باریکی که ظاهراً از طایفه کردون هستند و خویشاوندان حاج رzac عباسی هستند، قاسم زاده‌ها، خدابخشی (خدابخشی‌ها در اصل آرایی اصیل هستند) و تیره‌ی وردی پورها که ظاهراً همان پرجایی‌ها هستند. این دو بزرگوار اشاره می‌کنند بهاینکه ساکنان اصلی این منطقه همان تیره و تبار خدابخشی‌ها (آرایی‌ها) و پرجایی‌ها بودند که بعدها تیره‌هایی چون گری (گهاری)، اسماعیل پورها، دیگران کم بهاین منطقه مهاجرت کردند. آنها می‌گویند که شغل گذشته‌ی تبارهای گهاری و خدابخشی (آرایی‌ها) کوره چی بودند و بقیه کشاورز و دامدار بودند. مجموعه طوائفی که در آنجا زندگی می‌کنند ترکیبی از شالدرکلا، آنیجدان، کمرپشت، لهه و کتیوک است. بزرگانی چون اصغر، کبلی اسماعیل، کبلی حیدرقلی، میرزا آقا، مشهدی کلمر، مشهدی نادعلی، اسماعیل خان (جد اسماعیل پورها)، مشهدی حاج آقا، میرزا آقبار، ملاعلی، ملاحسنین، ملا حسینعلی (روحانی)، مشهدی علی آقا، باباخان ... داشتند و از میان این تیره و تبار شهیدانی چون ابراهیم سلمان پور، سید آقا رضازاده، محمد افضل پور جان خویش را برای این سرزمین اسلامی دادند. راویان می‌گویند ترکیب این تیره و تبارها با هم حدود ۳۰۰ خانوار هستند و قدمتی دیرینه دارند و بسیار با هم متحد و صمیمی هستند.



◊ تیره و تبار بورا ◊

■ راوی: رحمت تقی‌زاده بورا (فیروزجایی کارشناسی ارشد ادبیات فارسی و معاون آموزشی اداره بندپی غربی)

نگارنده کتاب با راوی و کسانی که این متن را می‌خوانند هم عقیده است که مجموعه تیره و تبارهای که در سه منطقه بالا بورا، میان بورا و پایین بورا زندگی می‌کنند را نمی‌توان یک طایفه در نظر گرفت. اگر کلمه بورا را به درستی معنی کنیم خواهیم فهمید که گفته‌ی ما درست است. چرا که از سخنان راوی نیز، چنین به دست می‌آید که کلمه بورا می‌تواند شه معنی داشته باشد: یک معنی در واقع برگرفته از رنگ بور (طلایی) می‌باشد. با این توجیه، ساکنان اولیه منطقه دارای رنگ موی طلایی یا همان بور در زبان محلی مازندرانی داشتند. توجیه دیگر اینکه بورا به معنی از بین رفته و هلاک شده است که به نظر می‌رسد، یک کلمه‌ی عربی باشد. گفته شد که ساکنان اولیه منطقه به سبب یک بیماری، بسیاری از آنها مردند و به این حادثه در دنک بورا گفته شده. همچنین با کلمه «بایر» در معنای زمین نامرغوب و ناهموار مرتبط است که دلالت بریک ناهمگونی نسبی تیره‌ها دارد. از هر سه توجیه برمی‌آید که ساکنان اولیه‌ایمن منطقه، امروزه نیستند و تیره و تبارهای مختلف که در گذشته کمتر هم دیگر را می‌شناختند در این منطقه ساکن شدند و به سبب اشتراکات فرهنگی و قومی با هم متحد شدند. اتحادی که تا امروز پسوند آنها را با لفظ «بورا» به دنبال خود می‌کشاند. در ذیل فقط به بارزترین تیره و تبارهای با پسوند بورایی اشاره خواهیم کرد که خالی از لطف نباشد. یکی از تبارهای این منطقه طایفه لتران (لتر، لیتریا جلگه) هستند به این اعتبار که آنها ساکنان قسمت مسطح این منطقه بودند یا ینکه گذشتگان آنها مردمانی خوش غذا بودند. امروزه هم گلعلی‌زاده‌های بورا از این تبارها مردمانی پرتلاش، عاطفی، فامیل دوست و مهمان‌نواز هستند که حاج اسحاق گلعلی‌زاده بورا از بزرگان آنهاست و حدود ۵۰ خانوار هستند. تیره‌ی دیگر طلایی‌ها هستند حدود ۳۰ خانوار مردمانی دقیق، با حساب و کتاب و اهل مطالعه هستند. حاج ابراهیم، حاج دوست محمد، حاج عبدالله و... از بزرگان آنها هستند. محسن تبارهای هم تیره‌ی دیگری هستند که فیروزجایی اصیل هستند. استاد مقیم محسن تبار خیاط از بزرگان آنهاست. عبدهایها با تعداد قابل ملاحظه خودشان را وابسته به طایفه‌ی بزرگ ملکشاه می‌دانند. حاج عبدالحسین عبدي از بزرگان آنهاست. بیشتر این تبارها لقب بورا دارند. اکبری‌ها هم تعدادی مهاجر هستند. ابراهیم پورها هم اکثریت میان بورا را تشکیل می‌دهند که در محیطی دوستانه، خودشان را تیکا تبار می‌نامند (تیکایا توکا پرنده‌ای بسیار زیبا نوک زرد که در اوایل بهار نوید آمدن بهار را می‌دهد که امروزه بسیاری از

گروههای موسیقی نام خودشان را بهاین پرنده زیبا می‌نهند). حاج ابراهیم و عزت‌الله از بزرگان آنها هستند. حسنی‌ها و عباس‌نژادها، تبارهای پراکنده و سادات در میان بورا هستند. سید محسن عباس‌نژاد، حاج سید علیجان حسنی و حاج سید نصرالله حسنی و دیگران از بزرگان این طایفه هستند. تقی‌زاده‌ها هم با ده خانوار خودشان را از طایفه فیروزجایی کاظمی‌می‌دانند. ابراهیم تبارها هم خودشان را از طایفه شاه مردمبار فیروزجایی (شه مرد) می‌دانند و جعفری‌ها هم در پایین بورا اکثریتی دارند و خودشان را آرایی می‌دانند. آنها پهلوان محسن محسنی، پهلوان مسعود گلعلی‌زاده، حبیبالله اسدالله‌تبار، داوود ابوزاده، قنبرعلی قاسمعلی‌زاده و... را از پهلوانان نامی می‌نامند. دکتر علی عباسعلی‌زاده (پزشک)، دکتر ابراهیم ابراهیم‌تبار (استاد دانشگاه)، مرحوم محمدحسین طلابی و... از تحصیلکردهای بر جسته‌ی آنها هستند. صحن اینکه خانواده‌ی حسنی و سید علی محسنی و حاج آقا محسنی از چهره‌های دینی این طایفه می‌باشند. تعدادی از این تبارها به منطقه‌یيلاقی لهه، شیخ موسی، شالینگ چال و خرم نسل می‌روند. حال با این گفته‌ها در می‌یابیم که بورا نهایل است و نه طایفه، بلکه مجموعه تیره و تبارهای کوچک هستند که با تمام ناشناختگی کهنه، امروزه بورا را تشکیل دادند و خدا می‌داند که در اینده شاید با پیوندهای نسبی و حسی بیشتر، یک طایفه بزرگ را شکل دهند.





طائفه پاشا ◇

■ محقق: عباسعلی حاجی آقایی پاشا، دبیری فعال و با اطلاع

طائفه پاشا در روستای به نام پادشا امیر (پاشا امیر) از بخش بندپی شرقی از توابع شهرستان بابل در ۲۷ کیلومتری جنوب‌این شهرستان واقع شده است زندگی می‌کنند و غیر از طائفه پاشاه چندین طائفه دیگر هم در این روستا زندگی می‌کنند و ساکنان اولیه آن پاشا می‌باشند که بر اساس سنگ قبری که در کندن قبری پیدا شد، نشان‌دهنده‌این است که بیش از ۷۰۰ سال پیش در این محل ساکن شدن و روی‌این سنگ پس از کلمه الله نام مرحوم پاشا می‌بیستم الدین تاج‌هدیه به سال هشت‌صد و چهل و کاتب عزیز قاضی سواتکوهی حک شده است. و اصل اینکه پاشا کجا آمدن مشخص نیست و نظرات مختلفی وجود دارد بعضی عراق عجم و بعضی از بغداد و ترکیه می‌دانند اللیته نگارنده کتاب در آرامگاه اطراف حاج شیخ موسی، لقب بغدادی را روی یکی از قبرها مشاهده نمود که فعلًاً موجود است.

علت نام‌گذاری این روستا به پادشا امیر (پاشا امیر) به خاطر اینکه اولین ساکنان آن طائفه پاشاه بودند. و پس از پیروزی انقلاب اسلامی در اوایل ۱۳۶۰ نام محل به سید نظام الدین تغیر یافت (اما امروزه گاه همان پاشا امیر نیز سر زبانها است) و این نام به خاطر اینکه بارگاه حضرت سید نظام الدین (مولانا میر نظام الدین محمد) زیارتگاه مردم منطقه می‌باشد گرفته شده است براساس کتاب تاریخ طبرستان میر نظام الدین در سال ۱۱۶۹ مسجد کاظم بیک شهرستان بابل را تعمیر و مرمت کرد و سید نظام الدین از نوادگان امام سجاد (ع) و در بعضی کتابهای تاریخی گذشته به میر بزرگ که در شهرستان آمل دفن است می‌داند.

خود طائفه پاشاهی ساکن در محل به تیره‌های چون؛ پاشا امیری (امیرها)، پاشا امیری، حاجی آقایی، حاجی زاده، فیروززاده و رضا زاده)، قلی زاده (قلی زاده، قلی پور، زاهد پاشاه، اکبرزاده و ذبیح‌زاده)، ولی‌نیا (ولی‌زاده، ولی‌نیا، ابراهیم‌زاده، ولی‌پور و فرج‌الهزاده)، قربان‌زاده، یوسف‌نیا و... تقسیم می‌شوند. هریک از این تیره‌ها، یک نماینده به عنوان هیأت امنی حضرت سید نظام الدین دارند که وظیفه آنها بر تمام کارهای مربوط به موقوفه می‌باشد. چون تمام زمینهای زراعی و غیرزراعی محل و همچنین جنگل‌های زیادی در منطقه و منطقه کوهستانی کی خونی (کی خنی، کی خانی) وقف می‌باشد و عوائد حاصل از آن جهت تعمیر و نگهداری و اطعام‌دهی در ده شب‌ایام محرم و همچنین روز هفتم محرم و روز عاشورا و سه شب احیا (نوژدهم، بیست و یکم و بیست سوم) هزینه می‌گردد. به عنوان مثال فقط در روز عاشورا که بیش از سی و پنج هیئت‌های عزاداری ابا عبدالله حسین (ع) از منطقه بندپی و شهرستان بابل به‌این آستانه می‌آیند. جهت ناهماردهی به‌این مهمانان عزادار و

گرامی بیش از دو تن برنج و ششصد و پنجاه کیلو گوشت و صد کیلو روغن گاوی استفاده می‌گردد. بیلاق آنها روستای کوهستانی شیخ موسی، لجه، شالینگجال، نراسم و چلیاسر می‌باشد. روستای پاشا امیریکی از روستاهای نمونه از نظر علمی در منطقه وکشور می‌باشد طائفه پاشا به علم و دانش علاقه زیادی دارند که صدق این مطلب داشتن بیست و پنج پزشک و چندین نفری دانشجوی پزشکی که اکثر پزشکان دارای مدرک تحصیلی تخصص و فوق تخصص می‌باشند و این نکته را متذکر کرو شوم که اولین بار پیوند کلیه در مازندران توسط یکی از همین پزشکان به نام دکتر اباذر اکبرزاده پاشا صورت گرفت و همچنین ۳۰ مهندس و تعدادی دانشجو در رشته‌های مختلف مهندسی و بیش از ۱۰۰ نفر لیسانس و فوق لیسانس دارد. و دیگر مواردی که نشان دهنده علم و دانش آن باشد اولین حوزه علمیه در سال ۱۳۲۵ توسط فردی به نام حاجی سیف‌الله پاشا امیری تأسیس گردید که افراد زیادی از این حوزه کسب علم کردن و همچنین اولین مدرسه راهنمائی به نام مهدیه اسلامی در سال ۱۳۵۰ توسط مهندس اعظم قلی‌زاده پاشا تأسیس گردید و بیشتر کسانی که فعلًاً از منطقه بندهی به مدارج علمی بالا رسیدن از این مرکز کسب علم و دانش کردند. اگر این مرکز علمی نبود در زمان گذشته خیلی افراد می‌باشستی ترک تحصیل کنند چرا که توان مالی مناسبی نداشتند که به شهر بابل بروند و ادامه تحصیل دهند و همچنین لازم به ذکر است که این فرد خیر (مهندس قلی‌زاده) در حال ساختن و بازسازی آستانه مبارکه حضرت سید نظام الدین (ره) به مساحت تقریبی بیش از ۲۰۰۰ مترمربع، شامل تمام تاسیسات فرهنگی و اجتماعی... می‌باشد و در همین بناء که در حال ساخت است نماز عبادی و سیاسی جمعه اقامه می‌شود که مردم مومن و ولايتمدار منطقه در آن حضور دارند. شایسته است از بزرگان این طایفه به همراه تبارهای دیگر در این محل اشاره‌ای داشته باشم: حاج سیف‌الله امیری پاشا (جد امیریها)، درویش میرزا جان (جد قربانی‌ها)، درویش قلی و حبیب (اجداد قلی‌زاده‌ها)، درویش یعقوب (جد زاهد پاشاها)، درویش ملا علی اکبر (جد اکبرزاده‌ها)، درویش ذبیح‌الله (جد ذبیح‌زاده‌ها)، درویش ابراهیم (جد ابراهیم‌زاده‌ها)، درویش شفیع (جد فیروز زاده‌ها)، درویش روح‌الله (جد ولی‌پورها)، درویش اصغر (جد فرج‌الله‌زاده‌ها)، حاج خلیل (جد یوسف نیاء)، حاجی بابا (جد حاجی آقایی‌ها)، خدابخش، درویش آقا برار (جد ولی‌نیا)، درویش مرتضی (جد رضا زاده‌ها) و... هستند. البته تبارهای دیگری می‌باشند که به نظر می‌رسد که پاشا نباشند چون؛ علیزاد (گاوزن (علیجان‌زاده (سنکوش)، محمدزاده (لاهیجان)، مهری (فیروز جایی)، کیا (محتملاً از لفور)، کریمی، آقایی نژاد (لیتلار)، حراره (سماكوش)، اسبکیان (بارفروش)، ناجی (نور)، ولی‌زاده، صباح، الهیار تبار، مجیدایی، حسن زاده (سماكوش)، عنایت‌زاده، علی‌زاده و بباباخانی (محتملاً گاوزن)، دوستعلی‌زاده (سماكوش)، جورسرا (آسور فیروزکوه)، کشاورز (ادملا)، علی‌نیا، شفیع‌زاده، احمدی، کاشی (کاشی کلا) و عابدی (محتملاً سماکوش) و... از تبارهای هستند که در کنار طایفه‌ی بزرگ و

فهیم پاشا صمیمانه زندگی می‌کنند. تعداد زیادی از این جوانان به جبهه جنگ رفتند. در کل، بیست و یک شهید در پاشا امیر آرامیدند که هشت شهید از خود طایفه پاشا هستند که نشان از مردمانی ساده، مهربان، شجاع و دلیر، اعتقادی، دوستدار علم و دانش می‌باشند.



◊ طایفه‌ی پیر فیروزجایی ◊

■ راوی: مهندس علی پیر فیروزجایی

یکی از طوایف با شخصیت و بی آزار و متدين و با قدمت در بندپی شرقی، پیر، هستند. در باب علت نام‌گذاری اینان سخنان بزرگان از سینه به سینه حاکی از آنست که جداین طایفه شخص پیرمردی سالخورده و دارای آبرو و اعتبار بود که بین نام خوانده شدند. در گفتگوی با او چنین برداشت نمودم که که اجداد آنها ابتدا در فقر بودند و برای حفظ آبروی خویش از فیروزجاه به روستای تشنون مهاجرت نمودند در حالیکه مسکن اولیه آنان در منطقه جیرون در پایین دست فیروزجاه بود در حدود هشتاد سال پیش در آنجا پیرمردی بوه به نام استاد الهمیار پدر حاج رحمت که به چلاو آمل رفت و در مدت سکونتش در آنجا سیستم اودنگ (آسیاب آبی) را آموخت و همان شکل را در ده جیرون به سبب داشتن چشممه‌های خوب اجراء نمود. حتی گفته شد که وی ازین سیستم، برای تراشیدن لک چوبی، خردخوار، جوله و کچه ... بهره می‌جست. و به شکل کالا به کالا با سواد کوهیها عرضه می‌نمود. وی مقام سر استادی این حرفه را داشت و گفته شد که فردی مبتکر بود حتی برای جلو گیری از ورود خوک به زمینهای کشاورزی از یک تفنگ با یک سیم نازک متصل به ماشه بهره می‌جست که در محل آمدن خوک تله می‌گذاشت و تفنگ شلیک می‌شد. شاید امروزه کمی کم ارزش باشد ولی در زمان خودش نشان از هوش بالای این آقا داشت. این طایفه امروزه در فیروزجاه و در بابل با تغییر نام به آقاجان پورها و فریدنیا (براساس نام پدرشان) و عده‌های در تشنون با لقب برازی و الماسی و در افرابن به نام جعفریها هستند. از بزرگان آنها می‌توان حاج رمضان جعفری، حاج رحمت الله پیر (پدر راوی)، حاج محمدعلی، حاج مهرعلی و حاج پنجه‌علی پیر فیروزجایی نام برد. دو شهید به نامهای شهید حسینعلی جعفری و عباسعلی پیر فیروزجایی در افرابن از افتخارات این طایفه و همه بندپی‌ها هستند.



◊ طایفه تیربندي ◊

■ علی محمد رضانژاد تیربندي ■ حاج علی تیربندي بندپی

راویان: حاج علی تیربندي و علی محمد رضانژاد تیربندي. سن بیش از ۷۰

ضمن تشکر از حاج علی تیربند بندپی و حاجی علی محمد، از مصاحبه باين دو بزرگوار، بهاين نتیجه دست یافتم که طایفه تیربندي، يکی از طوائف مشهور بندپی هستند. از قدیم الایام نام تیربندي را شنیدم و خیلی خوشحال شدم که از نزدیک باين طایفه آشنیا شدم. راویان می گویند که تیربندي ها از تیرتاش بهشهر هستند. آنها ۷ براذر بودند به سبب هفتکل سربازی بهاين منطقه مهاجرت کردند چرا که در زمان های دور، سربازی ۷ سال بود. حتی عدهای براي طجحت اين امر به بهشهر رفتند ولی نتیجه مورد پسند نگرفتند. آنها مدتی در اميرده و رستم کلا بودند (نويسنده) كتاب چندان به مهاجر بودن طوایف اعتقاد ندارد). راویان می گویند آنها حتی در منطقه کرلی بن ۲ من ملک دارند (هيچگونه سندی در اين مورد وجود ندارد). منطقه‌ی بیلاق آنها گليران، اماره کش، ملک زيد، بالادست کلپی است. آنها گوسفنددار و عشاير بودند و امروزه هم بسياري از آنهاين شغل را دارند. اولين شخصی را که در طایفه خويش از آن نام می برند كبلی حسنقلی است وی زنی داشت به نام شرف خانم که عمه کبلی باقر بود و در اميرده دفن است. بسيار پرهيزگار و متدين بود گفته شده زمانیکه باردار بود خوابنما شد و به بیلاق نزود و در اميرده ماند و فرزندی را به دنيا آورد که نام آن را رضا ناميده که بعداً ملارضا على شهرت یافت. عدهای از تیربندي ها بعداً به سبب انتساب به او لقب رضانژاد گرفتند. وابن ملارضا على مردی دانا، عالم و عارف بود. قبر او در شاهزاده رضا است. طایفه تیربندي همان طور که گفتيم در کلپی، دمینز (دمیلز)، گليران، اماره کش بودند و يشلاق آنها اميرده، مقری کلا، مرزن آباد، عرب خيل، نفت چال (بابلسر)، مياندشت و باقرتنگه است. حاجی علی عقیده دارد که تیربنديها در اصل تیربندي بندپی بودند و شايد تير نام همان تيره بندپی گرفته شده باشد. (نگارنده کتاب اين نظر را بهتر می داند) وی می گويد که محمدعلی، قربان، دلاور، نامدار، علی جان، مشهدی رضا، اسماعيل، حاج عباس... و از بزرگان کهنه آنها هستند. تقی پهلوان از مردان قدر تمدن اين طایفه بود که داستان تباکو و خر فیروزکوهی شهرت خاص دارد. تعداد اين طایفه حدود صد نفر هستند. دکتر بهرام تیربندي بندپی دکترای معماری ساكن ايتاليا از تحصيل کرده‌های اين طایفه هستند. اين طایفه امروز به فاميلی هايی چون تیربندي، تیربندي بندپی، رضانژاد، مصلح (اميرده)، محمديان (عرب خيل و باقر تنگه)، طهماسب نژاد (ميandشت) و داميار (بابلسر)... هستند. فعلًا حاج علی تيرمندي در مقری کلا، حاج حسینعلی رضانژاد، حاج جلال رضانژاد از بزرگان آنها هستند.

طایفه تیربندی علاوه بر دامداری و کشاورزی، خود حاج علی محمد رضانژاد استاد نگار فرش و گلیم در استان است. او می‌گوید ضمن آموزش بافت فرش، به بافت انواع وسایل چاربیداری مسلط است و بیش از ۴۰۰۰ هزار تخته فرش زده است.

تبرستان
www.tabarestan.info



◊ طایفه: تهمتن ◊

■ محقق: دبیر عسگری سیدی تهمتن، محققی بر جسته و کارشناسی ارشد ادبیات فارسی از روستاهای سرسیز و زیبای دهستان سجادرود از بخش بندهی شرقی میان روستاهای پاشا، امیر، پوستکلا، گنج کلاه و ولی کیله واقع شده و تقریباً ۲۴ کیلومتر با شهرستان بابل و یک کیلومتر با گلگوه بندهی شرقی فاصله دارد. از سوی شرق به جهت قرار گرفتن در کنار جنگل و عبور رودخانه سجادرود و احداث پارک (بستان) تفریحی، سالن ورزشی و زمین فوتبال کنار رودخانه و همچنین عبور جاده شهید صالحی از وسط این روستا، زیبایی وصفناک دارد. آن بخشیه است، به گونه‌ای که این امر باعث رونق و ارزش زمین‌های آن به لحاظ تجاری شده و مهاجرانه زیادی را در خود جای داده است. بر اساس سرشماری نفوس و مسکن سال ۱۳۹۰ شمسی حدود ۲۷۰ خانوار و تقریباً ۱۳۸۰ نفر جمعیت دارد. شایان ذکر است که روستای «ولی کیله» الان مستقل شده قبلاً جزء روستای تهمتن کلاه بوده است.

تهمتن از «تهم» + «تن» به معنی دارنده‌ی بدن قوی، شجاع، بی‌همتا در بزرگی و حشمت مردی و قامت، پهلوان (لغت‌نامه‌ی دهخدا) تهمتن یعنی فلک نهم (نظام الاطباء). نام فلک نهم است که از همه‌ی افلاک بزرگ‌تر است و بر همه احاطه دارد و به‌این مناسب است، رستم را تهمتن لقب داده اند.
(انجمن آرا)

از تحقیقات استاد سیدی چنین دریافتیم که در خصوص طایفه‌ی تهمتن دو روایت از گذشتگان به صورت سینه به سینه نقل شده است:

یکی این است که آنها مهاجرانی از نژاد جهان پهلوان رستم دستان، پهلوان اسطوره‌ای شاهنامه‌ی فردوسی، از خطه‌ی سیستان و بلوچستان هستند که به‌این بخش بندهی شرقی مهاجرت کردند. نخست در کنار روستاهای خواجه کلاه و لمسو کلاه که امروز جزء دهستان فیروزجاه ثابت می‌باشد. ساکن شدند و بعد این قسمت کنونی نقل و مکان کردند. چون به نقل از میرزا رستم تهمتن زمانی که آنها به این بخش بندهی آمدند تمام روستاهای دشت امروزی را آب دریا فراگرفته بود لذا آنان در کنار خواجه کلاه که دارای ارتفاعی زیادی نسبت به مکان امروزی دارد، ساکن شدند و بعدها با عقب نشینی دریا به محله‌ی کنونی آمدند.

اما روایت دوم آن است که این طایفه اصلاً مهاجر از استان دیگر نبودند بلکه از همان آغاز در جوار و همسایگی خواجه کلاه و لمسو کلاه روستایی به نام تهمتن کلاه بود که در آنجا، زندگی می‌کردند و هنوز گفته می‌شود آثاری از آن باقی مانده است. بعداً بنا به دلایلی به قسمت انتهایی روستای تهمتن

کلاه کنار پمپ بنزین و جایگاه CNG ساکن شدند و کم کم به قسمت امروزی محل، خانه‌های خود را بنا کردند.

لازم به ذکر است که طایفه‌ی تهمتن بعد از سه تیره تقسیم شده‌اند بدین شکل که گفته می‌شود جد اصلی تهمتن شخصی به نام «محسن تهمتن» بود او دارای سه پسر به نام‌های میرزا محمود، کربلائی (کبلى) حسن و کبلى عزیز بود. میرزا محمود پایه‌گذار تیره‌ی «نوچایی» و کبلى حسن پایه‌گذار تیره‌ی «پایین سری» و کبلى عزیز و فرزندش «آقا جان» پایه‌گذار تیره‌ی «آون زمینی» یا آقا جان دسته‌ی شدن.

در باب علت نام‌گذاری این طایفه این نظریه هم وجود دارد اینکه به خاطر بزرگ اندامی و شجاعت و روحیه‌ی دفاع و تسليم ناپذیری آنان لقب «تهمتن» به آنان داده شده است که با روایت اول یعنی مردمانی مهاجر از دیار سیستان و بلوچستان و از نسل رستم نزدیکتر است. نظر دیگر آن است که از وقتی که گرفتن شناسنامه رسم شده بزرگ و دهبان محل، شخصی خوش ذوق و فاضل و آگاه بود و با توجه به روحیه‌ی بزرگ‌منشی و ظاهر تنومندی آنها واژه‌ی قشنگ و با مسمای «تهمتن» را برگزید. شهید حمزه محمد پور تهمتن، دانش آموز بسیجی از افتخارات این طایفه، در راه دفاع از وطن اسلامی است.

از بزرگان و ریش سفیدان قدیم این طایفه که تاثیر گذار در بخش نیز بودند می‌توان به بعضی از آنان اشاره نمود: میرزا محمود و میرزا علی اکبر که به عنوان بخشدار بندپی غرب و شرق حدود ۱۳ سال حکومت کردند بعد از ایشان به عنی سلطون (عنایت سلطان) و حاجی فیروزی رسید.

میرزا حسین (میرزا حسن) که فردی اندیشمند و خطاط و حافظ دیوان لسان الغیب شیرازی، بود گویند دست نوشته‌ی دیوان حافظ ایشان در موزه‌ی آستانه‌ی قدس رضوی در مشهد نگهداری می‌شود و ایشان مسئول دفتر ناصرالدین شاه در تبریز نیز بود. در خوشنویسی بسیار معروف بود. میرزا رستم که دهبان و مشاور ارشد بخشدار بندپی حاجی فیروزی بود که مقاومت و ایستادگی ایشان در مقابل مأموران رضاشاه در دوره‌ی املاک (ارباب رعیتی) بسیار معروف است حتی گفته می‌شود در این امریک مأمور رضاشاه کشته شد. حاج علی بهمن نژاد فرزند ایشان در تحقیقات میدانی این مجموعه کمک زیاد به بنده نموده‌اند. شیخ تقی و ملا علیجان از شخصیت‌های متمول و زمین دار تیره‌ی پایین سری بوده است.

سید جلال الدین که برادر بزرگوار حضرت سید نظام الدین می‌باشند که به همراه برادرش به بندپی آمدند و در مسجد قدیم محل مدفون می‌باشند. محمدعلی پهلوان (ممدلی پهلوان) گفته می‌شود روزی در بابل در مسابقه‌ی کشتی شخصی به نام عبدالحسین خان را شکست داد و این خان دستور داد که این پهلوان را دستگیر کنند و بکشند اما او توانست از چنگشان جان سالم به در بردازد، از پهلوانان



نامی این طایفه بود. شغل اجداد، اغلب کشاورزی و دامداری بود ولی امروزه بیشتر کشاورزی و باگداری البته بعضی‌ها در کنار آن به دامداری محدود نیز سرگرمند. در کنار شغل‌های اصلی یاد شده افرادی در حرفه‌های خاصی نیز مهارت داشتند نظیر: شکسته‌بندی که مرحوم استاد صمد مشهور بود و دقت کاری او چنان بوده که از پزشکان ارتودوکسی بیشتر بود. بعد از او هنوز فرزندان آن مرحوم ادامه دهنده‌ی کار او می‌باشد.

در قوری بند زنی، مرحوم قنبر پاکزاد در این زمینه مهارت زیادی داشت من خود بارها دیدم که او قوری‌های شکسته را به گونه‌ای بند می‌زد که مثل سابق بل بهتر از آن درست می‌کرد. در میملی (تجارت) می‌توان از حاج عیسی حبیب پور نام برد. از معازه‌داران می‌توان حاج علی برار ابوذرزاده، حاج ولی بزرگ و حاج اسفندیار بهمن زاده نام برد از مهارت‌های دیگر می‌توان: قصابی، میرابی، با福德گی، چاربیداری، معماری، حمام‌چی، ابریشم‌کشی (او شم‌کشی) نانوایی، نوخه‌خوانی و قالی‌بافی... اشاره نمود.

آنها ظاهراً آراسته و دارای مردانی تنومند و زیبا روی تا جایی که در بین اهالی محل در سفیدی به روس‌ها تشبیه می‌شوند، بودند. در روحیه‌ی دلیری و شجاعت آنها گویند که در زمان رضا شاه به علت نالمنی و فقر و نداری عده‌ای راهنزن از بندپی غربی به روستاهای بندپی شرقی آمدند و غارت کردند اما جرأت نمی‌کردند بخاطر تنومندی و نترس بودن تهمتن به روستای تهمتن دستبرد بزنند حتی برای کمک در این امر به روستاهای مجاور می‌رفتند و این فتنه را خاموش می‌کردند. همچنین گرفتن عوارض و مالیات را از این طایفه معاف نمودند. نقل است که آغا محمدخان قاجار وقتی در یکی از جنگ‌هایش شکست خورد، حدود سه ماه به میان این طایفه پناه آورد.

از آن جایی که خودشان از دیار دیگر به اینجا آمدند و خود را با محیط وفق داده‌اند. در دسته روی و عزاداری مخصوص روز عاشورا کمتر کسی به خاطر بیماری بسیار سخت در خانه می‌ماند بلکه همه در هر جای کشور باشند در این دسته روی شرکت می‌کنند و به اتفاق دسته‌های دیگر روستاهای در پاشا امیر جمع می‌شوند و صحنه بسیار باشکوه و بهیاد ماندنی به وجود می‌آید. همانند دیگر اقوام ایران زمین این عید باستانی را جشن می‌گیرند و «مارمه» یکی از رسم‌های خوب می‌باشد. لحظه‌ی قبل از تحويل سال نو فردی از اعضای خانواده که به اصطلاح خوش‌یمن و خوش قدم است بیرون اتاق می‌ایستد و با صدای شلیک تفنگ سال جدید آغاز شد همراه سبزه و شکوفه‌ی درخت هلی (آلوجه) و قرآن وارد می‌شود و بزرگ خانواده هدیه‌ای به او تقدیم می‌کند. در تمام خانه‌ها به روی مردم برای دید و بازدید (صله‌ی رحم) باز است. تقریباً همه خانواده‌ها به خانه همدیگر می‌روند. زنان علاوه بر سفره‌ی هفت سین، بر سفره تخم مرغ‌های رنگی، شیرینی مخصوص «بشتزیک»، بادونه، کماج و نان‌ها مخصوص محلی قرار می‌دادند. جوانان هم با تشکیل دسته‌ها به خانه‌های

همدیگر می‌رفتند و اهل خانه به تعداد آنها تخم مرغ می‌پخت و بعد از خوردن غذا و جویا شدن از احوال همدیگر، همگی تخم مرغ جنگی می‌کردند که با این عمل «قطار بستن» گفته می‌شود. «سال شو» نیز همه‌ی بچه‌ها همگی در خانه‌ی پدر و مادر جمع می‌شدند و یک غذای مفصل و کاملی از گوشت بوقلمون، اردک، غاز، ... می‌کردند. سیزده بدر نیز همه به دامن طبیعت روی می‌آوردند. سیزدهشواز جشن‌های باستانی ایران که توضیح مفصل آن در کتاب فرهنگ‌های بومی، مازندران از همین نگارنده‌ی کتاب آمده است. جوانان هنگام غروب با سردادن ترانه‌هایی نظیر «لال انه پار بورده امسال انه ... و صاحب خانه به آنان هدایایی تقديم می‌کرد این طایفه‌ی خوش‌نشین بعد از عید زمانی که کار «وجین ودس رگ» شالی تمام می‌شد و تقریباً هوا گرم و پشه‌ها زیاد می‌شد، اغلب زن و بچه‌های خود را به منطقه‌ییلاقی سل بن می‌بردند و از هوای خنک‌آن لذت می‌بردند، زنان مشغول پختن نان مخصوص کوهی «چای نون» می‌شدند و هنگام برداشت محصول شالی بر می‌گشتند به خانه‌های همسایه و فامیل‌ها سوغاتی «چای نون» گالشن گیر (الگور کوهی) سبزی‌های کوهی و فرفه و... می‌دادند. سل بن، روستایی بیلاقی از توابع دهستان فیروزجاه بخش بندپی شرقی است که حدوداً ۵۰-۶۰ کیلومتر با روستای تهمتن کلاه فاصله دارد. در گذشته قبل از احداث جاده‌ی فعلی، از کنار رودخانه‌ی سجاد رود با چه مشقتی با پای پیاده و همراه اسبان صبح زود حرکت می‌کردند تقریباً ۲ الی ۳ ساعت بعد از ظهر به آنجا می‌رسیدند. در نام‌گذاری آن نیز دو نظر وجود دارد. یکی اینکه از سلسله‌ی بن (پایین قله یا سلسله‌ی کوه) گرفته شد. نظر دوم آنست که از کلمه‌ی «اسل بن» یعنی (پایین اسل یا پایین بر کهی ثابت) گرفته شده است. به نظر حقیر نظر اول با توجه به جغرافیایی فعلی آن درست‌تر می‌باشد. روستای بیلاقی سل بن بعد از حاج شیخ موسی و دریاکی (دریا+ک) یعنی دریایی کوچک که نام رودخانه‌ی بزرگ است کنار روستای اینجдан، ون بن واقع شده است و از طریق آن به روستای بیلاقی «فیلبند» هم می‌روند. دارای چشممه‌ی جوشان بسیار سرد است.



◊ طایفه‌ی جلیلی ◊

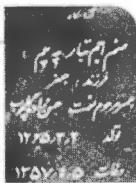
■ راوی: حاج سید کاظم و حاج سید جمال جلیلی شانی

از گفتگوی با هر دو بزرگوار چنین برداشت کردم که طایفه جلیلی یکی از طایفه بنام سادات در بندهای غربی روس‌تای شانه تراش هستند و چه تسمیه شانه تراش‌ها گفته شد که محل کنونی خانه راوه، دارای چشمه زیبا بود و در کنار چشمه سالها ابزار شانه تراشی این خاندان بود که این نام نامگذاری شدند که پسوند (شانی) از برای کسانی شد که در محل زنگی می‌کنند. راویان محترم اصالت خویش را به خاندان مرعشی که بیشتر آنها در تکاب و ابوالحسن کلا (اطاق سرا) نسبت می‌دهند، می‌رسانند. آنها عقیده دارند که طاهریها و مرعشیها و جلیلیها و حجازی به هم نسبت پسرعموی دارند. آنها اولین شخصی که در طایفه خودشان نام می‌برند، سید محمد جلیلی است و بعد از او حاج میر خانجان است که در حدود بیش از ۱۵۰ سال پیش زندگی می‌کرد که بعدها به سبب شخصیت محترم وی، بدین نام، یعنی جلیلی نامیده شدند. علت مهاجرت این طایفه از ابوالحسن کلا به بندهای شرقی به یک حادثه برمی‌گردد که میر خانجان بزرگ این طایفه در کر کنار خانه پسر عمومی خویش مهمانی آمده بود و در همان زمان در مقربی کلا کشتی لوقو داشتند و میر خانجان نیز در کشتی مهارت داشت و بعد از قهرمانی، از میدان کشتی، دختری دستمالی را به سمت او انداخت وی با خواندن محتواهای دستمال با او ازدواج نمود که آن زن ظاهراً از بستگان سادات حسنی در بورا بوده است لذا این دو گروه سادات با هم نسبت دارند از اینجا به بعد دیگر مهمانی میر خانجان به سکونت دائمی تبدیل شد. آنها ظاهراً سالها دنبال شجره‌نامه خویش بودند تا اینکه به نزد سید آقا در ابوالحسن کلا رفتند و ظاهراً شجره‌نامه آنها رد پایش در آمل پیدا شد. حاج میر خانجان زمین‌های زیادی را در این منطقه آباد کرد و بسیاری از آنها را وقف نمود. وی سیدی با کرامت و بزرگوار بود که به عمران و آبادی محل از جمله ساخت مسجد و تکیه نقش داشت. تنها پسرش سید حسن بود و از او بچه‌های چون سید احمد و سید سلیمان و سید محمد آقا و میر عابدین میر رمضان و میر بشیر بودند که میر عابدین از همه‌اینها مشهورتر و دارای تسلط بر علوم دینی بود و پدر خانم حاج سید کاظم است. آنها بیلاق ندارند و به همراه تیره‌های چون حسینی‌ها در شانه تراش بندهای غربی زندگی می‌کنند و من آنها را مردمانی مرتب و منظم و خوش برخورد و خوش سخن یافتم.

◊ طایفه چاکتن ◊

گفته‌ها حاکی از آن است که سالیانی پیش بر اثر شیوع نوعی بیماری واگیر دار در منطقه بندی‌بی شرقی باعث مرگ بیشتر افراد در روستاهای بالا دست و صعب‌العبور گردیده است و به ندرت افرادی از این بیماری واگیردار نجات یافتند. دریکی از روزها فردی آهنگر به همراه سه پسرش از بابلسر به سمت قسمت پائین دست سماکوش جنب رودخانه سجادرود محله کوچ نمود و به محض اسکان بساط کارش را بنا نهاد و بر سر سمنون می‌کوبید تا افراد برای خرید ابزار آلات آهنی (داس، تبر و ...) بدایشان مراجعه نمایند. اما بعلت شیوع بیماری هیچ کس نبود جزء خانمی شوهر مرده به همراه سه دخترش آنجا بودند. آهنگر با دیدن این صحنه تصمیم بر ازدواج بالین خانواده را گرفت و مادر و سه دختر را به همراه خود و پسرانش نزد حاج شیخ ... به روستای فیروز‌جه برد و خانم را به صیغه خود و دخترانش را به عقد پسرانش در آورده است. بعد از مدتی آهنگر بزرگ به همراه پسر بزرگش به بابلسر برگشتند. اما دو برادر کوچک به همراه خانواده‌شان همانجا سکنی گزینند و دریکی از روزها دو برادر تصمیم گرفتند که خشت آهنی (ازال آهن) بسازند.

آنها برای ساخت این وسیله قبل از اینکه آهن سرد را گرم نمایند بر سر آن می‌کوبیدند تا اینکه برادر زرگشان از راه رسید و گفت چرا آهن سرد را می‌کوبید («چا» یا «چا» به اصطلاح محلی یعنی سرد) آهن سرد را اول گرم می‌کنند و بعد بوسیله چکش و سمنون آن را به شکلهای گوناگون و ابزار مصرفی درست می‌کنند. لذا بعلت اینکه آنها آهن سرد (به اصطلاح بچا) را می‌کوبیدند به طایفه چاکتن ملقب گردیده‌اند. محل سکونت فعلی آنها گلوگاه، بابل، چیکرود و شیرگاه است.



◊ طایفه چه چم (چچم) ◊

■ عسگری داداشی معلم باز نشسته و شوخ طبع و با اطلاع

گفته‌ها از راویان محترم آقای عسگری و جناب آقای حاج علی محمد حسن زاده گلچوب که او از جهت نسب مادر بزرگی به چچم وصل می‌شود، حاکی از آن است که یکی از طوایف پراکنده بنده‌ی چچم هستند. چچم در لغت به معنای نوعی گیاه که در میان گندم می‌روید، می‌باشد. گفته می‌شود که شخصی به نام جعفر پدر صنم (قبر او در فیروزخاست که تصویر در پای آمده است) مردی سرمايه‌دار، خوش سلیقه بود. هر سال گندم می‌خرید و خود کشت‌هایی کرد. ظاهراً روزی برای خرید گندم به جایگاه مورد نظر رفت ولی گندم بخاطر داشتن چچم، آنرا خریداری نکردند و صاحب مقازه به او لقب چچم داد. البته گروهی عقیده دارند که آن شخص اصغر نامی بود که جد چهارم اینها به حساب می‌آید. در باب نام‌گذاری نظر دومی هم است که گفته شد بعضی از بزرگان آنها دارای ریشه کم پشت یا همان جو گندمی داشتند که به سبب شباخته، به آنها چچمی نام نهادند. این هم از طرف راوی قریب به معنا می‌نمایاند. آنها در اصل ساکن گنیوسر مرتع کلشاه کنار رو دخانه سجرود زندگی می‌کردند. شغل‌شان دامداری بود و بیلاشان شیخ موسی، هلی تخته بود. بنظر می‌رسد که آنها امروزه نسل‌های بعدی‌شان به چهارگروه؛ اجم تبار (در اصل همان چچم تبار بود که هنگام نگارش تغییر کرد)، داداشی و گلزاده‌ها هستند که مجموعاً حدود هشتاد خانوار می‌باشند که در بنده‌ی پراکنده هستند. از بزرگان‌شان بابا، یوسف علی، جانعلی، جعفر، گلبرار (شکارچی بود)، میرزا علی و مهرعلی بوده‌اند که منتبه به عجم‌نیا هستند. آقاداش و کریم از تبار داداشی و استاد جلال، استاد علی آقا، حسینعلی از تبار مهری و آقاداش از تبار گلزاده‌ها از بزرگان آنها هستند و لقب مهری شاید بخاطر انتساب به مهرعلی و لقب داداشی شاید به سبب آقاداداش و عجم‌نیا هم از چچم‌نیا گرفته شده باشند. آنها در منطقه کلشاه، گنج کلاه، چپک رود، بابل، ویتله، بهنمیر، سفید طورف، نفت چال و گلوگاه زندگی می‌کنند. شهید ناصر مهری فرزند حاج علی آقا و شهید علی مددمهری فرزند رحمان ساکن ویتله از افتخارات این طایفه هستند. البته گفته شد که همه اینها در اصل همان مهری بودند که بعدها تغییر نمودند. (قابل بحث)



◊ طایفه‌ی حیدری ◊

■ محقق: مهندس فرضعلی حیدری فیروز جایی.

طایفه‌ی حیدری یکی از بزرگ‌ترین طایفه‌بن‌پی شرقی است. درباره منشا و علت نام‌گذاری این طایفه بدین نام اطلاعات دقیق در دست نیست. اما از تحقیق مهندس حیدری چنین دریافت می‌شود که شخص اول این طایفه اکبر نام است و بعد از او حیدر یا حیدر کرم است که لقب حیدری از اینجا آمده است و به آنها داده شد (البته در محیط دوستانه همیگر را با لقبی صدامی زنند که به خودشان واگذار می‌نمایم). بعد از کبلى حیدر، کلیبا نامی است. ولی گفته‌ها حاکی از آن است که یکی از شخصیت‌های بر جسته این طایفه که بعد از کلینیا آمد حاج موسی خان است. وی بر جسته‌ترین اجداد این طایفه است که بیشتر طایفه‌ی حیدری فیروز جایی از تولدگان ایشان می‌باشند. در حالی که در گذشته قدری ناشناخته بودند. حاج موسی خان در حدود ۱۶۰ سال پیش زندگی می‌کرد. گفته‌ها حاکی از آن است که وی مردی متدين، پشتکار و صبور بود و سال‌ها به شکل قراری پیش حاج بیگلر جد طایفه‌ی ابوذری‌ها در شورلرگ کار می‌کرد. به خاطر صداقت‌ش همیشه مورد دعای اربابش بود. تدبین حاج موسی خان به اندازه‌ای بود که نسل‌های بعد از او کرامت‌ها و الطاف زیادی را از طرف خداوند به ایشان نقل می‌کنند و همین لطف خداوند سبب شد که وی به همراه اربابش با هم به حاج برون و بعد از آن بود که وضع مالی اش خوب شد املاک زیادی را خریداری کرد وی بیشتراین املاک را وقف عموم نموده است. حتی نقل است که یک روزی گاوش در مرجع همسایه تعییف کرد. وی دستور داد که گاو را بدوشند و شیر را در زمین دفن کنند وی دارای ۷-۸ پسر به نامهای گد بابا، رمضان، دادشعلی، مهرعلی، مراد، کبلى جانعلی و نادعلی بود و به همین سبب نسل‌های بعدی حیدری، تقریباً از نسل او هستند. حاج موسی در افراچال و چاکسر ساکن بود ولی بعدها کمانچوسر، افراکتی، افراین، کنس لو، هفت موزی و مناطق بیلاقی دوزاغه بن را خرید. همسر ایشان خانم بانو مهرعلی تبار بود. شخص دیگری که سال‌ها بعد از او به عنوان بزرگ طایفه‌ی خود، دارای نقش و نفوذ قوی در بین طایفه خویش بود، مرحوم حاج محمد حیدری پدر مهندس حیدری (راوی) بوده است که سال‌ها به عنوان ریش سفید و بزرگ طایفه بود (وی از نسل دوم رمضان است). اگر مشکلی در بین طایفه پیش می‌آمد معمولاً پیش او مراجعه می‌کردند. شاید به همراه بقیه‌ی سران طوائف یکی از شخصیت‌هایی بود که تا سطح وزارت‌خانه تلاش کرد که مردم بن‌پی از جنگل‌ها خارج نشوند. وی اگرچه سواد کلاسیک نداشت اما به راحتی می‌توانست با جرات و درایت و علم خویش در جلسات مختلف به سخن بپردازد. او به بن‌پی و بن‌پی‌ها بسیار علاقه‌مند بود. ظاهراً پدرس مشهدی حیدری هم صاحب نفوذ بود و مادرش ملا زینب خاتون جعفرتبار از زنان قدرتمند بود که علاوه بر

طبابت و درمان سوختگی‌ها، روضه‌خوان و واعظ هم بود. طایفه حیدری امروزه در مناطق افرات‌چال، کنس‌لو، لس‌چال، افرات‌کنی، کمانچوسر، افرابن، چاکسر، هفت‌موزی گل‌گاه، فیروز‌جاه، بابل بالسر ... پراکنده هستند. طایفه‌ی حیدری دارای روابط عمومی قوی هستند و اهل علم و دانش نیز می‌باشند و بسیاری از فرزندان آنها تحصیلات عالیه دارند از جمله دکتر محسن حیدری فیروز‌جاهی دارای مدرک دکترای مهندسی نفت از دانشگاه کالیفرنیای آمریکا که ساکن همانجاست. آنها منطقه‌ی بیلاقی معمولاً دوزاغه بن را بسیار دوست دارند و آرزوی بهار و تابستان را می‌کشند تا از هوای خوش و زمین سبز نه تنها بهره ببرند و صله رحمی نسبت به هم‌دیگر داشته باشند. دوزاغه بن منطقه‌ی بیلاقی در قسمت شرقی حاج شیخ موسی است که دارای زاغه‌ی هندسی شکلی است که به آن دوزاغه بن گویند. در دوزاغه بن به غیر از طایفه حیدری، طواویفی از عرب تبار و علی شیخ‌بنیز ساکن هستند. ضمن اینکه این منطقه از طرف مهرعلی فرزند حاج موسی خان وقف شده است و در امور دینی استفاده شود. در حیدر (نسبت کل حدری‌ها به ایشان)، کلیبا، حاج موسی خان (برجسته‌ترین شخصیت حیدری‌ها که در متن از او صحبت شد) و هفت پسر او ... از شخصیت‌های برجسته این طایفه هستند.



◊ طایفه حیدرقلیزاده‌ها (حیدرقلیزاده بای) ◊

■ راوی: یوسف رضا حیدرقلیزاده بای (فیروز جایی)

اگر چه این طایفه بسیار کوچک و در داخل طایفه‌ی بزرگ بایکلابندپی غربی قرار دارند اما به خاطر احترام به پهلوان خوش نام و خوش مشرب و طایفه دوست به نام رستم پهلوان حیدرقلیزاده نوشتم، بنا به گفته محلی‌ها این پهلوان اصالتش به پرجایی اصیل بر می‌گردد. در محفل دوستانه به سبب هیکل درشت و اندامی قدرتمند به همدیگر در محیط دوستانه به لقبی صدامی زنند که از ذکر آن خودداری می‌نمایم.

بیان میراث مازنگار

گفته‌های روایت گر حاکی از آن است که آنها در مغفله‌ی ملائکی حاج شیخ موسی زندگی می‌کردند ظاهراً بعد از مدتی زمین‌های خویش را به فقرا می‌دهند و به گفته‌های از روستای بالا محله بایکلا سکنی می‌گزینند. بنابراین طایفه‌ی خودشان سال‌ها بعد که به حاج شیخ موسی پرگشتند جایی جز تکیه نداشتند ظاهراً این طایفه به وجود رستم پهلوان بسیار افتخار می‌کردند این پهلوان ابتدا شغلش خرید و فروش برنج بود که با مشکلاتی مواجه می‌شود و رها می‌کند. در باب پهلوان گفته شده که قسمتی از درآمد خویش را به فقرا می‌داد پول و مال و مثال جمع نمی‌کرد. سخن‌های زیادی درباره‌ی پهلوانی آمیخته با منش اخلاقی و مردانگی او گفته شد که به نوعی شبیه به پهلوان تختی است. یکی از طایفه‌های وابسته به او می‌گفت که من خرید زمین را مدیون او هستم دیگری می‌گفت با بهای آوردن مرگ او، درمان را تازه نکنید اشک در چشمانشان جمع می‌شد. و به داشتن او بسیار می‌بالیدند.

کنار جاده از من خواستند که بایstem و از منش و پهلوانی این مرد و طایفه‌اش در کتاب بنویسم. به نظر می‌رسید که تعداد پهلوانهایشان به اندازه‌ی جمعیت‌شان بود. پهلوان طهماسب قلی، پهلوان اکبر، آقا پهلوان، رستم پهلوان، حاج حیدرقلی مشهور به واش کش (به سبب قدرت و تحمل نیروی فراوان) و از پهلوانان آنها ... نامیده می‌شدند.

جمعیت شان را حدود ۳۰ نفر دیدم اما من هم مثل آنها ضمن از دست دادن این پهلوان، از ندیدنش حسرت خوردم.

اربابی هم بود که در کنارش که به او کمک می‌کرد. اما همه مرا برای اطلاع بیشتر به عیسی پهلوان شوبکلایی حواله دادند که اورا مردی قوی هیکل و قدرتمند دیدم.

وی می‌گفت در سال ۴۶ در سن ۱۷ سالگی در کشتی لوچو مقام اول را کسب کرد و سه سال بی‌در بی بازوبند پهلوانی را بر بازوی خویش بست. می‌گفت هم چنان عشق به کشتی لوچو در خونم است و هم چنان تمرین می‌کنم. به رستم پهلوان سر می‌زدم و به او در اوج بیماری می‌رسیدم چرا که رستم پهلوان هم مانند دیگر پهلوانان گذشته با همه‌ی زور و بازویی که داشت از چنگال مرگی بی



رحم نتوانست بگریزد و در نهایت در آرامگاه بایکلا زور و بازوی خوبش را به خاک سپرد اما نام نیک و نشان پر افتخار برای نسل‌های بعدی به جا گذاشت که هرگز نه او را دیدم و نه می‌شناختم درود بر همه پهلوانانی که برای این سرزمین افتخار کسب کردند.



◊ طایفه‌ی حاجی تبار و حاجی زاده ◊

■ محقق: حاج مهدی قلی حاجی زاده فیروزجایی، شخصیتی با اطلاع و بهلوان منش.
 به هم پیوستگی این دو طایفه به حدی است که در پایان متوجه خواهیم شد که نمی‌توان آن دو را از هم جدا کرد و داوری را به خوانندگانی می‌سپاریم که خواهند فهمید این دو چه قدر با هم نزدیک هستند. از گفته‌های حاجی چنین دریافتیم که قدیمی‌ترین فردی که بتوان در این طایفه نام بردن جف نامی است که ظاهرًا در چلیبا سریانی اسپ دفن است. چنان نجف سه فرزند داشت یکی کبی زین‌العابدین بود همانطور که از اسمش پیداست فرزندانش امروز به همین نام عابدی خوانده شدند که جداگانه مورد بحث قرار می‌گیرند. فرزند دومش حمزه‌خان بود گفته شده که آنها از ظلم حکومت تیمور لنگ در گرگان به ستوه آمدند و به بندهای شرقی روستای درازگش ساکن شدند و عده‌ای از آنها به فیروزجاه ثابت، تیرکن، لمارون، مرزکن هجرت نمودند که ظاهرًا گرگانی‌ها نامیده شدند که جداگانه بحث خواهیم کرد. فرزند سوم حاج صادق معروف به ملا بود وی مردی فقیر و تهیدستی که نزد مرحوم حاج غلامعلی غلامعلی تبار به عنوان کارگر ساده کار می‌کرد. وی با پیشنهاد حاجی یکی از زن‌های طایفه گرگانی را که دارای ۷ فرزند بود که همه مردند را به عقدایشان درآورد. ظاهرًا بعد از این ازدواج دارای ۷ فرزند شدند ۴ دختر به نام مرحومه حاج سکینه عروس کبی زین‌العابدین، فاطمه عروس کبی زین‌العابدین و نساء همسر عباس فتح و دختری دیگر که در خانواده گرگانی ازدواج نمود. اما از پسران، یکی حاج آقا جان بود که از او حاج مهدی قلی و حاج رستمعلی باقی ماند. از فرزندان حاج رستمعلی، آقا ماندگار، آقا رضا، جانعلی، محمد رضا، رضوان، آقا بالا، خسرو، جان آقا، محسن باقی ماندند. و از حاج مهدی قلی هم محمد جان و حاج علی گدا باقی ماندند.
 واز حاج علی گدا هم حاج حسین آقا، حاجی عیسی و حاجی مهدی قلی باقی ماندند که وارد جزئیات نمی‌شویم.

پسر دوم، ملا جانبرار بود که از جانبرار هم‌یار علی، علیرضا و غلامرضا باقی ماندند که از یار علی هم جانبرار معروف به استادگت آقا و حسین جان و آقا عمرو و شیرآقا به دنیا آمدند. پسر سوم، ملا علی‌جان بود که از فرزندان او شکرالله، شعبان، قنبر علی، حسینعلی، میرزا علی، حاج آقا باقی ماندند. از فرزندان شکرالله می‌توان محمدعلی که فرزندانش احمد آقا، ابوالحسن و اسحاق باقی ماندند و از فرزندان شعبان حیدر علی و از حیدر علی مشهدی جان و ابراهیم باقی ماندند. از قنبر علی هم حاجی میران، حاج نصرالله، فتح الله، فضل الله، عزیز بودند و از فرزندان حسنعلی، حاجی نظر و علی آقا بودند و از بچه‌های میرزا علی هم حاجی رمضان، حاجی موسی و حاجی محمد آقا بود و از فرزندان حاج آقا

فقط خان آقا باقی ماند. طایفه‌ی حاجی تبار ظاهرًا ابتدا به‌این نام نبودند آنها از نوه‌های صادق معروف به ملا تبار بودند بعدها چون ملا به سفر حج رفت و حاجی شد به آنها حاجی تبار گفتند و که مربوط به فرزندان علیجان و جانبرار بودند.

حاجی آقا جان فرزند اول ملا که معروف به آقا جان فیروز جایی بود در زمان تهیه شناسنامه، پسر ارشدش حاج مهدی قلی، فامیلی خودش را حاجی‌زاده نامید و پسر دوم ایشان حاج رستمعلی فامیلی خودش را فیروزمندی نامند. در نتیجه سه گروه حاجی تبار، حاجی‌زاده و فیروزمندی (حتی گرگانی و عابدی) با هم نسبت خویشاوندی بسیار نزدیک در حد پسرعمو دارند که به نجف بر می‌گردند با این توضیح گرگانی، حاجی‌زاده، فیروزمندی، حاجی تبار، عابدی همه فقط از نوه‌های نجف هستند. محل سکونت آنها ظاهرًا ابتدا گران و بعدها بندپی شرقی، درازکش، فیروزجاه سیار، تیرکن، لمارول، ممرزکن، ارکا، فیروزآباد، فریدونکنار و درازکلا پشته شد. شغل اصلی آنها دامداری بوده است. تعداد تقریبی آنها حدود ۳۰۰ نفرند و بیلاق آنها کالی بن، سنتگل پا، کرووار، پت کت و اطاق سی است ویشلاقشان هم رفعه پشت، اسپو، اسپر، کشینگار، استاره سر، هلی بن، هلی چال، پلنگ دره، آری، گلیران، ارکا، ممرزکن، گرمستون، خرمکنهن و کل پشت و غیره می‌باشد.

شهیدایوب فیروزمندی که به نوعی با طایفه حاجی تبار و فیروزمندی و حاجی‌زاده نزدیک است از قهرمانان دفاع مقدسی است که امروزه آرامگاه او در ناریوران است. و باید از پهلوانانی چون حاج مهدی قلی حاجی‌زاده فرزند حاج علی گدا و خود حاجی‌زاده راوی این مطلب در کشتنی نام برد که افتخار آفرین بودند. نسلهای بعدی این طایفه تحصیلات عالیه را طی نمودند. نگارنده از مجموعه‌ی این گفته‌های نتیجه می‌گیرد که طایفه‌ها به هم پیوسته هستند و اگر جستجوی بیشتر می‌شود اصل و نسب آنها با هم بسیار نزدیکند این دو طایفه‌ی نامبرده مردمانی صبور، سخت کوش، مال دوست، دام پرورو و اهل بیلاق و بخلاف و گاه سیاستمدار و میرزا بودند. سخت کوشی و پهلوانی آنها قابل تحسین است. زیرا خود حاج مهدی قلی حاجی‌زاده یکی از پهلوانان قدرتمندانی طایفه بود. خلاصه:

نجف (جد عابدیها و گرگانیها و حاجی‌زاده و حاجی تبار و مزارش چلیاسر) سه فرزندانش: ۱. کربلایی زین‌العابدین (جد عابدیها) و ۲. حمزه‌خان (جد گرگانیها) و ۳. حاج صادق (جد حاجی تبار و حاجی‌زاده)

حاجی صادق (فرزند سوم نجف) و سه پسرانش: حاج آقا جان، جان برار و علیجان

الف: حاج آقا جان و دو پسرانش: ۱. حاج مهدی قلی (پدر محمد جان و حاج علی گدا پدر حاج حسین آقا و حاج عیسی) و حاج مهدی قلی (دوم) و ۲. حاج رستمعلی (پدر آقا ماندگار و آقا رضا و جانعلی و محمد رضا و رضوان و آقا بالا و خسرو و جان آقا و محسن)

ب: جان برار و سه پسرانش: ۱. یارعلی (پدر استاد گدآقا و حسن جان و آقا عممو شیرآقا) و ۲. علیرضا و ۳. غلامرضا

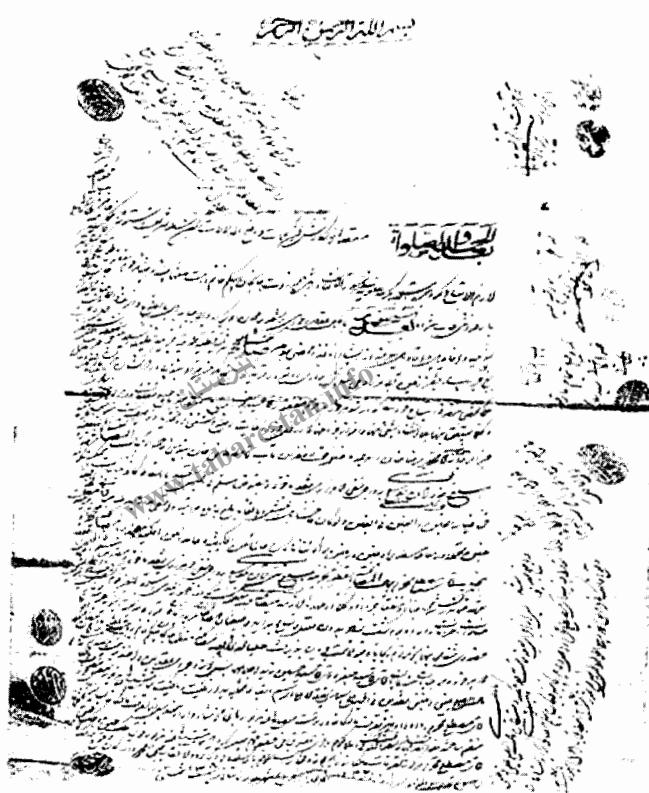
ج: علیجان و شش پسرانش: ۱. شکرالله (پدر محمد علی) ۲. شعبان (پدر حیدرعلی پدر مشهدی
جان و ابراهیم) ۳. قبرعلی (پدر حاج میران و نصرالله و فتحالله و فضل الله و عزیز) ۴. حسنعلی (پدر
حاج نظر و علی آقا) ۵. میرزا علی (پدر حاج رمضان و موسی و محمد آقا) ۶. حاج آقا (پدر خان آقا)



◊ طایفه‌ی حلال‌خور ◊

■ راوى: حاج بهرام حلال‌خور ساكن میرکلاه بابل. سن حدود ۶۰

قبل از اینکه وارد معرفی طایفه حلال‌خور شویم، باید صمیمانه از محقق فرهیخته و پرتلاش و ارزشمند جناب آقای یوسف الهی تشكیر نماییم که خاندان حلال‌خور را به شکل بسیار مفصل و محققانه در مجله‌ی اباخرت معرفی نمودند شاید همه‌ی خوانندگان به این مجله دسترسی نداشته باشند، بنده نوشته این محقق ارزشمند بندبی را با آمیخته‌هایی از گفته‌های ریش سفیدان در محل کوچک میرکلا بیان خواهم کرد. یافته حاکی از این است که ردپای طایفه‌ی بزرگ حلال‌خور در بسیاری از اسناد مربوط به مصالحه، موقوفه، امریه وجود دارد. لذا این است که به عنوان یک طایفه بزرگ که زیر مجموعه‌های بسیاری دارد، معرفی شود. چرا که به دنبال تقدیم بسیاری از طوائف از جمله «آری» حلال‌خور وجود دارد که در این کتاب یک نمونه از سند موقوفه را با نام محمد شفیع حلال‌خور آرایی آوردیم. این نشان می‌دهد که این طایفه بزرگ از غرب تا شرق و از شرق تا مرکزی و حتی دهات بندپی پراکنده هستند. این که چرا حلال‌خور گفتند، سخنها حاکی از آن است که آنها از خوردن مال حرام خودداری می‌کردند یا اینکه در هر کاری به اندازه‌ی زحمت خویش، مزد می‌گرفتند. البته همه‌ی اینها قابل بحث است. اما آنچه که مسلم است این که طایفه‌ی حلال‌خور در بندپی بودند و با حکومت آغا محمد خان قاجار ارتباط نزدیک داشتند ولی با آمدن حکومت سلطنتی دیگر کم رنگ شده به طوری که در حد ۴۰ یا ۵۰ نفر دریک روستای کوچکی چون میرکلا جمع شدند (بنا به گفته‌ی حاج بهرام حلال‌خور ساكن بالا میرکلا)



حلال‌خورها خدمتی که به آغا محمدخان کردند این بود که وی را با پناه دادن به بندپی از مرگ به دست برادرش نجات دادند که بعداً بیشتر ذکر خواهیم کرد. ظاهراً اولین شخصیتی که از او سخن نام برده می‌شود مظفر حلال خور است که در قرن یازدهم هجری بود. اما از میان شخصیت‌های مختلف حلال خور شاید سه یا چهار نفر شهرت بیشتر داشته باشند یکی از آنها حاجی خانجان حلال خور است. وی شخص زیرک و باهوشی بود که در دوره‌ی کریم‌خان زند آغا محمدخان را از دست برادرش نجات داد. سپس با مسلح کردن وی و ارتش و سپاه دادن، وی را برای تاج و تحت کمک کرد. خان قاجار هم جهت خویش خدمتی حکومت بندپی را به او داد و ظاهراً سالی ۲ هزار تومان مقری برای او منظور کردند. حتی گفته شده فتحعلی شاه قاجار با نسل‌های او از سر محبت می‌نگریست هم چنان که میرزا محمد شفیع بندپی که در یک سنندی موقوفه به محمد شفیع حلال خور آرایی شهرت دارد نیز محبوب بود. ظاهراً اجدادشان از اصفهان آمده باشند و به سمت صدر اعظم فتحعلی شاه بود. او مردی فهمیده، با اطلاع و زیرک و باهوش بود گفته شده که مدرسه

صدر تهران و بابل را او بنا نموده است و یا حتی میرزا فریدون منشی‌الممالک فرزند حاجی خانجان منشی و دبیر دربار بود. بعد از میرزا محمد شفیع که صدر اعظم بود شخصیت دیگری که شهرت بیشتری نسبت به بقیه دارد، میرزا اسماعیل خان حلال خور است. وی نیز نویسنده دربار بود وقتی که آغا محمدخان در یکی از دهات بندپی به نام ادملا تبعید بود با بدرفتاری باعث شد که از این منطقه مهاجرت کند. محقق ارجمند جناب آقای الهی از حاج علی اکبر کیانی از سالخوردگان بندپی نقل می‌کند که حلال خوران تابستان‌ها به روستای نشل می‌رفتند و شب را در روستای شیخ موسی می‌ماندند معتمدین محل نزد او رفتند و از او برای بازسازی امامزاده عبدالله کمک خواستند ظاهراً او دستور داد که نبش قبر بکنند اگر جسد شیخ سالم بود به یقین امامزاده است و همین هم شد وقتی که مطمئن گردید، دستور داد با هزینه‌ی سنگین بر روی آن بنایی بسازند. شخصیت دیگری که بتوان از او نام برد عبدالحسین خان سرتیپ است. عبدالحسین سرتیپ مردی بسیار مقندر و با نفوذ و دارای املاک و مراتع و خدم و حشم زیادی بود. ظاهراً در این دوره بود که وی دستور زندانی کردن مرحوم گرجی خان فیروزجایی را می‌دهد. مرحوم عبدالحسین خان زمانی که بحث خرید و فروش بندپی مطرح شد با قرض گرفتن پولی تمامیت بندپی را خرید و مقر او در مقربی کلا بندپی غربی بود. ظاهراً تکیه بزرگ آنجا را تقریباً در سال ۱۲۹۶ هجری ساخته است. عبدالحسین خان اراضی بسیار زیادی را در بندپی وقف کرد و آن را به علماء سپرد. مزار او ظاهراً در حیاط و کنار تکیه مقربی کلا است. مصطفی خان حلال خور هم در نوع خودش شهرت داشت و با ظهیرالدوله حاکم مازندران اختلاف داشت ولی وی مدتی حاکم و ریاست بندپی را به عهده داشت. ظاهراً بعد از مرگ او بود که سرمایه داران و آدمهای بانفوذ تا حدودی قسمت‌هایی از بندپی را مالک شدند. پرویز خان کدیور در سال ۱۳۲۴ هجری به عنوان نائب الحكومة بندپی بود. وی آخرین حلال خوری بود که در بندپی حکم رانی می‌کرد. امروزه حلال خورها نامشان فقط در اسناد قدیم به ویژه در موقوفات وجود دارد اما اندکی از آنها در میرکلا، تپه کا (سفید طور)، کاردی کلا و سنتگچال هستند و حدود ۵۰ تا ۵۰ نفر جمعیت دارند. مردمی دیندار و زحمت کش هستند که بنا بر سنديبالا، آنها یک دانگ و نیم ملک میرکلا را اجادشان خریداری نمود. در ابتدای کوچه تابلوی که بر روی آن نوشته بود شهید اسدالله حلال خور که باعث افتخار بود. نامش همیشه زنده باد.



◊ طایفه: خواجه تبار ◊

■ محقق: دکترا ابوالحسن خواجه سما کوش، پژوهشگر مردمی و طایفه دوست

از نوشتۀ‌های دکتر خواجه تبار چنین دریافتم که طایفه خواجه کلای از دو لفظ خواجه به معنی بزرگ، آقا، مهتر، خداوند، مالدار و دولتمند و کلا که ظاهراً پسوند برای جا و مکان، تشکیل شد. ظاهراً خواجه کلا به معنی روستای بزرگ است. از نظر موقعیت جغرافیایی روستای خواجه کلا در جنوب شهرستان بابل در بخش بندی شرقی، شمال رودخانه سجادرود (سجرود) و در جنوب جاده گلوگاه به فیروز جاه واقع است. روستای خواجه کلا با روستاهای سماکوش محله، سرجیکلا، ویتله، آری و فیروز جاه همسایه است. جمعیت روستا در حال حاضر به ۲۰ خانوار می‌رسد. شغل بیشتر مردم کشاورزی و در مرحله دوم بامداری است. این روستا در منطقه بینگلی است و دارای چشم انداز زیبا می‌باشد. منطقه بیلاقی آنها روستای نیراسم است که در فصل تابستان به آنجا می‌روند. قدمت روستا به حدود ۱۵۰ - ۲۰۰ سال و شاید هم بیشتر می‌رسد. طایفه اولیه آنها بنظر می‌رسد که از روستای سماکوش محله به‌اینجا آمده‌اند زیرا بیشتر آنها پسوند سماکوش دارند. طایفه اولیه این روستا تا اینجا که ما می‌دانیم به فردی بنام رشدا می‌رسد بعد از ایشان به حسین، اسد، ذوالفار، حسین قلی، حسن، آقا بار، مهرعلی و رمضان و بعد همینطور تا نسل فعلی رسید از بزرگان محل (ربیش سفیدان) درگذشته و در حال حاضر شیخ کریم خواجه تبار، حاجی طهماسب خواجه سماکوش (پدر شهید)، اکبر خواجه تبار، مرحوم اسحاق ابراهیم سماکوش، مرحوم برارجان مهدیزاده، حسن قلی خواجه تبار، حسن حسن زاده، مرحوم علی گدا حسن زاده، رحمان سماکوش، مرحوم محمود مهدیزاده، حسین جان اسدینی، مرحوم شیرآقا ذبیح زاده، فیض الله مزدوري ... می‌باشند. شهید احمد خواجه سماکوش از مقاومت محل خواجه کلا می‌باشد که در جنگ تحمیلی عراق علیه ایران در حمله بیت المقدس (آزادی خرمشهر) به درجه شهادت نایل آمده است و مزار ایشان در داخل حسینه خواجه کلامی باشد (یادش همیشه زنده باد). قدیمی‌ترین بنای محل، سقاخانه و حسینیه این روستا است که قدمتی حدود ۵۰ سال دارد و بعد از آن مدرسه روستا است که حدود ۴۵ سال قدمت دارد. در این مدرسه کوچک بچه‌های زیادی درس خوانده اند که اکنون تعدادی از آنها دارای تحصیلات عالیه دارند. از مقاومت‌های طایفه کوچک، آقای دکترا بیرج عفری پور متخصص قلب و عروق شاغل در بیمارستان شهید بهشتی بابل، آقای مهندس محمدرضا خواجه سماکوش معاونت بهره‌برداری برق استان و... هستند. (تلخیص از نگارنده کتاب).





◊ طایفه‌ی خلیلی ◊

■ محقق: مهندس(کارشناسی ارشد) خسروجانی خلیلی

از تحقیقات مهندس خلیلی، چنین برداشت می‌شود که روستای خلیل کلا با ۸۵۰ کیلومتر مربع مساحت در جنوب شهرستان بابل و در فاصله ۳۰ کیلومتری بندپی شرقی قرار دارد. از شمال به روستای بورسله و جنگل گلیرون از جنوب به زمین‌های شالیزاری، رودخانه آزادرود و روستای فک و از غرب به جنگل درزی کلا و از شرق به جنگل‌های باکلا و مارجان کلا محدود می‌شود و این جنگل‌های سرسیز، این روستا را از منطقه لفور جدا می‌کند. علت نامگذاری مردم و روستارا میتوان به سکونت طایفه خلیل در این منطقه دانست. بنا به اظهارات بزرگان مجل از جمله حاج گل عمومی خلیلی، ساکنین اولیه روستای مهاجر بوده و از اصفهان و از مسیر قیوزکوه به منطقه‌ییلاقی امام زاده حسن و نهایتاً به منطقه فعلی خلیل کلا آمده و در این منطقه مستقر شده‌اند. در ابتدا آنها سه نفر به اسامی آقا میر رضا، نیاز و مظاہر بودند که آقا میر رضا در منطقه خلیل کلا سکونت یافتد و در ادامه‌یکی از بزرگان خانواده آقا میر رضا به نام خلیل شهرت زیادی پیدا نموده و به همین خاطر نام روستا خلیل کلا نامیده شد. (اینکه چرا خلیل نامیدند بزرگان طایفه اظهار بی اطلاعی می‌کنند نگارنده کتاب عقیده دارد که شاید خلیل برگرفته از خلیل (خلیل مازندرانی) باشد چون تعداد آنها زیاد بود و یا اینکه بزرگان آنها مهارتی در خرید و فروش اسبابها و خیل (الخی دار، صاحب اسباب زیاد) داشتند و یا اینکه به سبب امور دینی، خود را به خلیل ابراهیم وصل می‌کردند، حاج شیروان خلیلی چندان عقیده به آن ندارد البته ایشان داستانی را در باره مسابقه‌ی اسب دوانی بزرگان این طایفه در روحی کلوم، برای انتخاب کدخدا اشاره داشتند که بیشتر در محیط دوستانه گفته می‌شود ولی نگارنده کتاب همچنان منتظر اصل مطلب است).

قابل ذکر است که در حال حاضر این طایفه در این روستا از نظر تعداد در اکثریت قرار دارد و طایفه‌های دیگر کمتر هستند. از طایفه‌های مقیم این روستا میتوان به رمضانی، شاهمردانی، رجایی، راد، اکبری آرایی، سماکوش، مرتضی زاده آرایی، راه خسروان، حسن‌زاده، گرزاد و عابدی و... اشاره نمود.

خاندان جانبرار، خاندان ملا موسی، خاندان فضل الله، خاندان احمد آقا و... از بزرگ خاندان خلیل هستند

مردم خلیل، همانند سایر مردمان بندپی انسان‌های خونگرم، صمیمی، مهمان نواز، سخت کوش و مقاوم در مقابل مشکلات، قانع، ساده زیست، صبور، منظم، قانوندار، شجاع، خواهان عظمت و استقلال برای حریم خود و در حین حال بخشندۀ و مهربان و به دور از کینه‌ورزی می‌باشند. همچنین

صدقافت در رفتار و گفتار و امانتداری از خصلت خوب مردمان خلیل می‌باشد.
شغل بیشتر آنها دامداری و کشاورزی است که روزگارانی به‌این شغل مشغول می‌باشند و امور خود را سپری می‌کنند. و برخی از روستائیان در تابستانها به منطقه‌ییلاقی که ده سرا و انبیسیه نام دارند کوچ می‌کنند و تا آخر تابستان در آنجا هستند که منطقه‌ییلاقی ده سرا در حاشیه آستانه امام‌زاده حسن قرار دارد که هر ساله در ۲۶ عیدماه مسابقه سنتی کشتی لوجو در محوطه آن بین کشتی گیران بندپی و آلاشتی برگزار می‌شود.

انسان‌ها در طول تاریخ و حیات خودشان در شکل‌گیری روستا از جنبه‌های مختلف نقش دارند. با توجه به محدودیت و حجم کتاب و با عنایت به‌اینکه برخی از آنها نقش بیشتری ایفا نمودند بنابراین به ذکر برخی از مشاهیر و بزرگان محل اکتفا خواهیم نمود مرحوم مشهدی‌یزدان جانی خلیلی مردی با ایمان، خوش اخلاق و خوش‌رو، مهمان نواز، بالغه صدر و دوست داشتنی بود که به اتفاق دیگران، اولین فردی بودند که پیگیری احداث جاده خلیل کلابه‌هاراز کلا بودند که خوش‌بختانه این کار با حمایت و پیگیری خواهرازده شان آقای دکتر کریمی نماینده محترم مردم شهرستان بابل به اتمام رسیده است. مرحوم کربلایی گل عمومی جانی خلیلی مردی با ایمان، زیرک و دانا بود که در امور روستا فعالیت زیادی نموده بود. مرحوم نعمت خلیل انسانی قانع، زحمت کش و ساده زیست بود که سختی‌ها و مشکلات زیادی را در زندگی تحمل نمود که خداوند متعال در آخرت پاداش زحمات ایشان را بواسطه خدمت به مردم (به خاطر تهیه و تامین اقلام غذایی ساکنین روستا با داشتن دکان‌با عفاضه خوار و بار) و فرزند شهیدش، ولی الله، به او اعطای خواهد فرمود. مرحوم مشهدی یار علی اکبری انسانی با ایمان، کاردان و سخت‌کوش بود که می‌توان ایشان را یک الگو و کشاورز نمونه در دوران حیات اش نام برد. مرحوم کربلایی گت برار رجایی پدر شهید پرویز بود وی مردی سیاستمدار و جدی بود. حاج شیخ موسی خلیلی ایشان روحانی روستا می‌باشد و شغل پدر خویش، ملاتقی، را ادامه داده و در مسایل فرهنگی و مذهبی واپسی محرم و ماه مبارک رمضان فعالیت‌های زیادی را انجام می‌دهد. حاج شیروان جانی خلیلی که فرزند نامدار و برادر مرحوم مشهدی‌یزدان جانی خلیلی می‌باشد. ایشان انسانی پر تلاش، خستگی ناپذیر، با ایمان و بادیانت است که خدمات زیادی از جمله مسؤولیت پیگیری و ساخت مسجد روستا را به عهده داشت. حاج گنجعلی خلیلی نیز از بزرگان این طایفه است. مرحوم استاد آقاجان خیری خلیلی فرزند احمد آقا نیز در زمان خودش از بزرگان این محل بوده است. این روستا می‌تواند با داشتن قابلیت‌های دراین زمینه (چند اثر با ارزش فرهنگی - تاریخی) خدماتی را به علاقه مندان ارائه دهد. این آثار با ارزش عبارتند از: تکیه خلیل، سقاخانه ابوالفضل عباس، امام‌زاده ابراهیم و امام‌زاده‌یاسین، امام زاده آقا چهار براذر و آثار باستانی مارجان کلابا قدمت بیش از ۲۵۰ سال.

بر اساس تحقیقات به عمل آمده جمعیت کل روستا حدود ۲۵۰ نفر می‌باشد یعنی حدود ۶۰ خانوار در روستا حضور دارند. هر خانوار بین ۴ تا ۵ نفر می‌باشند. اکثریت مردم روستا به زراعت و کشاورزی اشتغال دارند و آن هم به علت داشتن زمین‌های مستعد و جلگه‌ای روستا است. برنج محصولی است که اکثر مردم روستا آن را کشت می‌نمایند. قابل ذکر است که زمین شالیزاری روستای خلیل کلا ۲۵ هکتار می‌باشد. محصولات با غی شامل آلوچه، باقلاء، سیر و غیره می‌باشد. آب مورد نیاز جهت کشاورزی از رودخانه آزاد رود روستا تامین می‌شود. همچنین مردمان زحمتکش روستای به دامداری و زنبورداری مشغولند. دامپروری به صورت سنتی انجام می‌گیرد. بیشتر دام‌های موجود در روستا به صورت صحراوی است و در مراتع و جنگل‌ها به چراي آزاد مشغولند. از نظر مذهبی ساکنان روستا شیعه دوازده امامی و معتقد به اصول مذهب پوده و عمیقاً به آن اعتقاد دارند. یکی از مکان‌های مقدس روستا می‌توان به امامزاده ابراهیم اشاره کرد که این مکان زیارتگاه عاشقان اهل بیت عصمت و طهارت است. از دیگر امکان می‌توان به مزار شهداء، امام زاده یاسین و امامزاده آقا چهار برادر اشاره نمود.

مردم این روستا، ۴ شهید بنا نام مبارک شهید عشقعلی کریمی فیروز جایی، شهید ولی الله راحجامه وردان، شهید پرویز رجایی راد و شهید رمضانی، تقدیم این سرزمین اسلامی نمودند. یادشان زنده باد.



◊ طایفه: خیری نیا ◊

- محقق: علی بابا خیری نیا (با همکاری غفار خیری نیا فیروز جاه- کارشناسی ارشد فیزیک)

اسماعیل ناصری، متولد ۱۲۹۰ شمسی، متوفی به سال ۱۳۷۵ شمسی است. پدرش، عباسعلی از طایفه کاظمی و مادرش، خورشید از خاندان «زر تبار» است. محل سکونت ایشان در حومه روستای کک، در مرتعی به نام بتیاره از ارث مادری او بوده است که در آنجا به دامداری و شالیکاری مشغول بودند. او پس از شش ماه از مرگ پدر بدنیآمد. در حالی که یک خواهر هم داشت. علت مرگ پدر را بیماری ای بنام ذات الحجم^۱ می‌دانستند. البته بلهان و خواهران عباسعلی بالغ بریازده نفر، همگی در عرض یک ماه در اثر بیماری حصیه فوت شده بودند. با توجه به سختان محقق خیری نیا اجداد اسماعیل را می‌توان بصورت زیر شرح داد:

مشتی نصر ← سعادت فرزند اول ← عباسعلی اسماعیل ناصری اسماعیل چه

یداله فرزند دوم ← حسن ناصری حسن چه عیسی ناصری

مشتی نصر (جد اسماعیل ناصری)، از تبار کاظمی‌ها^۲ بودند و به دانایی و تقوی مشهور بودند. نقل است که مردم آن اطراف در مشکلات و گرفتاریهای خود، به او رجوع می‌کردند و به او متول می‌شدند: گویا دعاهای ایشان یا همدردی با ایشان، موجب برطرف شدن حاجات آنها می‌گردیده است. نقل است که ایشان بسیار مراقبت کردارشان بودند و کسی را نیز نفرین نمی‌کردند. در برخی از ناملایمات زمانه، بجای نفرین از عبارت زیر استفاده می‌کردند: «ای کاکو! ای بی حیا روزگار خلق! ای کاکو! ای بی چشم روزگار خلق!»

شاید نقل کلمه‌ی «ای کاکو» در متن فوق، خود دلیل دیگری بر مهاجرت این قوم از فیروزآباد استان فارس به نواحی بندپی باشد! ایشان دو فرزند به نامهای سعادت ویدا... داشتند که اهل همت و سخت کوش بودند.

Abbasعلی (پدر اسماعیل ناصری)، از نظر بدنی، بسیار قوی و زورمند بود. روایت است که سه، چهار نفر هم حریف او نمی‌شدند، به همین جهت به «پهلوان» ملقب بود. روایت است که یکی از یاغی‌های آن زمان به نام مشتی پلوری که به جهت تامین آذوقه و مایحتاج خود، مجبور به برخی از زورگوئیها می‌شدند، به منزل سعادت آمدند و برخی از مایحتاج خود را به زور از اموال سعادت جدا ساخته بودند، به همین هنگام عباسعلی وارد شد؛ عباسعلی صورت مشتی پلوری را بوسید و او را در کرسی

۱- در رایطه با نام این بیماری، تحقیقی به عمل نیامده است آیا ذات الیه نام دیگر همین بیماری است یا خیرا

۲- به نقل از علی آقا کاظمی

منزل نشاند و از او پذیرابی کردن و گفتن در اینجا هرچه می‌خواهی می‌توانی بخوری ولی چیزی را بر ندار! مشتی در این هنگام رو به پدر عباسعلی (سعادت) کرد و گفت: «تو چنین پهلوانی داشتی که ما خبردار نبودیم!» از حکایت‌های زورمندی عباسعلی، در حمل تنه‌های درخت و ساخت منزل سرا به تنها بی‌می باشد.

اسماعیل چون جدایشان نصر بود، او در بین مردمان آن زمان به «اسماعیل ناصری» مشهور بود؛ از طرفی در نوجوانی، پس از مرگ پدر، بیشتر با اقوام خود، همراه بود. از جمله حسن که شخصی «قد کوتاه» بود، به آنها حسن چه و اسماعیل چه لقب داده بودند. هرچند اسماعیل خود، بعدها مردی نسبتاً قدبند، لاگر اندام و نیرومند شده بود. به هنگام صدور شناسنامه و حضور ثبت احوال، اسماعیل ناصری با جمعی از بستگان خود، همراه بود که بر حسب اتفاق، همگی را تحت فامیلی خیری نیا (خرم نیا) فیروز جاه در آوردن اما همچنان پیرمردان این زمان او را اسماعیل ناصری می‌شناسند.

اسماعیل ناصری شخصی بسیار پر تلاش و زحم‌کش بودند، به طوریکه حاصل تلاشهای اقتصادی او خرید دو مرتع نسبتاً بزرگ به نامهای افرالیسه و میان تلار و دو چراغه بیلاقی در سنگرج و ساتر و آر بوده است، که هم‌اینک برخی از آن مراتع در اختیار فرزندان آن مرحوم است که ادامه دهنده شغل پدری هستند. اسماعیل در ساخت لوازم چوبی از قبیل کلز، جوله، و نو مهارت خاصی داشت. در زورمندی اسماعیل گفته شد که ایشان منزل و تلاری را یک تنه با جایه جا کردن تنه‌های بزرگ درخت برپا می‌ساختند.

گویا درستکاری و خوش نامی را اسماعیل از جد خود (مشتی نصر) به ارث برداشت. هم‌اینک که سالها از مرگ آن مرحوم می‌گذرد، همیشه از او به نیکی و بزرگی یاد می‌کنند. هو چند خود شخصی بیسواند بود ولی مشوق فرزندان و دیگران، به مکتب خانه و آموزش قرآن بود. در انجام واجبات دینی، نماز و روزه و... جدیتی بسیار داشت. از خصوصیات اخلاقی او این بود که همواره فرزندان و اطرافیان را به نیک رفتاری سفارش می‌فرمود:

هیچ وقت موجب مزاحمت و درد سر مردم و همسایگان نشوید!

اره باش، تیشه نباش!

نی نز مای شیر ره نخر! بیه بمای دو دوغ ره بخرا!

تکله نزن!

(۱) تیشه همواره تراشه‌های چوب را به طرف خودش می‌آورد: کنایه از اینکه نباید تنها منافع خود را تامین کرد. ولی اره براده‌های چوب را به دو طرف پخش می‌کند: کنایه از مساوات و عدالت بین طرفین است.

(۲) یعنی کسی را که اصلاح نمی‌شناسی، هر چند صاحب دارایی با ارزشی (مثل شیریا...) باشد

به قطع اعتماد نکن! ولی با کسی باش که او را خوب می‌شناسی، هر چند او دارای اش ناچیز (مثل دوغ یا کمتر...) باشد.

(۳) که در هنگام شیطنت نوه‌هایش می‌فرمود: به کنایه از اینکه مسخره‌بازی به راه نیاندارید! او هر چند با اهل وعیال خود، قدری سخت گیر و کم حوصله بود، ولی در عوض با مردم، پر حوصله و دلسوز، اهل رفاقت و مدارا بود.

همسر اسماعیل، معصومه آهنگوب، فرزند بخشعلی از طایفه «پیر فیروز جائی» است. از ایشان ۲ دختر و ۵ پسر در قید حیاتند و اغلب پسران شغل پدر را ادامه داده‌اند. نوه‌های ایشان اغلب در رشته‌های مختلف دانشگاهی از قبیل: مدیریت، علوم نظامی، تربیت بدنی، فیزیک و شیمی مشغول تحصیل یا فارغ التحصیل گردیده‌اند و در دستگاههای مرتبط یا بصورت آزاد مشغول به کار هستند. تعداد خاندان اسماعیل در حال حاضر بالغ بر پنجاه نفر می‌باشد.



◆ طایفه: خرمی ◆

■ محقق: علی مراد خرمی (دبیر کارشناسی ابتدایی)

تحقیقی آقای خرمی بیانگراین مطلب است که طایفه خرمی منشعب از ایل بزرگ «پرجایی» (فیروزجایی) حدود ۱۶۰۰ سال قبل شکل گرفت و بنیانگذار آن «حسن» معروف به «حسن خرمی» می‌باشد. سخن‌های دبیر بیانگراین است که او به واسطه فقر و نداری خانواده اش و همچنین به علت بیماری‌های مسری مثل حصبه و طاعون و یا بیماری «ظهیر» به زبان محلی نوعی بیماری شبیه به اسهال خطرناک که جان خیلی‌ها را می‌ستاند، از دیار وطن‌آواره خویش ^{در گهمن} عنفوان جوانی جدا شد و راهی دیار دیگری گردید. ابتدا به مرتع «شیلسی» از توابع «تیرکن» نزد حاج محمد قلی عابدی به عنوان قراری مشغول به کار شد.

حاج محمد قلی عابدی از طایفه عابدیها شخصی متمول دارای مال و حشم و بزرگ مرتع‌دار و آدم درستکار و خیری بود در واقع او رازیز بال و پرخود گرفت، تا هم کار نیکی کرده باشد و هم اینکه کمک او در کار دامداری باشد برای هر دو طرفین مفید فایده بود. اینکه «حسن خرمی» خودش از چه طایفه‌ای از بندپی و پدر و مادرش چه کسی هستند و در کدام منطقه یا مرتعی زندگی می‌کردند اطلاعاتی در دست نیست.

شکل ظاهری حسن از تمام ناحیه سر و صورت بور بود و کلمه «بور» در زبان محلی یعنی «خرمی» لذا معروف شد به «حسن خرمی» و فرزندان او در زبان محاوره به «خرمی تبار» اما در شناسنامه و سجل به «خرمی» شهرت یافته‌است. که در طول زمان و امروزی به دو فامیلی «خرمی نیا» و «خرمی تبار» تغییر نام پیدا کرده است. در زمانهای گذشته در بندپی معمولاً کسی که از خود مال و حشم و مرتع و سرمایه‌ای نداشت برای امرارمعاش و تامین زندگی خود مجبور بود نزد کسی که از چنین ثروتی برخوردار بود به عنوان «قراری» در دامداری و مالداری او کار کند آنها با هم قراردادی می‌بستند و مدت قرارداد حداقل یک‌سال و حداقل رضایت طرفین بود و سال به سال تمدید می‌شد. به این شخص کارگر «قراری» یا «گالش» و یا «مختباد» می‌گفتند و به صاحب کار و دامدار «رباب» می‌گفتند. حسن خرمی با جان و دل کار می‌کرد او به عنوان «قراری» در مرتع «شیلسی» از توابع «تیرکن» و منطقه‌یی آبدان لفور و مرتع‌های «پیارسَر» و «پیارِین» از توابع مرتع‌های شاه کلای لفور و منطقه‌ییلاقی «روجی کلوم» که بخشی از آن متعلق به ارباب او بود، مشغول به کار دامداری بود و به اربابش خدمت می‌کرد و چون نیاز داشت و کسی را هم نداشت شبانه روز کار می‌کرد کارگر صدیقی بود و اربابش چون صداقت در کار و حسن رفتارش را دید توجه خاصی به او داشت و صداقت او را راج می‌نهاد و برای او پدری و بزرگی کرده و از خانواده‌ی بزرگی در حد و همطراز خودش به نام «مشهدی

سعادت ناصری» گویا از طایفه‌ی «چه» بودند به خواستگاری دخترشان به نام «حوا» رفتند و او را به عقد آقای حسن درآورده که از شمره این ازدواج «محمود، احمد، حسینعلی و رحیعلی» متولد شدند. حسن خری برادری داشت به نام «علی گل» که در زبان محلی به او «علی گل» می‌گفتند. براساس اطلاعات بدست آمده، شکل ظاهری «علی گل» هم مثل برادرش کاملاً «بُور» بود که از نوادگان او امروزه «بخشعلی خرمی» که در منطقه‌ی بابل کنار محله‌ی «شارقلت» زندگی می‌کند و الان در دوران کهولت سن به سر می‌برد دارای فرزندان و نوه‌هایی برای خودش است. پس از فوت پدر خانم «حسن خری» از قبیل سهم الارث همسرش «حوا» قسمتی از مرتع منطقه‌ی «کک» و قسمتی از منطقه پرتاسی «کلاب چال» که هم‌جوار «اسپرزا» و «لاکره» می‌باشد، به او تعلق یافت. و از این زمان بود که او مقیم دائم منطقه‌ی یشلاقی «کک» گردید و امروزه عده‌ای از نوادگان او نیز در همین منطقه مقیم و ساکن هستند و به شغل دامداری و کشاورزی مشغول هستند.

آنها در فصل تابستان به منطقه‌ی تقریباً ییلاقی «کلاب چال» و منطقه بیلاقی «سنگله پا» کوچ می‌کردند که منطقه‌ی بسیار سرسبز و خوش آب و هوا است. از آنجا که نسل دوم عمدتاً به کار نجاری روی آورده بودند و نجار هم در آن زمان ابزار آلات نجاری را بر می‌داشت و آن را به این طرف و آنطرف و به خانه‌های مردم و ساختن مکانهای عمومی و حسینیه‌ها و سقاخانه‌ها حمل می‌کرد و تمام کالاهای نجاری با دست و آن هم با ابزارهای ابتدایی صورت می‌گرفت لزوماً زمان زیادی را به خود اختصاص می‌داد گاه ممکن بود، یک نجار ۱۵ یا ۲۰ روز و یا حتی بیشتر به خانه خود مراجعت نکند چون هم راه خانه و محل کار دور بود و هم فرصت اقتضا نمی‌کرد بدین خاطر ییلاقشان مثل بقیه مردم کامل و پاپر جا نبود. لذا پس از مدتها، بیلاق «کلاب چال» را فروختند. این طایفه صاف و ساده و بی‌آلایش و مهربان و آبرومند و مردمدار هستند و عموماً درونگرا و آزارشان به کسی نمی‌رسد و از قلی و قال و درگیری تا جای ممکن سعی می‌کنند دوری کنند و در عین حال اگر مورد اذیت و آزار قرار گیرند غیرتمدنانه از خود دفاع می‌کنند. طایفه خرمی امروزه همانطور که عنوان گردید به دو گروه «خیری تبار» و عمدتاً «خیری نیا» تقسیم شده‌اند و اکثراً در شهرستان بابل محله‌ی کتی غربی ساکن هستند و بعضی هم در منطقه شیرگاه و بابلکنار و در کک زندگی می‌کنند و جمعیت آنها حدود ۳۰۰ نفری می‌باشد.

البته‌ی گروه دیگری هم هستند که شهرت و فامیلی «خیری نیا» را برای خود برگزیده‌اند که از لحاظ نسبی به طایفه «خرمی» ارتباطی ندارند. بلکه تناسب آنها سببی است آنها در واقع پسردانی طایفه «خرمی» از نسل دوم هستند از زمانی که شناسنامه یا «سجلد» حدوداً در سال ۱۳۰۶ هـ ش در زمان رضاخان رسم شد هنگامی که خواستند شناسنامه بگیرند فامیلی پسرعمه شان را برای خود انتخاب کردند که از نوادگان آنها هم امروزه در شهرستان بابل، شیرگاه و بابلکنار زندگی می‌کنند.



از ویزگیهای خاص طایفه خرمی می‌شود گفت که آرامش و وقار و متناسب خاصی در رفتار وجود دارد و کلّاً در همه زمینه‌های زندگی آهسته و پیوسته حرکت می‌کنند و پرتلاش و معهد و سختکوش و بسیار مقید و پاییند به قول و فعل شان هستند. از جمله شخصیتهای این طایفه که بیشتر از دیگران معروف و مشهور بوده و در منطقه بندبی لفور کاملاً شناخته شده است «مشهدی استاد احمد خرمی» بود که در زمان خودش استاد نجار ماهری بود. او پسر دوم «حسن خری» و در ۱۲۸۴ هـ دیده به جهان گشود و در همان ابتدای دوره جوانی به کارنجاری علاقه‌ی زیادی داشت. و بدون اینکه به استادی خدمت کرده باشد کم کم به کارنجاری مسلط گردید. برای اینکه به قلق‌های خاص نجاری و فوت و فنهای آن بی ببرد. حدود دو ماه نزد نجار با تجربه‌یه نام «استاد حاج رزاق عباسی» ساکن منطقه فیک آموخت دید و با پشتکاری که داشت به یک نجار ماهر در عهد خود تبدیل شد. که کارها و اثرات هنری چوبی او هنوز هم در بعضی از خانه‌های قدیمی و مکانهای عمومی به یادگار باقی مانده است. معمولاً در زمانهای گذشته بعضی از خانه‌ها دارای یک اطاق مخصوص برای مهمانها بود که به آن «ایوان» یا «ایونون» می‌گفتند که از تزئینات خاصی برخوردار بود. این «ایوان» تعداد پنجره‌های آن نسبت به اطاق‌های دیگر بیشتر بود. این اطاق را طوری انتخاب می‌کردند که از سه طرف پنجره و با یک درب ورودی داشته باشد. نحوه ساخت این درب و پنجره با سایر اطاق‌ها فرق داشت و به اصطلاح درب آن «درب جامی» و به پنجره‌های آن «پنجره جامی» می‌گفتند. ساختن درب و پنجره‌ی جامی روش مخصوص به خود داشت و پشتکار و حوصله‌ی زیادی می‌خواست و وقت زیادی هم می‌گرفت. چون تکه و دارای فرم خاص و کنده کاری می‌شد که همه‌ی این کنده کاری‌ها و فرم دادن‌ها باید یک شکل و یک اندازه و آنوقت در کنار هم قرار می‌گرفتند و همه‌ی این کارها هم با دست صورت می‌گرفت و سقف آن نیز با چوبهای صاف و منظم و بعض‌اً کنده کاری شده و تخته‌های منظم و یکنواخت بروی آن مرتب می‌گردید. علاوه بر این اهتمام خاصی هم به ساختن حسینیه‌ها و سقاخانه‌ها داشت. سقاخانه‌هایی که معمولاً به صورت کاملاً چوبی از زیربنای کارتا به انتهای باشکلهای خاص و تزئین داده شده ساخته می‌شد که این کارها علاوه بر اجر اخروی جزو کارهای ماندگار او نیز محسوب می‌شود. از جمله ساختمان حسینیه محله «خلیل کلاه» با آن پنجره‌های مشبک و هندسی طریف که متساقنده در اثر نوسازی حدود ۸ سال پیش از زمان نگارنده از بین رفت. ساختن حسینیه و سقاچار محله‌ی «کالیکلای» لفور و قسمتی از سقاچار «رئیسکلاه» لفور و حسینیه و سقاچار محله‌ی «عالملکلای» لفور که هنوز هم پا بر جا و از کارهای ماندگار و یادگارشان می‌باشد. و این نشان از علاقه و ارادت ایشان نسبت به ائمه معصومین(ع) بخصوص سرور و سالار شهیدان حضرت حسین بن علی(ع) و اباالفضل العباس را می‌رساند. گفته می‌شود در سال ۱۳۳۶ هـ زلزله سهمگینی در منطقه‌ی بندبی لفور و بیلاقات مربوط به این مناطق بوقوع پیوست که تلفات سنگینی

را از نظر مالی جانی بر مردمان آن وارد آورد و از این طایفه هم یک نفر قربانی شد و جانش را از دست داد و خسارت‌های وارده آن به مردم آنچنان سنگین بود که بعدها در میان مردم آن سال خودیک مبدا تاریخی شد و مردم در میانشان هنگامی که بحثی را می‌خواستند به میان بکشند می‌گفتند قبل از زلزله سال یا بعد از زلزله سال که این خود اهمیت و سنگینی آن حادثه تلخ زلزله و خسارات وارد بر مردم را می‌رساند.

بر اثر این حادثه تکیه و سقانفار عالمکلا لفور به کلی ویران گردید. بلافاصله با مدیریت چند نفر و همت اهالی محل و با بنایی آقای اسکندری و نجاری آقای مشهدی استاد احمد خرمی تجدید بنا و ساخته شد که پس از پایان رسیدن آن حضرت حججه‌الاسلام «سید محمدحسین حسینی» که مداعی اهل بیت هم بوده و طبع شعری نیز داشته و از تکنین همان محل هم هست، این حادثه و واقعه تجدید بنای حسینیه را در همان زمان به شرح ذیل به نظم درآورده که خواندن آن خالی از لطف نبوده ومصدقای بر مطلب بیان شده نیز می‌باشد.

سال هزار و سیصد و سی و شش شد عیان
ز امر کریم لمیزل آن خالق جهان
در تسوی خانه‌های خود از خرد و از بزرگ
افتادند خانه‌های با سر هم شدند خراب
شد خانه‌ی حسین بن علی(ع) سرنگون به خاک
بار دگر ز همت ما هم به صد شتاب
خالوی محترم بودش بانی دوم
اهل محل کمک بنمودند جملگی
نجار احمد و بود خرمی نژاد
بنای خانه شه مظلوم کربلا
یارب ببخش حرم «حسینی» تو از کرم
بور ابوالحسن تو مگو بیش از سخن

آمد به جوش قهر الهمی به عاصیان
آمد تزلزل ارض و تلاطم شد آسمان
کردند فرار جمله‌گی با ناله و فغان
ماندند عده‌ای تسوی خانه به صدامان
آورده‌ایم پناه به حیاطش به سر زنان
شد پابه جای، خانه‌ی شاهنشه زمان
اجرش دهد حسین علی شاه انس و جان
بخشا گناه ما جملگی ای خالق جهان
باشد غلام درگه شاهنشه زمان
اسکندری» بسودکه بسود کلب آستان «
مساح بر حسین علی(ع) هست هر زمان
باشد حسین(ع) شفیع تمامی شیعیان

استادمشهدی احمد خرمی در سال ۱۳۶۵ هـ در سن ۸۱ سالگی دار فانی را وداع گفت و در آرامگاه شهید اسماعیل پور محله‌ی کتی غربی شهرستان بابل در جایگاه ابدیش آرمیده است. شغل اولیه این طایفه دامداری و گله‌داری و بعدها نجاری و دامداری و کشاورزی و امروزه با پیشرفت سریع علمی و عصر ارتباطات و مشاغل متعدد و فراوان در شغل‌های مختلف فرهنگی، دولتی و غیردولتی و تخصصی و عمده‌ای نجاری مشغول به خدمت هستند و قدیمی‌های نه زیاد دور این طایفه را بیشتر



با شغل نجاری را می‌شناستند. نوع پوششان در زمان گذشته مثل همه‌ایل «پرجایی» (فیروز جایی) بوده است. بنیانگذار طایفه خرمی یعنی حسن خری و ازدواج او با حوا؛ فرزندان ذکورش به ترتیب «محمود، احمد، حسینعلی و رجبعلی» متولد شدند که فامیلی و شهرتشان «خرمی» بود. از محمود خرمی فرزند ذکوری به نام سلیمان خرمی به یاگار مانده که ساکن شیرگاه است و فرزندان و نوه‌های آن «خیری‌نیا» شهرت دارند. مشهدی استاد احمد خرمی از ازدواج با «گل نسا حاجی تبار» فرزندان ذکور به نامهای «استاد محمد علی، (استادرضا علی، استاد حسین و استاد شعبان)» پا به عرصه گیتی نهادند که فامیلی و شهرت همه آنها و فرزندان نوه‌های آنان «خیری‌نیا» می‌باشد. حسینعلی با دختردایی خودش به نام «سکینه» ازدواج کرد و از فرزندان ذکور آنان «رمضان و کرمعلی» باقی ماندند که شهرت و فامیلی آنها و فرزندان و نوه‌های پسری آنها «خیری‌نیا» می‌باشد. رجبعلی از ازدواج با «خدیجه» صاحب فرزندانی به نامهای «شجاعقلی و محمدرضا» گردید که فامیلی و شهرتشان همان «خرمی» است اما فرزندان و نوه‌های شجاعقلی شهرت و فامیلیشان «خیری تبار» و فرزندان و نوه‌های «محمدرضا» همان «خیری‌نیا» می‌باشد. اکنون بزرگ خاندان طایفه‌ی «خرمی» آقای حاج محمد علی خیری‌نیا متولد سال ۱۳۱۷ هـ و ۷۳ سال سن دارد و شغل نجاری داشته و کم و بیش مشغول نجاری می‌باشد. و جزو نسل سومی باشد. از زمان بوجود آمدن طایفه خرمی تا به الان یعنی سال ۱۳۹۰ هـ پنج نسل و حدود ۱۶۰ سال می‌گذرد.



◊ طایفه جان ببونیا (خطیب) ◊

■ راوی: علی خیریزاده (کارشناسی ادبیات فارسی)

از سخن دبیر گرانقدر خیریزاده با کمک اطلاعات بسیار خوب مادر گرامی ایشان خانم ننه خارک دریافتمن که لفظ خطیب امروز نام یک طایفه‌ی است که در اصل در روستای سرجیکلا بندپی شرقی زندگی می‌کردند (امروزه نیز هستند). سرجیکلا محل زندگی طوائف مختلفی هم هست که اشاره خواهیم کرد. در مصاحبه با راویت‌گر چنین برداشت کردم که در گذشته‌های دور شاید عده‌ای بودند که در آن محل سرج (قره قروت) که از شیره آب دوغ می‌گرفتند، می‌پختند: ظاهراً طایفه‌ی خطیب یکی از بزرگترین طایفه‌های است که در آنجا زندگی می‌کنند. آغازین طایفه را آنچه که بزرگان گفتند بدین شکل تعبین بیان می‌کنند. جد آنها خان ببو بود که بعدها به جان ببونیا تغییر نام یافتد و گفته شده که حتی اینها به جان ببو، فرزند نورالله منتسب شدند. هر حال لقب آنها چه خان ببونیا و چه جان ببونیا باشد، ریشه در اجداد آنها دارد ولی امروزه بسیاری از آنها لقب خویش را به خطیبان، خطیبی فرانتخاب گرددند. گفته شده که جد آنها در سخن گفتن و خطابه قوی بود و مردی خوش صحبت و تندگو بود و خطیب شهرت یافتد. در کنار طایفه‌ی خطیب، طایفه‌هایی عباسی (کردون)، سید (مصطفی‌زاده)، یورچالی (یوچالی) عامه که بور در اصطلاح مازندرانی یعنی آن طرف) زندگی می‌کنند. قابل ذکر است که خود یورچالیها خودشان را به حاج یعقوب محمدی وصل می‌کنند که مردی ثروتمندو زنبوردار، کشاورز، باغدار، انسانی با نفوذ که بزرگان وقت به منزل او رفت و آمد داشتند. از شخصیت‌های بر جسته‌این محل چه آقایان و چه خانم‌ها گفته شده علاوه بر آنانی که نام بردند. مشهدی تیمور بادساز، حسین محمدی، خانلر، مشهدی نقی، خلیل، حاج رضاو. بودند آنها علاوه بر شغل‌های کشاورزی، زنبورداری، دامداری، در آسیابان و کوره زغال، تهیه چوب‌های محکم برای ابزار فلزی و نجاری مهارت داشتند. راوی می‌گوید خانم‌هایی چون کلثوم، عمه صفیه از زنان بزرگ این محل بودند و امروزه این طایفه به خطیب، خیریزاده، خطیبان، خطیبی، خطیبی فر، جان ببونیا، محمدی و... تغییر لقب داده‌اند. آنها مردمانی با گذشت، اهل احترام به بزرگترها، راضی به حق و سخت کوش هستند.



◇ یورچالی (یوچالی) ◇
■ راوی: حاج مسلم محمدی نسب

لازم است به سبب شهرت این تبار اشاره‌ی هر چند گذرا داشته باشم. آمیخته‌ای از سخنان استاد آهنگر و دبیر خیریزاده و مسلم محمدی چنین بدست می‌آید که، طایفه یورچالی یکی از تبارهای کوچک واقع در سماکوش محله بودند بنا به روایتی در سماکوش سه تبار کهن به نام سیدا و شفیع تبار و محمدی علاوه بر تبارهای دیگر بودند که به روایتی اینها از اصفهان بدبینجا مهاجرت نمودند که در قسمت شمالی سماکوش محله شفیع زاده‌ها و سیدا و زندگی می‌کردند ولی در قسمت جنوبی که یک چاله مانندی بود تباری زندگی می‌کردند که دیگران به آنها در زبان مازنی یورچال نامیدند که یور به معنی طرف و جانب است که بعدها به یور چالیها شهرت یافتند و زمین‌های زیادی را در اطراف سرجیکلا خریدند و به سبب جدشان محمدی به این لقب تامیده شدند اما امروزه علاوه بر محمدی، گروهی بادسا لقب یافتند و در آنجا ساکن شدند و در میان آنها شخصیت‌های چون کبلی اصغر، حاج یعقوب، حاج بابا و برخواستند که در میانشان حاج یعقوب از شهرت ویژه‌ای برخوردار بود وی بنابر گفته نوه‌ی وی مسلم محمدی فرزند تیمور، حاج یعقوب در حدود سال ۱۲۳۰ هش زندگی می‌کرد و سابقه سنی طولانی دارد. گفته شد که وی حدود ۹۷ سال عمر نمود و از لحاظ سیاسی و فکری و اقتصادی مردی بارز بود که بزرگان آن زمان به خانه او رفت و آمد داشتند و به همراه دیگر طوایف بهیلاق نیراسب، فیسوند، ورا و چمن می‌رفتند و یشلاق آنها هم در سماکوش محله، سرجیکلا، امیر‌کلا، بابلسر، گلیا، چاری و... بود.



◊ طایفه‌ی داغمچی ◊

■ راوی: عبدالله داغمچی (فروتن)

طایفه داغمه چی فیروز جائی یکی از تیره‌های پرجایی است. از گفته‌های راوی چنین دریافتم که نسبت طایفه داغمه چی بترتیب از مهدی به عبدالله به عبدالباقي به مهر علی به محمدباقر به رمضان به نقی به ذوالفعلی به علیجان و محمد علی است که از عبدالله دو فرزند دیگر بنامهای عبدالباقي و شمسین بوده‌اند که شمسین یکی از اجداد طایفه غلامعلی تبار فیروز جاه بود و از تقی (نقی) دو پسر به نام حسنعلی و زلفعلی بوده‌اند، وزلفعلی عنوان جد خانواده داغمه چی است. وجه تسمیه داغمه چی به یک روایت شفاهی داستان مانندی برگردید بین شکل که عبدالباقي ساکن فیروز جاه ثابت بوده است و بنا بر قولی، دختران زیادی داشت. چون فیروز جاه محل تردد رستاهی‌گوناگون بود. گاه مزاحمت ایجاد می‌شد لذا عبدالباقي روزی مزاحمین به نوامیں را دستگیر کرده و با آهن گداخته آنها را داغ نمود که از آن پس این طایفه به داغمچی شهرت پیدا کرده‌اند از ذکر طایفه داغ شده خودادری می‌نماییم. احتمال دیگر در وجه تسمیه داغمه چی ممکن است، این کلمه‌یک لغت ترکی باشد که در زبان ترکی داغ به معنی کوه است با این فرض کسانی که دلبسته به کوه بودند، به آنها داغمچی نامیدند. امروزه به لقبهای چون دغمچی، فروتن، فیروزمهر، بهنامفر، داغمچی، فیروزی نیک، وحیدپور و... هستند. این طایفه تقریباً صد و بیست خانوار هستند. حاج شیخ موسی به عنوان بیلاق آنها و گلیا، خرطوسی، منطقه فیروز جاه سیار، کاشی کلا و گنجکلا یشلاق آنهاست. شهیدان محمدرضا، حسینعلی و رمضانعلی داغمچی از چهره‌های درخشان دفاع از ایران اسلامی هستند.



◊ تبار داداش نیای لههای ◊

■ راوی: حاج اسدآ...داداش نیا، دبیر بازنیسته و شخصیتی مودب و باوقار

در مسیر راه به سمت خشرودپی چشمم به تابلویی افتاد که در آن، بلوار شهید دکتر سهراب داداش نیای لهی نوشته بود که مرا به خود جلب کرد. به دنبال طایفه و تبارش رفتم. بعد از تلاش زیاد با حاجی اسد... آشنا شدم. از نوشتن لقب دوستانه آنها هم خوداری کردم. گفته‌های حاجی حاکی از آن بود که داداش نیا یکی از طوایف قدیم فیروزجایی هستند. در حالیکه پدرش حاج داداش علی (سن ۹۵) او را کمک می‌کرد، هر دو اتفاق نظر داشتند که از قدیمی تهیین اجدادی که در باب این تبار می‌توان نام برد؛ نقیا سپس رفیعا و حاج محمد و مشتی داداش... و ملا اسدآ... که صاحب دو پسر به نام علی مدد و داداش علی بوده یاد می‌کند که براساس اجدادشان، عمر طایفه آنها باید ۲۵۰ سال باشد. آنها به سبب جدشان مشتی داداش، داداش نیا شدند و چون در بیلاق لهی می‌رفتند لقب لهی گرفتند. (اگرچه لقب دیگری داشتند که بدون اجازه آنها نتوانستم ذکر کنم). حتی حاجی می‌گوید در لهه چشمهای به نام رفیعا چشمه هنوز وجود دارد. آنها تا قبل از ۱۳۴۰ دامدارانی پراکنده در منطقه جلگه‌ای بندهای بودند ولی بعد ۱۳۴۰ در مقری کلا و خشرودپی سکونت اصلی پیدا کردند و لقب آنها امروزه فقط داداش نیا است. آنها از بزرگان خویش، به علی مدد اشاره می‌کنند. وی می‌گوید مادرش خانم جانی، زنی مهربان و مادر شهید دکتر سهراب، در ساختن هنر صنایع دستی مهارت داشت. آنها در میان خویش پهلوانی چون؛ مشهدی بابا (نسب مادری)، نادعلی قربانپور، علی براز داداش نیا را زباند خود می‌دانند. وی اشاره می‌کند به اینکه شهید دکتر سهراب داداش نیا متولد ۱۳۳۳ که در سال ۱۳۶۶ بعنوان پژوهش متعهد متخصص ارتوبید در اندیمشک شهید شد. بنظر می‌رسد شیوه تحصیلات این شهید گرانقدر که با تمام سختی بدین جاریه است، شایسته است که عکس وی را بعنوان نماد شهدای تحصیلکرده در آخر کتاب بیاورم. این تبار امروزه در خشرودپی، مقری کلا و بابل زندگی می‌کنند و تعداد آنها باید از ۵۰ نفر بیشتر باشد.



❖ طایفه‌ی دنگه ور

■ راوی: حاج رمضان یوسفی (سن ۸۰ سال ساکن پوستکلا، پدر شهید)

یکی از طایفه‌های برجسته‌ی بندپی طایفه دنگور هستند (البته از او اجازه گرفتم که آن را بنویسم)، در گفتگوی صمیمانه با حاجی چنین دریافتم که اولین شخصیتی که در این طایفه داریم، یوسف، سپس حاج صادق است و این طایفه به اعتبار جدشان یوسف، یوسفی نامیده شدند. حاج صادق فرزندانی چون حاج فضل...، حاج رمضان، یوسف، علی و حضرت قلی، حسین و کلبی قلی داشت. آنها مردمانی بامحبت بودند و وضع مالی نه چندان خوبی در گذشته داشتند. من علت دنگور را از او پرسیدم او خاطره‌ی دردناکی را تعریف کرد و گفت: ما ~~کار~~ قراری بودیم. روزها به سختی کار می‌کردند و شبها برای پادنگ زدن، اربابان آنها را کارهایی کشیدند گاه خسته می‌شدند و آسایش و آرامش نداشتند به همین خاطریکی از آنها برای نجات از این بیغاری^۱ به فکر افتاد که اودنگ را از اینجا به مکانی دور دست ببرد. تا از بیغاری نجات پیدا کنند. ارباب فردای آن روز به دنبال اودنگ رفت اما پیدا نکرد بعد از اصرار زیاد وقتی که فهمید، به بزرگ آنها گفت اودنگ را تو برد های؟ که بعدها این برادران بی سرپرست، به این نام شهرت پیدا کردند. ظاهرًا طایفه‌ی دنگور بیلاق ندارند. یشلاق آنها از آرسی که بعد از فوت پدر به چالرز آمدند. آنها کوچک بودند که با فوت پدر و مادر مورد حمایت شخصی به نام مصطفی عباسی قرار گرفتند. حتی گفته شده که یکی از خواهران آنها به نام خیرون را گرگ خورد. روزی سیدی به خانه آنها می‌آید و به مصطفی گفت: اگر رضایت دارند علی آقا (پدر حاج رمضان) را به پوستکلا بیاورند لذا او را حمایت کرد و در اینجا ماندند. اما امروزه خود حاجی رمضان دارای بیلاقی به نام لجه و خاک سرسی دارد. بزرگان طایفه‌ی آنها بعضًا جانزاده‌ها شدند و هنری چون کچه تاشی (استاد داداشقلی) داشتند. همانطور که گفتیم چون بزرگ آنها یوسف بود هنگام گرفتن شناسنامه به یوسفی مشهور شدند. شهید شیخ حسن یوسفی (طلبه) متولد ۴۷ که در سال ۶۵ شهید شد و فرزند راوی است. تعداد خانوار آنها بین ۷۰ تا ۱۰۰ نفر است. گروهی در پوستکلا، چالرز (داداشقلی)، شیاده (رحیم پور)، بابل، حسن آباد تهران، پوستکلا زندگی می‌کنند اما در کل سه زیر مجموعه بزرگی به نام یوسفی، رحیم پور و جانزاد دارند.



◊ طایفه دلون ◊

■ راوی: حاجی علی مدد حسین خان زاده (۵۵ ساله بازنشسته منابع طبیعی)

در گفتگوی صمیمانه با حاج علی مدد دریافتتم که یکی از طایفه‌های برجسته بندپی، طایفه دلون هستند. گفته شده که علت نامگذاری این طایفه این بوده که در مراسم عزایی یا عروسی، آنها گوشت حیوانات به ویژه دلوند (شش، جگر، دل) که از بهترین و مقوی ترین غذاها است را، دوست داشتند و مصرف می‌کردند و بدین نام خوانده شدند. گفته شد آنها از منطقه پیشگوند خرم آباد به اینجا مهاجرت نمودند. راوی از قدیمی‌ترین اجدادی که می‌توانست پیرای طایفه خود ثام ببرد، شخصی بود به نام حسین خان که حدود ۲ قرن پیش زندگی می‌کرد که در شاهزاده رضا دفن است. بعد از او حسن جان است که فرزندان حسن جان به ترتیب محمد اسماعیل (پدر راوی)، محمد قلی، محمد علی، محمود و مشتی قنبر علی (پهلوان) است. آنها به سبب انتساب به جد خویش، حسینخان زاده نامیده شدند. زمانی که در سال ۱۳۳۶ زلزله آمد، حسینجان طایفه‌ی حاجی زاده را از اطاق سی به دمیلز (دارای سرمای زیاد) آورد هر دو کنار هم زندگی می‌کردند تا اینکه بعدها از هم جدا شدند و به بیسا کنار معدن زغال سنگ البرز آمدند. گذشتگانشان بیشتر گاودار و زنبوردار ماهر بودند. بخلاف آنها شاهزاده رضا (قبل از ارسی حسینخان مشهور بود) است. این طایفه، بعضی به رحیمی لههای، ملاتزاد، غلامعلی تبار، حسینخان زاده تقسیم شدند. تعداد تقریبی آنها حدود ۲۵۰ نفر هستند. بیشتر آنها دارای تحصیلات عالیه هستند و در مشاغل قضاؤت و داوری مشغولند. گفته شده که آنها در اصل شیخ تبار گردیده باشند. بزرگان آنها ملا و شیخ بودند. جای خوشبختی است که آنان از همسر حسینخان زنی به نام گُت ننه نام می‌برند که این زن روضه خوان، باسواند و اهل منبر بود که منبر او را بعداً به گلیران انتقال دادند. ظاهراً راوی این طایفه از اولین تحصیل کرده‌های این طایفه است.



◊ طایفه رحمانی (عباس تبار) ◊

■ راوی: حاج محمد کاظم رحمانی فیروزجایی. شخصیتی با اطلاع و متین

آنچه از سخنان حاج کاظم بدست می‌آیداین است که یکی از طایفه‌های محترم و سرشناس در بندهای طایفه رحمانی هستند. قدیمی‌ترین فردی که از طایفه رحمانی می‌توان نام برد حدود بیش از ۱۰۰ سال پیش معروف به حاج عباس است. به همین سبب بسیاری از نسل‌های بعدی رحمانی خودشان را سبب داشتن این جد عباسی یا عباس تبار می‌دانند که با عباسی‌های تکون و کردون و آرایی مقیم در کالی کلا فرق دارند. بعد از حاجی عباسی به مهدی و شعبان می‌رسیم و بعد از این دو به حاج مهر علی رحمانی می‌رسیم که وی مردی عارف مسکن بر وحانی و باسواند بود.

در باب حاج مهر علی رحمانی گفته شده که وی در نجف که خوانده بود و در بیشتر اوقات باوضو بود. حاج علی رحمانی هم مردی عارف بود وی برادر کوچک حاج مهر علی بود. از بارک نیز برادر دیگر او بود و مردی زیرک و باهوش بوده است. از شیخ مهر علی؛ شیخ عبدالرحیم، حاج جلال و رحمان باقی مانده است که رحمان رادر دوره جوانی پلنگ خورد. اماز حاج علی، شعبانعلی، حسین رحمانی و غلام باقی ماندند. از بارک هم حاج شیر آقا، حاج علی آقا و حاج محمد کاظم (راوی) باقی مانده است. حاج ابوالقاسم پدر جمعلی رحمانی و مهدی رحمانی است که از فرزند جمعلی، طالب رحمانی باقی مانده است. مهدی رحمانی دارای فرزندانی چون محمدقاسم، رحیم، ابوالقاسم و کریم بوده است. هم چنین برادر ناتنی به نام مراد داشتند که بعداً طایفه‌ی مرادی در زیر مجموعه رحمانی هم به وجود آمد.

طایفه رحمانی در بیلاق کتیوک بالاتر از حاج شیخ موسی می‌رفتند. گفته شده حاج ملایعقوب گرجی میدانک را خرید و کتیوک را به شعبانی‌ها داد و الان رحمانی‌ها در حاج شیخ موسی و شالینگ چال به بیلاق می‌روند و در بیلاق به لستی (مال تهمتن بود) را خرید و بعضًا در سفید طور، از آر کل، لی تلا، بیتلین، هشت سی، و گاه در جنگل پراکنده هستند. طایفه رحمانی در زیرمجموعه خودشان، بعضی‌ها به خاطر جدشان خانگل (بیتلین) خانگلی، گروهی آقایی نژاد در چالرز و گروهی هم علی تبار شدند که در هندوری زندگی می‌کنند.

بعضًا عباسی، علی تبار، ببو زاده، قلی پور و بیشترشان رحمانی هستند. گفته شده که پهلوان الله ورودی در بالادست ادملا ذاتاً رحمانی ها باشد. در بین طایفه رحمانی حسنچان عباس تبار و علیرضا آقایی نژاد از شهدایی هستند که جان خویش را برای این سرزمهین دادند. طایفه رحمانی شغل دامداری، گاه بافندگی، نجاری و گاه در کسوت واعظی و ارشاد نقش داشتند در میانشان خانم فاطمه جان گلچوب زنی باهوش و زیرک و شجاع و دلاور بود. حدود طایفه رحمانی با تمام زیر مجموعه تقریباً ۳۰۰ خانوار

می‌شوند.



◊ طایفه: سماکوش ◊

■ محقق: «جملی آهنگرسماکوش کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی از استادان بر جسته تربیت معلم و دانشگاه

حب‌الوطن من الایمان؛ دوستی وطن، از نشانه‌های ایمان است. باید بپذیریم که تاریخ همواره چراغ راه آینده است و از تاریخ آموختیم که از گذشته یا چیزی نیاموختیم و یا کمتر آموختیم. نگاه به گذشته مورد علاقه بوده و خواهد بود. یکی از بهترین شیوه‌های برقراری ارتباط نسل‌ها، نوشتمن است. بانوشن می‌توان آیندگان را از راه و رسم گذشتگان آگاه گردانید و تجربیات گذشته را به آینده منتقال داد. آنچه از آداب و رسوم پیشینیان می‌دانیم در گرو نوشتن داشمندانه هر قوم بوده است. حتی علوم متداول زمان بانوشن محفوظ می‌ماند؛ چنانکه پیامبر گرامی اسلام فرمودند: «قیدوا العلم بالكتابه» علم را با نوشتمن به بند بکشید. به محض اینکه دوست داشمندم آقای دکتر www.barejan.info مهدی زاده آری پیشنهاد فرمودند که طرحی برای معرفی طوابیف مختلف منطقه‌ی بندپی شرقی در دست اقدام دارند؛ این ابیات پرمغز مولانا به خاطرمن آمد که:

روزها فکر من این است و همه شب سخنم
از کجا آمده ام آمدنم بهر چه بود
که چرا غافل از احوال دل خویشتم
به کجا می‌روم آخر ننمایی وطن
با خرسندی تمام برآن بودم که بدین شیوه می‌توان به سان تاریخ بیهقی با دققت و صداقت و
هنر نویسنده‌گی تاریخی نگاشت و سندی سترگ از خود برجای نهاد تا آیندگان به پشتکار گذشتگان
خویش ببالند و درسها بیاموزند. امیر بیان حضرت علی (ع) در نامه‌ی ۳۱ نهج البلاغه خطاب به
پسرش، امام حسن مجتبی(ع)، می‌نویسد:

«پسرم، درست است که من به اندازه‌ی پیشینیان عمر نکرده ام اما در کردار آنها نظر افکندم و در اخبارشان اندیشیدم و در آثارشان سیر کردم تا آنجا که گویا یکی از آنان شده ام بلکه با مطالعه‌ی تاریخ آنان، گویا از اول تا پایان عمرشان با آنان بوده ام؛ پس قسمت‌های روشن و شیرین زندگی آنان را از دوران تیرگی شناختم و زندگانی سودمند آنان را با دوران زیبایش شناسایی کرده ام. سپس از هر چیزی، مهم و ارزشمند آن را و از هر حادثه‌ای، زیبا و شیرین آن را برای تو برگزیدم و ناشناخته‌های آنان را دور کردم.»

به مصدقاق کلام زیبا و آموزنده‌ی حضرت علی (ع)، با توجه به اینکه عمری در منطقه و در طایفه‌ی محترم و پرتلاش سماکوش به سر برده ام و خود نیز کمینه‌ی این طایفه بزرگ هستم، بنا به اطلاعات و آگاهی اندک خود، این قوم شریف، غیرتمدن و سخت کوش را اینگونه معرفی می‌کنم تا باشد که انشاء... در انجام وظیفه‌ی خطیرم ادای دین کرده باشم. ضمناً تیره‌ای از سماکوش به نام

قبیرزاده‌ها در بندی‌ی غربی روستای کوچکی را به همین نام دارند که اصالتاً سماکوشند. وقتی از من می‌پرسند از کدام طایفه اید؟ با تمام وجود می‌گوییم: «من سماکوشم» با افتخار و سر بلندی می‌گوییم سماکوش محله با تمام چشم‌اندازهای چشم نوازش آرامگه جاودان من است. هرجا از من نام و نشانی می‌جوبند، نام زیبا و پرآوازه‌ی سماکوش، سند معتبر من است و بدان از بن جان می‌بالم. سخنم را در معنی این طایفه‌ی با همت به بخش‌های مختلفی؛ از قبیل وجه تسمیه، تاریخچه‌ی سماکوش محله، حسب و نسب، پراکندگی جمعیت و افتخارات، تقسیم می‌کنم. لازم به یادآوری است که در سال ۱۳۸۶ کتاب ارزشمندی به نام «نسب شناسی سماکوش» با قلم دانشمند فرهیخته، حضرت حجه الاسلام والملمین دکتر حاج شیخ نوروز شفیع تبار، تألیف و منتشر شده است که در این وجیزه نیز از آن اثر، بهره خواهم برداشت.

برای نامگذاری این روستا به «سماکوش محله» یا نسبت دادن این طایفه به «سماکوش» دلایل گوناگونی وجود داشت که به نظر نگارنده به مهم ترین آنها در زیر اشاره می‌شود:

با توجه به اینکه سطح زمین محله‌ی مذکور، پوشیده از سنگ است و لایه‌ی نازکی از گل آن را پوشانده است، به نظر می‌رسد که از این رو ابتدا به آن «سنگ پوش محله» نامیدند و با گذشت زمان و دستخوش تغییرات گفتار، به «سنگ کوش محله» تغییر یافته باشد.

با پذیرش این نکته که موقعیت‌این محله در آغاز پیدایش آن در منطقه‌ی «کیون یا کیان» فعلی بوده و بنا به باور معجزه گونه‌ی بسیاری از گذشتگان که سینه به سینه نقل شده است، سید جلیل‌القدری به نام سید ابوالحسن حقیقت‌رس، پس از متواری شدن و گریختن از دشمنان در حوالی آن محل به اعجاز خداوندی به سنگ پوشیده شده بود و مدت‌ها به آقای سنگ پوش شهرت یافته بود، محله‌ی هم جوار آن نیز «سنگ پوش محله» نام گرفت.

دیگر آن که گویند در گذشته‌های بسیار دور گیری به نام «سما یا سماک» در این منطقه بوده که بومیان این محل آن را کشتند و بدین سبب به آن ها «سما کش یا سماک کش» یعنی کشندۀ سما یا سماک گفته‌اند که با املای امروزی آن واژه هیچ مناسبی ندارد.

از آن جایی که ساکنان این محله، چنانکه هنوز هم بر می‌آید، بسیار فعال، پرتلاش و سخت‌کوش بودند و در هر نقطه‌ای به دنبال کار می‌رفتند و همواره می‌کوشیدند، به کنایه به آنان «سماکوش» به معنی «در آسمان کوشندۀ»؛ افرادی که حتی در آسمانها به کوشش می‌پردازند، اطلاق شده است. از دلایل طرح شده به نظر می‌رسد که آخرین دلیل، برترین دلیل برای نامگذاری این محل و طایفه باشد.

سماکوش محله‌یکی از دور افتاده ترین روستاهای جنوبی شهرستان بابل واقع در استان مازندران است که ساکنان دائمی دارد. این روستا در قسمت جنگلی است و از آب و هوای مناسب و معتمد

کوهستانی برخوردار است، ولی در فصل زمستان به سبب نزدیکی به رشته کوه البرز و منطقه‌ی بیلاقی به سردی می‌گراید. به نقل از کتاب نسبشناسی سماکوش، در تاریخ ۱۳۱۴/۱۰/۴ به شماره ۷۷۴ اصلی بخش ۹ در دفتر ثبت اسناد ملی کشور به ثبت رسیده است اما قدمت آن به صدها سال قبل از این تاریخ میرسد. فاصله‌ی این روستا تا مرکز شهرستان بابل حدود ۵۵ کیلومتر است. این روستا از سمت جنوب به روستای گاوzen محله، از شمال به منطقه‌ی جنگلی کیان و محله‌ی سرجیکلا از سمت شرق به رودهانه‌ی سجادرود (سجرو) و مناطق جنگلی و شمال شرقی به روستای فیروزجا و از غرب به منطقه‌ی جنگلی مراتع منتهی می‌شود. طایفه‌ی سماکوش نیز مانند بسیاری از طوایف منطقه در فصل تابستان ضمن مدیریت بر امور زندگی روزمره، برای گذران دوران فراغت و تعطیلی به منطقه‌ی بیلاقی «نراسپ» یا نراسم» سفر فصلی دارند که در این ایام به مراسم ستّتی خود از نوع برگزاری کشتی لوچو ۲۵ عیدمه مازندرانی در نراسپ و شرکت اند در مراسم عمومی ۲۶ عیدمه در بیلاق حاج شیخ موسی اقدام می‌نمایند تا از این راه سنت گذشته زنده و پایدار بماند. لازم به یادآوری است که منطقه‌ی بیلاقی نراسم در فصل تابستان در واقع مجتمع همه‌ی طوایف سماکوش است که مدت‌ها قبل از محل، مهاجرت نموده و در سراسرا این میهن عزیز و اسلامی به کار و کوشش پرداخته‌اند. که در بخش هجرت از محل، در این باره بیشتر خواهیم گفت. خود طایفه‌ی سماکوش از چند شاخه تشکیل شده است که پیشینه‌ی هر کدام از این شاخه‌ها به یک فرد برمی‌گردد. بنابر نقل گذشتگان، اجداد طوایف مختلف سماکوش، در شاخه‌های گوناگون شفیع تبار، سیدا، یورچالی، میان کیله‌ای (من کلی)، خواجه و خطیب و... هر کدام به شرح زیر است:

جذّ اصلی شفیع تبار به مرحوم گلی بابا و جذّ اصلی سیدا به مرحوم سیدا، اصالت خاندان یورچالی به مرحوم باقر و ریشه‌ی طایفه‌ی میانکیله‌ای یا من کلی به مرحوم داراب و طایفه‌ی خواجه به مرحوم رشدآ و خاندان خطیب به مرحوم سعادت برمی‌گردد که حدود ۱۵۰ تا ۲۵۰ سال پیش می‌زیسته‌اند. گفتنی است که همه‌ی این خاندان در گذشته در کمال مسالمت و دوستی در یک مکان زندگی می‌کردند. با توجه به ازدیاد جمعیت و اولاد خانواده‌ها و نبود کارگاه‌های تولیدی و درآمدزا از یک سو و صعب‌العبور بودن منطقه از سوی دیگر، اکثر قریب به اتفاق جمعیت فعلان و جوان، مانند سایر محلات هم جوار، مهاجرت نمودند و هر کدام راه دیاری را در پیش گرفتند و مأوایی برای خود بنا نهادند. به خاطر مهاجرت و پراکندگی این طایفه در اطراف و اکناف میهن اسلامی و حتی خارج از کشور، درباره‌ی مقدار جمعیت واقعی طایفه‌ی سماکوش آمار دقیقی در دست نیست اما باید گفت که یکی از بیشترین آمار جمعیتی در میان طوایف موجود در منطقه را به خود اختصاص خواهد داد. پراکندگی جمعیت سماکوش به گونه‌ای است که نمیتوان همه‌ی مناطقی را که این طایفه به آنجا مهاجرت نمودند، به تحریر درآورد. قطعاً در برشمردن آن برخی از قلم خواهند افتاد. برای

نمونه میتوان گفت که این طایفه در محلات، شهرستانها و مناطق زیر سکنی گزیده اند. گلوگاه پاشا امیر، گنجکلا، گوهری محله، احمدکلا بندپی شرقی، خشودپی، صلحدارکلا، بیزان آباد، مسک از توابع بندپی غربی، گرجی آباد، هتکه پشت، منصورکنده، سلطان محمدطاهر، موزیرج، حمزه رضا، جمازکلا، درونکلای شرقی و غربی، درازکلا، حاجن ... از حوالی شهر بابل و شهر بابل، سنگ کتی از توابع قائمشهر، محله‌ی شهید مهدی نسب و خیابان شهید بهشتی، احمدکلا، میربازار، باقرنگه و میرود بابلسر، خزرآباد ساری، فیروزآباد فریدون کنارهمچنین در تهران و سایر شهرستان‌ها بنا به موقعیت‌های شغلی و... پراکنده اند که از ذکر آن‌ها معدوریم. با این توصیف فعلاً سماکوش محله حدود ۳۰ خانوار دائمی و مسکونی دارد که در ایام تعطیلات و مناسبات مذهبی و سنتی برآن افزوده می‌شود.

بزرگترین افتخار طایفه‌ی سماکوش مانند دیگر اقوام مقیم در منطقه، پاییندی به اعتقادات مذهبی و تشرّف به مذهب شیعه‌ی جعفری از دین مبین اسلام است. وجود بزرگوارانی چون حضرت امامزاده جعفر(ع) و سید ابوالحسن حقیقت رس و سایر سادات واجب التعظیم از جمله سید بشیر و برخی دیگر که حتی نامشان برما پوشیده است؛ مثل سووشون‌هایی دریوچال و چنارن برپایند و مورد احترام ویژه‌ی اهالی محل هستند، خود مایه‌ی افتخار و مباراکات این طایفه‌اند. از افتخارات اهالی سماکوش محله‌این است که هرساله روز تاسوعاً به عنوان پایگاه مذهبی منطقه از همه‌ی اقوام عزادار سید و سالار شهیدان و بیاران باوفایش، بی‌منت با طبخ شیر برج پذیرایی میکنند همچنین در سالگرد شهادت حضرت امامزاده جعفر(ع) نیز به یاد امامزادگان مدفون در منطقه با حضور همه‌ی اشار مردمی و مسؤولان سیاسی و اجتماعی و مذهبی منطقه و شهرستان و استان مراسم با شکوهی برگزار مینمایند. مکتب دارانی همچون ملام محمدباقر مجیدی، ملاکرمعلی آهنگ سماکوش، ملاذات... علیزاده، ملا شهسوار آهنگ سماکوش، ملا علیگدا شفیع تبار و در رأس آنها عالم روحانی شیخ میرزا علی باباگل تبار که بیش از نیم قرن برای ترویج احکام الهی در منطقه زحمات فراوانی را برخود هموار نمودند. همچنین افراد خدوم و نام آشنایی چون یونس شفیع زاده (نماد ایثار)، رحیم (محمد رضا) شفیع تبار (بهورز ایثارگر)، ملا جانبرار قنبرزاده، صدر علیزاده، قنبرعلی عمونیا و... در خاتمه چهارده جوان ایثارگر شهید از طایفه‌ی سماکوش، که درود و صلوات خداوند برآنان باد، مایه‌ی مباراکات سماکوش و سماکوش محله هستند.



◊ طایفه‌ی سرخان ◊

■ راوی: حاج براجان رضایی (سرخان) سن ۸۳ سال ساکن از نوای بهمنی در گفتگو با حاجی دریافت که یکی از طوائف صبور و سخت کوش بندپی که از سرزمین اصلی خودشان دور و پراکنده شدند، طایفه سرخان هستند. از علت نامگذاری سرخان، از او پرسیدم. خوشبختانه نسب خویش را به یک خانم شجاع، قدرتمند، خوش فکر و مهمان نواز به نام گت ننه جان سرخان رساند. برای من بسیار شوند که یک طایفه را می‌گردانند. اینکه چرا به آله‌ای سرخان گفتنند، چندان قدر تمند، در بندپی پیدا می‌شوند که یک طایفه را می‌گردانند. مشخص نیست ولی گفته‌های وی حاکی از این است که از منطقه سرخه به اینجا آمدند (اگر چه وی گفته بود که گت ننه سرخان در هنگام پیری موی سرش قرمز بود ولی ربطی به سرخان ندارد و او نیز این نظر را قبول نداشت). همسر ننه سرخان شخصی به نام میرزا بابا بود. وی از لحاظ مالی وضع چندان خوبی نداشت با وجود اینکه وضع مالی خوبی نداشت، خود ننه سرخان بسیار انسان فاضل و مهمان دوستی بود که بزرگان و کدخداها، به منزل او رفت و آمد داشتند. برادر ننه جان سرخان کبلی بابا گل بود که در کاظمین فوت کرد و همانجا دفن شد و گل آقا هم فرزند دیگر او بود که به مشهد رفت همانجا فوت کرد و دفن شد. از فرزند گل آقا، میرزا آقا بود. پدر حاجی رضایی که دو دختر و ۵ پسر داشت که پسران آنها؛ حاج براجان (راوی)، حاج خان آقا پدر همت، حاجی رحمت، حاجی صمد و نعمت بودند. طایفه سرخان به شغل دامداری، به ویژه گوسفندداری مهارت فراوان دارند و طبیعتاً کسانی که گوسفند دارند در بیشتر خواننده و نیز زن هم است. حاج رحمت رضایی، نیز و حاجی نعمت خواننده ماهری بود. گفته شده که آنها در دوره‌های قدیم، احشام و گوسفندان فراوانی داشتند. بیش از ۲ هزار گوسفند و ۱۰۰ اسب داشتند. آنها رابطه خویشاوندی نزدیکی با شعبان اسدی دارند که فرزندان اسدی نه تنها دامدار بلکه بعضًا پهلوان بودند. امروزه طایفه‌ی سرخان به لقب‌هایی چون رضایی، گل زاده، نیرفیروز و فیروزپور تقسیم شدند. از آنجایی که پدر بزرگ تیره‌ی میرزا آقا رضا بود به آنها رضایی نامیدند. طایفه‌ی سرخان بیلاق شان در منطقه التمر، بالادست کرلی بن و کریوش است و هم چنین در یخچال پشت منزل دارند. بیلاق شان ابتدا کمانگر کلا بود. سپس به موزیرج، نجار، هلی بن، کتی، گنج افروز و ازنا آمدند. جالب‌این‌جاست که مادر جناب آقای حاج براجان رضایی، خانمی از نژاد آرایی، فرزند مشهدی رمضان آرایی بود. با این توصیف اسدی‌ها که طائفه‌ای از آرایی هستند، پسر دائی حاجی براجان و برادرانشان هستند. لازم به ذکر است که جده‌ی آنها یعنی ننه جان سرخان

محتملاً در درونکلا بابل نصیرایی دفن شده است. از حاج برارجان رضایی پرسیدم؛ آیا دوست داری لقبت را ذکر کنم؟ گفت من سرخانم، بسیار خوشحالم و بهاین نام بنویسید. شایسته ذکر است، وی می‌گفت مادرم هنگام زایمان با درد از موزیرج پیاده به سمت حاج شیخ موسی حرکت کرد. این زن صبور و مقاوم از موزیرج تا منطقه دریوکی بالاتر از گاوزن محله را تحمل کرد و وی را به دنیا آورد به همین سبب آنجا را بارگیران انتخاب کردند و ظاهراً قرار براین شد که در آن فضای مسطح یک کشتی خانه ساخته شود. تعداد تقریبی این طایفه با همه‌ی پراکنده‌گی حدود ۵۰۰ نفر هستند من به خانه سرای فعلی یعنی از نوای بهمنمیر رفتم از یک مسیر جاده خاکی به منزلشان رسیدم نه تنها مادر حاج برارجان آرایی، بلکه همسر ایشان نیز آرایی بود. خانه‌ای کوچک اما پر از صمیمیت، صفا به ویژه پسر بزرگ حاجی برارجان که با نهایت محبت مر به خانه‌ی پدرش برد و در آنجا علی رغم کهولت سن و بیماری، با هم صحبت‌ها کردیم. اینها مردانی قدرتمند، ترجاع، قوی هیکل، خوش مهمان بودند.

حاجی می‌گفت: بنویسید من سرخان هستم.





◊ طایفه‌ی عباس‌زاده امیردهی (ساقویا سغۇ) ◊

■ راوی: حاج غلامعلی عباس‌زاده امیردهی ورزشکار و دبیر بازنشسته و شخصیتی با اطلاع بعد از تلاش زیاد در نهایت توافق نمود. طایفه‌ی ساقویکی از طوابیق بندپی بود که سالها پیش بزرگان آنها به شهرهای مختلف حاشیه بابل، فریدونکنار، بابلسر و حتی بندپی پراکنده شده‌اند. آنها به سبب اینکه در هنگام تهییه شناسنامه در امیرده بودند به لقب امیردهی شهرت پیدا کردند. اما در میان سران بندپی به طایفه سقو (سغۇ) شهرت دارند که کلمه سقو به معنای آب دادن است. حاجی می‌گوید که بزرگان طایفه‌ی او، در ایام محرم به مردم آب می‌دادند و به سقايا سقو شهرت پیدا کردند. یا اینکه در یک برجهای از زندگی دچار سرما زدگی شدید شدند که به آنها سغۇ (ساقو) گفتند استاد کمنظیر زبان مازندرانی حجت‌الله حیدری عقیده دارد که این لفظ در معنای سرمازده (بچای مازندرانی) سقو نوشته می‌شود. البته در کتاب ناظم‌الاطباء ص ۱۹۰۰ سغۇ به معنای اهل موسیقی نیز اشاره شد. حاجی از شخصیتی که از طایفه خویش نام می‌برد عباسقلی است که نسل‌های بعدی به اعتبار او عباس‌زاده شدند. اما بعد از او، غلامعلی است که در سال ۱۳۲۲ فوت کرد با این وجود عمر این طایفه را می‌توان ۱۲۰ سال تخمین زد. غلامعلی فرزندانی چون علی بار، پنجمعلی، قنبرعلی، خان‌آقا و کبلی آقا داشت. از علی‌اکبر، فرزندانی چون آقاعلی، نورعلی، رستم، رمضان و رشید بودند. از پنجمعلی هم نظام، رزاق، غلامعلی، قاسم، حسینعلی و کاظم بوده‌اند و از قنبر هم نورا... استاد موسی، فتح... اردشیر بودند و از خان‌آقا هم آقبالا، حسین، ناصر و داود هستند و از کبلی آقا احمد، عباس و محمد می‌باشند. در بین این بزرگان نورعلی، نظام، فتح... داود و احمد سرشناس‌تر بودند. بیلاق این طایفه گلیران است که هم اکنون هم رفت و آمد دارند و یشلاق آنها بابلسر، بندپی، گردو، دبار، بابل، مقربی کلا و فریدونکنار است. شهیدانی چون محمد عباس‌زاده (فریدونکنار) و محمود عباس‌زاده (مقربی کلا) از افتخارات این طایفه به حساب می‌آیند. حاجی می‌گوید که شغل بزرگان این طایفه علاوه بر دامداری و کشاورزی، میملی و عطار سیار بودند. حاجی عباس‌زاده به بندپی بسیار علاقمند است و می‌گوید: خاک بندپی افتخار و سرمه چشم من است.



◊ طایفه: شیاده ◊

■ محقق: سید یوسف سید میرزا پور شیاده کارشناسی ارشد زبان انگلیسی
 با توجه به سخنان و یافته‌های دوست بسیار خوب و قدیمی ویار دبستانی خود، سید یوسف، به این مطلب دست یافتم که طایفه بزرگ شیاده حدود ۷۰۰ سال قدمت دارد. در منطقه شیاده حدود ۲۱ طایفه زندگی می‌کردند. از نظر تاریخ در زمانی شیاده به دو دوره: قبل از اسلام و بعد از اسلام تقسیم می‌شد. قبل از اسلام، نام شیاده به نام دو خانه ایان برهمن (شیان او) و (دی او) بود. قبل از مادها و سکاها و قبل از سکاها قوم برهمان بودند، شیاوا حکایت از شیما دارد. بعد از اسلام نام این منطقه، بعد از تغییر و تحول، به شیعه ده و بتدریج به شیاده تبدیل شد. بعد از مکالمه زمان به شیاده تغییر نام داد. مردم منطقه شیاده زود به اسلام روی آوردند. وقتی که گروه علویان وارد استان مازندران شدند. آنها را به آغوش باز پذیرفتند. یکی از طایفه شیاده سادات بودند که بر اثر ظلم و خلافت ستمگرانه امویان به ویژه دوره حجاج بن یوسف که بیدادگری و خونریزی‌ها نسبت به سادات را روا داشت، آغاز گردیده، این باعث شد که چهار گروه از سادات به ایران مهاجرت کرددند. گروه چهارم نسبت به گروههای دیگر جمعیت بیشتری داشت که هنگام ظهور علویان به مازندران، به این منطقه روی آوردند. شجره سادات شیاده از آغاز نام مبارک امام حسین شروع کرده تا به سادات شیاده یا لفور، حضرت آیت‌الله یوسف و فرزندان و نوادگانشان هستند. این سادات از عراق به تهران، در منطقه روته شمیرانات تهران سکنی گزیدند. بعد از مدتی به خاطر علاقه مردم مازندران به اهل بیت پیامبر، به منطقه شیاده کوچ کرددند. طایفه شیاده از چندین زیر گروه تشکیل شده که عبارتند از ۱۲ طایفه چون؛ طایفه سادات از نوادگان ایت‌الله سید یوسف، لفوری یا لپوری (رسولیان)، گیل (نادری)، وزیر، تنکابنی، نوایی، لر (آیت‌الله مهدی)، مولوی تبار ارجمند فیروزکوه، ماهچ (عنایت پورها از اهالی دماوند)، بایس (حاجی آقایی‌ها)، مولوی‌ها (هزار جریب)، فیروز جائی‌ها (پر جایی).

بزرگان طایفه شیاده اول از سادات جلیل القدر ایت‌الله سید یوسف که ملقب به سید آقا کوچک که یکی از شاعران شیاده بود، هستند. می‌گویند در سنه ۱۲۰۴ آقا محمد خان قاجار در آن زمان که آیت‌الله سید یوسف، وی را از بند نجات داد، مدتی در منطقه شیاده آنها را حفظ کرد. سید عبدالله حسین (سید میرزا پور) یکی از سادات جلیل القدر که برای تقویت اعتقادات مردم فیروز جاه به منطقه فیروز جاه، روستای لمسوکلا رفت بعد از مدتی بزرگان روستای آری این سادات را به آنجا بردند. اکنون قبرش در روستای آری زیارتگاه مردم می‌باشد. دعای ایشان از تبغ برندۀ تر بود و هر بیماری را شفا

میداد. کربلایی سید محمود یوسفی، سید میرزا آقا هاشمی، آقایان یوسف و حاج سید رزاق موسوی که بانیان سقانفار سادات محله بودند.

آیت الله سید عبدالعظیم ابراهیمیان، آقایان سید عزیز و سید مهدی بانیان تکیه شیاده بودند، حاج میرزا الحمد رسولیان، سید زاهد، سید رضا، سید زید، سید زهیر یحیی نژاد، پهلوان سید علی جعفری شاعر بزرگ شیاده آیت الله سید یوسف و... از بزرگان سادات شیاده به شمار می‌آیند. مردم شیاده خوش رفتار و خونگرم و صبور بودند و به صله رحم علاقمند بودند و به فقرام کمک زیادی نمودند؛ که قبل از اسلام در آنجا نوان خانه (نواخانه) و گداخانه و خانه سالمندان وجود داشت و افراد بی‌سپریست، پیران و فقرا را در آنجا نگهداری می‌کردند. البته بعد از اسلام این کار در درون تکیه انجام می‌شد. شغل مردم شیاده از لحاظ جغرافیایی حالتی مهم داشته تجارت و کاسپان برای فروش کالا از منطقه لفور و بندپی و بابل به آنجا آمدند و کالاها را فروخته و از شیاده افرادی بودند با چند صد اسباب این کالا را به تهران حمل می‌کردند و در برگشت کالای مورد نیاز مردم بابل را می‌آورند. زنان شیاده هم به کار بافنده‌گی مثل کچال، در گذشته به طور گسترده رواج داشت. در حال حاضر یک نفر به آن کار مشغول است، بخشی از تولیدات مصرف خانگی بقیه برای فروش به بازار محلی می‌بردند. روستای شیاده یکی از روستاهای دهستان خوشرو دپی از توابع شهرستان بابل حدود ۳۷ کیلومتر جنوب غربی بابل است. شرق به دیواز غرب جنگل‌های شمالی، در بخش مرکزی البرز از جنوب به سنتگچال که منطقه ییلاقی مردم شیاده می‌باشد و در حدود چهار ماه در سال به آنجا کوچ می‌کنند. محل دیگر شیاده نارنجلو فعلی است که بعد از جنگ و بیماری به منطقه شیاده جابجای صورت گرفته است. شیاده در حدود ۱۷۰ خانوار و تعداد ۶۰۰ نفر جمعیت دارد. در سال ۱۳۲۵ جمعیت شیاده حدود ۲۵۶۱ نفر بود. این منطقه شیاده به خاطر منطقه تجاری حدود هفت نانوایی داشت و بخاطر علاقه آنها به علم و داشتن حدود دوازده مکتب خانه داشت. شیاده منطقه زیارتی و گردشگری است: در این منطقه بنای تاریخی مقدسی مثل سقانفار سادات محله شیاده که حدود ۱۵۰ سال قدمت دارد و تکیه شیاده حدود ۱۳۰ سال قدمت به عنوان یک منطقه زیارتی تبدیل شده است.



◊ طایفه‌ی شوکا ◊

■ راوی: حاج محمد علی شوکا فیروزجایی (ساکن فیروزجاه سن حدود ۶۰)

با حاجی در یک غروب برفی کنار بخاری هیزمی که نشان از اصالت بندپی می‌داد با گرمی، در باب طایفه‌ی او به گفتگو نشستم و چنین دریافتیم که طایفه‌ی شوکای فیروزجایی لقبیکی از طوائف سخت کوش بندپی است. این که چه کسی و برای چه این لقب را به آنها داده اند نمی‌دانند. اما شاید به خاطر زیرکی، تیزی، باهوشی و سبکی آنها این لقب ملحده باشند جالب‌انجاست که در شناسنامه و ثبت احوال، شوکای فیروزجایی هست. از بزرگان خویش فقط شخصی به نام میرزا نامی را حدود ۲۵۰ سال پیش نام می‌برند که از میرزا به مصطفی و از آن به سیزعلی و از آن به شمسعلی نقل می‌کنند اما چندان اطلاعی از آنها ندارند. اما از فضلعلی و احمد علی ماندگار شوکای فیروزجایی، اطلاع دارند و از آنها نام می‌برند.

بیلاق آنها لجه می‌باشد اما دریشلاقشان پراکنده شده‌اند. گروهی فیروزجاه، بابل، پترودپی، کوهپایه سرا، گنجکلا، امامزاده عباس هستند. جمعیت تقریبی این طایفه حدود ۶۰۰ نفر می‌شود. امید است که این نوشه‌ها بتواند نسل‌ها و نوه‌ها را به هم وصل کند و آنها بدانند که خویشانشان در کجا هستند. طایفه‌ی شوکا به چهار فامیلی زیر مجموعه تقسیم شده‌اند. گروهی شکاری در (بابل)، شکارتبار (فیروزجاه)، گروهی شوکای فیروزجایی در (فیروزجاه) هستند و گروهی آقاجان زاده (پترودپی) شدند.

از بزرگان آنها، امروزه در شوکای فیروزجایی، حاج محمد علی شکارتبار، کبلی محمد حسن و سیف الله شکاری... هستند. شغل آنها عموماً کشاورزی، دامداری، زنبورداری به ویژه نمدمالی می‌باشند که خود حاج محمد علی سر استاد نمدمالان در فیروزجاه بود. بسیار در کارش ماهر و استاد بود. آنها مردمانی جدی بازاده هستند و او افتخار می‌کند و با تمام وجود به متکای کنار بخاری تکیه داده و می‌گفت: من با افتخار از طایفه‌ی شوکا هستم.



◊ طایفه‌ی شوب ◊

■ راوی: علی محمد مشایی (لیسانس مبانی فقه و حقوق و کیل. سن حدود ۶۰)

از گفتگو با آقای مشایی و بعضی از فرهیختگان شوب کلا، دریافتم که یکی از طوایف دامنه دار که کمتر بتوان به وجه تسمیه آنان پی برد، طایفه شوب هستند. شاید هم شوب گروهی از تباریکی از حاکمان کهنه بوده باشند که کمی بالاتر قدری از آثاری از آنها وجود دارند. بعضی از گویند که شوب کلا به معنی محل ماندن شبانگاه مسافرانی است که از دور دستورالی رسانیدند. بابل شب در آنجا می‌مانندند و بعدها این نوع مهمان‌نوازی برای این قوم نام‌گذاری شده است. تنظیم هم شوب از شوبان و چوپان گرفته شد. شاید شوب از یک کلمه عربی، به معنی در هم آمیختن باشد. زیرا این طایفه و محل آنها از چندین تبار کوچک شکل گرفته باشد و حتی شوب را به معنی عسل هم معنی نمودند. شاید بدین دلیل که اجدادشان در پرورش زنبور عسل مهارت داشتند. به هر حال خداوند کریم می‌داند. اما جای شک نیست که امروزه با پسوند شوبی و شوبکلایی کنار هم با صمیمیت زندگی می‌کنند. بنا به گفته‌ی راوی، در شوب کلا، گروههایی چون یاسکی، حلیم لو (فتحی)، انگر (آهنگر کلا) طایفه‌ای که خود را منتبه به کاوهی آهنگر می‌دانند، مشایی (مهاجرانی) از روستای مشاء آمل امامزاده‌هاشمن هستند، قبرزاده‌ها (که ظاهرآ ساکنان اصلی اینجا بودند (گروهی اینها را مهاجران می‌دانند)، گروهی هم معصومی (که ظاهرآ مهاجرانی بهاین منطقه هستند)، یاسکی‌ها (از منطقه‌ی ایش تیربن بهاینجا آمدند). انگرها حدود ۱۵۰ سال پیش از آهنگر کلای بندپی بهاینجا آمدند و به لقبهایی چون براری، فرضی هستند. حلیم لو که در کنار رودخانه زندگی می‌کردند (حلوم به معنی با تلاق) در این مکان ساکن شدند و به فتحی، شوبیان، ذاکری معروف شدند. گفته شده یاسکی‌ها از پازکی بهاینجا آمدند که امروزه رمضانی و عزیز زاده از آنها هستند که گروهی در شوبکلا، چاره بابل، اطاقسرا و آمل هستند. اینها از میانشان، کشتی گیران و پهلوانان زیادی داشتند. طوایف شوبکلایی بیلاق ندارند. شغل گذشته‌شان کنفسازی، کشاورزی، سازه‌سازی، حصیرسازی (کوبسازی) بود. آنها در گذشته‌ی دور علفهای (جره) را جهت بامپوش ساختمان خویش استفاده می‌کردند. آنها مردمان سخت‌کوشی بودند که در خیلی قیم با کندن نهری از جاده‌ی هزار آب می‌گرفتند که ظاهرآ آبیندان‌ها هم چنان موجود است. در قدیم پوششان منظم و مرتب بود. مردان پیراهن گرد یقه سفید که با یک دکمه‌ای و دستک کوچک به طرف چپ بسته می‌شد، و شلوار بندی کرباس، به ویژه پهلوانان به سبب اینکه بند کرباس با کشتی‌بندی بسیار محکم بود پاره نمی‌شد، داشتند. ابتدا کلوش (کفش) را برای مهمانی

و بعداً کال چرم (پوست) را هنگام آباد کردن زمین استفاده می‌کردند و از چکمه پهلوی افسری ۷ خط استفاده می‌کردند. از نوعی چکمه استفاده می‌کردند به نام هفت خط که بیرون این چکمه ۷ خط داشت.

از بزرگان آن حاج آقا قنبر زاده بود که ظاهراً این گروه از منطقه‌ی سوادکوه به اینجا مهاجرت کردند. امروزه عزیزپور، شوبیان و رمضانی، براری، مشایی، زارع، معصومی، فتحی و... تشکیل دهنده این روستا هستند.

طایفه‌ی شوب نسل اnder نسل پهلوان بودند. پهلوانانی چون احمد مشایی، علیجان رمضانی، موسی براری، علیجان فتحی، پهلوان عیسی رمضانی (رفیق و دوست پهلوان رستم حیدر قلیزاده بوده است)، پهلوان مصطفی رمضانی، شعبان نظرپور، زارع، رجبی، حضرت‌زاده، رجب‌پور، علوی، عمران، فتحی...

هستند. این طایفه با سه ویژگی؛ اهل دانش، شهید پروری و پهلوان داری بارز هستند.

از شهدای این منطقه می‌توان، رجبعلی درواخ، شیدالله حسین‌نیا، حسینعلی شوبکلایی، امامعلی صادق‌پور، داود شوبکلایی، حمیدرضا عزیززاده و اسماعیل فرینما را می‌توان نام برد. تحصیل کرده‌های بسیاری دارد که نشان از رشد علم و دانش در این منطقه است ضمن اینکه بنا به گفته‌ی راوی خانم رقیه صمدی دارای طبع شاعری است.





◊ طائفه‌ی شعبانی ◊

■ راوی: حاج نقی شعبانی فرزند ارشد حاج محمد علی شعبانی شخصیتی با اطلاع و متین

طائفه‌ی شعبانی که نام آنها را بسیار شنیدم، به سبب سخت گوشی و اتحاد و شجاعت و دلیری آنها نزد مردم شناخته شده‌اند. از قدیمی‌ترین فردی که بتوان در باب این طائفه نام برد، شخصی به نام عمو که حدود ۱۰۰ سال پیش بود. وی در شیخ موسی دفن شد و شعبان که ابتدأ مردی فقیر بود که ۳ تا گاو داشت و در مازندرانی به او «شعبان سه گو» می‌گفتند. که پهلوان «سمیع سنگ» دخترش را به عقد او درآورد. خانم شعبان به نام ساره ۷ یا ۸ پسر داشت که برجسته‌ترین و مشهورترین آنها حاج جملی شعبانی بود. او مردی قدرتمند، قوی هیکل، زیرک و با فکر بود که در سال ۴۷ فوت نمود. چیزی که وی را مشهور نموده است، مبارزه او با دزدان و دستگیری آنها و برقراری امنیت در منطقه‌ی خویش بود با اینکه کوچک‌تر از برادرانش بود، ولی در اتحاد خانواده نقش مهم‌یداشت و در کامیکلا بندپی دفن شده است. قابل ذکر است که طائفه شعبانی به خاطر جدشان شعبان بدین نام نامیده شدند. آنها به منطقه بیلاقی کتیوک، موزیک، سپیه بالاتر از حاجی شیخ موسی می‌رفتند و آنرا بالا کوه می‌نامیدند و سپس به ازالین روپروی حاج شیخ موسی، لهه، رنگین‌کش، میان جن که تقریباً جوربند بود، می‌آمدند و سپس به کرات سی، کیس، انجلیک، از آرسی می‌آمدند. مسکن اصلی حاج جملی شعبانی هم کیس بود. آنها هم به سبب حاجی شیخ موسی لقب حاجی داشتند. شغلشان کشاورزی و دامداری بود. آنها دارای سواد حوزوی بودند و برای امنیت منطقه با اتحاد خودشان با دزدان مبارزه می‌کردند. آنها زیر ظلم و سلطه‌ی کسی نمی‌رفتند و بر بزرگانی چون عمو، شعبان، جان عمو و جملی بسیار افتخار می‌کردند. شعبان فرزندانی چون جان عمو، علی گل، علی جان، الله قلی، جملی و حاجی نورالله داشت و از جان عمو حاج سلیمان قلی، امام قلی، بابا ویار علی باقی ماندند و بچه‌های حاجی جملی هم حاجی علی محمد پدر راوی و صادق علی و شیر محمد می‌باشند که از بقیه‌ی افراد به سبب عدم اطاله‌ی سخن خودداری می‌کنم.

همسر حاجی جملی هم مثل او زنی شجاع و پهلوان بود که نام وی را ماه ننه می‌گفتند. طائفه شعبان شهیدانی چون شهید قاسم شعبانی فرزند حاجی علی محمد و شهید شیخ اسماعیل شمس تبار فرزند حاج خانعلی از شهدا بی هستند که جان خویش را برای این سرزمهین دادند. از حاجی علی محمد فرزندانی چون نقی شعبانی (کارمند مرکز بهداشت بابل و راوی)، نور محمد شعبانی، دوست

محمد، محمد علی، علی هستند و از شیر محمد افرادی چون اسحاق، یعقوب، علی، حسین هستند و از صادق افرادی چون عبدالحسین، شیخ علی، حسن، غلامحسن و صفر هستند. طائفه‌ی شعبانی نسل‌هایشان با علم و دانش عجین شده‌اند ظاهراً رتبه ۳ کشوری را خانم معصومه شمس تبار دارد و بسیاری از آنها در رشته‌های حقوق به شغل و کالت مشغولند.

این طایفه به فامیلی‌های مختلف تقسیم شده اند بیشترشان شعبانی و بعض‌ا شاهمردانی و بعض‌ا شمس تبار و اندکی هم رجایی فر شدند. از ویژگی این مردم می‌توان ضد دزد و ضد سارق بودن و تسليم نشدن در مقابل زور، اهل کمک به فقر، متحد، با گذشت ودارای تعصب خانوادگی و گاه گرم سر بودن را می‌توان نام برد. آنها نه تنها در دامداری مهارت داشتند، بلکه افرادی چون یار علی شاهمردانی و بابا در کار نجاری و منبت‌کاری هم دستی داشتند. آنها با تمام سختی‌ها که تحمل کردند، هم چنان در منطقه‌ی کرات سی و کیس واقع کار روساتای کامیکلا پشت خشرو دپی با نام و نشان خویش صبورانه زندگی می‌کنند. در کنار سفره شان نشستم آنها را، مهمان دوست، خوش سفره، خوش برخورد، خوش اخلاق، نترس، متحد و علاقمند به حسب و نسب خویش دیدم.



◊ طایفه‌ی صلحدار ◊

■ (سرا در کلا - سراکلا) راوی: حاجی علی میرزا ناصری (سن ۸۰)

همواره نگرانی ما این بود که ایاصلحدار نام طایفه‌ای است یا نامهایی دیگری که ما نمی‌دانیم و همینطور هم شد. راوی مثل مهاها از علت نامگذاری، فقط براساس حدس و گمان می‌گوید که این منطقه قبلا جز جنگل بود. شاید این طایفه در کنار سه درخت (سه دار) یا در یک سه راهی بین چند روستا قرار گرفته باشند، یا در روزگاران قدیم این منطقه محل پذیرایی مهمانان و مسافران بود که از بابل و دیگر نقاط منطقه بندپی می‌آمدند و در آنجا استراحت می‌کردند و به آنجا سراسراکلا و بعدها صلحدار کلا تغییر یافته باشد (احتمال). طوایفی چون سالاری صلحدار کلا، رزاقی (شاتراش) امامقلی زاده (گونیکلا)، شاه نوری (بای کلا)، ولیزاده‌ها (شوب کلا)، ناصریها (پهلوان آهنگر)، ملاتبارها (گونیکلا)، نتاج (گتاب)، محمدتبار (شوپکلا)، زمانی (الله چال)، اسکندری (پاری کلا)، فرامرزی (فرامرز کلا) و سلطان زاده... هستند که به نظر می‌رسد به دنبال فامیلی آنها لقب صلحدار وجود دارد. لذا طایفه صلحدار خود از مجموعه‌ای مهاجران بسیار زیادی تشکیل شده است. افرادی چون کربلاطی اسکندر، کربلاطی اسد... محمدتبار، سید محمد سلطان زاده، ولی شاه نوری، یوسف رزاقی، منصور امامقلی زاده، خانقه شریف زاده، ناصر ناصری، گداعلی ولی زاده، عباس ولی زاده، حسین ولی زاده، عبدالا... سنکوش، رحمان رزاقی، سیدناصر سلطان زاده، امامقلی امام قلی زاده، یزدان شاه نوری و... به عنوان بزرگان این محل نام بره می‌شوند. وقتی که سخن از اهل علم و دانش می‌شود وی کبلی اسکندر را در قدیم و شهید سید محمود میر صلحدار را به عنوان شخصیت‌های برجسته علمی نام می‌برد. ضمن اینکه ناصر ناصری نیز فردی دانا بود. مجموعه‌این طوایف دارای بیلاق نیستند و ساکن دائمی همین منطقه هستند. شغل آنها در گذشته کشاورزی بود. اما اصغر و اکبر نامی بودند که اصالتاً از قزمچای فیروزکوه و درقلی کردن (قلع اندوختن) ظروف مهارت داشتند. و رضا و رجب ناصری وهادی خالقی از نجارهای ماهر هستند. ضمن اینکه تکنیک کارخانه شالی کوبی در سالهای قدیم توسط اسکندری بنا شده بود. پهلوانانی چون طهماسب قلی رزاقی و رحمان رزاقی هر دو برادر از کشتی گیران بنام آنجا بودند و شهیدانی چون سید میر صلحدار، رحیم رزاقی، ناصر قبربازاده، مختار ناصری از کسانی هستند که جان خویش را برای این سرزمهین دادند.



◊ طایفه صورتی ◊

■ راوی: حاج عباس طالبزاده (سن حدود ۱۰۰)

حاجی طالب زاده پیرمردی پر حوصله، خوش برخورد و با اطلاع نسبت به طایفه ای اصیل صورت بود. (اگر چه از شخصی که خواستم در این زمینه به من کمک کند به نوعی خودداری نمود، اما خوشحالم که طایفه ای محترم صورت را در کنار دیگر طوائف بنده بی جای دادم). حاج طالبزاده به علت کهولت سن به همراه همسرش در وضعیتی نبود که بتواند تمام مطالب را ریز بگوید، اما او معتقد است که طایفه اصیل صورت از دو گروه هستند. ولی بقیه شاید مهاجر باشند. گروه اول سه رنگ یا سرمه‌گیون هستند. بدین دلیل به این نام خوانده شدند که بزرگانشان با سرهنگ بودند یا لباسهای متعدد می‌پوشیدند و امروزه این طایفه به فامیلی‌های چون احمدی خانلی‌زاده، مهدی‌پور، احمدزاده و... تقسیم شدند. گروه دوم دیوبندی هستند که دیوبند می‌تواند دو تا معنی داشته باشد یکی یعنی ده محله، محله‌ای که کوچک بود و دیگری به اعتبار اینکه دیوی را به بند کشانده‌اند و به این نام خوانده شده‌اند. اما خود صورت نمی‌تواند نام یک طایفه‌ای باشد ولی معنی صورت به همراه رجه به معنای قشنگ و زیبایی است. چرا که گفته شد امیر اکرم از عنایت الله سلطان از تهران یکی از زیباترین رستاهه‌های اخیرید و به جهت زیبایی اش آن را صورت نامید. صورتی‌ها در گذشته‌های کهن مردمانی ناموس پرست و پاک و متعصب بودند و هستند که داستان به چاه انداختن جوفر هم چنان مشهور است. طایفه‌های چون طالب‌زاده‌ها (محتملاً از نور آمدند)، احسان‌زاده (ابوالحسن کلا)، بابا جان‌زاده (تهمتن) زارع (دیوبند)، شکرالله‌ی وغیره از تبارهای مختلف و محترم این رستا هستند. اما بزرگان اعتقاد دارند که طایفه ای اصلی صورت همان طایفه سه رنگ و دیوبند هستند. آنها دارای بیلاق نیستند و یشلاق آنها فقط صورت است که مرز بندپی شرقی و بابل می‌باشد. فامیلی‌های مختلفی وجود دارد که فعلاً از ذکر نام آنها خودداری می‌کنم.





◊ طایفه طوری (توری) بک تبار و... (۱) ◊
■ راوی: حاج رمضان بزرگ تبار (سن ۷۰ سال)

از مصاحبه با حاجی دریافتمن که رودخانه کلارود سالهاست که مردمی نجیب، خونگرم، محترم را در کنار خود در بندپی غربی مهمان خویش کرده است و بهاین منطقه کلارودپی گفتند که بالا سفیدطور، پایین سفیدطور، کشیر محله، ازار کل و نواحی اطراف آن رودخانه هستند که طوایف مختلفی را در خود جای داده است. اما اینکه چرا بهاین منطقه سفیدطور گفتند، چندان اطلاع دقیقی در دست نیست. اما حدس‌ها حاکی از آن است که این رودخانه زمانی محل صید و جایگاه تور ماهی بود و به آن سفیدطور گفتند. اگرچه تور ماهی این شکل فرق دارد. جالب این جاست که در پسوند در شناسنامه‌ها، کلمه‌ی طور (طوری) وجود دارد و توجیه محققی هم نمی‌توان با کلمه تبر (تور مازندرانی) نمود. طوائف مختلفی در پایین سفید طور وجود دارد که یکی از بزرگ‌ترین آنها بک تبار هستند. اگرچه بک تبار یک لقب نیست بلکه یک طایفه است. به گفته‌ی راوی، این طایفه شاید در اوخر قاجار به خاطر مسئله سربازی و تسلیم نشدن در مقابل ظالمان از منطقه‌ی زارون ده ابیاک محله‌ی آمل بهاین منطقه مهاجرت کرده باشند. و بزرگانی چون کبی محمدعلی، آقا بزرگ، عباسقلی، غلام، حیدر، محمود، فرج، یارعلی، حاج آقا که همه آنها با لقب «بک» هستند که ظاهرآ بک یکی از درجه‌های نظامی آن زمان بود که دارای مقام بلند بود. اینها یکی از بزرگ‌ترین طایفه در پایین سفید طور هستند. گروهی دیگر به نام افغان‌ها هستند که رهای بلند می‌پوشیدند. از میان افغان، حاجی جمال و کمال و حاجی آقا افغان بزرگانشان بودند. آنها اهل قرآن و دعا بودند. گروهی کاردگرها هستند که داستانی در زمینه‌ی ساختن کارد به آنها نسبت می‌دهند و نمی‌دانیم چقدر واقعیت داشته باشد. عباسعلی کاردگر، الله وردی کاردگر، حسن‌جان کاردگر، علی‌مراد، مشهدی آقا شکری؛ محمد آقا شکری از بزرگان آنها هستند. تیره‌ای دیگر در این منطقه، سقایی هستند که گفته شده بزرگان آنها از جمله علی باخاخان و شعبان سقا، که پیش خدمتی و آب دادن مردم در مجالس را برعهده داشتند، از بزرگان آنها بودند و ظاهرآ از قزم چای فیروزکوه آمدند. یونسی‌ها هم تیره‌ی دیگری، که بزرگانشان؛ یونس، ابراهیم و قربان بودند که اصلتاً از اطاقدسرای بندپی هستند و تیره‌ای دیگر طالشی‌ها هستند و بزرگانشان جمعی و رضا طالش که شاید از طوالش گیلان آمده باشند و احمد تبارهایی با بزرگانی چون اسحاق و مسیح احمدتبار هستند. راوی می‌گوید بک تبارها در قدیم به مناطق بیلاقی پیر کلوم، انگرزم، استچال و مرس لو می‌رفتند، که بسیاری از آنها سرزمین خویش را وقف کردند و امروزه بعضی از طوائف بندپی موقوفه راه ساله به آنها می‌دهند. افغانها به نشل، سقایی‌ها به قزم چای فیروزکوه می‌روند. آنها در میان خودشان پهلوانانی چون احمد احمدتبار، مسلم احمدی، احمد لطفا...

پور از تبار بک به عنوان کشتی گیران و پهلوانان دارند. ضمن اینکه در بین سقاibi‌ها خیاطان ماهری هم بودند و شهدايی چون علی اصغر باباie، بهمن رمضان نژاد، غلامرضا فاضلي، شهيد آرایي و جمال تبار از فرزندان اين تيره و تبارند که جان خويش را برای اين سرزمين دادند.



◊ طایفه طوری یا توری (۲) نوایی و....◊

راوی: محمود لطفی شخصیتی با اطلاع و اهل علم، متولد ۱۳۲۸ کارشناس تاریخ و پیش سابق آموزش و پژوهش بنده غربی

آقای محمود لطفی را فریخته‌ای با اطلاع یافتم که او نه تنها درباره سفیدطور بلکه در باب طوائف مختلف بنده غربی اطلاعات ارزشمندی داشت. وی معتقد است که ساکنان اولیه سفیدطورها مورد بی‌مهری آقا (آغا) محمدخان قاجار قرار گرفتند و بزرگانشان به سبب انتمام جویی به دست آقا محمد خان، سکنه و محیط زندگی وطن خویش را رها کردند. این بی‌احترامی در حق شاهزاده‌ی قاجار که در واقع با مرکزیت ادما اتفاق افتاد، آتشی در خرم‌من این مردم زد تا روزگارانی ساکنان اصلی آن، این منطقه را رها کردند. اما از گفته‌های این محقق بر می‌آید که ساکنان اصلی آن طوری‌ها بودند. این که طایفه طور از کجا آمدند اختلاف نظر است. روایتی است که آنها از طور سوادکوه بهاینجا آمدند. روایتی دیگر است که طور به معنای سیاه و سفید که با این توجیه طور به معنای طایفه‌ای که با هر رنگی کنار هم زندگی می‌کنند. شاید طور برگرفته از روس‌تایی کوچک سورکلاه باشد که به مرور زمان تور شده است. گاهی هم طور را به معنای کسانی ترجمه می‌کنند که ظلم و ستم را تحمل نمی‌کنند و به سادگی تسلیم کسی نمی‌شوند و شاید این عدم اطاعت باعث شده است که مدتی متواری شده‌اند. حتی محله‌ای کوچک به نام سفید طور داریم و پیر تکیه‌ای وجود دارد که اطراف آن امروز سکنه‌ای وجود ندارد. احتمالاً اوج نامگذاری طور به سال ۱۳۰۴ بر می‌گردد و لا قبل از آن کلارودبی بود. گروه دومی که به نوعی با طایفه طور آمیخته شدند آمیخته بک یا بیک هستند که افراد ولایتی به آقا محمدخان بودند. راوی از دکتر رضوانی مورخ معاصر نقل می‌کند: که خان‌ها به زنان بیک، بیگم می‌گفتند و بیگ‌ها هم در مقابل خان‌ها به زنانشان خانم می‌گفتند که بعدها هر دو تا کلمه معنای ارزشمندی به خود گرفت. گروه سوم طایفه نشلی‌ها هستند که پسوند نشل دارند و از بیلاق نشل بهاینجا آمدند. گروه چهارم که بیشتر مورد توجه ماست طائفه نوائی هستند. نوایم روس‌تایی در لاهیجان که حاکم آن امیر اعلم بود و حاکم بنده غربی سرتیپ عبدالحسین خان بانی تکیه مقری کلا است. سرتیپ برای ساختن قصر از امیر اعلم استاد کاری در خواست کرد. وی استاد لطف... نوایی را که تعلیم دیده اصفهان بود به همراه فرزندانش بهاینجا فرستاد. این استاد به همراه فرزندانش، بسیاری از تکایا، مساجد و حمام‌های بنده غربی را با هنر بسیار زیبا ساخته است. حتی بسیاری از مساجد و تکایا ضد زلزله ساخته شده‌اند. استاد لطف... نوایی حدود ۱۳۴ سال پیش زندگی می‌کرد که گچ بری بسیاری از مساجد و تکایا انجام می‌داد. گفته شده ساختمان قدیمی سید علی

کیا سلطان را استاد آقا عموم لطفی ساخته است. طایفه نوایی هنرمندان و معماران بسیار ماهری بودند. آنها در ساختن حمام ابتدا جا، مکان، آب، رطوبت، آبرفتی همه را در نظر می‌گرفتند که این نیاز به مهارت زیادی داشت ولی شغل مردم نشلی دامداری بود. از بزرگان این چهار طایفه به هم آمیخته و متعدد، علاوه بر لطف ا... نوایی، استاد حاج آقا لطفی، حاج شیخ مرتضی نشلی، مشهدی رجب رحمانی، حاج کریم نجاتی، حاج علی نوایی را می‌توان نام برد واژ پهلوانان این طوائف به هم آمیخته، شیرمحمد (شیرک)، لطف ا... پور، رزاق احمد تبار، علی اصغر علیزاده (۹۰ سال) و... را می‌توان نام برداز شعرای برجسته‌این طایفه محمد لطفی نوایی (پسر عمومی پدر راوی) ساکن آمل را می‌توان نام برد. وی نه تنها شاعر و نویسنده است بلکه محققی توانا که بیش از ۴ هزار جلد کتاب نفیس در کتابخانه خویش دارد. از تحصیل کرده‌های برجسته‌این طایفه می‌توان: دکتر حسن محمودی، دکتر کاظم محمودی (نشلی)، دکتر محمود رضوانی (کشیر محله)، دکتر رحیم علیزاده (مخابرات)، مهدی لطفی (کارشناسی ارشد طراحی الکترونیک) و... را نام برد. از طایفه‌ی نشلی‌ها، آقاجان پور، قاسم پورها، محمودی، علیزاده، عزیززاده، ... با پسوند نشلی هستند. از طوری‌ها، شاکر طوری، فلاح طوری، بابازاده هستند و از نوایی‌ها، لطفی نوایی، علیزاده نوایی، نوروز پور نوایی، سه برادر از فرزندان استاد لطف ا... فرزند کرمه‌لی فرزند اوردی، بودند. قابل ذکر است که طایفه‌ی کوچکی از آرایی‌ها هم وجود دارند. از میان این تبارها شهیدانی چون فاضلی، عزیززاده، فرامرز جمال تبار و علی آرایی هم هستند.



◊ طایفه‌ی طلایی ◊

■ محقق: دبیر فیض الله طلایی فیروز جایی

از نوشته‌های آقای طلایی و آمیخته‌ای از گفته‌های بزرگان این طایفه، دریافتمن که طایفه طلایی یکی از طوایف فیروز جایی می‌باشند که علت نام گذاری این طایفه که قبلاً به طلاتبار معروف بوده‌اند. به روایتی به شکل ظاهری گذشته‌ی آنان که رنگ موی سر و صورتشان که طلایی رنگ‌یا بور بوده است بر می‌گردد، بعد از تاسیس ثبت احوال و دادن نام خانوگی به هر طایفه، به‌این گروه هم فامیلی طلایی فیروز جایی داده شد.

تبرستان
محل سکونت قبلی این خاندان برای قشلاق در فیروز جاه ثابت و پیوای بیلاق به شیخ موسی کوچ می‌کردند و پس از گذشت مدت زمانی عده‌ای به منطقه‌ی بندپی غربی در روستایی بورا و گروهی به شهرستان بابل مهاجرت نمودند که هم اکنون خاندان طلایی در مناطق از بخش بندپی شرقی و نیز بندپی غربی و هم چنین کم و بیش در شهرستانهای بابل، آمل، قائم‌شهر، فردی‌ونکنار و بابلسر و بورا به سر می‌برند. البته تعداد اندکی از آنها به برخی از شهرستانهای خارج از استان مازندران، مهاجرت نموده‌اند.

از ویژگی‌های بارز این طایفه می‌توان به اتحاد بایکدیگر، ایمان، اخلاق خوش، روابط اجتماعی بالا و ... اشاره نمود.

بنا به روایتی در سالهای نسبتاً دور این طایفه، سه برادر به نام‌های رستمعلی، گلعلی و دوستعلی بودند، که در منطقه‌ی فیروز جاه ثابت سکونت داشته‌اند که رستمعلی از فیروز جاه ثابت به بندپی غربی عزیمت نمودند که از نوادگان وی حاج احمدعلی که پدر مرحوم حاج ابراهیم طلایی بودند می‌باشند که مرحوم حاج ابراهیم طلایی شخصیت مردمی و محبوب در میان مردم منطقه‌ی بندپی شرقی و غربی و شهرستان بابل داشته‌اند که در مهرماه ۱۳۸۵ دارفانی را وداع گفتند و هم اکنون یکی از برادران آن مرحوم بنام حاج دوست محمد طلایی به عنوان یکی از ریش سفیدان این طایفه در بندپی غربی زندگی می‌نماید. برادر دیگر که دوستعلی نام داشت که از فیروز جاه ثابت به شهرستان بابل مهاجرت نمود که از ذریه‌ی وی محمد طلایی قهرمان کشتی سال ۱۹۹۷، نائب قهرمان سال ۱۹۹۴ و نفر سوم سال ۲۰۰۳ قهرمان سرمه‌ی تیم ملی کشی جوانان و یکی از مریبان تیم ملی بزرگسالان می‌باشند. برادر دیگر هم اکنون سرمه‌ی تیم ملی کشی جوانان و یکی از مریبان تیم ملی بزرگسالان می‌باشند. برادر ایشان رستم علی و دوستعلی که گلعلی نام داشت در همان منطقه‌ی فیروز جاه ثابت ماندند که نسل ایشان هم اکنون زیاد گشته‌اند که یکی از پسران ایشان ابوعلی نام داشت که پسر وی یعقوب بود که از فیروز جاه ثابت به روستای امیرده بندپی شرقی کوچ نمودند که یعقوب هم دارای دو پسر بنام‌های

خیرا... و روح ا... داشت که خیرا... در آن جا، صاحب دوپسر بنام‌های امام قلی و نعمت ا... گردید که اکنون از نوادگان و فرزندان خیرا... در همان روستای امیرده سکونت دارند. اما برادر دیگر یعنی روح ا... به علت شغل دامداری از امیرده به مرتع چالرز از توابع لدار مهاجرت نمود که دارای شخصیتی پخته و با آبرو بود و پس از تشکیل زندگی در این روستا، دارای فرزندان ذکوری بنام‌های رحمت‌الله، نبی‌الله، عزیز‌الله، اسد‌الله و پنج‌علی بودند که حاج رحمت‌الله که از نوادگان گلعلی و فرزند روح‌الله بودند. وی سرانجام در دی ماه سال ۱۳۸۲ از دار دنیا رفتند و چهار فرزند دیگر روح‌الله که به شغل دامداری مشغول می‌باشند، در روستاهای چالرز، ازارسی، لمارون زندگی می‌کنند که هر کدام از این فرزندان، روح‌الله دارای پسران و نوادگانی هستند که ذکر نام آنان در این جا نمی‌گنجد. و گروه دیگر از نوادگان گلعلی در منطقه بندپی شرقی روستای سیبرون زندگی می‌کنند که یکی‌از افراد معروف و سرشناس این نسل مرحوم رجب طلاibi بودند که اکثر مردم بندپی ایشان را می‌شناشند و برادران ایشان که گلعلی و بابا می‌باشند هم اکنون همان سیبرون زندگی می‌کنند.

اکثر جوانان طلاibi تحصیل کرده و به تحصیل علاقه مند می‌باشند و در کنار تحصیل به ورزش مخصوصاً به ورزش کشتی علاقه وافی دارند که از جمله پهلوانان کشتی این طایفه مرحومان حاج ابراهیم و حاج رحمت ا... بودند.

شغل اکثر بزرگان و ریش سفیدان این طایفه کشاورزی و دامپروری بوده و می‌باشد و نیز به شغل‌های کارمندی و آزاد و... مشغول می‌باشند. بیلاق فعلی این طایفه در مناطق شیخ موسی، گلیران و انباره کش می‌باشد. جمعیت این خاندان به طور تقریبی بین ۳۰۰ تا ۳۵۰ خانوار می‌باشند.



◊ طایفه‌ی عابدی فیروزجایی ◊

■ محقق: مهندس محمد عابدی فیروزجایی شاغل در اداره برق آرای شمال و تحصیل کرده باذوق و هنرمند

نوشته‌های مهندس بیانگراین مطلب است که طایفه عابدی از نجف نامی شروع می‌شود که نجف فیروزجائی دارای سه پسر به نامهای زین‌العابدین، ملا صادق (مشهور به حاج ملا و جد بزرگ طوایف فیروزمندی، حاجی زاده و حاجی تبار) و حمزه خان بوده است که هر سه سلیمان فیروزجاه ثابت بودند در سال ۱۵۵۵ هـ در فیروزجاه مرض طاعون شیوع شده بود که جان عده زیادی از مردم منطقه را گرفته بود. جد اعلای عابدی‌ها به نام زین‌العابدین (که اطلاعات کاظمی از او به نسبت سایر اجداد در دست می‌باشد) چون همه اعضای خانواده‌اش را از دست داد به همراه فرزندش از ترس ابتلاء به مرض کشنده طاعون از فیروزجاه نقل مکان نموده به محلی در لفور سواد کوه به نام بورخانی که جایگاه آبا و اجدادی طایفه درزی لفور می‌باشد رسید. در آنجا نزدیکی از بزرگان طایفه درزی به نام ملا ابراهیم به عنوان گالش مشغول به کار شد تا جائی که پس از چندین سال کار و تلاش صادقانه و بنا به پیشنهاد ملا ابراهیم با دختر کوچکش به نام شرف ازدواج نمود. او به اتفاق همسرش بعد از حدود ۱۴ سال کارگری و تلاش شبانه‌روزی و انجام کارهای چوبی سنتی مانند کچه و کتراء و جوله... توانست اندوخته‌ای فراهم نمود. به محض اطلاع از فروش منطقه تیرکن (منطقه تلاقی بابلکنار و بندپی و لفور)، آن را از بابلکناری‌ها خرید و در آنجا زندگی اصلی خود را به اتفاق همسر و فرزندش آغاز نمود. بدین ترتیب نسل کربلائی زین‌العابدین به جهت مهاجرت از فیروزجاه ثابت به عنوان فیروزجاه سیار شناخته می‌شوند.

ملالعی فرزند علی اکبر که از افراد مطلع و بانفوذ منطقه در دوران حیات خود بود طی پیغامی به عموماً و پسر عمومهای خود اطلاع داد که چون جد ما «زین‌العابدین» بود در صورت مراجعته مأمورین مربوطه نام خانوادگی خود را عابدی فیروزجائی اعلام کنید. آن دسته از طایفه که ممکن است پیغام را نشنیده باشند فامیلی گرگانی، عباسی، گران، گریزاد، تیما، خیر، خید، تویلی، عابدی نیا و عابدی فر دارند و در حقیقت از نسل زین‌العابدین بوده از طایفه عابدی محسوب می‌شوند.

به همت حاج ملالعی اغلب طایفه، فامیلی عابدی فیروزجائی را انتخاب و به همین جهت، حال که حدودیک قرن از آن قضیه می‌گذرد جمعیت نسبتاً پُر تعداداین طایفه با مشخصه عابدی فیروزجائی در بندپی، لفور، بابلکنار، فریدونکنار، شیرگاه، قائمشهر، آمل، بابل و ساری قابل شناسایی می‌باشند. از زیر مجموعه‌های این طایفه می‌توان از فرزندان شاه خانم نوہ زین‌العابدین نام برد که در

سالهای ارائه شناسنامه به تبعیت از بستگان مادری، نام خانوادگی عابدی فیروزجائی را برای خود انتخاب نموده‌اند. شاه خانم همسر حسن پسر حمزه‌خان (حمزه‌خان کوچک) و برادر زاده زین‌العابدین بود. بعضی از اینها با نام خانوادگی عابدی نیا، عابدین زاده و عابدی فرمی باشند.

طایفه عابدی فیروزجائی در ادوار مختلف به طرق مختلف با طایفه‌های لاغری، ادبی، گرگانی، حاجی تبار، فیروزمندی، کریمی، آرائی، عموزاده، عباسی، ناصری، پیکانی ارتباط خانوادگی ویا وصلت داشته‌اند.

از مهم‌ترین صنایع مورد توجه خاندان عابدی و شاید بتوان گفت تنها صنعت مورد توجه این طایفه نجاری و کار با چوب و صنایع دستی نام برد. طایفه عابدی از پیشگامان صنعت نجاری بین سایر طوایف محسوب می‌شود. کارهای چوبی تمام کار از ساخت و ساز خانه و منزل گرفته تا تلاز و گاوینه و سرپناه احشام و دامهای مورد پرورش را انجام می‌دادند. از طرفی فعالان این رشته از صنعت که ذوق بیشتری داشتند در ساخت ظرفی کاریهایی همچون درب، پنجره، سقّانه (سقاخانه)، بقعه، ضربی منبر و...در اماکن مذهبی، امامزاده‌ها، مساجد و تکایا استاد بودند. در زمینه ساخت مصنوعات چوبی و چوب تراشی همچون جوله، کلز، لاک، دونه شور، کترا، کچه، قلمدان، صندوق، شانه، مکو، چل و چلیجه، کرچال و... نیز مهارت قابل توجهی داشتند. البته ناگفته نه نماند اغلب دامدارهای ساکن بندپی به مدد ذوق خدادادی و علاقه به چوب و طبیعت، در تراشیدن انواع ظروف چوبی ابتدایی مانند کچه و کترا و پلاکر (کف گیر) و... ماهر بودند. اما برخی از این اساتید فن چوب از طایفه عابدی کارهای ماندگاری از خود به عنوان یادگار باقی گذاشته‌اند که قسمتی از آنها تبدیل به عتیقه شده‌اند و نام این خاندان را به نوعی زبانزد خاص و عام نموده‌اند. از جمله این کارها ساختمان اولیه امامزاده گزوی لفور و درب ورودی آن، که چندین بار اقدام به سرقت گردیده و در حال حاضر به عنوان میراث فرهنگی در موزه میراث فرهنگی ساری نگهداری می‌شود اثر اُستاد قاسم (نوه کربلاتی زین‌العابدین) می‌توان نام برد که از اساتید معروف عهد خود به شمار می‌رفت. از دیگر نجاران این طایفه می‌توان از اُستاد قاسم، اُستاد موسی، اُستاد اشرف، اُستاد حاجی آقا، اُستاد حسن، اُستاد علیرضا و اُستاد قربانعلی نام برد که هر کدام به سهم خود در عصر و زمان کارهای ماندگاری در اغلب منازل مساجد، مدارس و ... در منطقه بندپی و لفور از خود به یادگار گذاشته‌اند.

از اساتید ماهرانین صنعت در عصر معاصر اُستاد نبی‌الله است که با بهره‌گیری از هوش سرشار خود با تلفیق کارهای دستی سنتی قدیم و استفاده از ابزارهای جدید به نوعی گذشته و حال را به نوعی گره‌زده است و از جمله نوابغ در حرفة‌ی نجاری در استان مازندران می‌باشد. او علاوه بر کارهای چوبی در زمینه ساخت ابزارهای نجاری جدید و امروزی توانایی بسیاری از خود نشان داده است. از برجسته‌ترین کارهای قدیمی او ساخت سقاخانه تیرکن در سال ۱۳۴۷ و از مهم‌ترین کارهای سالهای



معاصر می‌توان به ساخت مقبره نیما، شاعر معاصر و پدر شعر نوی ایران در روستای یوش واقع در شهر بلده از توابع نور، درب و پنجره و منبر و بقیه امامزاده عبدالحق زیراب، امامزاده حسن، امامزاده گلیران، مسجد جامع گلوگاه بندپی شرقی و بسیاری از بقاع متبرکه، مساجد و تکایای بابل، بندپی، سوادکوه و قائمشهر نام برد. کمتر شکارچی در منطقه بابل، بندپی، قائمشهر و سوادکوه یافت می‌شود که از این استاد یادگاری بی نظیری به عنوان قنداق تفنگ نداشته باشد. او متولد سال ۱۳۲۱ و از سال ۱۳۳۶ (سالی که زلزله بزرگی در منطقه مازندران بوقوع آمده و خرابی‌های زیادی بر جای گذاشته است و مبنيای تاریخی برای بندپی‌ها شد). این حرفة را آغاز و در سال ۱۳۵۰ به شیرگاه نقل مکان نموده، هم اکنون نیز ساکن شیرگاه می‌باشد. طایفه عابدی که در گذشته ساکنی چندانی در تصدی مشاغل و منصب‌های نظامی، دولتی و ولایتی نداشت، که امروزه به مدد همان استعداد و علاقه و به تبع توسعه علم و دانش و اهمیت فرآیندی آن، عده‌ای از فرزندان عابدی فیروزجائی دارای درجات عالیه تحصیلی و شغلی دارند.

از زنان هنرمند می‌توان ماری حاجی تبار فرزند حاج میران نام برد که در قالب طرح‌های رنگارنگ، ظریف، زیبا و ماندگار شدم، چادر شب، گلیم، عروسی و...مهارت داشت. (البته خواهر بزرگترش حاج دوستی حاجی تبار نیز دست کمی از اندارد او هم زنی شجاع، نترس و هنرمند است). تا پایان سال ۱۳۸۷ جمع تعداد نوادگان کربلائی زین‌العبادین، فرزندان ذکور متوفی تعداد ۱۳۹ نفر، در قید حیات تعداد ۹۸۸ نفر که جمعاً به عدد ۱۱۲۷ نفر می‌رسید و در حال حاضر که او اخیراً سال ۱۳۹۰ می‌باشد با توجه به رشد جمعیت از این تعداد بیشتر می‌باشد.

از بزرگان این طایفه: آخوند ملا علی علی پسر سوم کربلائی زین‌العبادین، حاج عبدالله فرزند کربلائی زین، علی اکبر فرزند حیدرقلی و نوه زین‌العبادین که در طایفه به عامی اکبر معروف، ملا محمود پسر آخوند ملا علی حافظ قرآن و ادعیه، ملا علی عابدی فرزند علی اکبر (نوه کربلائی زین‌العبادین)، مشهدی غلامحسین فرزند رمضانعلی (نوه کربلائی زین‌العبادین)، عبدالحسین فرزند ملایعقوب (مردی خیر)، کربلائی نقی، کربلائی علی اصغر و کربلائی علی اکبر، استاد نبی‌الله از بزرگان با نفوذ در منطقه سوادکوه و بندپی، حاج جان آقا، حاج میرزا علی عابدی حاج تقی عابدی و ... می‌توان نام برد. شهید هدایت جان (مردی پرهیزگاری و بانقوکه به فیض شهادت نائل آمده است)، شهید یوسف عابدی فرزند حاجی بابا، شهید حسین عابدی فرزند دلاور، شهید احمد علی تیما (عبدی) فرزند مشهدی تقی از افتخارات این طایفه هستند. نوادگان کربلائی زین‌العبادین در مازندران مرکزی شامل آمل، بابلسر، فردیونکنار، بابل، بخش بندپی شرقی و بابل کنار، سوادکوه، قائمشهر، ساری پراکنده شده‌اند که عمدۀ آنها در بابل کنار، لفور و بابل زندگی می‌کنند. اگر مهاجرت عابدی‌ها از محل اسکان قبل مثل تیرکن و آبندان و لمارون را به محلات یا بخش و شهرستان دیگر به مهاجرت

ثانویه بنامیم، مهاجرت ثانویه عابدی فیروز جائی به کاردکلا و کتی غربی بابل و درازکلا و شیرگاه و سیدکلای بابلکنار، فراوان تر از بقیه مهاجرین می‌باشند. اسکان مستقل عابدی‌ها با تشکیلات مدرسه و حسینیه و قبرستان مختص و ویژه که عابدی نشین را تشکیل داده‌اند به قرار زیر است: روستای تیرکن، روستای آبندان روستای خُرکاک، روستای لمارون، روستای ریکو، اسپوک و غوزک روڈیار با توابع، اندکی از عابدی‌ها در روستای آلدره، گاوانکلا، شارقلت لفور، رئیس کلا لفور، خلیل کلا، امام کلا (شاهکلا)، مراتع اطراف امام کلا (پیارسر، پیارین، تسكاچال، ون تلار)، رئیس کلا بابلکنار، کاردکلا بابلکنار و سیدار کا بابلکنار نیز ساکن می‌باشند. جد اعلای عابدی‌ها برای بازماندگانش میراث متعدد برجای گذاشته از جمله بیلاق «روجی کلوم» واقع در بندپی شرقی (مرز سوادکوه) و «آنیستیه» واقع در بیلاق «سوادکوه»، که به صورت مشاع و مشترک با دیگر طوابق مورد بهره‌برداری قرار می‌گیرد. و آن دسته از فرزندان کربلائی زین‌العابدین که زودتر از پدوار از دار دار دنیا رفته‌اند از این میراث بی‌بهره‌اند که با توجه به اینکه تعداد دامداران نوادگان کربلائی زین‌العابدین زیادی می‌باشند، ولی تعداد سهامداران دارای سابقه پرونده و سابقه تعییف دام کمتر است.



◊ طایفه‌ی تکون (تک تبار، عباسی، عباس تبار...)

■ محقق: حبیب الله عباس تبار فیروزجاه کارشناسی ارشد حقوق سیاسی از دانشگاه علامه طباطبایی و نویسنده چندین کتاب

یافته‌های به روش پژوهش ترکیبی از توصیف و تحلیل و مشاهده، برپایه منابع شفاهی است. در باب علت نامگذاری چند توجیه وجود دارد:

یکی اینکه احتمال می‌دهد براساس خلق و خوی و نوع رفتارها این ائمّه گزاری‌ها انجام می‌شده است. احتمال دیگر اینکه افراد به خاطر تمسخر و توهین، انگ و غلوتینی را بکار می‌برند که به مرور زمان سر زبانه‌جا می‌افتد کم کم رایج می‌شد. فرضیه دیگر به صادر کنندگان اصحاب و مدارک، بخصوص صادر کنندگان شناسنامه بر می‌گردد. البته همه گناهان را صرف‌آنمی توان متوجه صادر کنندگان شناسنامه (امور دولت) گذاشت؛ زیرا مقامات محلی در این رویکرد جهت می‌دادند. وجود بعضی ادبیات کوچه- خیابانی و بازاری (چاله میدانی) در محتوای بعضی شناسنامه‌ها نشان از شخصیت صادر کنندگان داشته و با این اعلام می‌دارد که فرهیختگی جدی گرفته نشده است. همه‌این نگرش‌های احتمالی شاید اندکی اغواگر باشند اما وجود دارند.

دیگری که در عامیانه، سر زبانه‌است که می‌گویند اجداد این طایفه با تبر بر بدنه درختان صدا ایجاد می‌کردن (تک تک) که به این نام مشهور شدند. اگر این تصور درست می‌بود چرا اغلب طوابیف فیروزجاه سیار (پریجایی‌های اطراف) که شغل‌شان دامداری و سوخت و سازشان از درختان جنگل تأمین می‌شد به این نام شهره نشدنند؟ قول قانع کننده‌تر اینکه یکی از مشاهیر این طایفه ملام محمد (مشهدی محمد) در جمع سران و بزرگان طوابیف گوناگون که در جلسات متفاوتی دورهم بودند نقل می‌کرد: یکی از اجداد این طایفه به خاطر ترس از بیماری واگیر وبا که بیرحمانه جان آدم‌ها می‌ستاند در مرتع دورستی در نزدیکی بیلاق که به زبان محلی رجه‌یا پرطاس (پرتاس) نامیده می‌شد تنها، در نتیجه از مهلکه مرگ نجات یافت که مردم در سر زبانها می‌گفتند: «فلاتی {گل آقا} تک شد نجلت یافت» (شنیده‌های متعدد نویسنده در جمعی که بزرگانی از جمله حاجی ادبی، شیخ مهدی احمدی، حاج محمد آقای حاجی تبار، ملام محمود عابدی، محمد آقای کریمی، محمد حیدری، محمد اسماعیل مهرعلی تبار، حاج حضرت گرجانی، غلامعلی تبار، حاجی عباسی، آقا حبیب‌الله ابوالحسنی و... در نشستهای عمومی و خصوصی حضور داشته‌اند). نقل دیگری هم سر زبانه‌بود که تیره عباس تبار (مستعار عباسی) بیشتر به خاطر هم‌جوواری با طایفه تک تبار (باباخان دسته) به این عنوان انتساب می‌شدنند که اصلتاً از نوادگان عباس بوده، و به این نام خوانده می‌شند (Abbas دسته که اصلت

شناسنامه‌ای عباس تبار فیروز جاه ویا عباسی داشتند و دارند). خلاصه نقل‌ها متفاوت است. از تیره‌های معروف این طایفه «عباس دسته، باباخان دسته و فضل الله زاده» زبانزد هستند. این طایفه در اقوال عامیانه دیگر طوایف به عنوان «تکون، تک، تک عباسی» هم‌باد می‌شوند. ناگفته نماند بعضی جدیدها اسم فامیلی‌ها را چنان تغییر داده‌اند که در یک تیره و یا حتی یک خانواده گاهی چند اسم فامیلی متفاوت وجود دارد. بعضی فامیلی‌های رایج قبلی این طایفه عبارت بود: عباس تبار، فضل‌الهزاده، عباسی، تک عباسی، عباسی تک، عباسی تک تبار، تک، آشکو و...، بعضی فامیلی‌های رایج امروزی این طایفه عبارتند از: عباسی، عباس تبار، فضل‌الهزاده، تک تبار، عباسی تک تبار، عباس زاد، محبوبی و... * پسوند اکثر فامیلی‌ها مثل طوایف دیگر پریجانی، «فیروز جاه» یا «فیروز جانی» می‌باشد. از بزرگان یکی مشهدی محمد یا ملام محمد (رسانشناختی www.tabarestaninfo.ir) شناخته شده است که اهل نوشتن، بحث و جدل و تحلیل سیاسی - اجتماعی بوده، گاهی در ایام محرم مذاхی و صبح‌خوانی روز عاشورا را انجام می‌داده است. ایشان از آیات قرآن برای مردم مناطق به عنوان دعا می‌نوشت که پولی نمی‌گرفت و از فال‌گیری و دعا برای ابطال سحر و جادو و... به شدت اجتناب می‌کرد. ایشان در اغلب نشستهای سیاسی و مذهبی سران و بزرگان طوایف فیروز جاه ثابت وسیار حضور داشت که نگارنده در اغلب سنین کودکی همراه او بوده است. گپ‌ها و سخنان ایشان فضای سکوت را در این مجالس برمی‌انگیخت و برایش احترام علمی قائل بودند. محلی‌ها، دوستان، غربی‌ها و... بسیاری برای شور و مشورت پیش او می‌آمدند. وقف نامه‌ای موجود است که مادر بزرگ مشهدی محمد، معروف به ننه خدیجه منطقه‌بیلاقی وسیعی به نام «تنه» را پول شخصی خود خردید و وقف نمود که در آمد وقفی آن می‌باشد در دهه اول محرم خرج عزادارانی که از طوایف گوناگون به تکیه و سقاخانه پریجا ثابت می‌آیند شود. وقف نامه قبل از دست مرحوم شیخ مهدی احمدی فقیه معروف، و الان هم دست روحانی سرشناس دیگری از آن منطقه است. بانی جمع کننده و تحويل دهنده درآمد وقفی، همیشه فرزند ذکور از نبیره‌های آن مرحومه مغفوره می‌باشد.

مشهدی حسینعلی عباسی اهل صله و رحم بود، مشهدی بابا (با اسم مستعار عباسی که در شناسنامه فامیلی ایشان چیز دیگر بود)، این سه شخصیت عموماً در مسائل سیاسی - اجتماعی و... مربوط به طایفه خود و دیگر طوایف حضور مؤثر داشتند.

مشهدی نبی‌الله برادر بزرگ مشهدی محمد که گویا بسیار شهرت جوانمردی داشته و مشهدی آقا داش عباسی که هر دو در ایام جوانی وفات یافتدند. مشهدی غلامحسین با نام مستعار عباسی (فرزند مشهدی بابا) که در سالهای اخیر به عنوان بزرگ این طایفه فعالیت داشتند وساد علمی داشت و از روحیه همگرایی بالایی برخوردار بود و آن مرحوم از خیران واقف بوده، و در ملک خویش تکیه و آرامگاهی هم بنا نهاد (مرتع نسیه). شهید حسن‌جان که در دوران سربازی در ایام جنگ تحملی



به درجه رفیع شهادت نائل آمد. ناگفته نماند کودک دانش آموز نخبه‌ای از همان خانواده شهید-که در مدرسه نمونه دولتی شبانه روزی ویتله بوده- در پایان تعطیلات هفتنهای در راه خانه، در یک روز برفی در جنگل‌های (اطراف درازکش) نزدیک محله خودشان (نسیه) طعمه گرگ شد که این حادثه در دنک در آن زمان رسانه‌ای هم شد (اوایل دهه ۷۰).

مشاغل عمده اغلب افراد این طایفه دامداری بوده، که کم و بیش الان هم وجود دارد. گرچه بعضی از تیره‌ها به مشاغل دیگری مثل کشاورزی، نمدمالی، قالی بافی و... مشغول بودند که امروزه اداری و تجاری هم بدانها اضافه شده است. از نظر جغرافیایی در قشلاق، عباس تبارهای اصلی در مناطقی مثل آواس کلا و جون (قبل‌ا) ساکن بوده‌اند که امروزه بعضی در احمد‌کلابندی، بابل، قائم‌شهر، بابلسر و... سکونت دارند. بیلاق این تیره «تته» بوده و می‌باشد. پیلس آنها نکسی بالاتر از آستانه سیدعلی کیاسلطان می‌باشد. تیره بزرگتر این طایفه (نوادگان بباباخان یا بباباخان دسته) در مراتع و مناطق مختلفی از جمله «مراتع اطراف نسیه»، «درازکش»، «جون»، «آواس کلا»، «هشتري» و... ساکن‌اند، منطقه بیلاقی‌شان «کلایپی» می‌باشد. فضل‌الله‌زاده‌ها در منطقه قشلاقی «گریوه» (هم‌جوار بریجای ثابت) ساکن بوده و منطقه بیلاقی‌شان «گلیرون (گلیران) می‌باشد. خلاصه نسل جدید و تحصیل کرده‌های این طایفه شهری هم شده‌اند که در بابل و دیگر مناطق استان سکونت دارند. جمعیت تقریبی این طایفه را برمبنای نسب پدری بیش از ۲۰۰ خانوار می‌توان تخمین زد که با ترکیب خویشاوندان سبیی و نسبی تعداد خانوارها افزایش قابل توجهی می‌تواند داشته باشد که معمولاً در شهرهای مختلف استان پراکنده‌اند. پوشش زنان این طایفه هم مثل دیگر طوایف فیروزجایی حاجی شیخ موسایی بوده، که امروزه این پوشش کمیاب شده و فقط سرزبان‌ها مانده است (لباس سنتی زنانه بارنگها و فرم‌های مجزای کودکان و دختران و خانمهای میان سال و کهن سال). گرچه قدیمی‌ها بعضی لباس سنتی را به صورت نمادین شاید داشته باشند ولی نسل جدید تقریباً شبه شهری شده است. مردان دام دار قدیمی تر پوشش روئینه پالتومنندی به نام لم چوقا (لم چوغا) با کلانمی می‌پوشیدند و کال چرم و جوراب پشمی به پا می‌کردند که گویا امروزه عده‌ای خاص برای نمایش‌های تلویزیونی آن را بکار می‌گیرند (هنرمندان). آنها در کنار لباس سنتی لباس شبه شهری هم داشتنده در مراسم‌ها و مسافت‌ها استفاده می‌کردند. شخصیت افراد بیشتر تحت تأثیر شرایط اجتماعی-زیستی افراد می‌باشد. شرایط زندگی متفاوت، افرادی با شخصیت متفاوت پرورش می‌دهد. به عبارت دیگر شخصیت افراد را ساختارها شکل می‌دهند. شخصیت افراد این طایفه چندان متفاوت از شخصیت افراد دیگر در منطقه فیروزجاه نیست. ویژگی‌هایی از جمله: تقید مذهبی، نوع دوستی، مهمان‌نوازی، جوانمردی، حیاء و عفت، سخت‌کوشی، احساناتی، خون‌گرمی، ساده دلی و... میان این طایفه و طوایف دیگر مشترک است. با شوق و افرادی امیدواری است دوستان و علاقه‌مندانی دیگر

دراین راه قدم بردارند و به فرهنگ و تاریخ این منطقه پروربالی دیگر دهند. «هر کس کودور مانداز اصل خویش/ باز جوید روزگار وصل خویش» «خدایا چنان کن سرانجام کار/ تو خشنود باشی و ما رستگار».

تبرستان
www.tabarestan.info



◊ طایفه‌ی عزیزی ◊

■ محقق: محمد رضا عزیززاده آرایی کارشناسی ارشد فیزیک

ا) نوشتۀ‌های آقای عزیزی دریافت که نادعلی فردی بزرگ از قوم آری که در روستای آری زندگی می‌کردد و ۷ پسر داشت. یکی از فرزندان ایشان عزیز نام داشتند که به روستای گتاب بابل کوچ نمودند و فرزندان او را طایفه عزیزی می‌نامند که البته در شناسنامه عزیززاده‌ی آرایی خوانده می‌شوند ولی معروف به عزیزی می‌باشند. علت اصلی کوچ ایشان به گتاب دسترسی به مراتع پایین دست بوده است. عزیز هفت پسر به نامهای: خالق، زلابدین، قنبر، رزاق، غفار، حسین و رضاداشتند که می‌توان آنها را به صورت زیر مجموعه پایین تقسیم‌بندی کرد: خالق، زین‌العابدین، رزاق و غفار

خالق در روستای نوشیروانکلا ازدواج و در روستای گلچوب زندگی می‌کرد و ۳ پسر به نامهای مرحوم حاج آقا علی (پدر بزرگ اینجانب)، حاج محمد علی و حاج ناد علی و ۲ دختر به نامهای مرحومین بنی، چتری و عمه جان داشتند. مرحوم حاج علی آقا علی در معلم کلای بندپی غربی سکونت داشتند و هم‌اکنون نیز بچه‌ها و نوه‌ها نیز در این روستا زندگی می‌کنند که حدوداً ۵۰ نفر می‌باشند. ایشان نیز سه پسر و یک دختر داشتند که فرزند ارشد ایشان که در قید حیات می‌باشند، حاج عشقعلی می‌باشند. حاج محمود علی به همراه فرزندان خود در روستای آهنگرکلا نوشیروانی زندگی می‌کنند که حدوداً ۳۰ نفر می‌باشند. حاج ناد علی نیز به همراه فرزندان خود در روستای شیخ محله بابل زندگی می‌کنند که حدوداً ۳۰ نفر می‌باشند.

زلابدین: فقط یک پسر به نام قربان داشتند و در گلچوب زندگی می‌کردند. زلابدین و قربان هردو در جوانی در گذشتند. قربان ۴ پسر و ۴ دختر داشتند که همه فوت نمودند. فرزندان قربان به معلم کلا رفته‌اند و هم‌اکنون نیز نوه و فرزندان شان در این روستا زندگی می‌کنند که حدوداً ۶۰ نفر می‌باشند. البته این خانواده، نام خانوادگی خود را به عابدی آرایی تغییر داده‌اند. آنها بیلاقلشان در اسب خونی بود و عزیز ظاهراً در اسب خونی دفن شد. بعد از او زین‌العابدین دومی بود که از آرایی به دشتهای گلچوب آمدند. شخصیت بر جسته این طایفه همان زین‌العابدین مشهور به پهلوان زین‌الدین است که در سال ۱۳۰۰ بدنا آمد و سال ۱۳۷۸ از دنیا رفت. وی پهلوانی قدرتمند که حتی با تختی بزرگ هم کشتنی گرفت. وی سه برادر به نام داراب‌الدین و شریف و حمزه علی داشت همه آنها به اعتبار جدشان لقب عابدی آرایی شدند و پهلوانانی چون حمید، بهرام اوصیا (خواهرزاده) و منوچهر عابدی آرایی بعد از خود دارد.

رزاق که ایشان در روستای گلچوب بابل زندگی می‌کردند و ۵ پسر به نامهای حاج رجبعلی و شعبان که در قید حیات‌اند، خان آقا، رمضان و نور علی بودند که در گذشتند. حاج رجب علی و شعبان

به همراه فرزندان خود در روستای گلچوب زندگی می‌کنند و حدود ۲۵ نفرند. خان آقا در روستای عالی زمین بابل زندگی می‌کرند که هم اکنون فرزندان ایشان حدود ۲۴ نفرند. رمضان و نورعلی در جویبار روستای چپ کرود زندگی می‌کرند که فرزندان ایشان نیز حدود ۲۳ نفرند.

غفار: ایشان در گتاب زندگی می‌کرند و ۴ پسر به نامهای ولی الله، احمد، نامدار و عزت و ۳ دختر به نامهای ملوس، کبوتر و صبح گل داشتند که همگی درگذشته‌اند. ولی الله در فریدونکنار زندگی می‌کرند که فرزندان ایشان حدود ۱۸ نفرند. احمد در گتاب زندگی می‌کرند و فرزندان ایشان نیز حدود ۳۰ نفرند. نامدار و عزت در جوانی درگذشته‌اند. حسین که دو پسر به نامهای اصغر و اکبر داشتند که در احمد کلا بابلسر زندگی می‌کرند. فرزندان این دو برادر در احمد کلانیز حدود ۳۰ نفرند. قنبر که پسری نداشت و دختری به نام خاور داشتند که چندان اطلاع از ایشان نداریم. بنابراین جمعیت این طایفه بالغ بر ۳۵۰ نفر می‌باشد. از ویژگی بارز عزیزی‌ها علاقه‌مندی بسیار زیاد آنها به شغل دامداری، خون گرم بودن، دلسوزی، حفظ رسم سنتی و خوش مشربی است. آنها در امیری خوانی و نوازنده‌گی للاوا شهرت دارند. به طوری که در امیری خوانی حاج محمد علی و مرحوم شیر آقا معروفیت استانی دارند. طایفه‌ی عزیزی به اتفاق در یک بیلاق سکونت دارند که روستای اسب خانی با ۱۲ طایفه به صورت مشترک زندگی می‌کنند که عبارتند از: عزیزی، نیاز آذری، جعفرزاده، امیری، مهدیزاده، عموزاده، مهدی‌نیا، رمضانی، قلی‌پور، آقابی، عیسی‌زاده و طالشی، که هر کدام از طایفه‌ها نیم دانگ از این روستای بیلاقی را سهم دارند. طایفه عزیزی در بالا دست این روستا سکونت دارند. شهید روان‌بخش عزیززاده آرایی فرزند حاج عین الله و شهید سرگرد مهدی عزیزی آرایی فرزند حاج احمد علی از افتخارات این طایفه هستند. از ریش سفیدان این طایفه، حاج محمد علی و نادعلی فرزندان مرحوم مشهدی خالق، حاج رجبعلی فرزند مرحوم حاج رزاق، حاج عشقعلی فرزند مرحوم حاج آقا علی، حاج عین الله فرزند مرحوم ولی الله می‌توان نام برد.





◊ نام طایفه‌ها: آقائی و عموزاده آرائی، عیسی زاده آرائی ◊

■ محقق: نامدار عموزاده آرائی رئیس آموزش و پژوهش شیرگاه

یکی از طایفه‌آرائی در منطقه‌ای از جغرافیای این سرزمین کهن زندگی می‌کنند که بیشتر به سیار معرفاند. به دلیل عدم اسکان در مکانی ثابت و نیز دور بودن از روستای آرای این لقب به آنها داده شده است و آنهم چون دامدار بوده‌اند و بیشتر در کوچ بوده‌اند و مراتع جهت تعلیف دام مدنظر آنان بوده است. اینان در منطقه‌ای در نوار مرزی لفور سوادکوه و بندپی که در مجموع به «میانسر» معروف بود ساکن شدند و به علت از دید جمعیت در همین مکان ~~مالدگان~~ شده‌اند که به مرور، تغییراتی را در محیط خود بیجاد نموده و نام آن را «فاراسی» نهادند. کامروزه نیز به روستای افراسی مشهور و معروف است. آرائی‌های ساکنان روستای افراسی از نسل عیسی خان هستند که شجره این طایفه بصورت ذیل می‌باشد؛ کربلایی سيف الله، الله وردی، فضل الله، مشهدی عباس، عیسی خان که عیسی خان ۷ پسر و ۷ دختر داشت که عموزاده، آقایی و عیسی زاده هر سه از نوادگان عیسی خان می‌باشند. فرزندان پسر عیسی خان بنام‌های علیجان، محمدخان (وی جد تیز بخش‌ها است)، عزیزان (مشهدی یونس، جد عباسی‌ها است)، مشهدی آقا، رسول (جوانگ شد)، جانعلی و گل عمو بودند که عموزاده‌ها فرزند گل عمو و عیسی زاده و آقایی فرزند مشهدی آقا می‌باشند که ظاهراً در هنگام صدور شناسنامه این نام خانوادگی را برگزیده‌اند که البته نام خانوادگی عیسی زاده برگرفته از عیسی خان، جد همگی می‌باشدند. امروزه تعدادی از فرزندان این دو برادری‌عنی گل عمو و مشهدی آقا در شاهکلا لفور و اطراف آن ساکن هستند که در ذیل به اختصار به معرفی فرزندان این دو برادر پرداخته و به آداب و رسوم آنان نیز اشاره خواهد شد. عموزاده‌ها، فرزندان گل عمو و مشهدی شهری (مادر) عبارتند: خانجان، محمدجان، غلامحسین، مشهدی (مشتبه) که مادرشان مشهدی شهری زنی کاردان و دانایی بود که جملات و حرفهای او بسیار قابل توجه بوده و حتی در کارهای درمانی و طب سنتی ماهر بوده و جملات پندآموز او هنوز هم نقل می‌شود. پس از فوت گل عمو مشهدی شهری به عقد برادر شوهر خود مشهدی آقا در می‌آید. که از این برادر نیز صاحب ۴ پسر می‌شود که در واقع این ۸ برادر از مادری مشترک و از پدری نیز پسر عمو هستند. فرزندان پس از مشهدی آقا و شهری (آقایی و عیسی زاده) دلاور، شعبان (آقایی)، قنبر و غلامعلی (عیسی زاده) می‌باشند. بنابراین سه پسرعموی (عموزاده- آقایی- عیسی زاده) از دو پدری که برادر بودند و از یک مادر به نام مشهدی شهری می‌باشند که شهری خود از طایفه کلیج سوادکوه می‌باشد. اینان مثل سایر اقوام آرائی از اتحاد و استعداد خوبی برخوردارند و فرزندانشان نیز دارای توان علمی- مدیریتی در حد ملی هستند و اهل کار و تلاشند. اینان ابتدا در مراتع افراسی، کک، وولی کتی و گزکره ساکن شده که اکنون

در قالب روستای افراسی تجمعی شده‌اند. امروزه این گروه با طایفه از فیروزجایی‌ها ناصری (چه) و خرمی (خری) و حاجی تبارهایک گروه روستایی بسیار خوب و زیبا و صمیمی را شکل داده‌اند و در کنار هم به زندگی مشغول‌اند. اینان به آداب و رسوم قدیمی و سنتی بسیار پایبند و معتقد‌ند و همه ساله در ایام بهار به ییلاقات اسب خونی، انسیه و جالم کوچ کرده و با توجه به اینکه این روستا در حوزه جغرافیایی سوادکوه بوده و به دلیل روابط زیاد و ازدواج‌های انجام شده ارتباط صمیمی با مردم سوادکوه دارند ولی به دلیل تعصب قومی و حفظ اصالت همواره در ۲۶ عید ماه و مارس م آن در امامزاده حسن در صف بندپی‌ها قرار می‌گیرند گرچه امروز این تعصبات قومی و آداب و باورهای قدیمی در جوانان وجود نداشته و در حال اتمام است. شهید صفرآقایی از شهدای بنام و دلاور دفاع مقدس این طایفه می‌باشد که همواره به آن افتخار می‌کنند. عباسی‌های ساکن کالیکلاء لفور و ساکن کتی بابل فرزندان مشهدی یونس از نسل عزیز و عیسی زاده‌های ساکن شیرگاه فرزندان نادعلی از نسل علیجان و تیزبخش‌ها فرزندان همایون، کریم و رحیم از نسل محمد خان می‌باشند با توجه به اینکه غالب ازدواج‌ها فamilی بوده است اما امروزه با نادیده گرفتن این سنت و ازدواج پسران و دختران با سایر اقوام بویژه لفور سوادکوه دامنه این فamilی بسیار گسترده و وسیع شده و بگونه‌ای که این نسل بسیار وسیع و پرダメنه شده است. مشهدی مهدی عموزاده، نورعلی عیسی زاده، اسماعیل آفایی ریش سفیدان امروزی این طایفه هستند.



◊ طایفه‌ی عسگری ◊

■ راوی : حمید عسگری ■

گفته‌های آقای عسگری و بزرگان این طایفه، حاکی از آن است که، یکی از طوائف سرشناس که به نوعی با طایفه‌ی کریمی ارتباط دارند عسگری‌ها هستند. عسگر به معنای لشگر است. شاید تعداد آنها زیاد بوده باشد بدین نام خوانده شدند. شاید هم به خاطر یکی از اجدادشان به نام عسگر به این نام خوانده شدند. اولین شخصی که از او نام می‌برند، حاج علی نامی است که حدود ۲۵۰ سال پیش زندگی می‌کرد. بعد از او حاج عسگر و حاج الهیار، حاج علیا، کبلى بخششعلی، حاجی محمدعلی، حمید و... هستند که احتمال انتساب به جد خویش عسگر را بیسغزمه کند. وی می‌گوید از ۲۴ تیره در بندپی‌یکی عسگری‌ها هستند که از طایفه استیچال (استادچال یا استاچال که نوعی گیاه است) می‌باشند. طایفه استیچال منتنب به منطقه‌یک دست در کنار حاجی شیخ موسی است که حدود ۳۰ خانوار هستند و طایفه عسگری در آن زندگی می‌کنند.

این طایفه امروز به گلزاره عسگری (به سبب داشتن میرزا گل) و عسگری سیار و عسگری فیروزجایی تقسیم شدند. و حدود پانصد نفر هستند. شغل آنها دامداری بود. یشلاق آنها امیرده، آخ من، کاشی کلا، بابل، بابلسر، چپک رو، کرد محله، فیروزجاه سیار می‌باشد. از ریش سفیدان آنها کبلى بخششعلی و میرزا علیجان عسگری بودند که به عنوان بزرگان طایفه در جلسات شرکت می‌کردند. طایفه عسگری اهل علم و دانش و وکالت و داوری بودند و هستند گفته شده که کبلى نبات و شیرین و کشور کریمی از زنان شجاع و دلیر و سخت کوش این طایفه هستند که آنها با حاج محمد آقا کریمی به نوعی نسبت دارند.



◊ طایفه‌ی علی تبارها ◊

■ حاج علی اکبر علی تبار فیروزجائی ■ هنرمند موسیقی حسن علی تبار فیروزجایی حاج علی اکبر ملقب به طایفه‌ای هست که با لبخند محبت‌آمیز می‌گفت فامیلی امروزی ام را بنویس و از قدیمی‌ترین شخص که وی نام برد علی گل بود. تقریباً به شش یا هفت پشت گذشته بر می‌گشت و به همین سبب آنها و به تبع از جدشان علی گل، علی تبار نامیده شدند. بعد از علی گل، کبلی الله وردی (که بسیاری از نسل‌هایشان اسم شان را الله وردی گذاشتند) و بعد از او عبدالله که فرج و مشهدی ببو و جانبرار سه فرزند عبدالله هستند. شخص بعدی اسدالله، آقا قلی، حسن جان، علی گل (نجار بود) و درنهایت به راوی این متن می‌رسد. مططفه‌ی بیلاقی آنها سوته و دوزاغبن کنار حاج شیخ موسی است و هم چنین منطقه پرتاسی زنگیره هم می‌زووند. پلاشاقشان چالرز، هندوری و ادملا است. شغل آنها علاوه بر مالداری و باعث‌داری چوب بری و نجاری هم بود. آنها مردمانی قوی هیکل، خوش برخورد و مهریان هستند

وی می‌گفت که ما با عباسی‌ها (جد رحمانی) یکی هستیم. وی وقتی که عکس پهلوان اللهوردی علی تبار (پسر عمومی راوی) در کتابم دید بسیار خوشحال شد و می‌گفت این پهلوان افتخار طایفه علی تبار و کل بندپی است و با تمام علاقه کتابم (فرهنگ بومی مازندران) را گرفت و گفت علاوه بر پهلوان اللهوردی، حاجی ببا عباسی، رضا علی تبار، محسن آقا گل عباسی هم از پهلوانان این طایفه هستند. وی می‌گفت حاج رستم عباسی، حاج موسی عباسی، بیوجان علی تبار از ریش سفیدان این طایفه هستند. این طایفه امروز به فامیلی‌هایی چون علی تبار، فیروزیان، آقای گل عباسی، آقای نژاد تغییر نام دادند. من آنها را مردمانی بااحتیاط، سخت‌کوش، پهلوان‌منش و خوش برخورد دیدم. البته وی با لبخندی دوستانه اشاره به لقب خویش نمود که من هم از ذکر آن صرف‌نظر می‌کنم.

البته گروهی از علی تبارها در هندوری کنار ادملا هستند که از نوه‌های جانبرار، جانعلی و نورعلی بودند از میان اینها زهرا نامی است که از فرزندان نورعلی و از شهرت قابل توجه برخوردار بود. وی از همسرش حیدر با داشتن دختری به نام خوبرو جدا شد و در منطقه سخت و صعب‌العبور هندوری (دارای هند و حلوم و دره خطرناک) با تعدادی دام زندگی جدیدی را شروع نمود. دیری نپاید که صاحب احشام فراوان شد و اسم و رسمی پیدا کرد و آن منطقه به نام هندوری زهرا شهرت پیدا کرد وی زنی قدرتمند و سیاست‌مدار بود و در عصری‌گاهی سال با آنها مبارزه نمود و حتی گفته شد که در مقابل سواوک آن زمان از منابع طبیعی و تخریب جنگل استادگی نمود و مدتی دستگیر شده بود. ظاهراً قبل از انقلاب به سبب زیرکی و شجاعت‌یکبار به دیدار شاه آن زمان رفت و بعد از انقلاب هم به

دیدار حضرت امام رفت که کمتر زنی در بنده می‌توانست این گونه زندگی نماید. او در دوره جوانی برای خود گالش و کارگر داشت و به همراه خواهر مجردش خانم ام النساء و دخترش خوبرویک زندگی مستقل و دارای قدرت و شوکت داشتند. در حدود ۱۲۰ سال عمر نمود. در شکست و بند(ارتپید) و دندانپزشکی مهارت داشت. البته منطقه‌ای که من رفتم ظاهراً جدشان نور علی خریده بود و این زن قادر تمند با تمامی توان مبارزه کرد تا تثبیت نمود. این قسمتی از گفته‌های یکی از نسلهای بعدی او بود که در هنر موسیقی سنتی و کلاسیک دستی داشت و با تمام محبت مرا به خانه‌اش دعوت نمود و از نزدیک، آثار باستانی متعلق به زهرا را نشانم داد و آن هنر مند با ذوق، جوانی موذب و خوش برخورد آقای حسن علی تبار فیروز جایی بود که دارای تحصیلات عالیه در رشته هنر داشت و اطلاعش پر از ابزار موسیقی و تصاویر خاطره‌انگیز و آثار باستانی بود. (همکاری جوانان و پیران و زنان بنده مرا در نگارش کتاب دو چندان تشویق نمود).



◊ طایفه‌ی عرب (اربالله) (Arbella)

■ میرزا جان عرب تبار

■ محقق: زینب عرب تبار فیروزجایی کارشناسی ارشد ادبیات فارسی از دانشگاه الزهراء (فرزند میرزا جان عرب تبار)

یکی از طوایف ساکن در منطقه بنده بندپی شرقی، طایفه عرب است. شجره‌نامه طایفه عرب چنانچه نگارنده به تحقیق دریافتله است، به ترتیب زیر است: کیومرث، میرزا خان، نورعلی، حاجی محمدقاسم (فرزندانش صادق، حسن و قربان) و از صادق هم فرزندانی چون احمد، علی‌گل، علی‌جان و فضل بابا هستند. و از همسر اول فضل بابا، میرزا خان و میرزا اگل و از همسر دوم فضل بابا فرزندانی چون؛ آقا علی، رمضان علی، نورعلی هستند. راوی این طایفه یعنی میرزا جان عرب تبار از نوه مشهدی آقا علی است. از بقیه افراد به جهت اختصار سخن خوداری می‌نماییم تا در یک شجره‌نامه خانوادگی نوشته شود.

حاجی محمدقاسم که بنابه گفته بزرگان این طایفه، ۱۳۲ سال عمر کرد، نخستین مرد از طایفه عرب است که به زیارت خانه خدا مشرف شد، وی چنانچه گفته اند در همان جا از خداوند خواست که هرگز در دودمان طایفه اربالله اتفاق بدی نیفتد. (اربالله داپه خون دنبیوئه) که الحمد لله تاکنون قتلی در میان این طایفه رخ نداده است.

در منطقه بنده از این طایفه با عنوان اربالله نامبرده می‌شود. وجه تسمیه طایفه عرب به اربالله این است که فرامرز (برادر کیومرث و جد عرب تبارها) خانه‌ای برای خود ساخته بود. کیومرث با دیدن خانه برادر به شگفت می‌آید و به وی می‌گوید: «اره والله عجب خنهای بساتی» (آره والله عجب خانهای ساختی).

اره والله در میان این طایفه بسیار تکرار شده و ایشان برای تاکید بر درستی کلام خویش همواره به نام خداوند سوگند یاد می‌کنند تکیه کلام والله به مرور زمان با اندکی تغییر به صورت اربالله به عنوان نامی بر این طایفه ماندگار شد.

مرا תע (ملک) منطقه فیروزجاه سیار، نخستین خاستگاه طایفه عرب بوده که با گذشت زمان مراتع کرکر (ke ker)، لیوش (layyush)، پرپشت (perpesht)، خنیافه (khenyafe)، گلخال (Gelkhal)، ممرز کچال (mamrez kachal)، ممرز سره (mamrez sere)، کمرپه (kamerpeh) و ... توسط افراد این طایفه خریداری شده، قلمرو و سکونت این طایفه گسترش یافته.

امروزه بسیاری از افراد طایفه عرب از این مناطق مهاجرت کرده و به صورت پراکنده در شهرهای



چون قم، بابل، آمل، قائم‌شهر، فردیون کنار و به ویژه بابلسر زندگی می‌کنند. طایفه عرب دارای ویژگی‌هایی چون، سادگی و بی‌ریابودن و مهمان‌نوازی بودند که کمتر پیش می‌آمد شبی را بدون حضور مهمان سپری کنند مهمان نوازی‌اشن تا بدان جا بود که امکان داشت خود چیزی برای خوردن نداشته باشند اما پذیرایی تمام و کمال از مهمان خویش به عمل می‌آوردند طایفه عرب هم چنین انسانهایی سخت‌کوش و پرتلاش هستند پیاده‌روی‌های طولانی در دل جنگل‌ها و پشت سر گذاشتن پست و بلند راهها حکایت از سخت کوشی این طایفه دارد. قانع، صبور و بی‌آزار بودن خصلت‌های دیگری است که برآنده اهل این طایفه است.

فرهنگ دوستی و پایبندی به سنت‌ها از ویژگی‌های دیگر طایفه عرب است. اتحاد و همبستگی این طایفه نیز شهرت دارد ساخت مدرسه و اردوگاه تفریحی (مرتع بند بن Bande ben) سقاخانه و تکیه در روستای شورکش نمونه این همکاری و همبستگی است.

وجود کدخدا در میان این طایفه‌یکی دیگر از ویژگی‌های آنهاست. بدین گونه که ایشان، بزرگ و یاریش سفیدی که تا اندازه‌ای روشن‌فکر بوده؛ به عنوان کدخداخ خود بر می‌گزینند کدخدا وظیفه رسیدگی به شکایات اهل طایفه را به عهده داشت، نکته قابل توجهی این است که نزاع واختلاف در میان این طایفه بسیار کم اتفاق می‌افتد. مشهدی حضرت عرب، حاجی حسین خان عرب، مشهدی محمد جان عرب کدخدايان طایفه عرب بودند.

شیوه ارباب و رعیتی در میان این طایفه چندان معمول نبوده و تنها حاجی حسین جان عرب از اربابان طایفه عرب بوده است. از دیگر ویژگی‌های این طایفه، مهاجرت بوده است. این مهاجرت یا کوچ دسته جمعی در فصل بهار جهت رفتن به بیلاق وسیه (VASYEH)، گنف جار (JAR) ۱۸ ام (هیجدهم) خرداد ماه آغاز کوچ بهاره و به اصطلاح قرق شکنی بوده است. یا مهاجرت تجاری بوده و برای به دست آوردن برخی از مایحتاج خویش؛ بدین ترتیب که عده‌ای محدود از طایفه با پای پیاده و با اسب و قاطر برای خرید آرد و نمک به استان سمنان (منطقه سرخه) مهاجرت می‌کرند.

نوع دیگر مهاجرت، مهاجرت انفرادی بوده که به ویژه بعد از انقلاب صورت پذیرفته و موجبات پیشرفت این طایفه را به لحاظ مالی و تحصیلی فراهم آورده است پراکندگی در مراتع، دور بودن از روستاهای اطراف و عدم وجود افراد باسوساد در کنار این طایفه، سبب شده بود که تعداد افراد باسوساد در این طایفه بسیار اندک باشند. مهاجرت به شهر، به تعداد افراد با سواد طایفه عرب افزود؛ چنانچه امروزه بسیاری از آنها در مقاطع عالی تحصیلات بسر می‌برند.

اعتقاد ویژه به سید که هنوز هم در میان طایفه رواج دارد. طایفه کرد و ادب نیز در این مورد تا حدی همپایه طایفه عرب بودند. طایفه عرب در میان خود سید نداشتند. بنابراین آنها نخستین

بار پیشنهاد آوردن سید به منطقه را دادند تا خمس، نذری و... خود را به وی بپردازند و به عبارتی مال خود را پاک کنند. برای این کار آنها سیدی را از روستای ویشتون (منطقه‌ی در هزار) خواستند که امروزه در پوستکلا و انجidan سکونت دارند. اعتقاد به سید تا جایی که اگر فرضاً اسب سید (مهمنترین دارایی افراد منطقه) می‌مرد، فردی از اهالی طایفه اسب خود را به سید می‌داد و امروزه نیز طایفه عرب برکت زندگی خود را به کارهایی می‌دانند که برای سید انجام می‌دادند.

در این طایفه، دسته روی‌های عزاداری سالار شهیدان نیز با شکوه خاصی برگزار می‌شد گاهی بیش می‌آمد در برگزاری این مراسم عزاداران تا حدود ۲۰ کیلومتر پیاده روی داشتند. مسیر حرکت عزاداران به هنگام اقامت در کوه، مازرون و رجه با هم تفاوت داشته است. شیخ موسی، لبه، شالینگ چال، انجidan و امامزاده محمد لمسوکلادگاوزن محله، سیما کوش محله و سید نظام الدین مکان‌هایی بودند که عزاداران بدان جا می‌رفتند هم چیزی در روزهای نهم و دهم رسم بوده، ۱۰ یا ۲۰ نفر یا بیشتر جمع می‌شدند و شیر برنج نذری می‌پختند.

طایفه عرب اعتقاد بسیار به ازدواج فامیلی دارند اما امروزه کمتر به این امر توجه می‌شود عروسی‌های این طایفه ساده و سنتی برگزار می‌شود رسم بود که عروس با اسب به خانه شوهر می‌رفت. زمانی که اسب عروس وارد ملک خانواده همسر می‌شد، شوهر از منزل خود با اسب حرکت کرده و در گاه کنار (حیاط امروزی) نخست قند و نقل و کشمکش بر سر عروس می‌پاشید و سپس از سمت راست به جیب خود، اناری را در آورده و به سمت عروس پرتاب می‌کرد که می‌بایست از بالای سر عروس می‌گذشت. زمانی که انار به زمین می‌افتد، عده‌ای به رسم شوخی برای گرفتن انار تلاش می‌کرند کسی که زورش می‌رسید انار را تصاحب می‌کرد انار را صاحب می‌شد. انجام بازی‌های سنتی و برگزاری کشتی‌های محلی ازرسوم و پیشه این مراسم بوده است.

احترام به بزرگترها به ویژه پدر و مادر در میان این طایفه از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بود. به طور مثال فرزند در مقابل والدین یا بزرگتر نام همسر یا فرزند خود را نمی‌برد و یا کودک خویش را در آغوش نمی‌گرفت ... امروزه نیز این رسم تا حدودی پا بر مانده است.

طایفه عرب علاوه بر پختن آش ترش در روز چهارشنبه آخر سال، عقیده داشتند بناست به کارهای سخت و پر خطر مانند بالا رفتن از درخت برای تهیه آذوقه دام (گرفتن ولگی با واش) پرداخت. حتی در روز قبل از چهارشنبه، بالا رفتن از درخت در این روز به یکدیگر یادآوری می‌کردند، زیرا اعتقاد داشتند کسی در این روز بالای درخت برود، بدون شک سقوط خواهد کرد. بالا رفتن از درخت آنقدر نحس بود که می‌گفتند خوک در این روز پشت خود را با درخت نمی‌خاراند و حتی می‌گفتند چهارشنبه از چهارچوب در (در کنای) بیرون نزوند.

روز هفتم، نهم، دهم محرم و بیست و هشتم صفر نیز چنین ویژگی را داشت. طایفه عرب به مانند



سایر طوائف بندپی همواره لباس سفید بر تن می کردند. آنان برای تعیین زمان سعد برای برگزاری مراسم عروسی نزد قرآن خوان فال می زدند. رسم اصیل طایفه عرب این بوده که سالی یک بار از شیرگاو یا گوسفند خوبیش به شیخ موسی اهدای می کردند ...

طائفة عرب به سه دسته چون اربالله (خالص)، و شیخون و چمیک تقسیم می شوند که این نامگذاری‌ها بر اساس ویژگی اخلاقی خاصی بوده است که این طایفه داشتند که دیگران این نامها را بر آنها نهاده اند.

اربالله خالص: نسب این گروه از طائفة عرب به حاج صادق فرزند حاجی محمد قاسم می رسد. این طایفه که جمعیت آن نسبت به دوگروه دیگر طائفة عرب بیشتر است پیر اساس همان تکیه کلام آره والله این نام برآنها مانده است.

چمیکون: نسب به حاجی حسن قلی فرزند دیگر حاجی محمد قاسم می رسد. علت نامگذاری این طایفه به چمیکون این است که می گویند هر سوالی که از حاجی حسن قلی (جد چمیکون) می پرسیدند، در جواب می گفت: چومه، نمه (چه می دانم، نمی دانم) این لفظ با مرور زمان و تغییر و تحولاتی که در آن صورت گرفت به صورت چمیکون لقب این طایفه شد. اگر چه شاید در محافل دوستانه مزاح‌های صورت گیرد ولی از واقعیت تا حدودی دور به نظر می رسد. بیلاق چمیکون، کتف جار (Kanefejar) و نی نو (Nainu) بود و قشلاق آنها الیم می سر (Elime misor) معروف به قلعه کتی Ghale keti Zarek و چهار سرون Chaharsaron بوده است (نگارنده کتاب به لفظ چمیک اعتقادی ندارد).

شیخون: نسب این گروه از طائفة عرب به فرزند سوم حاجی محمد قاسم یعنی شیخ قربان می رسد. شیخون، کتف جار kanefe jar در کوروار Derkuruar و انجیلی چال Anjilichal قشلاق آنها مرتع اسبو bu esbu بوده است. عده‌ای «گووچون» Guvachun را از آنجا که نام فامیل آنها عرب است زیر مجموعه طایفه عرب می دانند اما این عقیده نادرست است. روایتی می گوید این طایفه با طایفه عرب در بیلاق کتف جار kanefe jar به سر می برند. زمانی که برای دادن شناسنامه به آنها آمده بودند. آنها هم عنوان عرب را برای خود برگزیدند گفتنی است شماراین طایفه بسیار اندک بوده است.

شهادت سعادتی است که کمتر کسی لیاقت آن را می یابد این سعادت در میان طایفه عرب به شهید غلام عرب (پسر دایی مادر نگارنده) فرزند کربلا یی مهرعلی عرب منسوب است وی از شهدای جنگ تحملی عراق علیه ایران در سال ۱۳۶۴ است مدفن شهید رostای لمسوکلا می باشد البته در مورد محل دفن شهید میان اهالی پریجا و لمسوکلا اختلاف نظر وجود داشته، از آنجایی که شهید بزرگ شده این محل بوده و خانواده وی در آنجا سکونت داشته‌اند، در همین محل مدفن

سریاز مفقود مهدی (عموی نگارنده) عرب فرزند پنج علی عرب نیز از افتخارات طایفه عرب است. وی سرباز وظیفه شهرستان فردوس بوده که در سال ۱۳۵۱ پانزده روز مانده به پایان خدمت سربازی مفقود گشته است. مشهدی حضرت عرب، حاج حسین جان عرب و مشهدی محمد جان عرب از بزرگان و سرشناسان طایفه عرب هستند که چنانچه گفته شد، به عنوان کدخدا وظیفه رسیدگی به اختلافات را داشتند.

استاد ولی الله عرب که پیشه اصلی وی نجاری بود، از افراد مشهور این طایفه است. وی فردی قوی هیکل بوده و دارای جسمی تنومند بوده که در مراسم محلی به عنوان کشتی‌گیر، حریف می‌طلبیده است. استاد سلمان و استاد امیر از فرزندان استاد ولی الله و استاد جهت فرزند استاد امیر عرب نیز راه پدر و اجداد خویش را ادامه دادند و در ساخت انواع وسایل سنتی از قبیل صندوق‌های قدیمی، در و پنجره، خرد خوار، دونه سور و ... صاحب فن بودند. استاد عسگری عرب معروف به استاد دادشجان (اسا داشجان) که از نجاران زیده در ساخت منبر مساجد و وسایل سنتی مانند جاله، کلز، کنزا، کچه و... بوده است.

یونس عرب معروف به ملایونس از دعانویسان و ملاجان آقا عرب از افراد سرشناس طایفه عرب بودند.

محمد علی (پدرنگارنده) معروف به به میرزا جان (متولد ۱۳۳۶/۹/۲۰ در منطقه فیروزجاه سیار (اوجاک) نخستین فرد از طائفه عرب است که گارگاه تولید جعبه چوبی و تبدیل چوب‌آلات را راهاندازی کرد و از این طریق دست افراد بیکار فامیل را گرفته و برای آنها اشتغال ایجاد نمود. وی از سال ۴۵ تا ۵۵ به دامداری مشغول بوده و از آن پس تا سال ۵۹ کمتر به دامداری پرداخته و به کار با اره موتور و بریدن چوب‌آلات مشغول بوده است. وی در سال ۵۹ از بندهی خارج شد و به بابلسر رفت و از این سال تا سال ۱۳۶۱ به کار در کارگاه چوب بری در قائم‌شهر مشغول بوده است. بعد از آن ۷۳ به کار فروش انواع چوب به نقاط مختلف کشور رفت. وی در سال ۱۳۷۳ به قائم شهر نقل مکان کرد و در همین سال کارگاه تولید جعبه و تبدیل چوب‌آلات را به طور مستقل راهانداز نمود. بعد از ۱۴ سال کار با چوب در سال ۱۳۸۷ ایشان کارگاه چوب بری را تغییر کاربری داده و تبدیل به کارگاه تولید سبدهای پلاستیکی نمود که هم اکنون مشغول کار است. هم چنین ایشان در ساخت صنایع دستی سنتی از قبیل قاشق‌های چوبی، کترا، کچه و... مهارت خاص دارد. حوری عرب معروف به حوری دده از زنان با سلیقه طایفه عرب بوده در مراسم‌های این طایفه کار آشپزی می‌کرده است. خانم جانی نیز از دیگر شیر زنان طایفه عرب بوده که چنانچه گفته‌اند اکثر مراتع سکونت طایفه عرب توسط این شیر زن خریداری شده است.



شیوه معيشیت طایفه عرب به مانند سایر طوایف بندپی متکی بر دامداری سنتی است. آنها اصلاح به پژوهش گاو اشتغال داشتند و بز و گوسفند در میان گله آنها بسیار کم بود. نکته قابل ذکر این است که هر کجا که دام می‌رفت، خانواده و اهل و عیال طایفه نیز همراه آن به منزل می‌رفتند.

طایفه عرب به شیوه بیلاق و قشلاق زندگی می‌کنند این طایفه وسیه (vesyeh)، کنف جار (kerke jar)، حاجی شیخ موسی، و قشلاق آنها بنه زمین (bene zamin) کرکر (bene zamin)، (kanefe jar)، پر پشت (perpesht)، خنیافه (kerke jar)، بتلیم (betlim)، لیوش (khenyafe)، انجیل کابن (anjel kabon)، فشنکرو (feshkru)، سیکای چال (sikaye chal)، فیفل (laychhal)، کیشکنو (kishkenu)، گت نو (gete)، کی چال (lay chal)، شمرول (shemrun)، و نه شیر (nu)، و نه شیر (elashesi)، پلم چال (vaneshir)، الاش نی (palemechal).

زنان طایفه روسربی سفید به نام پنونی (pannuni) که تقریباً دو متر در دو متر بوده به سر می‌کردند که زیر آن یک کلاه دنباله دار به نام خانمی کلاه بوده است و زیر خانمی، کلاه دیگری به نام قوچک داشتند. زنجیر بلند از سکه‌های نقره‌ای به نام سر چنگک (sarchengeh) (زمانی که عروس به خانه شوهر می‌رفت، از طرف مادرشوهر به عروس هدیه داده می‌شد) از بالای سر به دو طرف پنونی وصل می‌شد. امروزه نیز برخی زنان کهنسال طایفه از پنونی بهره می‌برند.

زنان طایفه لباسی به نام جمه شلوار می‌پوشیدند. پیراهن (جمه) از جنس ابریشم، به رنگ قرمز و نشانه تا هل بوده است. قسمت پایین پیراهن در دو طرف آن چاک داشته است. قد جمه تا پشت زانو بوده است. دامن (شلوار) زنان: زنان از جنس کربای که بافته دست خودشان بود. پهناهی دامن ده متر و معروف به کله شلوار (شلوار کوتاه) بوده است قد شلوار از بالای کمر تا زیر زانو (حدود ۵۰ تا ۱۰۰ سانتی متر). این دامن دارای چین سیار بوده است از زیر زانو، ۱۰ الی ۱۵ سانتی متر خالی بوده و از آن به بعد جواری از پشم گوسفند که هنر دست خودشان بود، داشتند. پوشش پای زنان، پوست گاو به نام چرم بوده که به اندازه پا برش می‌شد و از دو طرف با بندی که از موی دم اسب و دم گاو یا موی بز می‌بافتند، به هم وصل می‌شد. زنان در تابستان، کلوش که از جنس لاستیک بوده، می‌پوشیدند. بعدها نوع پوشش تغییر کرد و جمه شلوار جای خود را به پیراهن بلند (ستسری) و پیژامه داد. قد ستسری از بالا تا وسط ساق پا بوده و رنگ آن همچنان (به نشانه تا هل) قرمز بوده است. پیژامه زنان از جنس دیگ نال بوده که پایشان را به طور کامل می‌پوشاند. به جای پنونی به عنوان پوشش سر، نیز مکنای بلند سفید رنگ جایگزین شد. پوشش دختران مانند زنان بوده با این تفاوت که رنگ لباس آنها به نشانه مجرد بودن سبز رنگ بوده و به جای پنون، روسربی سفید رنگ معمولاً از جنس کرباس می‌پوشیدند. قسمت مسح سر را با وسیله‌ای به نام سر کارد (sar kard) و بقیه سر را با مقراض یا دوهارد می‌پوشیدند. مردان پیراهن معروف به یقه شکاری یا کج یقه از جنس کرباس و سفید که

باشه دست زنان طایفه بوده می‌پوشیدند. این پیراهن دارای دو دکمه بوده که یک دکمه بر بالای شانه سمت راست و دیگری بر بالای سینه قرار داشته است. کجیقه پوششی بوده است که مردان برای حفظ حجاب زیر گردن آن را می‌پوشیدند. لباس دیگری که روی کجیقه می‌پوشیدند سینه پوش یا جلیقه بوده که از جنس پشم گوسفند و باشه دست زنان طایفه بوده است. بروی جلیقه، چوقا و لباس زمستانه مردان به هنگام اقامت در بیلاق که از جنس پشم گوسفند بوده می‌پوشیدند و در زمستان بسیار سرد و برفی بروی چوقا، کلک که از پشم گوسفند بوده و نمد مال آن را می‌بافت، می‌پوشیدند. جای کجیقه را بعدها یقه‌ای که امروزه بهیه آخوندی معروف است، گرفت. پوشش پای مردان طایفه، پشم شلوار (پش شلوار) از جنس پشم گوسفند و کار دست زنان طایفه بوده است. این شلوار به جای دکمه بند داشته است. پشم شلوار توسط زنان طایفه به رنگ مختلف رنگ آمیزی می‌شد که رنگ سرمه‌ای آن مخصوص مراسم‌های خاص مثل عروسی، عزا و بوده که همراه با ان چاقای سورمه‌ای نیز پوشیدند. استاد شیرعلی گریوه‌ای و استاد علی از سماکوش محله از خیاطان مورد تایید طایفه عرب برای دوخت لباس بودند. امروزه نیز پوشیدن پشم شلوار که تا حدودی تغییر در آن صورت گرفته، رواج دارد. مردان جواری که تابالای قوزک پا بوده می‌پوشیدند، سپس شله که از جنس پشم گوسفند بوده و به وسیله زنان طایفه تهیه می‌شد را می‌بستند. شله از ساق تا قوزک پارا پوشش می‌داده است. کفش آنها از پوست گاو به نام چرم بوده که به اندازه پا برش داده می‌شد و از دو طرف با بند به هم وصل می‌شد در تابستان بسیاری از اهل طایفه همین پوشش پا را داشتند و عده‌ای هم کلوش می‌پوشیدند. نکته قابل ذکر این است که طایفه عرب (به مانند سایر طوایف) همواره لباس سفید بر تن می‌کردند حتی در عزاداریها و نکته مهم‌تر اینکه پوشیدن کت در میان اهل طایفه رایج نبوده است و تنها مشهدی حضرت، حاج حسین جان و مشهد محمد جان عرب بودند که کت می‌پوشیدند. باشکر فراوان از محمد علی عرب و استاد نور الله امان خواه که اطلاعات بسیاری را به بند و مرا در شناخت بهتر و بیشتر طایفه خودیاری نمودند. امید بهاینکه توانسته باشم حق مطلب را آنگونه که باید، ادا کرده باشیم.





◊ طایفه‌ی عمرون ◊

■ راوی: دبیر فرهیخته سید علی بزرگ نیا

نگارنده‌این کتاب افتخار شاگردی خدمت دبیر فرهیخته، سید علی بزرگ نیا را داشت و از سخنان عالمانه وی چنین برداشت نمودم که عمرون (عمران) از طایفه بر جسته و صاحب نام و دارای قدرت و شوکت و عظمت در بندپی غربی هستند. گفته‌ها حاکی از آن است که سکونت اولیه آنها در سنگچال (از توابع آمل) است. این که از چه اصل و نسب هستند، اختلاف نظر است. گفته شده که مهاجران از ایلام یا کردستان بوده باشند حتی نسبت آنها را به مناطق چهارمحال و بختیاری هم رسانده‌اند. به نظر می‌رسد نام طوایف وایلی به این نام نیز، وجود داشته باشد (نگارنده کتاب چندان به مهاجری‌بودن طوایف بندپی اعتقاد ندارد).

آنها با سختی آب و هوای سنگچال که منطقه‌ییلاق بود سال‌ها می‌ساختند تا اینکه مشکلات روزگار، سختی آب و هوای آنها را به منطقه‌ای بالاتر از ملکشاه امروزی مشهور به «دز لته» ۸ کیلومتر بالاتر از ملکشاه کنار رودخانه مهاجرت داد. منطقه دزلته که سه طرف آن را آب گرفته بود از جهت سکونت و چراگاه دام بسیار سخت شده بود و از آنجا به پایین دست رودخانه به منطقه امروزی که در قدیم به آن «دیوا» می‌گفتند آمدند و حتی گفته شد که آنها حدود ۱۰۰ پلاک از آن را خریدند و به آبادانی آنجا پرداختند که این چنین چیزی بود که باعث شگفتی روستاهای اطراف شده بود و این که بعدها با ارتباط اجتماعی بسیار قوی و زیرکی و تیزهوشی با مردم ملکشاه متعدد شده و منطقه بزرگ دیوا را تشکیل دادند. ظاهراً بدین سبب به آنها لقب عمران یا عمرون یعنی اهل آبادانی نام نهادند.

جا دارد که در باب کلمه دیوا اشاره‌ی نمایم کلمه دیوا از یک واژه‌ی سانسکریت چون دیوا و دیو به معنی خدای درخشانی گرفته باشد چون منطقه‌ای بین دو رودخانه که انکاس درخش آب برزی‌بایی آن افزوده است بدین نام نهاده شد. شاید هم از کلمه‌ی دی + او به معنی آبادانی گرفته باشد و شاید هم از یک لفظ دیوا+آ (آشان دهنده مکان به معنی پهلوانان، قهرمانان گرفته باشند). به هر حال هرچه باشد امروزه‌یکی از بزرگ ترین طایفه بندپی غربی در کنار ملکشاه به حساب می‌آید شغل اولیه آنها دامداری و شغل وابسته به آن چون می‌میلی (تجارت لبنتی) بوده است. آنها مردمانی موسیقی دوست، آشنا با ابزار موسیقی، رفاه دوست و اقتصادی و باهوش بودند. گفته شده که حتی روستای پایین دست را هم خریداری نمودند که اسناد و قبوص آن موجود است. مردمی که با تعامل اجتماعی بزرگ خون گرم و خوش مشرب، باصفا، شیک پوش و مهمان نواز، با استعداد، مبتکر، بلند همت، اهل دانش بویژه علوم دینی بودند که گفته شده که روحانیت در این منطقه بیش از پانصد سال قدمت دارد. شاید همین ویژگی و روابط اجتماعی قوی آنها بود که آنها را برای دریافت علم و دانش و زندگی مدنی

آماده کرده بود همانطور که سند نشان می‌دهد بیش از ۸۰ سال پیش تقاضای تاسیس مدرسه نمودند و حتی گفته شد که قبل از آن خانه‌ای را در اختیار معلم قرار می‌داند و از جیب خود به او حقوق می‌دادند. ظاهراً اولین تحصیل کرده‌ی این نوع مدارس خودجوش، ابراهیم صالحی عمران می‌باشد که بیش از ۱۱۰ سال عمر دارد. که عمومی پزشکان ماهری چون دکتر محمد رضا صالحی عمران فوچخص متخصص مغز و اعصاب کودکان و دکتر محمد تقی صالحی عمران متخصص قلب از پزشکان مردمی و خوش مشرب و اهل علم هستند. (نگارنده این کتاب با هر دو پزشک از نزدیک برخورد کردم آنها را اندشمندانی مودب، باعلم و مردمی و روشن یافتم)

از بزرگان این منطقه می‌توان فرج‌الله عمران پیور، حبیب‌الله و فیض‌الله عمران پور نام برد که سه برادر بودند که دهه ۴۰ تا ۵۰ سال پیش زندگی می‌گردیدند اینها فرزندان ابوالقاسم سلطان است که وی بیش از ۱۲۰ سال پیش زندگی می‌کرد که امروزه نسلهای آنها نه تنها در عمرون ملکشاه بلکه در خشودپی زندگی می‌کنند. آنها دارای نفوذ کشوری بودند و در عمران و شهرت بندپی نقش موثر داشتند و خدماتی هم به مردم نمودند. از دیگر بزرگان این طایفه؛ محمود بختیارپور، سید صدر بزرگ‌نیا، رشید عمران پور، علیرضا بختیارپور، اسماعیل رشیدی... را می‌توان نام برد و نباید از رجب داداشی و مراد داداشی از پهلوانان این منطقه چشم پوشید که از پهلوانان قدرتمندان منطقه بودند و شعرایی چون عنایتی خواهرش ماه سلطان (نود سال عمر دارد) زبان گویایی این منطقه بودند. شهید حسین راعی عمران و حبیب‌الله حسینیان نژاد از کسانی هستند که جان خویش را تقدیم این سرزمین اسلامی نمودند، نامشان زنده باد. قابل ذکر است که بین طایفه‌ی عمران و ملکشاه مرز و جدایی وجود ندارد جز اینکه فقط لهجه‌ی آنها قدری باهم فرق دارد و اغلب این طایفه پسوند عمران دارند برخلاف دیگر طوابق فامیلی آنها چندان تغییر نکرده مثل فرزندان آقا بزرگ، بزرگ‌نیا و بختیارپور، بختیاری و رشید سلطان، رشیدی شدند.....

همان طور که ذکر شد، شیر زنای در این طایفه، چون عروس خانم بختیارپور بود که نمادی از نترسی و شجاعت زنان بندپی هستند. قابل ذکر است که طایفه‌ی عمران بیشترشان اهل تحصیل و مهارت در میرزایی یعنی نگارش نامه‌های دولتی و نویسنده‌ی بودند. جا دارد که از فرزندان میرزا فرج‌الله و خانواده‌ی وی که با تمام محبت پذیرای ما شدند، تشکر نمایم. من این طایفه را مردمی خوش مهمن، شیک‌پوش، دیندار، اهل علم، نویسنده، پهلوان پرور و نترس یافتم. امید است که در چاپ‌های بعدی بیشتر از آنها سخن گوییم.



تبرستان
www.tabarestan.info

پیار بخت ۲۵ سرمه ماه ۱۳۷۹

نموده شمعون شمشید نمایند



وزارت معارف و اوقاف
اداره معارف و اوقاف بارگردان و تبلیغ

آینه دار نشان

در جلوب رسیده شد است سیلود که در بدجه سال کشته ۱۳۱۵
کیک هب ریگه نیز آمریعه دارا نمایند و مبتداست برای همین خواهد





◊ طائفه‌ی غلامعلی تبارها ◊

■ محقق: موسی غلامعلی تبار «کارشناسی ارشد فقه و مبانی حقوق اسلامی»

گفته‌های آقای غلامعلی تبار حاکی از این است که وجه تسمیه این طایفه به غلامعلی تبار به گذشته‌های دوران قوم و قبیله برمی‌گردد به جایی که نامیکی از اجداد این قبیله و طایفه معروف به «غلامعلی» بود و بعد از فوت وی، سلف او نام خانوادگی خود را به او منتسب کردند. ناگفته نماند که این طایفه قبل از این فامیلی، به نام خانوادگی دیگر معروف و مشهور نبودند و شاید ملقب به لقبی چون «چلخ» بودند که آن هم ریشه در یک اتفاق تاریخی و مذهبی دارد. بدین شکل که یکی از بزرگان این طایفه در دوران گذشته در حال سفر زیارتی به خانه خاله بود که در آن زمان اغلب با اسب و سایر چارپایان صورت می‌گرفت و ناگهان به خاطر رمیدن اسب و افتادن سوار بر زمین و شکستن دست وی، همراهان دیگر این سفر زیارتی او را به لقب «چلخ» ملقب ساختند و این عنوان همچون یک ویژگی ارثی در این طایفه ریشه دوانده است. گرچه امروزه کاربرد کمتری دارد و غالباً تمایلی به شنیدن این لقب ندارند ولی به هر حال باید اذعان داشت که این هم همانند خلیل از القاب و عنوانی که در منطقه بندپی و به ویژه «فیروزجاه» وجود دارد، اظهار موجودیت می‌کند.

البته لازم به توضیح است که همه کسانی که نام خانوادگی آن‌ها «غلامعلی تبار» یا «غلامعلی تبار فیروزجایی» است، ملقب به این لقب نیستند. زیرا در واقع این طایفه‌یعنی کسانی که به نام خانوادگی «غلامعلی تبار» معروف و مشهورند دو سرچشممه و منشعب از دو ریشه هستند. عده‌ای از آنها که به چلخ معروفند بهیکی از اجداد خود به نام «غلامعلی» متصلند و گروهی دیگر که ملقب به این لقب نیستند ولی دارای این نام خانوادگی‌اند به یکی از بزرگان خود به نام «رسول» وابسته‌اند یعنی در واقع شجره‌نامه آن‌ها به یک جامتصل نیست و دو شاخه‌ی جد از هم، ولی بایک نام خانوادگی هستند. محل سکونت این طایفه «قبلی و فعلی» در فیروزجاه سیار منطقه بندپی شرقی می‌باشد ولی با توجه به گسترش و توسعه زاد و ولد و نیازمندی‌های اقتصادی و اجتماعی، افراد این طایفه در مناطق و شهرستان‌ها و شهرهایی نظیر بابل کنار، شیرگاه، لفور، بابل، بندپی غربی، آمل، بابلسر، بهمنیور، باقرتنه، نفت چال، افراخت، فریدونکنار، قائم‌شهر، ساری، امیرکلای بابل و... مشغول گذر امور زندگی خود هستند. سکونت گاه فعلی آن‌ها در منطقه بندپی عمده‌ای در مسیر جاده خرطومی و روستای امامزاده رضا(ع) و مناطق همجوار می‌باشدند.

این طایفه عمده‌ای مردمی سخت کوش و ساده پوش و قانع به رزق و روزی خدادادی خود هستند و علیرغم سعی و تلاش همه جانبه و شبانه‌روزی خود جهت پیشبرد وضعیت اقتصادی و اجتماعی

خویش، به متعاق قلیل دنیایی خود قناعت کرده و هیچ وقت چشم حسادت به زندگانی و دارایی دیگران ندوخته و نمی‌دوزند و همواره سعی و تلاش دارند تا با اندک دارایی خود بسازند ولی دست نیاز به سوی دیگران دراز نکنند و علیرغم سعی و تلاش به بضاعت خویش قانعند. مردمان این طایفه از هر دو گروه و شاخه، مردمی نیستند که تاکنون متصف به تندخوبی و بدخلقی شده باشند ولی با وجود این هیچ گاه تمایلی نداشتند خود و هر آنچه که به آن‌ها وابسته است را تحت سیطره‌ی انسان‌ها تندخو و بدخلق درآورند زیرا همواره زندگی خود را مرهون عرق جبین و کدیمین می‌دانستند نه اهل بذل و بخشش شاهانه جهت پرورش نوکر و رعیت هستند و نه خصلت حاتم طایی گونه دارند زیرا روزگار ساده دلی و بی غل و غش بودن آنان، به آنها آموخت که «هر که ثان از عمل خویش خورد/ منت حاتم طایی نبرد».

فamilی‌ها و طوایفی که از این قبیله منشعب شده و هم اکنون در مناطق مختلف استان مشغول امرار معاش هستند و جمع کثیری از شاخه‌های منشر شده از طایفه غلامعلی تبار هستند طوایفی نظیر «آسوری»، «غلامی»، «غلامزاده» و «محمدزادی‌راد» که عمدتاً در منطقه بندی‌ی شرقی و مناطق دیگر استان سکونت دارند.

همچنین حدود تعدادی از افراد این قبیله در مشاغل دولتی همچون آموزش و پرورش، نیروهای نظامی و انتظامی، جهاد کشاورزی، دادگستری، نیروی مقاومت بسیج، بهداشت و درمان... مشغول انجام وظیفه می‌باشند تعداد تقریبی این طایفه حدود ۳۰۰۰ نفر هستند. با توجه به این که هر دو سرشاخه این طایفه اصالتاً دامدار بوده و به حرفة شریف دامپروری روزگار می‌گذرانند مناطق بیلاقی آنان عمدتاً بیلاقات البرز مرکزی ایران از حضرت امامزاده حسن (ع) تا حضرت حاج شیخ موسی (ع) بوده است که به دلیل تعدد ریز فاکتورهای موجود از ذکر جزء آنها خودداری می‌شود ولی عمدتاً در مراتع بیلاقی مذکور و نقاط میان دستی «رجه و پرتاس» دارای مالکیت مراتع بیلاقی و میان دستی به صورت جدّ در جدّ بوده اند و هم اکنون هم بازماندگان گذشتگان از این منابع طبیعی به یادگار رسیده از خلف بهره می‌برند. قشلاق این طایفه عمدتاً همان محل‌هایی است که به عنوان محل سکونت آنان در متن این مجموعه ذکر گردید. رجال قدمای این طایفه عمدتاً لباس‌هایی از جنس پشمی و کفش‌هایی از جنس پوست حیوانات می‌پوشیدند و بانوان این طایفه هم از این حیث بی بهره نمانده بودند و آنان هم مطابق دارایی‌ها و توانایی‌های خود به تولید انواع پارچه‌های دست بافت پشمی یا کاموایی جهت پوشش خود می‌پرداختند و به جرأت می‌توان گفت مادران قدیمی این طایفه‌یکی از تولیدکنندگان عمده محصولات دست بافت نظیر گلچیج و جاجیم بوده‌اند که متأسفانه به دلیل ماشینی شدن زندگی نسل امروز همه آن صنایع و حرف به طاق نیسان سپرده شد. سابقه آموزش به سبک کلاسیک در این طایفه و به حدود سال‌های قبل از ۱۳۵۰ برمی‌گردد ولی نخستین

فضای آموزشی که به سبک امروزی در آن به آموزش دانش آموزان می‌پرداختند برمی‌گردد. در سال ۱۳۵۰ هجری شمسی در زمینی که توسط واقف مرحوم آن جناب آقای حاج رحمت‌الله غلامعلی تبار اهدا شد بنا گردید و تاکنون تحصیل کرده‌های زیادی تا مقاطع تحصیلات عالیه و تكمیلی به عرصه‌ی علمی کشور تحويل داده است و در کنار این مدرسه‌ای به نام امامزاده رضا (ع) در روستایی به همین نام «شاهزاده رضا» بنا گردید که دارای همان قدرت‌می باشد و تعداد کثیری از تحصیل کرده‌های این طایفه در این مدرسه به تحصیل اشتغال داشته‌اند که هم اکنون در مراکز آموزشی، علمی و تحقیقاتی کشور مشغول فعالیت هستند. لازم به توضیح است به جرأت می‌توان گفت که بیش از ۹۹٪ از افراد این طایفه دارای سواد عمومی خواندن و نوشتن هستند که از این درصد حدود ۵٪ دارای سواد قدیمی و مکتب‌خانه‌ای و مابقی دارای سواد امروزی و کلاسیک مدرسه‌ای هستند از مجموع تحصیل کرده‌های این طایفه تقریباً ۲٪ دارای تحصیلات تکمیلی و معادل آن در رشته‌های مختلف، ۱۵٪ دارای تحصیلات در مقطع کارشناسی و کاردانی و معادل آن و الباقی در سطوح مختلف تحصیل کرده‌اند.





◊ طایفه‌ی فته (فتح تبار) فیروز جایی ◊

■ محقق: علیرضا فتح تبار فیروز جایی (کارشناسی ارشد ریاضی)

من از نوشتہ‌های آقای فتح تبار دریافتم که درباره ریشه طایفه فتح تبارها اجماع نظر وجود ندارد. عده‌ای از بزرگان، یا تعدادی از علمای فیروزجاه گویند از آنجا که بنابر روایتی حاکمی به اسم فیروزشاه در دامنه قله سیاه پل پایگاه داشته (قلعه‌ای که اثر آن هنوز باقی است) وقتی فیروزشاه ازورود حاجی شیخ موسی به منطقه فیروزجاه (ممرز چشم) مطلع می‌شود بنابر دلایلی که شاید مهمترین دلیل عدالت و درستگاری این شیخ باشد، منطقه فیروزجاه و منطقه پیلاقی که امروزه بنام حاجی شیخ شیخ موسی است را، به ایشان می‌بخشدند و شیخ بزرگ آنها همین هدیه شاه را وقف عمومی می‌نماید و شاید برای اولین بار این طایفه (فتح) به همراه حاجی شیخ موسی در فیروزجاه ساکن می‌شوند و شاید هم لقب (فتح) از گشودن یا آباد کردن این منطقه توسط همین طایفه باشد.

البته فتح یعنی همان گشاینده و احتمالاً آباد کردن یا حل مشکل یا پیروز شدن یک گروه برگروه دیگر و برقراری صلح و آرامش، (برای لقب فته معنی لغتی خاصی پیدا نکردم اما از بزرگان طایفه‌های دیگر و طایفه‌ی فته، اکثربت آنان طایفه فته را در فیروزجاه و بندپی طایفه‌ای صبور و آرام، در عین حال مستعد و باهوش می‌پندارند) یا عده‌ای از بزرگان فتح تبار بیان می‌کنند که جدمان (اولین نسل) فتحعلی بوده و نیاکان به پاس نام ایشان و جهت اینکه نام جدمان (نسل شان) برای همیشه تاریخ زنده بماند فامیلی خود را بر طبق نام او انتخاب کردند. و تعدادی هم بیان می‌کنند که بین سه برادر (سه گروه) در گیری رخ میدهد، و شخصی که طایفه‌ی فته (فتح تبار) از نسل او می‌باشند بر دو برادر (گروه) دیگر پیروز می‌شود و با فتح و پیروزی آرامش بین آنها برقرار می‌شود. یا به اصطلاح فته (فتح) گرفتندو آرام شدن دو عده‌ای هم اشاره به رشادت‌ها و جوانمردی‌ها و پهلوانی‌های این طایفه در میان اقوام دوران قدیم دارند که گویا همانطور که گویند پهلوانان این طایفه زیانزد خاص و عام بوده‌اند. ضمناً همه‌ی این نوشتہ‌ها به صورت سینه به سینه و شفاهی بوده و سند مکتوب در دست نیست و احتمالاً (حداقل) یکی از این گفته‌های بزرگان و علماء درست می‌باشد.

از طایفه فتح تبار شجرنامه مکتوب و مستندی در دست نمی‌باشد، بلکه اطلاعات بصورت سینه به سینه به نسل فعلی انتقال یافته است. فتح تبارها تیره‌ای از ایل بزرگ فیروزجایی می‌باشند و بنابر دلایل اعتقاد دارند که زادگاه اولیه اجدادشان در فیروزجاه و بیلاق حاجی شیخ موسی بوده، شاید بنابر دلایل زیر باشد:

- ۱- چشم‌های در پایین محله فیروزجاه معروف به فته (فتحه) چشم‌ه وجود دارد.
- ۲- دریازسازی مقبره حاجی شیخ موسی سنگ قبری پیدا شده که فتح تبار یا فته روی آن نوشته

بود (دلیل دوم از گفته‌های بومیان است و سند مکتوبی ندیدم).

احتمالاً دو مورد فوق دلایل خوبی باشد و براساس گفته‌های بعضی از علمای فیروزجاه، احتمالاً اولین طایفه‌ی بودند که پیرو حاج شیخ موسی شدند و گویند که فتح تبارها از فیروزجایی‌های اصیل بوده اند و اگر گوییم که اولین طایفه فیروزجایی، گفته‌ها بودند سخنی به گزار نگفتم، هر چند در حال حاضر عده‌ای بنا به دلایلی فامیلی خودشان را تغییر دادند با این حال فتح تبارهایک طایفه بزرگ و پر جمعیت می‌باشند. از جمله می‌توان به فامیلی‌هایی هم چون، فیروزی مهر، رمضانی، رستمی، بهروزی‌فر، فتاحی‌فر، شیرافکن، هیشاده، خیره‌دست، انصاریان، شهریاری، روحی، تونه، فتحی، پیوند، همایونی، نازک‌تبار... اشاره کرد که در اصل فتح تبار می‌باشند که در اکثر نقاط استان مازندران زندگی می‌کنند. البته، از ۲۰۰ یا ۱۵۰ سال اخیر محل سکونت بیشتر این طایفه، منطقه قشلاقی (مازرون) طایفه فتح تبار (فتحه) را کلاگروسیولیم و باورا بوده و هست (مثلاً در بعضی از سندها، نوشته سیولیم علی آقا احتمالاً همان مرحوم حاج علی اقای فتح تبار باشد یا باورای احمد که مرحوم مشهدی احمد فتح تبار می‌باشد) و منطقه‌ییلاقی این طایفه سنگلپا می‌باشد که در فصل بهار و تابستان در ییلاق سنگلپا که شامل حدوداً ۷۵ الی ۸۰ خانوار بوده و در چند محله به نام‌های: سنگلپا که دارای یک حسینیه و حدوداً ۶۰ خانوار می‌باشد، شهر و بیرون حدود ۸ خانوار، رخت شورون حدود ۱۰ خانوار، چته پشت که حدود ۸ خانوار هستند و بیشتر اسدیهها و فیروزپورها سکونت دارند که آرایی هستند.

فتح تبار از طایفه‌های متدين، غیور، دلسوز، مهمانواز و سخت کوش بوده و عموماً پیشه دامداری و کشاورزی دارند. و در نوع پوشش زنان و مردان مانند دیگر طایفه فیروزجایی لباس خاص خود داشته‌اند (البته امروزه همانند دیگر طایفه‌ها تغییر کرده است). طایفه فتح تبار در آداب و رسوم جشن‌ها مثل عروسی‌ها هنوز حالت سنتی را حفظ نموده‌اند و مراسم عزاداری این طایفه همانند دیگر طوایف فیروزجایی و منطقه می‌باشند و شاید تفاوت‌های جزئی با طوایف دیگر دارند ولی از دیدگاه کلی شبهات‌ها با دیگر طوایف بسیار مشهود و ملموس بوده و هست و در زیر اشاره به چند بیت می‌کنم نشانگر اعتقادات طایفه فیروزجایی و به تبع آن طایفه فتح تبار فیروزجایی می‌باشد.

شما شاهد هستنی از کوه تا مازرون
پرچائی زن و مرد همه اهل کار
مرد، مرد چرم و شله کردنای پشکار
پرچائی کیجا کرده سبز پیزرن

تمام زندگی قشنگ پرجائیون
آتی کشاورز آتی مالدار
روز شو همه بینه مشغول کار
سِرخ چمه کرده وقتی بیبوزن



در بین این طایفه نیز همانند دیگر طوایف فیروزجایی مخصوصاً قدیمی‌ها، ماهای باستانی تبری (تبرستان) مرسوم است. ماهات سال تبرستانی سی روز بود که پنج روز کمبود سال (اضافه بر ۳۶۰ روز) را «پیتک» می‌نامیدند و نام تبری ماههای آن عبارت است از:

فصل بهار: ارکه ماه = فروردین ده ماه(دیماه) = اردبیلهشت و همنه ماه = خرداد.

فصل تابستان: ایده ماه = تیر سیاه ماه = مرداد کرچه ماه = شهریور.

فصل پاییز: هرمah = مهر تیرماه = آبان مرداد ماه = آذر.

فصل زمستان: شههونه ماه(شروعینه ماه) = دی میرماه = بهمن اونه ماه = اسفند

از جمله جاهایی که اکثر قریب به اتفاق فتح تبارها در آنجا سکونت‌دارند می‌توان به دهستان فیروزجاه زادگاه اصلی این طایفه نام برد. اما در حال حاضر فقط چهار الی پنج حانوار در دهستان فیروزجاه ثابت سکونت دارند، و بقیه در روستاهای فیروزجاه سیار از جمله روستای سیولیم واقع در شهرستان بابل بخش بندپی شرقی، شاید بتوان گفت وطن اصلی این طایفه و جزء روستایی است که تمام ساکنین آنرا طایفه فتح تبار تشکیل می‌دهند و ریشه اکثر آنها به این روستا بر می‌گردد. باورا هم از معدود روستایی است که همه ساکنین آن فتح تبار می‌باشند. کلاگر سرا هم اکثراً فتح تبار هستند، و از مکان‌های دیگر می‌توان به فیروزآباد از شهرستان فریدنکنار، نفت چال از توابع بابلسر، کتن غربی از شهرستان بابل، فرامرزکلاه از توابع شیرگاه، چالی سوادکوه یکی از دهستان شیرگاه، کلیج خیل از منطقه شیرگاه، چاکسر از توابع شیرگاه، درازکلا، شیردارکلا، برنجستانک از توابع قائم‌شهر، زیرآب را نام برد و عده‌ای هم در قائم‌شهر، فرح‌آباد ساری، بندپی غربی و گرجی آباد بابل به صورت پراکنده زندگی می‌کنند.

این طایفه نیز همانند تمام طایفه‌ها از اجتماع منسجم برخوردار بوده است که برای حل مشکلات در درون خودشان و هم چنین با طوایف دیگر بارویکرد کدخدامنشانه مواجه بوده است. از بزرگان این طایفه می‌توان کسانی هم چون عباس فتح تبار معروف به عباس بابا قریب به ۱۵۰ سال پیش، حاج علی آقا فتح تبار قریب به ۱۰۰ سال پیش که نوه عباس بابا بودند، علی ماندگار فرزند تیمور، مشهدی کریم فرزند ابراهیم، حاج علی گدا فتح تبار فرزند قاسم (اگر بگوییم که اکثر افراد باسواد این طایفه به نوعی مدیون این مرحوم هستند سخنی اضافه نگفتم زیرا ایشان بجهای نداشته اند اما شاید اولین باری که مدرسه فک توسط مرحوم حاج رزاق عباسی (خیر آن منطقه) تاسیس شد ایشان عضو انجمن اولیاء ومربیان بودند که نماینده این طایفه بودند، مشهدی احمد و حاج رمضانعلی فتح تبار فرزند رستم علی، مشهدی شهباز فتح تبار فرزند غلامحسین، حاج ذوالفارق فتح تبار فرزند گرجی، مشهدی حیدر و حاج میرزا فتح تبار فرزند علی ماندگار و نعمت فتح تبار فرزند گل آقا (که از شکارچیان معروف طایفه فیروزجایی وفتح تبارها بودند) از بزرگان این طایفه هستند. یاد و خاطره شهید منتب

به طایفه فتح تبار، شهید روح الله رمضانی فرزند حاج میران رمضانی که در سانحه هواپیمایی ۱۳۸۵/۹/۶ به درجه رفیع شهادت نایل گشته اند این شهید عزیز متولد شهرستان قائم شهر بوده و آرامگاه شهید هم در همان شهرستان قائم شهر می باشد و دیگر بزرگان این طایفه که ذکر تمامی آنها از حوصله این نوشتار خارج میباشد.

گویا این طایفه همانطور که از نامش بر می آید روحیه پهلوانی داشتند از جمله آن می توان به جعفر و فرزندش ملا آقا فتح تبار و حیدر فتح تبار پهلوان کشتی و قهرمان چندین دوره پی در پی کشته رقابتی بین بندپی از شهرستان بابل و سواد کوه در منطقه بیلاقی امام زاده حسن سواده کوه بود که پهلوانی ها و رشادت های ایشان زبانزد خاص و عام در این میادین بوده است.

به گفته های بزرگان قبل از تاسیس مدرسه، این طایفه هم برای آموزش به مکتب خانه میرفتند اما بعد از اینکه اولین مدرسه ابتدایی در روستای فک توسط مرحوم حاج رزاق عباسی دایر شد خیلی از بچه های این طایفه در این مدرسه تحصیلات ابتدایی را گذراندند و از آن طریق تعدادی به تحصیلات عالیه راه یافتند که شاید در آن زمان اولین نفر تحصیلات عالیه در این طایفه بوده باشد که از منطقه فیروز جاه سیار و ثابت (روستای سیولیم) وارد دانشگاه شد اما بعد از یک توقف کوتاهی در تحصیل کرده های این طایفه اتفاق افتاد ولی مجدداً از سال ۱۳۶۹ به بعد جوانان این طایفه دوباره در خشن علیمی داشته و با رتبه های عالی وارد دانشگاه شدند که از جمله میتوان به دکتر غلامحسین فتحتبار که نفر سوم کنکور ارشد ریاضی دانشگاه صنعتی شریف بوده و هم اکنون عضو هیئت علمی و مدیر گروه ریاضی دانشکده علوم دانشگاه کاشان میباشد، دکتر محمود بهروزی فرع عضوهیئت علمی دانشگاه صنعتی بابل و آقای کاظم فتح تبار که نفر ششم کنکور ارشد ورودی ۱۳۸۸ برنامه ریزی آموزشی دانشگاه تهران میباشد، و همچنین خانواده ای آقای عبدال... فتح تبار فیروز جایی ساکن فیروز جاه ثابت که تمام فرزندانش دارای تحصیلات عالیه از دانشگاه های معتبر هستند. تحصیل کرده های دیگر طایفه فتحتبار که ذکر نام آنها از حوصله ای این نوشتار خارج است (اگرچه نتوانستم همه طایفه فتح تبار را خوب معرفی کنم از همه فامیلان (طایفه) خودم عذرخواهی می کنم).

در پایان، از همه ای کسانی که در معرفی طایفه فتح تبار با این جانب همکاری کرده اند از جمله کربلایی محمد دیار، کربلایی داداشقلی، حاج شیخ علی، حاج علی مدد، دکتر غلامحسین، کاظم، رمضان، عیسی (فرزنده حاج شیخعلی)، مهدی (فرزنده علی مردان) و مرتضی فتح تبار فیروز جایی صمیمانه تشکر میکنم.





◊ طایفه‌ی فیروز جایان ◊

■ محقق: احسان فیروز جایان (کارشناسی عربی دبیر بر جسته بندپی)

«استاد چال» نام کوهی است که پایین تراز تکیه چال و بالاتر از بیلاقات بندپی واقع است و اهالی آنجا معروف به استاد چالی یا ترتیبار هستند. (البته عده‌ای استارا نوعی گیاه دانند که در آن منطقه فراوان بود به آنجا استاد چال نام نهادند). اساساً طایفه گرایی، در بندپی بدلیل وجود نداشتن شناسنامه، برای افراد آن زمان لازم بود تا همدیگر را بشناسند و چون شناسنامه‌ای در کار نبود، نام خانوادگی یا شهرت برای افراد وجود نداشت و مردم، یکدیگر را بعنایم طایفه‌ی مناسب به آن می‌شناختند.

بنابه گفته‌ی بزرگان و قدیمی‌ها در باب نامگذاری طایفه‌ی ترتیبار گفته‌هایی که آنها ظرف آبی که بر سر می‌گرفتند، می‌ریخت و خیس می‌شدند (البته یکی از نماد مردم بندپی، اورگان آب با سر بود) و یا اینکه آنان در واگذاری و بخشش اموال و املاک به صورت رایگان به دیگران دریغ نمی‌کردند و یا اینکه خانه، باغها و املاک را در «استاد چال» رها کردند و به جاهای دیگر هجرت نمودند، به ترتیبار ملقب شدند.

جهدی این طایفه، مشهدی جانی از استاد چال به پاریجان رفت و گلعلی و نورمحمد به لهه و خاک سرسی رفتند که الان مشهور به نورمحمد پیت کت است و اکنون در اختیار جهاد کشاورزی است. منطقه «پرتاس» جده مشهدی جانی در مندرکا، جاده گلیران بود که اکنون در اختیار ذبیح الله داداشی است.

مازرون در «نانارک سر» نزدیک «بولک»، جاده فیروز جاه به سمت شرق و همچنین «تریکبن» و «دنگ چال» نزدیک کمانچوسر به طرف غرب است. اما سکونت اصلی آنها «سه رنگ پا» نزدیک «چا سر کا» است. محمد مهدی فرزند جانی از «چا سر کا» به گلوگاه آمد. محمدمهدی بعد از حدود ۷ روز آباد کردن این مکان یعنی از «اودنگ سر» تا مرز «سِرسِم» در اینجا خانه‌ی چوبی ساخته است و ساکن اینجا گردید.

فرزندان گلعلی در «سیبرون» و «آخمن» و «حیدر کلا»^۱ بابل ساکن گردید.

فرزندان باباخان سابقاً در بندپی غربی و بعدها در پوستکلا و اکنون در حیدر کلای بابل سکونت دارند. از خلق و خوی استاد چالی این است که مهمان پذیر، مهربان، دستگیر بیچارگان و محرومان بوده‌اند و مخصوصاً سادات را در خانه‌های خود در ماههای رمضان و محرم جا و غذا می‌دادند و احترام خاصی نسبت به آنها داشتند. از جمله پهلوانان این طایفه حسین‌جان عسگری فیروز جائی و پهلوان حسین‌جان خدا بخشی که فامیل مادری طایفه بودند، می‌توان نام برد که شجاعت و پهلوانی شان

زبانزد خاص و عام است.

شغل مردم این طایفه، اغلب دامداری و چوپانی بود. اما مشهدی جانی که قرآن سواد و اهل درس و مکتب بود. لیکن امروزه به دامداری و باغداری و کشاورزی و کارمندی دولت مشغول هستند. مشهدی احمد فرزند محمد مهدی حدود ۳۰ سال کدخدایی محل گلوگاه را بر عهده داشت که غیر از او، میرزا محمد جان محمدزاده و میرزا آقا عموم محمدزاده از طایفه دیگر که خدای گلوگاه بوده اند.

آنجه از بزرگان آنها به اختصار می‌توان نام برد چنین است؛ جان محمد، مشهدی جانی، گلعلی، مشهدی جانی، محمد مهدی، محمد علی، نور محمد و باباخان، علی ماندگار، خانعلی، شکرالله، حبیب‌الله (۱۳۰۵) که این گروه به فیروزجاییان شهرت دارند، فرزندان احمد که به مهدی‌نیا شهرت دارند، فرزندان قنبر نیز به باب جانی مشهور و ساکن حیدر کلاه استند، فرزندان علی ماندگار که شهرت نور فیروزجایی دارند، جانعلی (بازو دراز) و شکرالله ... هستند. این طایفه به نامهای فیروزجاییان، مهدی‌نیا، نور فیروزجایی، بازو دراز، با خویش و باباجانی ... شهرت دارند.

◊ فیروزجاییان ۲ ◊

قابل ذکر است که گروهی از تبار فیروزجاییان هستند که از نوه و نتیجه‌های نسب پدری یعنی آخوند ملا علی فیروزجاییان و نسب مادری شان یعنی، آیت... شیخ محمد احمدی فیروزجایی هستند. آنها یکی از تبارهای کوچک بندهی را تشکیل می‌دهند که به اعتبار حاج شیخ موسی لقب فیروزجاییان را دارند. شیخ محمود فیروزجاییان متذکر می‌شود که آنها شاخه‌ای از حیدری هستند و از جهت نسبی ارتباطی با طایفه کیانی، فیروزی و فیروزجاییان نام برد در بالا ندارند. جز اینکه به اعتبار حاج شیخ موسی و فیروزجاه، جدشان آخوند، در هنگام تهییه شناسنامه لقب فیروزجاییان به آنها داده شد. از قدیمی‌ترین شخصیتی که نام می‌برده می‌شود؛ باباجان، آخوند ملا عباسعلی، ملا علی و ملا ابراهیم است. لقب بیشتر آنها آخوند بود. از شخصیت‌های برجسته علمی امروزه آنها مرحوم عباس علی فیروزجاییان، که زمانی معاون آموزشی اداره کل آموزش و پرورش مازندران بود و امروزه مدرسه نمونه دولتی بندهی (ادملا) به نام اوست. امید است که همه طوابیف در ارائه سرگذشت‌شان با نویسنده‌گان و مولفان همکاری داشته باشند.





◊ طایفه‌ی فیروزمندی ◊ ■ راوی : حاج علی فیروزمندی (حاج آقا)

برداشت من از سخنان آقا فیروزمندی چنین است که فیروزمندی، یکی از طایفه‌ی که به نوعی با طایفه حاجی تبار، حاجی‌زاده و عابدی نسبت نزدیک دارند. اما چون در باب طایفه‌های دیگر سخن گفته می‌شود، بسیار مختصر خواهیم کرد و سخن را به طایفه‌ی فیروزمندی اختصاص می‌دهیم. در این طایفه‌ی سه گانه به ناچار باید از ملاصداق و به ملاعلی و به نجف و در نهایت به صادق مشهور به حاجی ملا اشاره نمود و که متأسفانه کمتر آثار و اخبلو از ایشان داریم. تنها بزرگان این طایفه که الان در قید حیات هستند به وجود حاج آقا جان فیروزجایی که تقریباً ۱۵۰ سال قبل زندگی می‌کرد اشاره می‌کنند. گفته شده که وی در شیخ موسی دفن شده و بعد از جنازه وی را به نجف منتقل دادند. از فرزندان او ظاهر حاج مهدی قلی (طایفه حاجی‌زاده) و حاج رستمعلی دارای سه همسر بود: آقا ماندگار از فرزندان همسر اول بود و وی نیز سه همسر داشت که از همسر اول حاج محمدعلی و حاج محمدآقا فیروزمندی و از همسر دوم مرحوم کلبی ستار و اسفندیار فیروزمندی و از همسر سوم بختیار فیروزمندی (نجار) بوده است و فرزند دیگر آقا رضا از فرزندان همسر دوم حاج رستمعلی که فرزندانش شیخ غلامرضا، حاج غلامعلی و علیرضا (فاتح شده) را داریم و از همسر سوم حاج رستمعلی که ۴ فرزند داشت به نام‌های حاج آقا بالا، خسرو، حاجی جان آقا و حاج محسن که همگی از نسل حاج آقا جان فیروزجایی بودند. چون همگی از نسل حاج آقا جان بودند به آنها لقب فیروزمندی دادند. منطقه‌ی ییلاقی آنها کرلوی بن، کرروار و اتاق سی است و همچنین هلی بن و اتنی مون است. ولی یشلاق آنها ضمن پراکندگی در جنگلهایی چون مرزکن، گرمستان به روستاهای پایین دست چون فیروزآباد فریدونکنار، ارکا، جنید قائم‌شهر و بعضًا در تهران هستند. طایفه‌ی فیروزمندی مردمانی شجاع، دلیر، نترس، آرام و ساکت بودند. گاه در اختلافات قبیله‌ای، آنها نقش میانجی را بازی می‌کردند در بینشان شکار چیان ماهری بودند چون حاجی جان آقا فیروزمندی و افرادی چون ماندگار، نویسنده و میرزا بودند. حاج رستمعلی در بینشان مردمی ریش سفیدی بود که با عنایت الله سلطان پدر حاج فیروزی روابط نزدیکی داشت. شهیدایوب فیروزمندی (ناریوران) فرزند حاج خسرو فیروزمندی از شهیدان سرافراز این طایفه است.



◊ طایفه فتاحی ◊

■ راوی: حاج بیژن فتاحی از نوادگان مهدی قلی (دبیر فنی متولد ۱۳۳۵)

گفته‌های فتاحی حاکی از این است که یکی از طوائف متین و مشهور بندپی طایفه فتاحی هستند اولین شخصی که آنها به عنوان جد فتاحی‌ها از ابیاد می‌کنند اللهداد است که زیر مجموعه‌ی طایفه بتيار می‌باشند که کل طایفه بتيار از کجور نور هستند (که در جای خود بحث خواهد شد). بعد از اللهداد، به فتاح برمی‌خوریم که نسل‌های بعدی به سبب این جد بزرگ، فتاحی نامیده شدند. بعد از فتاحی، مهدی قلی (متوفی ۱۳۳۷) و علی‌اکبر که همگی از بزرگان فتاحی هستند. آنها همانند دیگر طوائف بندپی دارای بیلاق و یشلاق هستند. بیلاق آنها پایین‌تر از شالینگ چال است که حدود ۶۰ تا ۷۰ خانوارند. یشلاق آنها (احمد‌کلا، امیرده، آزادگان، درودبار، بابل، تهران، دماوند و حتی قائم شهر هستند. این پراکنده‌گی به خاطر سه برادر اللهداد بود.

www.tabarestan.info

همان طور که گفتیم، فتاحی طایفه‌ای از بtierان هستند. شاید بtierان هم در معنی انسان‌های سخت کوش و مبارز بودند. از آنجایی که در تمرین و رام کردن اسب‌ها حرف اول را می‌زندند. اجداد طایفه‌ی بtierان دارندگان اسب‌های خوب و فروشنده آن بودند. شغل طایفه‌ی فتاحی دامداری و کشاورزی هم چنین دنگ سر و آسیاب بود که کار سختی بود احمد‌کلا ۳ آسیاب بزرگ داشت که مهدی قلی به سبب قدرت و توانایی بدنی زیاد به این منطقه آمد. مهدی قلی بعد از اللهداد و فتاحی، جایگاه بلندی داشت وی مشاور حاج فیروزی، عمران پور و شاهرخی (محمد محمود آقا) بود. دارای سواد فقهی و دینی بود علمای وقت با او در مسائل شرعی تبادل نظر می‌کردند امروزه بیش از ۱۰۰ خانوار وجود دارند. طایفه‌ی فتاحی به فامیلی‌هایی چون فتاحی، فتاحی‌زاده، محمدی، طاهری، اکبرزاده و اکبرتبار هستند. شهید علی فتاحی فرزند علی اکبر که ظاهراً دانشجوی پزشکی بوده جان خویش را برای این سرزمهین داد.





◊ طایفه‌ی کبود تبار (کهو تبار) ◊

■ محقق: عباسعلی ابراهیمی (کبود تبار فیروزجایی) کارشناسی ارشد ریاضی و محققی خوش ذوق و با اطلاع

طایفه فیروزجایی (پرجایی) یکی از گسترده‌ترین طایفه‌های مشهور بندپی می‌باشد. کمتر کسی است که امروزه نام این طایفه بزرگ را نشنیده باشد و یا آوازه آن از نزدیک و یا دور به گوشش نخورده باشد. علت شهرت این طایفه در میان مردمان بندپی به خاطر تنوع تبارهای مختلف و خلوص و اعتقادات معنوی ناب و خاص به اهل بیت (ع) و شهادت‌های علمی و اخلاقی و فرهنگی و کارکشتگی و تبحر بزرگان بوده است. بزرگترین افتخار و مداراً این طایفه منتبه بودن به پیر و مرادشان حضرت حاج شیخ موسی (ره) می‌باشد و از دیر باز این طایفه ارادت قلبی ^{لهم} بهاین بزرگوار و حضرت امامزاده عبدالله (ع) داشته‌اند. وجود خصوص و فروتنی در ذات تک این طایفه نشان از درس آموختگی از محضر پیر و مراد خویش حاج شیخ موسی می‌باشد که خود در کنار قبر و زیر پای حضرت امامزاده عبدالله (ع) مدفون شده است و از او این بصیرت معنوی را به ارث برده‌اند. آنقدر این طایفه محترم و بزرگ بوده‌اند که هر کسی از جایی مهاجرت می‌کرد و به دامن این طایفه پناه می‌آورد اول کار خودش را فیروزجایی (پرجایی) خطاب می‌کرد و حتی حاضر بود در شناسنامه خود فیروزجای ثبت کند. و طوابیف دیگری که در مجاورت این طایفه می‌زیستند به یقین اخلاص و نوع دوستی و مهر و محبت آن‌ها را لمس می‌نموده‌اند. طایفه فیروزجایی متشکل از چندین تبار بزرگ و کوچک می‌باشد که در کتب و مقالات مختلف از آن‌ها نام برده شد. یکی از این تبارها کهو تبار (کبودتبار) می‌باشد. جداین تبار مرحوم مشهدی عبدالله فرزند کربلایی حسینعلی (قبل حسنعلی) فرزند مشهدی علی‌جان (جانعلی) می‌باشد که از زمان حیات مشهدی عبدالله، کبودتبار شهرت یافت. در باب علت نام‌گذاری باید گفت که مشهدی عبدالله زنی داشت به نام همینه (همینه خاتون) که بعضاً می‌گویند با او نسبت هم داشت. همینه زن خوبی بود و در پاک دامنی مشهور بود و قسمتی از صورت و بدنش به رنگ کبود (نیلی یا کهو) بود و به علت همین شهرتش به مشهدی عبدالله، کهو لقب داده‌اند. و از آن جا کبودتبارها (از نسب مادری) بهاین نام مشهور شده‌اند.

مشهدی عبدالله آدمی‌بایمان، معتقد و با خدایی بود. در خلوص و خصوص و اعتقادات نیز در میان همنوعان وقت خود شهرت داشت. او صاحب مال و منال زیادی بود و املاک زیادی داشت و کار او دامداری بود. محل زندگی او در منطقه قشلاقی بلکران (امروز روستایی به همین نام در جوار بارگاه شاهزاده رضا می‌باشد) بود. و منطقه‌ییلاقی سکونت او سرکوه کریوش، پرتاس باوث سره و پیلو

دارکیمون بود که اکنون نسل او در این مکان‌ها زندگی می‌کنند.

مشهدی عبدالله دو بار ازدواج کرد. زن اول او همینه (هیمنه) نام داشت که صاحب سه فرزند بود دو پسر و یک دختر. پسران او عموماً و ذبیح الله و دخترش عمه نام داشت. عبدالله بنا به دلایلی به منطقه سواد کوه و به امامزاده عبدالحق مهاجرت می‌کند و مدت مديدة در آن جا می‌ماند و سرانجام همینه از دنیا می‌رود و همان جا او را دفن می‌کند و برای مدتی در آن جا به سختی زندگی می‌کند و به ناقچار برادران او، ایشان را به بلکران بر می‌گردانند و او با دختری به نام مارجان (مرجان) ازدواج می‌کند که حاصل این ازدواج شیخ پسر و دو دختر بود. پسران مارجان، ابراهیم، حسن، رمضان، احمد، نجف و ملاحیدر و دخترانش لیلا، گلزاره، مرضیه و رقیه نام داشتند.

طایفه کبودتبار به نقلی با دو طایفه غلامعلی تبار از ناحیه پدری و طایفه داغمه چی از ناحیه مادری نسبت دارند. عمه که دختر مشهدی عبدالله بود با طایفه داغمه چی وصلت می‌کند و حاج غلامعلی که جد غلامعلی تباره است (طایفه چلخون) با عبدالله براحت بود. (به نقلی عمومی مشهدی عبدالله بوده اند)

کریوش که مرتع بیلاقی (سرکوه) مشهدی عبدالله بود، ایشان آن را خریداری نموده‌اند. این مرتع بیست و چهار من قدمی بود که دوازده من آن وقف تکیه پیر علم بابل که متولی آن خاندان بیکانی بابل بودند و دوازده من دیگر آن را مشهدی عبدالله خرید. به غیر از کریوش، سرکوه یک مرتع پرتاس به نام بائو سره و یک مرتع پیلو به نام دارکیمون داشت. مرتع و استنگاه قشلاقی آن بلکران (بلکرون) بود که این مرتع به نوعی در جوار بارگاه ملکوتی حضرت شاهزاده رضا (ع) قرار گرفته است. اسکان قشلاقی طایفه کبود تبار از دیر باز در همین مرتع بوده است و اکنون روستای تقریباً بزرگی شده است و وارثین فرزندان و نوه‌های مشهدی عبدالله همچنان بخش‌هایی از این املاک را دارند که مورد بهره‌داری می‌باشد.

مشهدی عبدالله دامدار بود و همان طور که اشاره شد صاحب ملک و املاک بود و فرزندان او نیز کار دامداری را ادامه داده‌اند و خودشان نیز صاحب املاک و مرتع زیادی شده‌اند که بعداً هر کدام مرتع زیادی خریداری کرده اند و به گسترش جا و مکان برای خودشان پرداخته‌اند و بعضی از آن‌ها به مناطق و جاهای دیگر مهاجرت نموده‌اند. تعدادی از آن‌ها در صنعت چوب و ساختمان تبحر خاص داشته‌اند. زنان طایفه کبودتبار هم مانند مردان شان زنان مؤمنه و خداجو و معتقد و سخت کوش و در پاییندی به اصول و مبانی دینی استوار بوده‌اند. (مرحومه ننه کبریا همسر ابراهیم پسر مشهدی عبدالله که از طایفه «بائو چالرز» بوده که اهل قرآن بود و نقل است که ایشان حافظ کل قرآن بوده اند). آن‌ها در کنار مردان خود به شغل خانه داری و دامداری مشغول بوده‌اند. نیازهای مصرفی خود را از لحاظ پوشش، خوراک و... برآورده می‌کردنند. غالب زنان این طایفه بافته بوده‌اند و پارچه‌های



کرباس، پشمی، ابریشمی و انواع جاجیم‌ها و گلیچ‌ها و چادر شب می‌بافتند. علاوه بر تأمین مایحتاج خود، مزاد بر مصرف را به فروش می‌رساندند و از این را امرار معاش می‌کردند. یکی از راههای شناخت قبایل و طوایف از لحاظ فرهنگی و اجتماعی طرز پوشش آن هاست. کلیه طایفه‌های بندپی (فیروزجایی و غیر فیروزجایی) در گذشته از نظر پوشش تقریباً یکسان بوده‌اند. یکی از علت آن می‌تواند طرز تهیه و تولید پارچه مورد نیاز باشد و علت دیگر دوخت آن. اغلب چون پارچه‌ها خودشان تولید می‌کردند و می‌بافتند لذا در دوخت آن هم از خیاطهای بومی استفاده می‌کردند. لذا پوششی یکسان داشته‌اند. مردان طایفه کبودتبار پیراهن سفید از جنس کرباس، چلوار و با تنرون، کت و شلوار از جنس پارچه‌های پشمی به نام چوخا شلوار (که شلوار آن تقریباً به شکل شلوارهای کردی امروزی با کمی تغییرات دوخته می‌شد) و غالباً از یک کلاه نمدی استفاده می‌کردند و زنان این طایفه دختران از لباس‌های خاص خودش که می‌توانست از جنس‌های مختلف مانند کرباس، ابریشم و یا نخی باشد می‌پوشیدند که رنگ غالب آن‌ها سبز بود با دامن چین‌دار و برای روسربی و شلوار از رنگ سفید یا رنگی استفاده می‌کردند، ولی شاخصه خانم‌ها و زنان این طایفه از لحاظ پوشش پیراهن قرمز با دامن چین‌دار و شلوار و روسربی سفید بود. آن چه جالب بود این که در پوشش تعصب عجیبی وجود داشت مخصوصاً به زیارت پیر و مراد خودشان حاج شیخ موسی (ره) می‌رفتد هرگز غیر از آن چه سنت بود نمی‌پوشیدند.

پیدا کردن شغل و توسعه آن و کاریابی یکی عمده‌ترین دلیل پراکنده شدن افرادیک جامعه می‌باشد. در جامعه طایفه‌ای به علت گسترش سطح جمعیتی و نیاز به شغل و کار معمولاً به نواحی مختلف کوچ می‌کنند و این کوچ کردن باعث پراکنده شدن آن‌ها می‌شود. طایفه کبودتبار برهمین اساس به مناطق مختلف شهرستان، استان و حتی کشور پراکنده شدن و این پراکنگی باعث شد که بعضی افراد این طایفه فامیلی خودشان را تغییر دهند. ولی غالب این طایفه با نام کبودتبار، کبودتبار فیروزجایی، کبودفیروزجایی و کبودی فیروزجایی معروفند و در همین نام مانده‌اند. ولی تعدادی افراد این طایفه بنابر دلایل مختلف تغییر نام خانوادگی داده‌اند و تحقیقاتی انجام شد آن‌ها بیشتر خارج از منطقه سکونت جدشان زندگی می‌کنند. از جمله این افراد از این طایفه وارسته و مومن خانواده‌های، ابراهیمی، بر جاسی (بر جانی، طاهریان و صمدی فر)، پایش، رامش، پاییش، نجف‌زاده، داموق (داموغ)، امیری اصل، جوادی مقدم، کردتبار، کردتبار فیروزجایی، کردی و ... مشهورند که در سطح منطقه بندپی غربی و بندپی شرقی و شهرستان‌ها زندگی می‌کنند.

این طایفه همچون طوایف دیگر، بزرگان و ریش سفیدان زیادی داشت که بعضی از آن‌ها مشهور بوده اند. از جمله آنها حاج شعبان، حاج حسین، مشهدی علیجان، مشهدی محمد رضا، مشهدی ملا آقا، مشهدی خان آقا و ... که از فرزندان و نوه‌های مشهدی عبدالله بوده اند که در زادگاه خویش بکران

و حومه آن ساكن بوده‌اند. برخی نوه‌های مشهدی عبدالله به بندهای غربی و در حوالی روستای شیاده مهاجرت کرده‌اند که از جمله آن‌ها مشهدی محمدقلی و فرزندان او و استاد آقابزرگ و برادران ایشان بوده‌اند که فرزندان استاد آقا بزرگ به ابراهیمی مشهور می‌باشند. استاد آقابزرگ مهارت خاصی در ساخت و تولید ظروف چوبی داشته‌اند و برخی از محصولات صنایع دستی شان در نوع خود بی‌نظیر بوده‌اند. ایشان خصوصیات اخلاقی عجیبی داشته‌اند و آدمی خوش معاشرت و نوع دوست بوده‌اند و در دستگیری از مستمندان و فقرای نهایت بذل و بخشش داشته‌اند چنان که کسانی از گذشته اورا می‌شناختند همواره به نیکی او را یاد می‌کنند. ایشان برادرزاده‌ای داشته‌اند به نام مشهدی عبدالله که به «عبدالله کهو» در بندهای غربی مشهور بوده‌اند و در روستای دیوا با زنی ازدواج کردند و در همان جا ساکن شده‌اند. شهرت عبدالله کهو به پهلوانی و قدرت بدنی ایشان می‌باشد. کمتر کسی است که در دوران حیات ایشان در آن منطقه می‌زیست ولی او را نشناخته باشد.

طایفه کبودتبار دو شهید بزرگوار تقدیم انقلاب اسلامی نمود. که هر دو شهید در دفاع مقدس به این درجه نایل آمده‌اند. شهید علیرضا (اسحاق) کبودتبار فرزند قلی و شهید غلامحسن کبودتبار فرزند مشهدی خان آقا که هردو شهید فداکار از ثمره پاک خاندان بزرگ کبودتبار می‌باشند.

نیازهای مادی و معنوی انسان او را وادر به مهاجرت می‌کنده‌هاین امر سبب می‌شود که گاهی از زادگاه واقعی خود دور شود و به جاهای دیگر و در غربت به سر برد و در آن جا ادامه زندگی دهد. به همین علت نتوان حسب و نسب واقعی او را یافت. این موضوع می‌تواند دلایل مختلفی داشته باشد. یکی از دلایل می‌تواند عدم ثبت واقعی زندگی باشد و سر گذشت‌ها و شجره‌ها از طریق نقل و قول‌های دیگران و سینه به سینه بیان گردد که بعداً در ثبت آن‌ها دچار تردید خواهند شد. طایفه کبودتبار همین سرگذشت را خواهند داشت. پرس و جو و تحقیقاتی که انجام شد نقل و قول‌های زیادی از گذشته‌این طایفه شده است که برخی عبارتند از:

۱- بعضی‌ها نظر شان این است که این طایفه از نژاد کرد هستند و از کردستان آمده‌اند. دلایل شان هم به‌این خاطر که شغل اصلی‌شان دامداری بوده است.

۲- برخی می‌گویند از نواحی سوادکوه و آلاشت و آن منطقه می‌باشند چرا که منطقه بیلاقی شان در نواحی سوادکوه واقع شده است.

۳- گروهی گفتند که از یک طایفه‌ای به نام اسپک (اسپک) می‌باشند که نشانی از موقعیت مکانی آن‌ها وجود ندارد.

۴- حتی بعضی نقل کرده‌اند که از فیروزجاه ثابت می‌باشند و جدشان مرحوم جانعلی ساکن فیروز جاه بوده اند

اما آن‌چه که اکنون در دست می‌باشد شهرت کبودتبارها از زمان حیات مرحوم مشهدی عبدالله

می باشد و از قبل از او که بودند!؟ و کجا بودند!؟ و به چه معروف بودند!؟ اطلاعی در دست نیست. جا دارد از مهندس محسن کبودتبار معاون وقت فرماندار بابل به جهت همکاری تشکر نماییم.

تبرستان
www.tabarestan.info





◇ کاردگر: (کاردگر)

■ راوی: حاج شعبان محمدزاده کاردگر

ابتدا باید از حسن کاردگر به سبب راهنمایی صادقانه در باب این طایفه تشکر کنم. اما گفته‌های بزرگان این طایفه حاکی از آن بود که طایفه کاردگر آگرچه امروزه تعدادشان شاید قابل ملاحظه نباشد و در پایین سفیدطور زندگی می‌کنند، اما سناد نشان می‌دهد که آنها در گذشته‌های دور دارای نام و نشان و قدرت و شوکت بودند که امروزه شاید آنرا نداشته باشند. اینکه چرا به اینها لقب کاردگر دادند سخن‌ها به نوعی با افسانه آمیخته شده است که بی ارتباط با ساختن کارد نیست که، آنها در این امر تخصص داشتند و با اینکه این طایفه در یک اسطوره تخیلی ^{از تجزعه‌ای برای انجام کاری شاید اند کی دیر نموده} اند که به، آنها کارد نامیده‌اند (برای فهم اسطوره این داستان به بزرگان آنها مراجعه شود).

در باب گذشتگان، آنها اتفاق نظر دارند که حاج محمد کارد ^{برزگترین شخصیت آنها بود} که در حدود دویست سال پیش زندگی می‌کرد. وی سرمایه‌دار بزرگی بود. دارای مال و احشام بسیار فراوانی بود و در منطقه بیلاقی پیرکلوم زندگی می‌کردند که امروزه هیچ سندی هم ندارند. گفته شد هر ساله ظاهراً در پیرکلوم به احترام حاج محمد سه شب شامده‌ی دارند (قابل تحقیق است) و همچنین گفته شد که حاج محمد تکیه کوچک امامزاده حسن را ساخته است (قابل بحث). آنها امروزه نشل و حاج شیخ موسی را بعنوان بیلاق خود می‌دانند. آنها در این بین از شخصیتی به نام اللهوردی کارد نام می‌برند که همسرش خوجه ننه (خدیجه) که از طایفه آرایی بود، ذکر می‌کنند. ظاهراً بعد از حاج محمد شخصیت‌هایی چون شعبان، میرزا، رحمت...، قدرت، حیدرعلی، عباسقلی، حق وردی، اللهوردی، عزت، استاد عموجان، عزیز...، حسن جان، علی مراد، مشهدی بابل، نورا، محمدآقا، رضا آقا، محمود، آیت، اصغر و غیره... نام می‌برند. همچنین آنها اعتقاد دارند که از شخصیت‌های برجسته بعد حاج محمد، حاج رحمت... بود که گفته شد که وی در سن هفت سالگی در پیرکلوم بود (ظاهراً بعضی از کاردگرهای آنجا رفته‌اند). این مطلب را چوپانان نقل می‌کردند. آنها در میان خودشان پهلوانای چون عزت و پرویز کاردگر را داشتند. نباید از هنر این طایفه غافل ماند که در شغل خیاطی و دامپزشکی ویژه اسب و حفاری چاه، تخصص داشتند. گفته شد که خود حاج رحمت در این زمینه مهارت داشت. آنها امروزه بالقب‌هایی چون کارد، کاردگر، محمدزاده کاردگر، محمدی، بابایی، شکری، عزیزی همه با لقب کاردگریا کادر هستند و در پایین سفیدطور، نشل، آمل، بابل، نوشهر، کاشیکلا، لهه و بالا سفیدطور پراکنده هستند. شهیدانی چون علی اصغر بابایی کاردگر از افتخارات این طایفه می‌باشد که تابلوی این عزیز در کنار شهید بهمن رمضان نژاد در ورودی پایین سفیدطور مزین بخش است.



◊ طایفه کوچک تبار ◊

■ راوی: حاج حسن کوچک تبار (۷۷ ساله)

از گفتگو صمیمانه با حاجی و برادرش حاج رمضان دریافتتم که طایفه کوچک تباریکی از طوایف ریشه‌دار و قدیمی در بندهای شرقی در روستای گردرودهار (گردروبار) هستند. علت نامگذاری این روستا به خاطر حلقه‌ی کمریندی مانندی که رودخانه سجرو به دور آن می‌بندد و برگرد آن روستا دور می‌زند، بدین نام خوانده شده است. قدیمی‌ترین شخصی که حاجی از اجداد خویش نام می‌برد عبدالعلی بگ که بیش از ۲۵۰ سال پیش زندگی می‌کرد و بعد از او میرزا خانجان است که مردی بزرگ بوده است که بعد از میرزا خانجان به آقا کوچک می‌رسید. ظاهر اثاری خچه‌این طایفه را از آقا کوچک به بعد دقیق‌تر می‌داند و او از بزرگانش نقل می‌کند که آقا کوچک ابتداء در آری بود. بعد از مدتی به گردروبار مهاجرت می‌کند. حتی زمانی که وی در گردروبار آمد، آرایه‌ای رفتان به بابل شب را در منزل او می‌مانندند و به نوعی وی را ز خویشان خود می‌دانستند. آقا کوچک دو فرزند به نامهای علیجان و علی‌اصغر داشت که علی‌اصغر فرزندی نداشت ولی علیجان فرزندانی چون حاج سبز علی (پدر راوی) مشهدی نور علی و عبدالعلی داشت. وهمه آنها به سبب جدشان آقا کوچک به کوچک تبار ملقب یافته‌اند علیجان مردی سرشناس و ریش سفید بود. و بعد از او سبز علی مقام محترمی در منطقه داشت که در عصر علامه‌زاده (مالک قبل اصلاحات ارضی گردروبار) با او روابط نزدیک داشت و در پیشرفت زندگی او هم مؤثر بود. حاج سبز علی هم پنج دختر و چهار پسر به نامهای حاج حسن، حاج مهجور (محمود)، حاج رمضان و حاج منوچهر داشت که حاج منوچهر و برادرش لقب خویش را به سهیلی تغییر دادند و ولی حاج حسن و حاج رمضان همچنان به اصل خود یعنی کوچک تبار مانندند و لی بچه‌های حاج حسن به سروش تغییر لقب دادند که امروزه این طایفه به لقبهای چون کوچک تبار و سهیلی و سروش تغییر لقب دادند و یکی از مؤثرترین و سرشناسترین آنها همان دکتر علی اکبر سروش است که زمانی مشاور استاندار و رئیس آموزش و پرورش بابل و مدرس دانشگاه‌ها و تربیت معلم‌های استان بود. بنا به گفته این بزرگواران این طایفه آرایی اصیل بودند. آنها در دو زمینه علاوه بر جهات مختلف دارای بر جستگی خاص می‌باشند؛ یکی اینکه بیشتر آنها دارای تحصیلات عالیه هستند در رشته‌های چون حقوق و کالت و ادبیات و تاریخ و هوا فضا و برق و پیزشکی (خانم ساجده سید علی پور رتبه ۴۰ تجربی) و نوه‌های این برادران در کشورهای مختلف مشغول تحصیل هستند و دیگرانیکه آنها در سیاست و مدیریت مهارت دارند. جمعیت آنها امروزه حدود ۳۰۰ نفر هستند و بیلاق آنها اسب خونی، پیر کلوم، سنگل پا و چت پشت بود که امروزه به آنچا نمی‌روند. و لی یشلاق آنها به شکل پراکنده در گردروهار (گردروبار)، گلیا، بابل، ملاکلا، مرزن‌آباد، احمدکلا، زوارده، رستم‌کلا، تشنون،

پاشامیر و آری است. من از نزدیک آنها را مردمانی سخت کوش و مقاوم و اهل علم و دانش و خوش سخن با سیاست دیدم که اتفاقاً گفته شد که در دهه شصت با همکاری خود روستای خویش را ساختند و روستای نمونه شد که ضمن تقدیر شش دستگاه تراکتور به عنوان جایزه به این طایفه سخت کوش داده شد. امروزه حاج حسن کوچک تبار به عنوان ریش سفید و بزرگ طایفه آنها به شمار می‌آید. در پایان باید از مردمی خوش سخن و قوی و محترم حاج رمضان کوچک تبار (برادر حاج حسن) و دبیر عبدالحسین آقا گل تبار، داماد بسیار محترم و متواضع حاج حسن صمیماته تشکر نمایم که زمینه تهیه این مطالب را فراهم آوردند.

تبرستان
www.tabarestan.info



◊ طایفه کیانی و فیروزی ◊

■ حاج علی اکبر کیانی حاجی از چهره‌های دانا و بزرگ منش و برجسته بندپی. سن: حدود ۹۰ سال

مرقومه‌ی زیر حاکی از لطف، محبت، طایفه دوستی و اطلاعات فراوان علمی شخصیت محترم، حاج علی اکبر کیانی دارد که با نهایت فروتنی، صبر، متأنیت و باوجود کهولت سنی نه تنها مرا به حضور پذیرفت بلکه مطالب بسیار شایسته در باب بندپی و حاج شیخ موسی و طوایف بندپی ابراز سخن پرداختند و نگارنده کتاب به سبب ارج گزاری به مقام وی، عین دستخط شریف او را آوردم تا تغییبی از جانب بزرگان به محققان باشد و آیندگان نیز دین خویش را به گذشتگان بخوبی بجا آورند.

سبزه‌حالی

در تاریخ فوریه ماه ۱۳۷۲ به مکانی در شهر زنجان که نباشد در همان زمان
ترنیف آغاز شده بزمی نزل هدایت محمد شاعر معرفت مدفن محمد علی‌خان گردید
خرسوند را بدرازی آوردند و بر سرمهی خبر صرف فرزند جاه طلبانی را پیش رکردند
نموده صحبت تا آینه و سرمهی در نظر دادرد به چاپ رساند و ملذات طلاق
بیش از سه هزار ریالی از سه قسم خلی مفید در مخصوص این باشر از نظر
متال موقعت داشتند را خواستار می‌شدند که تو جوزانه محیل کرد
سندی از خاکبندی نداشتم که در صدر فرشته مکانی و میان خانم و میان
نیز مندجا خدلا کما خود سانگ کوشان باشد و زیارتی در چنان مناسخ
که خلاصه کهی است این قریب دارم لئن حاضر نادیگان که تبر زخم برای یاد بده
ویں نیزی خبر صرف فرزند جا نادیگان کو اهلی دارند میزبانی و میعنی
هدایا خیار کرنا از قریب دارم عجیب و غریب و میسرت باشد
آه راه کسر میز لده ولذت خدلا نه سیال میشند ملکی دارند
ح لکر کنند میخواهند

از مصاحبه حاج علی اکبر کیانی دریافتیم که، کیانی یکی از طایفه‌های برجسته و دامنه دار بندپی شرقی است. از قدیمی‌ترین فردی که می‌توان نام برد فیروزی و بابا جان سلطان است که دو فرزند؛ به نام منایب سلطان و عیسی خان نایب داشت که عیسی خان پدر راوی محترم، حاجی کیانی است. در حدود ۱۲۷۵ تا ۱۳۲۸ بودند. عیسی خان نایب نه تنها سواد علمی داشت، بلکه به شعر دینی، کتاب‌های داستانی به ویژه شاهنامه علاقه فراوان داشت. این علاقه او را تبدنجایی کشاند که از شخصی در گنج کلا، کتاب شاهنامه را در ازای ۲ بار برنج خرید و آن را صحفی نمود و افراد زیادی از آن استفاده نمودند. خودش شعرهای شاهنامه را حافظت کرد و علاقه‌ی وافری به پادشاهان اسطوره‌ای ایران قبل از اسلام داشت و به همین سبب هنگام تهیه شناسنامه در دوره رضا خان فامیلی خویش را به کیانی به جهت علاقه به پادشاهان کیانیان تقدیری دارد. قابل ذکر است که پادشاهان کیانی در ایران و مازندران حکومت می‌کردند امثال: کیکاووس، کیقباد، کیخسرو که پیشوند «کی» به معنی تخم و نژاد است. (فرهنگ اساطیر ایران. دکتر جعفری‌احقی. ص ۶۸۴) و به دنبال فامیلی کیانی لفظ حاجی به اعتبار بیلاق شان حاج شیخ موسی اضافه شده است. در حالیکه طایفه کاظمی، فیروزی، فیروزیان، تقی‌زاده و کیانی ازیک نسب هستند. حاجی علی اکبر کیانی دریکی از دست نوشته‌های خویش، این تبارها را اینگونه بهم وصل می‌کند و از خود شعر می‌کند که علی اکبر فرزند عیسی خان نایب فرزند حاج بابا خان سلطان فرزند آقا جان سلطان فرزند آقامرتضی فرزند آقا کاظم فرزند آقارضا فرزند میرزا آقا فرزند آقا داداش است که عده‌ای به سبب آقا کاظم، کاظمی و گروهی به سبب علاقه مندی به فرهنگ اصیل ایرانی، کیانی و گروهی به سبب حاج شیخ موسی و فیروزجاه، فیروزی شدند. ولی بقیه نسل‌های فیروزی به همان فامیلی فیروزی، فیروزیان و فیروزجایی باقی ماندند. گفته شده که اینان فیروزجایی اصیل بودند و بیلاقشان حاج شیخ موسی ویشلاق آنها گل‌گاه، بابل بوده است. جالب در زندگی آنها این است که نه تنها شغل دامداری و نجاری داشتند، بلکه به گفته‌ی حاج علی اکبر کیانی اینان «سراج» بودند یعنی سازندگان افسار و زین اسب که مخصوص شاهان و حاکمان و بزرگان و سربازان بود. عیسی خان بزرگ در تهران از دنیا رفت و در قم دفن شد.

کیانیان مردمانی آرام، درویش مآب، همساز با فقرا و ضعفا بودند. بدین دلیل که آنها اهل دانش و حکمت بودند. گفته‌ها حاکی از آن است، که آنها با بزرگان اطراف خویش چون علی آقا سلطان آری روابط خانوادگی داشتند آنان وضع مالی خوبی داشتند. دارای املاک بودند که در عصر اصلاحات ارضی تقسیم شدند. به نوعی می‌توان آنان را پسرعموهای طایفه کاظمی و فیروزیان قلمداد نمود. از بزرگان آنها مرحوم حاج محمد فیروزی حاکم بندپی که در سال ۵۲ فوت کرد (که در ذیل مختصی از زندگی وی آمده است)، چنگیز فیروزجاییان و کیل وقت که در سال ۶۳ فوت نمودند و دکتر سه راب فیروزجایی پسر عنایت‌الله خان که زمانی استاندار و وزیر بودو در فرانسه فوت کرد. خود عنایت‌الله



سلطان، پژشک تجربی بودند که نسل‌های بعدی شان هم، در علم و دانش برجسته بودند. دکتر ابراهیم فیروزیان پژشکی متعدد و مردم دوست و از چهره‌های علمی‌بندپی و طایفه فیروزیان است که در سال ۱۳۶۱ به سبب سانحه تصادف به رحمت خدا پیوست که نگارنده کتاب خدمت ایشان را به مردم بندپی در منطقه کرروهار بهیاد دارد. (تصویر در آخر کتاب)

سزاوار است که از محقق برجسته، شاعر گرانقدر و پرتلash عیسی کیانی حاجی صاحب کتاب سجرو نام برم که از راهنمایی‌های ارزشمند وی چه در مورد سر گذشت طوایف، بخصوص در ارائه تصاویر خاطره‌انگیز بزرگان، بهوهی فراوان بدم. طایفه‌ی کیانی هم اکنون ساکن گلواگاه و بعضًا تهران و در تابستان حاج شیخ موسی سکونت دارند.

بادی از حاج محمد فیروزی

از شخصیتهای برجسته نسبی سه طایفه کیانی، کاظمی و فیروزی و به نوعی هم عمومی مشترک به کل مردم فیروز جاه و بندپی، مرحوم حاج محمد فیروزی بود که سزاوار دانستم عین مطلب تهیه شده را جهت آشنایی نسلها با این چهره خدمت گزار بندپی در این مقدار بیاورم. حاج محمد فیروزی فرزند عنایت‌الله به سال ۱۲۸۰ ش دریلاق شیخ موسی به دنیا آمد. آموختن رادر بال فرا گرفت و در پی ادامه‌ی آن برآمد. با اصرار پدرش و ذکالت او والی وقت مازندران از پدرش خواست تا وی را وارد مشاغل دولتی کند. با اصرار والی و علی رغم میل باطنی اش تحصیل را رها کرد و از سال ۱۳۰۰ ش مشغول کار اداری شد. در سال ۱۳۰۲ نیابت حکومت و از ۱۳۰۵ تا ۱۳۰۷ حکومت بندپی را در اختیار داشت. از جمله آن سالها پیگیر در گسترش آموزش نوین برای نوباوگان منطقه بود. در این اثنا پدرش درگذشت و زندگی ایشان نابسامان شد. دلیل عدمه این پریشانی چشم داشت برخی از مقامات کشور به دارایی پدرش بود. مقاومت او و تحریکات این مقامات منجر به کناره‌گیری او از بندپی تا ۱۳۲۰ گردید. پس از خروج شاه وقت از کشور و ورود قوای بیگانه استاندار مازندران با توجه به شناختی که از ایشان داشت برای حفظ امنیت منطقه او را به عنوان بخشدار بندپی منصب کرد که تا سال ۱۳۲۹ در این سمت باقی بود. حفظ و حراست منطقه بندپی در این برده زمانی مهم بود. در دهه‌ی سی با همکاری عناصر موثر در منطقه در برابر فعالیت‌های عمال توده دست به کار شد. در دهه‌ی چهل اگر چه مناصب دولتی نداشت ولی در توسعه‌ی عمرانی و فرهنگی به صورت درون زاگام‌های شایسته‌ای برداشت. سرانجام در زمستان ۱۳۵۱ بیمار شد و پس از مدتی بستری شدن در تهران در ۲۶ اسفند درگذشت. وی در زمینه‌های مختلف اجتماعی، امنیتی، فرهنگی، بهداشتی، و عمومی و خدمات ارزنده‌ای به مردم بندپی نموده است که در ذیل به مهمترین آنها اشاره‌ای خواهیم نمود: ایجاد پاسگاه بندپی، دایر کردن نمایندگی اداره‌ی پست در گلواگاه، دستگیری و توبیخ اشرار و دزدان منطقه، حراست منطقه از لوث هواخواهان کمونیست با همکاری دیگر سران بندپی، حفظ

امنیت منطقه در شرایط بحرانی ورود متفقین و خروج رضاه شاه، برخورد شجاعانه با زورگویان حتی در هر مقام و موقعیتی که بودند، تلاش و پیگیری در ادامه دادن جاده حبیبی از گتاب تا گلوگاه، پشتیبانی از گسترش آموزش به شیوه‌ی نوین در آبادی‌های بندپی و تهیه معلم و فراهم کردن امکانات آن، احداث دبستان جامی در گلوگاه که فعلًا ساختمان اداره آموزش و پرورش منطقه بندپی شرقی در آن احداث شده است، احیای این داوت (دعوت عمومی) و ۲۶ عیدماه در بیلاق حاجی شیخ موسی، حمایت از حوزه‌های علمیه پادشاه امیر و حاج شیخ موسی، فعالیت در رفع بیماری‌های عمومی به ویژه در ۱۳۲۵ با شیوع تب مرگ همه‌گیری، احداث درمانگاه فیروزی گلوگاه در سال ۱۳۲۹، ایجاد فضایی با امکانات روز در منطقه‌ای که حتی جاده‌ی ماشین رو نداشت، بازسازی درمانگاه فیروزی پس از تخریب زلزله ۱۳۳۶، تلاش در رفع مشکلات زلزله زدگان ۱۳۳۶ و التیام دردهای ایشان، کشت چای و ترغیب کشاورزان به زراعت این محصول، احداث کارخانه‌ی چوببری و شالی‌کوبی و چای خشک‌کنی در گلوگاه برای اولین بار در بندپی، ثبت موقوفات وسیع حاجی شیخ موسی و جلوگیری از تصاحب سود جویان در پی طرح اصلاحات ارضی و ثبت املاک، دایر کردن بازار محلی در حوالی ۱۳۲۰ برای تمرکز دادو ستدهای روستایی در کنار تکیه قدیمی روستای زوارده و... که در جای جداگانه نگاشته خواهد شد. حاج محمد فیروزی از جمله انگشت شمار مفاخر منطقه است که پس از گذشت روزگاران هنوز در حافظه‌ی اهالی بندپی از ایشان به نیک نامی مانده است. این مقدار نه تنها مایه ارج‌گذاری است، بلکه تجربه‌ای و عبرت گران سنگ برای کسانی است که که می‌توانند به مردم خدمت نمایند اما در جهت منافع شخصی خود دریغ نمی‌کنند.



◊ طایفه‌ی کاشی kasi (منسوب به کاشان) ◊

■ محقق: سید ابراهیم فرج‌الله نژاد کارشناسی تاریخ و شاغل در اداره بندپی محققی توانا وبا اطلاع.

روستای کاشی کلا (کاشی = کاسیان) حد فاصل ۲۰ کیلومتری از شهرستان بابل استان مازندران از طرف شمال شرکت صنعتی رجه و از طرف جنوب به تپه‌ها و جنگل‌های سرسبز و از طرف غرب با روستای سفیدطور و از طرف شرق با روستای ناریوان منتهی می‌شود. روستای بزرگ کاشی کلا شامل چهار محله: ناریوان غربی، بهارستان، میرکتی، بخش مرغزی کاشیکلا تقسیم شده است. طبق روایت پیرمردان و ریش سفیدان محل، سه برادر از شهر کاتلهن حرکت نمودند به‌این روستا آمدند. کسی نمی‌داند به چه دلیل آمدند. (البته نگارنده کتاب با مشورت نسبت‌شناسان بزرگ عقیده دارد که‌این طایفه همانند دیگر طایفه‌ها، اصالت بندپی دارند شاید بزرگان آنها در ساخت هنر کاشی مهارت داشتند همانطور که استاد فرج‌الله نژاد به آثار فروان باستانی در این منطقه اشاره نموده است). ولی طبق روایت به دلیل آب و هوای معتدل و داشتن زمین‌های کشاورزی مناسب و پرورش دام در اینجا سکونت نمودند. این سه برادر طبق آثاری که از خشت، آجر، سفال، کوزه به جای مانده از زمینهای زیرخاک، به‌این شغل یعنی کوزه‌گری روی آوردند. و سالیان درازی علاوه بر کشاورزی و دامداری به شغل کوزه‌گری مشغول بودند. از این سه برادری که از کاشان آمدند دو برادر به روستای پاشا امیر مهاجرت نمودند که پسوند آنها کاشی در پاشا امیر مشهورند. و یک برادر در این روستا (کاشیکلا) ماند و ساکن شده است. مرتع میرکتی همان محله میر کتی که در شمال شرقی کاشیکلا واقع شده است. میر، مخفف امیر و سید به این معنی که غالباً در اول اسمی می‌آید چون؛ میر حسن، میر حسین... کتی: معمولاً جای بلندی و تپه را نامند. میرکتی کاشیکلا، دریک مرتع وسیع و بزرگ است که امیران و شاهان در آنجا سکونت داشتند ویا کاخ بوده است. یک منطقه وسیع که از همه طرف یعنی شمال - جنوب - شرق و غرب بر کل منطقه مشرف بوده است به صورت قلعه از هر طرف از دشمن محافظت می‌کردند به همین خاطر آثاری از خشت و کوزه در آنجا یافت می‌شود حتی به گفته پیرمردها زیرخاکی نیز بوده است. ولی فعلاً شرکت ایران خودرو برای تولید ماشین آلات آنجارا در اولویت تحول قرار داد و از حالت اولیه خارج شده و به حالت شهرک صنعتی درآمده و در اثر تسطیح زمین با بولدوزر آثاری از سفال و خشت در آنجا یافت شده است. طبق روایت پیرمردها ایل و طایفه‌ای که در حال زندگی می‌کنند حدوداً بین سال ۱۱۵۰ تا ۱۱۸۰ هجری شمسی به‌این روستا مهاجرت نمودند. ساداتی که به این محل مهاجرت نمودند: در گذشته دور یعنی پس از ظهور اسلام در کتاب

تاریخی از مامطیر و تریجه (تریجه) نام برده شده است. مامطیر و تریجه (رجه امروزی) در منطقه جنوب ابوالحسن کلای فعلی قرار دارد. بقایای این شهر و سفال‌های مکشوفه در روستای ابوالحسن کلا، وجود تمدن دوران اسلامی است. هم اکنون در سازمان میراث فرهنگی مازندران می‌باشد. حکومت مامطیر (بابل) که در دست کیانیان جلالی بود در سال ۷۶۳ مق سادات مرعشی در آمل قیام کرده و مامطیر را هم از دست کیانیان جلالی خارج کرده و حکومت مرعشیان در مازندران ادامه داشت و شهر بن در ابوالحسن کلا امروزی مرکز حکومت آنان بود. پس از فتح مازندران به دست تیمور در سال ۷۹۴ مق حکومت سادات مرعشی بر مازندران مدتی قطع شده ولی سادات مرعشی پس از مرگ تیمور دوباره سربر آوردند و حکومت مازندران را گرفتند و بارفروشی ده نصیب غیاث الدین مرعشی گردید (بابل طلای سبز ص ۲۴-۳۴-۳۷) ساداتی از همان ~~تیبلی~~ مرعشی ~~که بعدها بهاین~~ روستا مهاجرت نمودند چون؛ حسینزاده‌ها، رضائی، شکرانله زاده، فرج‌الله زاده، قاسم تبار - قاسم‌زاد و قاسمی فر و هدایت نژاد. سادات محسن نیا، از روستای پوستکلا بهاین روستا آمدند. سادات فضل‌الله‌پور، از روستای امیرده بهاین روستا آمدند. طایفه فیروز جایی، از فیروز جاه ثابت مهاجرت نمودند. طایفه حسن پور و طهماسب تبار که از منطقه سوادکوه لفور، شاه کلا و رئیس کلا به این روستا مهاجرت نمودند. طایفه خسروی، نعمت زاده از بیلاق خریس (منطقه‌ای در اختیار خانواده نیاز است. نگارنده کتاب) به این روستا مهاجرت نمودند. طایفه حسین تبار و حسین نیا از روستای لدار مهاجرت به روستای کاشیکلا آمدند. طایفه عزیزپور هم هستند. طایفه حاج آقا زاده و حسین زاده از روستای نجار بهاین روستا گتاب مهاجرت نمودند بهاین روستا. طایفه حیدر قلی زاده از بیلاق آمل روستا نوا به این روستا مهاجرت کردند. طایفه قبیرزاده و کاشی فر، اکبرنژاد، اصغر تبار، محمدحسن نژاد از ساکنان اصیل بازمانده کاشیکلا می‌باشند که از کاشان مهاجرت نمودند. طایفه غفاری، ریبع نژاد و عباسی پور از بابلکنار به این روستا مهاجرت نمودند. حاج شیخ موسی، لهه، شالینگچال، آبدان، ... از بیلاق آنهاست. چهار شهید برای جنگ تحملی برای وطن و اسلام دادند. ۱- سردار محمدباقر ۲- شهید نور علی تقی زاده ۳- شهید عباسعلی بازه پیچ ۴- شهید محمد حبیب زاده. جمعیت همه طوایف وابسته به هم براساس سرشماری سال پیش ۲۰۰۰ نفر هستند.



◇ طایفه‌ی کردون (عباسی) ◇

■ محقق: سردار حاج ذوالفقار عباسی شخصیتی با ذوق و طایفه دوست

حدود ۲۵۰ سال پیش نورعلی نه گان کردیکی از فرماندهان رده بالای دوره نادر شاه افسار وارد منطقه بند پی بابل شد و به همراه دو برادر خود روستای گریوه (قسمت جنوبی روستای فیروز جاه) را محل استقرار خود قرار داده است. به جهت داشتن نیروی نظامی کافی و ثروت زیاد (طلاء، اشرفی، نقره) مورد توجه بزرگ محل و اهالی این منطقه قرار گرفت. میزان این مهمان کردستانی، که متوجه ثروت و قدرت زیادش شده بود با جذب ایشان دخترش فاطمه را به عقد وی در آورد، که همین امر سبب سکونت و ادامه زندگی نورعلی نه گان در این محل شد.^۱ این‌چه به توضیح می‌باشد که عبارت نه گان عنوان درجه آنزمان نورعلی کرد بوده است» با وجود موقعیت ویران‌منطقه و افت و خیزهای تاریخی بسیار، به دلیل استحکام مبانی واقتدار دینی و نظامی با ساختار ریشه دار، استوار در منطقه باقی می‌ماند و مذهب تشیع را به طور کلی مبنای و محور مناسبات اجتماعی خود قرار دادند. به مرور زمان نسل طایفه کرد حاضر که مردانی صبور، خونگرم و متدين می‌باشند از نژاد نورعلی نه گان کرد بوده و از لحاظ ایلی فیروزجایی هستند. (از دیدگاه نگارنده کتاب طایفه بندپی از خود بندپی هستند با این نظر کرد می‌تواند از کرد مازندرانی به معنی در هم آمیختن و مخلوط کردن باشد شاید در زمان گرفتن شناسنامه جد آنها مشغول کار ساخت و ساز بنایی با کاه گل بوده باشد اتفاقاً مردم بندپی لفظ کردون را به زبان می‌آورند).

طایفه کردون به همراه ۳۰ طایفه معزز و گرانقدر فیروزجایی که هم اکنون در دهستان فیروز جاه که دارای ۱۴۰ روستا، آبادی، مزرعه و مکان می‌باشند سکونت و زندگی می‌کنند. یکی از شاخصه‌های بارز طایفه کردون خودباوری و پیش قدم بودن در مسائل علمی، اجتماعی، فرهنگی و عمران و آبادی منطقه است.

از جمله برگزاری و شرکت در آیین مذهبی، سنتی دعوتین که به ابتکار بزرگان قوم و علمای بندپی از ۱۵۰ سال قبل به منظور تجلیل و تکریم از مقام والای حضرت امامزاده عبدالله و حاج شیخ موسی که مروج خدمات ارزنده اسلامی، انسانی در منطقه بوده‌اند. هرساله قبل از آیین سنتی ۲۶ عید ماه «فرس قدیم» برابر با بسیت و هشتم تیر ماه هجری شمسی در محل شیخ موسی بندپی شرقی که در ارتفاع دو هزار متری از سطح دریا قرار دارد برگزار می‌شود را می‌توان نام برد.

سکونت اولیه طایفه کردون روستای گریوه و در بیلاق روستای لهه و نینو از موقوفات زمین وقفی حاج شیخ موسی بوده است و به مرور زمان به علت شرایط شغلی که اصالتأً دامداری و کشاورزی بودند با خرید املاک زیاد روستاهای همجوار قشلاق و بیلاق گسترش یافته‌اند.

در حال حاضر در روستای فک و محلاتی چون ازaron، جاجن، هلی کته، چهارسی، ورزائلک، پیت سره، بیست کتی، جیس کتی، گردسرک، کهلوخامن، دمبلک، خرکاک، دیافه، آوسکلا، تسکاچال، کلابی، ولاربن، ریک کله، لمه، جل کتی، کلاح خوران، اغوزتل، سبیزنو، سله بن، اسلبو، ونه بن، سیوجی و امام زاده محمد سکونت دارند. جمعیت تقریبی طایفه کردون ۱۷۰۰ نفر است که به زبان گویش محلی مازندرانی (طبری) صحبت می‌کنند. شهرت‌های خانوادگی این طایفه عباسی فیروزجاه، کردفیروزجائی، علیگلی، محمدزاد، عباسپور، عباسی نیک، گرگانی زاده، فرجالله‌ی، ولی‌پناه، ولی‌پور و... می‌باشند.

نوع پوشش محلی این طایفه؛ لباس کردنی برای مردان، روسربی (چارقد)، پیراهن کوتاه (تا زانو) و شلواری مشهور به شلیته برای زنان، سپس کت و شلوار پشمی (چوخا) با پیراهن کرباس سفید برای مردان، روسربی (چارقد)، پیراهن قرمز با شلوار سفیدیا مشکی برای مادران و پیراهن سبز برای دختران و در نهایت کت و شلوار رسمی فعلی برای مردان و روسربی برای زنان بوده است. قابل ذکر است پوشش نوع دوم به جهت متحداشکل بودن و رعایت بهداشت نشانه و بیانگر پریجائی «فیروزجائی» بودن این طایفه و سایر طایفه‌های محترم فیروزجائی به تقلید از فرهنگ و آداب و رسوم حاج شیخ موسی بوده است.

این طایفه علاوه بر سیاستمداران با نفوذ دارنده‌ی، نخبگان علمی چون عبدالله عباسی فیروزجاه فرزند مرحوم علی محمد عباسی (از نسل دختری حاج رزاق عباسی) است که رتبه اول المپیاد ادبی کشور را در سال ۱۳۸۹ و رتبه سوم کنکور کشور را در سال ۱۳۹۰ کسب نمود. شهید ذکریا کرد فیروزجائی افتخار این طایفه در دفاع از ایران اسلامی است.

چون بیان شجره و سرگذشت پر از خاطره، حداثه و حماسه نیاکان ده نسل گذشته برای خوانندگان مقدور نمی‌باشد، شمه‌ای از زندگی یکی از نیاکان ما، شخصیت برجسته طایفه‌ی کردون مرحوم حاج رزاق عباسی از نسل هشتم این طایفه را تقدیم خوانندگان و هدیه به روح بلند پدر بزرگ خود مینمایم. مرحوم حاج رزاق عباسی فیروزجاه فرزند سلمان متولد ۱۲۸۴ ساکن روستای فک از دهستان فیروز جاه بخش بنديبي شرقی بابل (وفات ۱۳۶۵) که همزمان با شغل کشاورزی و دامداری، نجار با سابقه‌ای بوده که حرفة نجاری را بیشتر به جهت ساخت حسینیه مساجد و سقاخانه را انجام می‌داد. با اینکه‌ایشان از نعمت خواندن و نوشن محروم بود فرزندان طایفه، اطرافیان و لفور سوادکوه را تشویق به تحصیل مینمود و با فراخوانی فرزندان فامیل، آنها را در منزل خود و فرزندان نگهداری می‌کرد و با آوردن معلم «سپاهی دانش آن زمان» از آموزش و پرورش بابل، برای اولین بار مدرسه‌ی شش کلاسه قدیم را در کل منطقه‌ی دهستان فیروز جاه با هزینه شخصی خود تاسیس نمود. جا دارد خاطره ار نقل شود تا خوانندگان محترم مجسم کننده شرایط سخت سال ۱۳۴۰ (نیم قرن پیش) با ۱۳۹۰ باشند.

مرحوم حاجی رزاق عباسی که بعد از ساختن اولین مدرسه با ساختمان چوبی در فک، به اداره آموزش و پرورش بابل که رئیس آن مرحوم پیر بازاری بود مراجعه و درخواست معلم می‌نماید که مسئولین وقت قبول نمی‌کنند. با مراجعات پی در پی در یکی از روزها که مرحوم نوشیروانی بزرگ برای حل مشکلی به آنجا رفته بود از مسئولین وقت آموزش و پرورش بابل سوال می‌کند. این پیور مرد کیه که مدت‌هاین‌جا نشسته است؟ در جواب می‌گویند: ایشان حاج رزاق عباسی است که مدعا می‌باشد در عمق جنگل «روستای فک» مدرسه‌ای ساخته و تقاضای معلم دارد و عنوان می‌نماید تمام حقوق و ایاب وذهب معلم را خودم پرداخت می‌نمایم ولی برای ما مقدور نیست و هیچ معلمی حاضر نیست به آنجا برود. مرحوم نوشیروانی که خیر و دوراندیش بزرگی بود در جواب فرمودند شرط حل مشکل شما، فرستادن معلم به روستای فک می‌باشد که حتماً بفرستید. در نهایت آموزش و پرورش قبول کرد و معلمی را تحت عنوان سپاهی دانش به فک فرستاد. می‌توان در ذیل به بعضی از تلاش‌های اویاد نمود: احداث حسینیه، مسجد و سقاخانه در سال ۱۳۴۵، آوردن روحانی، احداث مدرسه شش کلاسه قدیم و دو مکتب خانه به سبک مدرسه جدید در سال ۴۰، آوردن پزشکانی چون مرحومین سید حسین ابراهیمیان و سید رضا صیادمنش شیاده، لوله‌کشی آب بهداشتی، آسیاب، دو واحد مغازه، کارخانه شالیکوبی، نانوائی، آهنگر، مسگر، سنگ فرش نمودن خیابان‌ها و ساختن حمام و معابر و... از جمله اقدامات ایشان بوده که حدود ۵۰ سال پیش با همت دو فرزندش مرحومین حاج قربانعلی و مشهدی میران با هزینه شخصی، خدمات ارزنده‌ای را به کل منطقه بخصوص خانواده‌ها و فرزندانشان نمود که دعای خیر بازماندگان و عزیزان نثار روح پرفتح آنان و رهگشای راه فرزندانشان باد. مرحوم حاج رزاق عباسی مشوق فراگیری علوم مختلف به ویژه علوم دینی و شرعی داشته و در مبارزه با فساد اجتماعی علمای دینی منطقه بوده و اعتقاد وافری به امورات دینی و شرعی داشته و در مبارزه با دستگیری سارقان مسلح، پیگیر و سختگیر بودند. به عنوان ریش سفید و بزرگ منطقه‌ی بندپی در کنار بزرگان و علماء امور منطقه را پیگیری و حل و فصل می‌کردند. به همین دلیل پیشرفت‌های دیگر بزرگان و علماء امور منطقه را پیگیری و حل و فصل می‌کردند. به عنوان ریش سفید و بزرگ منطقه‌ی بندپی علمی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی این طایفه بویژه از نسل ایشان و اطرافیان بدون اغراق حاصل زحمات آن بزرگوار و دو فرزند پر تلاشش بوده است که امروزه دهها دکترای علمی و پژوهشک، مدیران موفق استانی و شهرستانی، افسران ارشد نظامی، روحانی، مهندس، کارشناس، ... و کشاورزان و دامداران موفق مشغول به خدمت می‌باشند. که خواسته‌ی قلبی آن مرحوم محقق یافته است.



◊ طایفه: کاظمی

■ محقق: مسعود کاظمی

از گفته‌های آقای کاظمی و آمیخته‌ای از سخنان دیگر محققان و طایفه شناسان دریافتیم که یکی از این طایفه‌ی بزرگ بندپی، کاظمی‌ها (شال تبار) می‌باشند که به چندین بنچه کوچک تقسیم گردیدند.

در ضمن در قدیم، طایفه شال تبار به کمر خود، شال می‌بستند که به‌این سبب مشهور به شال تبار گردیدند (از ذکر توجیه دیگری که حاکی از زیرکی و باهوشی آنها است که دوستانه، در بین خود دارند، خوداری می‌نماییم). در رأس بزرگ این طایفه در قدیم سیخ‌نام دادش بود که فرزند دادش به نام میرزا آقا و فرزند میرزا آقا، رضا قلی و فرزندش کاظم و کاظم فرزندش آقا مرتضی بود. فرزندش آقا جان سلطان و فرزندش آقا باباخان سلطان و محمد کاظم و تقی و گنجی خان و مهدی سلطان و غیره که فرزندان آنان به بنچه‌های کاظمی، داداشی، فیروزی، کیانی، تقی‌زاده، حسین‌زاده، آقائی‌زاده، جان‌شکر، اباذری، فیروزیان، فیروزجایی، اسماعیل‌زاده، رمضان پور، نصیری، بیگلربیان، کاظمیان، فر، کاظم نسب، خان بلازاردهادر بندپی غربی و غیره مشهور گردیدند. خاطرنشان می‌شود که به گروهی از شال تبار ابیاک گفته می‌شد (فیروز جایی اصلی هستند). در قدیم اینها کسانی بودند که در مشاغل دولتی مشغول به کار بودند مثل حاجی باباخان سلطان و عنایت سلطان که نوه‌اینها آن مرد بزرگ حاجی محمد فیروزی هست که زبانزد مردم غیور فیروزجاه و بندپی می‌باشد که خدمات شایسته‌ای از ایشان به یادگار مانده است مثل تاسیس مرکز بهداشتی درمانی حضرت امام خمینی شهر گلوگاه، و اداره آموزش و پرورش بندپی شرقی است که خودشان اهداء کننده زمین بوده اند و خدمات شایانی در بندپی انجام دادند که بهوضوح مشخص است. همه‌این بزرگان که نامبرده شده در حد توان خود دارای یک سری خصوصیات بوده اند از جمله مرحوم حاجی میرزا علی آقا کاظمی فرزند کاظم از این طایفه بود که در سال ۱۳۲۰ بعد از فرار رضا شاه از کشور تا ۱۳۴۰ خدمات بسیار گسترده در بندپی و فیروزجاه به اتفاق دیگر طوایف از خود نشان داد به طوریکه با پای پیاده خود را به تهران مرکز کشور رسانده و بعد از حدود ۶ ماه تلاش خستگی‌ناپذیر موفق به دریافت ۱۸ قبضه اسلحه جنگی و تعلیم و آموزش جوانان آن روز توانست سارقین مسلح را که از سایر استانها برای دزدیدن مال و اموال مردم فیروزجاه و بندپی آمدند سرکوب و متواری یا دستگیر نماید که در فک بندپی شرقی توسط مرد بزرگ آنروز مرحوم حاجی رزاق عباسی فک به پشتیبانی اهالی فیروزجاه سارقین مسلح را دستگیر کرده و تحويل مراجع قضایی آن روز دادند و مردم توانستند در امنیت و آسایش کامل به سر بربرند. خاطرنشان می‌شود ایل شال تبار آن طوری بزرگان نقل می‌کنند جزء اولین طایفه‌های فیروزجاه را



تشکیل دادند. از این طایفه دو شهید و چندین جانباز و آزاده تقدیم نظام مقدس جمهوری اسلامی شده است که شهیدان حسین کیانی و نورعلی تقی‌زاده از این خانواده‌ها هستند. اما اسمای جانبازان به علت محدودیت از ذکر نام ایشان معدوریم. از اندیشمندان این طایفه می‌توان خطیب توانا جناب آقای عیسی کیانی نویسنده کتاب سجره را نام برد. از پهلوانان بنام طایفه فیروزجاه آقای بهمن کاظمی و مر حوم عباس کاظمی فرزندان علی آقا کاظمی هستند که دارای نشانهای متعدد قهرمانی از قهرمانی ارشتهای ایران، قهرمانی آموزشگاههای کشور و نفر دوم بزرگسالان ایران می‌باشد البته مرحوم عباس کاظمی به علت شکستگی پا به میدانهای ورزشی خدا حافظی کرد. شغل این طایفه نیز کشاورز و دامدار و اکثریت قریب به اتفاق کارمند هستند و همه دارای بیلاق و قشلاقهای متعدد هستند که از آب بندان و حاجی شیخ موسی در کنار سلسله جبال البرز، تا بالپیش سواحل دریای نیلگون مازندران سکونت دارند که مرکزیت اصلی طایفه در شهر گلوگاه، کوهپایه‌سراء، سریسمان‌گنجکلاه، بهارستان، فلکا، قلعه، افراکتی واقع در بندپی شرقی همچنین روستاهای کامیکلا و سواحل کلارودپی در بندپی غربی است. در این جا لازم است از بزرگ خاندان طایفه‌مان جناب آقای حاج علی اکبر کیانی که در حدود ۹۵ سال از عمر مبارکشان می‌گذرد و در فراهم کردن شناخت بیشتر فرهنگ بندپی از ایشان بهره‌ها جستیم تشکر و سپاس خود را اعلام کنم که بنده را در جمع اوری این مطالب راهنمایی و تشویق نمودند. در خاتمه متذکر می‌شوم که مردم فیروزجاه و طایفه ارج گذار خدمات ارزنده مرحومان حاجی محمد فیروزی و علی آقا کاظمی هستند که از حاج فیروزی در بخش کیانی یادی از او شد.



◊ طایفه‌ی کریمی (گیلا) ◊

■ راوی: کبلى علی اشرف کریمی فرزند ارشد حاج محمد آقا کریمی

بر اساس بررسی به عمل آمده از گفته‌های آقای کریمی و دیگر بزرگان نسب شناس این طایفه، حاکی از آن است که، اولین شخصیتی که در باب این طایفه نام بردۀ می‌شود، حاج دوست محمد، نورمحمد، عبدالله، نورمحمد و کریم است که به سبب داشتن جد کریم به لقب کریمی نامیده شدند. گروهی معتقدند که گیلا برگرفته از قومی در گیلاوند دماوند هستند که در گذشته‌های دور به مناطق مختلف (بندپی امروزی) مهاجرت نمودند و بدین نام هم خوانده شدند و گروهی آنها را منسوب به رنگ گیلا دانند و گروهی هم آنها را پرجایی اصلی دانند. (از توضیح زیاد در باب نام‌گزاری گیلا در عرف مردم بندپی صرف نظر می‌کنم) اما کریم که ازاو نام بردۀ شد، پنج فرزند پسر داشت به نامهای: ابوعلی (جد حاج بختیار و پهلوان رشید کریمی و...) و دومی قربان بود (جد کریمی‌های گلاگر و حاج اسماعیل کریمی و...) و سومی مصطفی (جد حاج رزاق کریمی و...) بود و چهارمی ابراهیم که فقط دو دختر به نام کشور و زیور داشت و پنجمی حسن خان (جد بخشعلی و یدالله و حاج داشقلی کریمی پدر شهید علی گدا) بود. این پنج برادری که به مازندران خاصه بندپی آمدند از فرزندان کریم بودند و به طایفه کریمی منسوب شدند. و بزودی باطایفه پرجایی (فیروزجایی) که به حاج شیخ موسی احترام ویژه داشتند پیوند خورند و به دنبال کریمی پسوند فیروزجایی گرفتند (قابل تحقیق است). این طایفه گروهی به زیولای شیرگاه، پرجایی ثابت، ولیک (پادگان امروزی)، انجلیک و ولی گله (محل سکونت حاج اسماعیل پدر دو شهید)، شمیون (علی مراد کریمی و برادرانش)، ازارسی (حاج رزاق کریمی و فرزندانش)، نفت چال کنار دریا، فیروزآباد فریدونکنار، حاجی آباد شیرگاه (حاجی داداش کریمی)، آمل (حاج ابراهیم و فرزندانش)، حیدرکلای بابل، قلعه کتی ویتله و مرزنک و سپس کلاگر که به سبب سکونت حاج محمد آقای کریمی و فرزندش دکتر علی کریمی نماینده مردم بابل و بندپی شهرت خاصی گرفته است. تعداد آنها امروزه بنا به گفته فرزند ارشدش حدود ۷۰۰ خانوار و ۱۴۰۰ نفر هستند. از پدرش نام می‌برد می‌گوید: پدرش (حاج محمد آقا کریمی) فرزند حاج قنبر فرزند قربان (از همان ۵ برادر) است. اضافه می‌کند از اینکه حاج قنبر (پدر حاج محمد آقا و حاج رضا و حاج حسن) و مشهدی آقابزرگ (پدر حاج اسماعیل و حاج ابراهیم و حاج داداش) و مشهدی آقا (پدر علی مددوعلی مراد و اسحاق و...) سه برادر بودند. قنبر دارای دو همسر بود. از همسر اولش که از طایفه فیروزجایی و داغمچی بوده، دو فرزند به نام حاج محمد آقا و حاجی رضا داشت و از همسر دوم که از گزین تبارهای سوادکوه بود، مرحوم حاج حسن کریمی را داشت. مرحوم حاج محمد آقا کریمی در سال ۱۳۱۱ به دنیا آمد و در سن ۵۹ سالگی در گذشت او تحصیلات چهارکلاس قدیم را

داشت و در ۱۶ سالگی به سبب درس خواندن، محیط و پدربرزگش و ضمن مرگ برادرش، مسئولیت همه خانواده و طایفه خویش را برعهده گرفت و توانست به مقام کدخدایی و سپس به مباشری برسد که البته این دو مقام را سران طایفه وقت جمع می‌شدند و یک نفر را انتخاب می‌کردند. وی می‌گوید پدرم از چهار همسر ۲۴ فرزند داشت که یک نفر به نام عشقعلی کریمی شهید شد. و از ۱۰ پسر باقی مانده ۷ تا فرهنگی و بقیه شغل پدر را ادامه دادند. وی در فیروزجاه دفن شد و در زمان خودش دارای گاو و گوسفند و احشام فراوانی بود. وی وقتی از بیلاق خود نام می‌برد، می‌گوید که طایفه کریمی به کوهستان تنه، اماره کش، برون، ورزچال (وزچال)، گرددوار، کرلی بن می‌رفتند. واستل کنار، ورگ زن، خزانک، بندبن از مناطق کوه پر (پرتاس) آنها بود. بنابر آشنایی که با طایفه کریمی دارم امروزه بسیاری از آنها در محیط علمی رشد نموده اند از جمله فرزندان حاج اسماعیل کریمی، فرزندان حاج محمد آقا کریمی، فرزندان فرج کریمی در محیط علمی هم پیشرفت کرده‌اند در بین این طایفه پهلوانان زیادی بوده‌اند مرحوم محمد خان، رشید کریمی، فتح‌اله کریمی، یاور کریمی و علی کریمی فرزند شهید علی گدا کریمی که خود نیز پهلوان بود. اما نباید از پهلوانان واقعی این سرزمین غافل ماند شهیدانی چون حسینعلی کریمی، قاسم کریمی، علی گدا کریمی و حسن جان کریمی نسب و عشقی کریمی (برادر دکتر علی کریمی) که جان خود را برای این سرزمین دادند. امروزه طایفه کریمی به فامیل‌هایی چون کریمی، یدالله‌نیا، گیلا، کریمی مقدم و کریمی نسب و کریمی زاد و ... تقسیم شدند. وی اشاره می‌کند به اینکه کریمی‌ها با طایفه عسکری، طلایی، عابدی، ادبیون و آرایی، گلچوب و محسن تبار و اواس و باقی روابط خویشاوندی دارند. وی می‌گوید تلاش می‌کند در رکاب پدرش باشد. هم چنین باید نامی از برادرش دکتر علی (شیخ علی) کریمی فیروزجایی ذکر نماییم که نمایندگی مردم بابل و بندپی را در سال ۸۷ عهده دار بوده است و مردم به فیروزجایی بودنش تعصب خاصی دارند. شایسته است که از اهل علم و دانش این طایفه نیز نام بردۀ شود: مهندس پرویز کریمی، حاج حسن کریمی ریاست آموزش پرورش بندپی شرقی و دکتر احمد کریمی (پژشک) فرزند حاج اسماعیل و... که از چهره‌های برجسته علمی این طایفه هستند.



◊ طایفه‌ی ورامینی (گاوزن) ◊

■ محقق: موسی جان‌زاده (از محققان و شعرای برجسته و گرانقدر بندپی)

قرآن مجید سوره حجرات آیه ۱۳ می‌فرماید: ای مردم ما شمارا از مردو زن آفریدیم و شمارا تیره‌ها و قبیله‌ها قرار دادیم تایکدیگر را بشناسید. گرامی‌ترین شما نزد خداوند با تقواترین شمام است. از جمله قبایل و طوایف ساکن در منطقه بندپی، طایفه ورامینی می‌باشد که ویژگی‌ها و ادوار زندگی خاص خودش را داشته و نویسنده و نگارنده این سطور، موسی جان‌زاده یکی از اعضاء و افراد این طایفه هستم. نام این قوم از منطقه ورامین بوده و آن‌ها به دلایل متعدد و معین از این منطقه وارد بندپی گردیدند. این افراد برادرانی بودند که به قصد تجارت و خرید فروش کام و فراورده‌های دامی وغیره از ورامین به این منطقه آمده و در ابتداء با سکونت موقت به کار پرداختند و چون نیاز مکانی مناسب و مستعد یافتند، سکونت دائمی اختیار نموده و برای همیشه به این جا انتقال یافتدند. بنابر اطلاعاتی که به طور کتبی و شفاهی از گذشتگان به دست آمده است، از بابا جان، کربلایی حسن، حاج قبر و حاج شهنظرو نیز استاد آقا برار پدر نصرالله جد مادری نگارنده - به عنوان بزرگان و اجداد این طایفه، می‌توان نام برد.

چنان که گفته شد اجداد و نیاکان طایفه ورامینی از بیش از یک قرن و نیم گذشته از روستای امام‌زاده عصفر ورامین وارد بندپی شده و بتدریج در این جا سکونت گزیدند، چنانکه بندپی در طول زمان به صورت وطن مألف آنها در آمد. اما روستاهایی که آن نفرات اولیه در آغاز ورود خود به عنوان محل زندگی خویش انتخاب کرده و مدتی در آن به طور موقت به سر برده و بعد ترکش کرده‌اند، عبارتند از: روستای تهمتن کلا، روستای کوهپایه سرا، روستای گلوگاه و روستای جنگلی بوسله ظاهر امشکلات ارتباطی آن‌ها را به این فکر انداخت که محلات مختلف را ترک کرده و به صورت یک جا و متمرکز و در کنار هم زندگی کنند. لذا آنها از زندگی در چند جای پراکنده، به دو محل و مکان یعنی گلوگاه و بوسله - بسنده کرده و در این دو محل توطن دائمی اختیار نمودند و هم اکنون بازماندگان این طایفه اکثراً در حال گذران زندگی در دو محل نام بردۀ می‌باشند.

از جمله ویژگی‌های مهم این طایفه که ماندگاری و پایداری آن را در طول دوران پرحداده تأمین و تضمین کرده است عبارتند از: تلاش و سخت کوشی، صبوری، سرسختی، اتحاد، همیاری، همنوازی، پایبندی و تقدیم به حق و دیانت و التزام به راستی و درستی و پاکی. این ویژگی‌ها و مختصات نژادی به رغم همه‌ی صدماتی که در طول زمان بر روحیات نیکو و منش‌ها والای انسانی وارد شده، همچنان در میان این طایفه محفوظ مانده و درخشش تحسین برانگیزی دارد. افراد این طایفه‌ی خوش نام

مردمی مهربان و سخاوتمند و - گشاده دست بوده و جوانمردی و کارگشایی و مهمان‌نوازی از بارزترین صفات آنهاست علاقه وافر به علم و عالم و ارادت ویژه به خاندان عصمت و طهارت و گرایش به پاکی و معنویت از جمله خصیصه‌هایی است که‌این طایفه به آن زینت یافته و اینها شیرازه بند حیات معنوی اوست.

از بزرگان و افراد صاحب نام و سرشناس طایفه ورامینی در بندیبی باید از افراد زیر نام برد. از جمله افراد معروف این طایفه که ضمن برخورداری از تمکن مالی بسیار خوب از تقوا و تدین عملی بالای نیز آراسته بود کربلایی حسن است که درسفر زیارتی عتبات عالیات در کربلای معلی درگذشت و در همان جا به خاک سپرده شد.

امیر، باباجان، گنجعلی، کربلایی آقا، مهرعلی، یارعلی، نصرالله و فرزندان نصرالله به اسمی حسن و قاسم و رحیمه وصفیه که‌این‌ها در روستای جنگلی بوسله زندگی می‌کردند. حسن، آقا محمد، نور محمد، عباس و فرزندان عباس به اسمی رضاقلی، رضا علی، عمه نوشین، گل نساء، طاوس و محروم که‌این‌ها در روستای دشتی گلوگاه بندیبی به سر می‌بردند. زن نصرالله منور و زن عباس ننه گل نام داشت که‌این دو از فرزندان حسن و با هم خواهر بودند و نگارنده نوهی مادری استاد نصرالله و منور و نوهی پدری عباس، معروف به عباس سقو و ننه گل می‌باشد.

افراد این طایفه در مشاغل مختلف و گوناگونی قرار داشته و بحسب توان و علايق در امور کشاورزی، دامداری، بازار، امور اداری و غیره مشغول به کار بوده و از این طریق امرار - معاش می‌نمایند.

جمعیت تقریبی: تعداد جمعیت تقریبی این طایفه را در حال حاضر می‌توان تا نزدیک هزار نفر پیش‌بینی کرد که به طور پراکنده در نقاط مختلف بابل و بندیبی به کار و زندگی خود مشغولند. منطقه بیلاقی و خوش و آب و هوای کوهستانی ورامینی‌های بندیبی عبارتند از: چلیاسر، ترجه و شالینگ چال و منطقه قشلاقی یا دشتی همان طور که گفته شد عبارتند از: گلوگاه بندیبی و بوسله و خانوارهایی نیز در بابل و اطراف آن سکونت دارند.



◊ طایفه‌ی گنجی و سید و طالش و کیا و اسپک....◊

■ محقق: ابراهیم علی جانی دبیر و محقق با اطلاع

یکی از روستاهای بندپی پایین گنجکلا می‌باشد. تعداد ۲۲۰ خانوار و جمعیت آن ۸۴۵ نفر که ۴۴۵ نفر مرد و ۴۰۰ نفر زن می‌باشند. این روستا به چهار سامان: از جنوب به روستای کیا محله و پاشا امیر و از شرق به روستای تهمتن کلا و شمال به جنگل شاه فرا منتهی به روستای کاشیکلا و از طرف غرب به جنگل فلکا احاطه شده است. دو رودخانه بزرگ به نامهای متالون و سنگرو در آن جریان است. دلیل نام گذاری این روستا به نام پایین گنجکلا بنای شواهد و آثار فراوان به دو دلیل نام گنج کلا بر این روستا نهاده شده است: یکی، وجود آثار هفتقه و نوشته‌های قدیمی حتی سفالهای لعاب دار و کندو کاریها و دیگری داشتن بالغ بر ده چشممه‌ی بزرگ و معروف به نامهای، کاظم چشممه، گت آق‌چشممه، آقا چشممه، استاد مصطفی چشممه، قاسمعلی چشممه، شور شوک وغیره و تعداد زیادی چشممه‌های کوچک که هردو دلیل بسیار واضح و روشن و قابل قبول برای نامگذاری این روستا است. فرهنگ و آداب مردم این روستا سنتی و تعصب روستایی دارند که از نظر مذهبی عالی و دارای روحیه انقلابی و اسلام خواهی هستند. وجود مقبره؛ دو عزیز یکی امامزاده ابوالحسن از نوادگان امام جعفر صادق (ع) و مقبره‌ی سردار بی قرار شهید سیدی حیی قاسمپور گنجی که صفاتی خاصی به این روستا داده است (عکس در آخر کتاب). طایفه در پایین گنجکلا از کوچک و بزرگ بسیارند که تعداد پنج طایفه بزرگ را به اختصار معرفی می‌کنیم:

- ۱- طایفه اسپکیان (اسپک) که این طایفه در زمان شاه عباس از شوروی (گرجستان) وارد ایران شدند که در بارفروشی (بابل) و بهشهر سکونت یافتند و در شهر بارفروش (بابل) هفت برادر و یک خواهر سکونت یافتند. از این هفت برادر سه برادر بنامهای علی نقی، ابوطالب، سعدقلی در بندپی بابل زندگی می‌کردند. فرزندان دو برادر علی نقی و ابوطالب در پاشا امیر بندپی شرقی سکونت دارند که از فرزندان آنان خلیل، محمود، ابوالقاسم و نوادگان آنان عزت، رجب، علی، خلیل، اکبر، رحمت و دیگران هستند. اما فرزندان سعادت قلی در گنجکلا زندگی می‌کنند. لازم است این را بدانیم که سعادت قلی با پای پیاده و بوسیله چارپا به مکه سفر کرد که به موقع در ایام مراسم واجب حج حضور نیافتند به ناچار برای اینکه سال بعد در مراسم حج حضور یابد یک سال تمام در شهر مکه به کفاسی پرداخت تا سال بعد در مراسم حج شرکت کرد. از فرزندان سعادت قلی، استاد حبیب بود که فرزندان وی به حبیب‌زاده شهرت یافتند. از فرزندان حبیب، استاد خانجان و استاد غلامعلی بودند که فرزندان و نوادگان آنان در روستا پایین گنجکلا زندگی می‌کنند از بزرگ این خاندان حاج محمد علی حبیب‌زاده را می‌توان نام برد. از فرزندان استاد خانجان: حاج محمد علی، احمد، رضا و از فرزندان استاد غلامعلی؛

کریم، رحیم، جملی و حبیب هستند. ضمناً دلیل اینکه این طایفه اسپکیان (اسپک) شهرت یافتند شاید بخاطر پوست سفید آنان بوده باشد.

۲- طایفه سید (садات): از ویژگیهای این طایفه می‌توان ساده زیستی را مشاهده کرد. هر چند که از نظر اقتصادی خوب هستند به همین دلیل همانند بعضی از سادات دیگر منطقه که به حق سادات توجه دارند ایشان توجهی به حق سادات ندارند. سادات ریشه قدیمی در پایین گنجکلا دارند و بعنوان مالک نیز شناخته شده هستند. دارای کرامات هستند. از این سادات میتوان به ترتیب قدیمی؛ میراسdale، میرذکریا، آقا داود، میر بابا، و سید زین‌العابدین را نام برد. از سید زین‌العابدین دوپسر بنامهای سید قاسم و سید آقا هستند که فرزندان سید قاسم به قاسم‌زاده، قاسم‌پور، قاسم تبار، شهرت یافته‌اند و فرزندان سید آقا به سید آقاراده شهرت یافته‌اند. فرزندان سید قاسم، سید یونس، سید حسین، سید آقاداش هستند. از سید یونس، سید زین‌العابدین و سید محمد حان و از سید حسن، میر بابا و میر اسلام و سید حسن و از سید آقا داش، سید برارجان و سید ذکریا و سید رضا و سید حاجی آقا و میر موسی و از سید آقا، سید ابراهیم و از سید ابراهیم فرزندانی چون سید صادق و سید اسماعیل و سید ابراهیم هستند.

از کرامات دوتن از سادات یکی سید قاسم بود که هر موقع می‌خواست از خانه بیرون برود کفش او در هر کجا بود برایش آماده می‌شد. دیگر کرامات شهید سید یحیی قاسم پور که مقبره‌ی او دارالشفاء مومنان است.

۳- طایفه طالش: طایفه طالش در اصل از نژاد هشتبر طوالش در استان گیلان هستند که از آنجا به مازندران مهاجرت کردند ابتدا در یکی از روستاهای آمل بنام وستاکلا (وسطی کلا) سکونت گردیدند تعداد آنان از اول زیاد بودند تا اینکه کم زیاد شدند به چندین روستای آمل، بابل، بندپی غرب و بندپی شرقی سکونت یافته‌اند. در بندپی شرقی در روستاهایی چون؛ ادملا، کیمون و پایین گنجکلا حضور دارند که از بستگان نزدیک هستند. از بزرگان طالش در پایین گنجکلا به ترتیب از قدیم؛ آقاگل، میرزا گل، قلی و حسینعلی هستند. حسینعلی دو پسر داشت: عباس طالش و قربانعلی طالش. عباس طالش پسر نداشت فقط ۲ دختر داشت اما قربانعلی چهار پسر و دو دختر داشت. از پسران قربان می‌توان علی، قلی، محمد و حسینعلی را نام برد. باید بدانیم طایفه طالش به اسب سواری علاقه دارند و بسیار خون گرم و همانند دیگر طایفه هم محلی خود مهمنان دوست هستند. ضمناً حسینعلی طالش بزرگ در ساخت حمام که چندین سال قبل ساخته شده بود، حمایت و کمک فراوان داشته است.

۴- طایفه کیا: گویند کیا رشید، کیا شجاع، کیا شجاع، کیا زین‌العابدین سه برادر بودند که در منطقه بندپی شرقی زندگی می‌کردند. کیا رشید و کیا شجاع در کیا محله (کیا محله بین روستاهای بالا گنج

کلادپاشا امیر، پایین گنج کلا) واقع است، زندگی می‌کردند. و از فرزندان کیا رشید می‌توان کیا ابول (ابل) را نام برد. از فرزندان ابل، قبر علی، داداش و غلامحسین هستند. از غلامحسین (کربلایی آقا و عبدالحسین) و از قنبرعلی (عیسی و موسی و محمود و محمد) و از داداش (رحیم و رحمان و شجاع و کریم و میرزا علی) هستند. از طایفه کیا که در پایین گنجکلا زندگی می‌کنند از نسل زین‌العابدین هستند و فرزندان زین‌العابدین: علیجان، غلامرضا، عباسی و حسین هستند. از فرزندان غلامرضا عباسعلی و حسین هستند. از علی، نامدار و تقی را می‌توان نام برد. فرزند عباسعلی رحمت بود و فرزندان حسین، نعمت الله و عزیز الله بودند. از غلامرضا بزرگ پسری بنام حسین که از ناحیه‌ی مادری تهمتن بود. وی نویسنده و شاعر بود که در زمان ناصرالدین شاه به همراه شاه به مسافرت می‌رفت. یک کتاب نفیس و قدیمی دارد که نوه‌های او بنال کتاب را گرفته‌اند ظاهراً در کتابخانه‌ی انگلستان موجود است.

۵- طایفه پرجایی این طایفه از نسل پرجایی فیروزجاه هستند که از همراهان حضرت حاج شیخ موسی (ره) بودند. که جریان چند طایفه در ایل فیروزجای شنیدنی است که از حوصله این موضوع خارج است. پرجاییها را می‌توان به دو دسته ساکن در فیروزجاه ثابت و فیروزجایی سیار نام برد. فیروزجایی ثابت در روستای فیروزجاه ویا روستاهای و جنگل‌های اطراف آن زندگی می‌کنند اما فیروزجای (پرجایی) سیار در منطقه وسیعی از مکان شیخ موسی الی نزدیکی گلوگاه حتی در روستای دیگر زندگی می‌کنند. اما بسیاری از طایفه فیروزجاه ثابت یا سیار بدلیل نداشتن شغل و درآمد کافی تصمیم به مهاجرت گرفتند. در تمام روستاهای و حتی در شهرها و کنار شهر سکونت دارند. در گنج کلا طایفه پرجایی که از منطقه خودشان مهاجرت کردند زندگی می‌کنند. از پرجایی که قدمت طولانی در این محل دارند، فردی بنام صادق فرزند او تقی فرزند او حسنعلی فرزند او باقر فرزند او عباسعلی که عباسعلی و فرزندان او به باقری زاده شهرت یافتند. از فرزندان عباسعلی: رمضان و محمد علی را می‌توان نام برد و دیگری گلعلی که استاد کار (نجار) بود و فرزندان او استاد مصطفی و گل برار بودند که استاد مصطفی پسر نداشت فقط دختر داشت اما از گل برار پسری بنام عباس بود که عباس فقط یک دختر داشت. دیگر عبدالله معروف به لنگ که از فرزندان عبدالله: محمد و علیجان بودند. پسر علیجان مصیب و پسران محمد: کریم، رزاق، عبدالحسین، محمدحسین و ابراهیم بودند و دیگر ملا آفاجان بود که فرزند ملا آفاجان هم ابراهیم بود و فرزندان ابراهیم: محمد رضا و محمد اسماعیل هستند. پسوند اکثریت مردم گنجی می‌باشد».



◊ طایفه‌ی گلچوب ◊

■ محمود گلچوب ■ حاج علی محمد حسن زاده گلچوب

از گفته‌های این دو راوی چنین دریافتم که طایفه گلچوب یکی از طایفه‌های پر جمعیت فیروزجاه بنده‌ی می‌باشند که به فامیلی‌های گلچوب حاجی، گلچوب، گلچوبی فیروزجایی، حسن‌زاده گلچوب و قلی‌زاده گلچوب، فرجی حاجی، داداشی، شکارتبار، هدایتی، کردبار، داداشی‌زاده، حیدرزاوه و قلی‌زاده و معروفند. علت نامگذاری این طایفه اطلاع موثق وجود ندارد و آنچه بجهه شنیده شده، این بود که جدشان در کودکی مادرش را از دست می‌دهد و چون دایه‌ای برآمده بینا نشد، از شیرگاو او را تغذیه کردند و بزرگش نمودند از این لحاظ به آنها گوچ طایفه گفته اند. گروهی همیشه دارند که جد آنها فرزند دو قولی بدنیا آورد و از شیر نبود به ناچار یکی را از شیر گاو و تغذیه می‌نمود و نسلهای بعدی گاو چو نام نهاده شدند. گروهی هم به اسطوره فریدون اشاره نمایند که از شیرگاو بر مایه بهره می‌جست. جالب این است که حاج حسن زاده گلچوب روایت می‌کند که طایفه گلچوب به سبب داشتن نجارهای متبحر که از چوب، گلهای زیبا برای تزیین درب و خانه مهارت داشتند، به آنها سازندگان گلی چوبی نام نهاده شد. که نگارنده کتاب با توجه به نجارهای ماهر در این طایفه، این نظر را پسندیده می‌داند. این طایفه هم مثل سایر طایفه‌ی فیروزجایی از مریدان حاج شیخ موسی می‌باشند. محل سکونت فعلی در یشلاق؛ سفیدطور، پنبه جار، ولیک، حومه گنج کلا (شافرا)، سپرون، گلوگاه و فیروزجاه است. محل سکونت بیلاقی آنها؛ لهه، کمرپشت، لیچال، لش کتی، لشکنار، کتیوک و... که قبلًا هم در همین مکان‌ها زندگی می‌کردند. اما فعلًا نسل جوان به علت گسترش سطح علمی و فرهنگی و ادامه تحصیلات در سطوح عالی دانشگاهی و حوزوی به تناسب شغل در بابل، بابلسر، ساری، آمل، تهران و قم و سایر شهرها در سطوح عالیه دارای تحصیلات هستند. آنها از میان خویش پهلوانی چون رستم حسن‌زاده دارند و شهید عباسعلی گلچوب در بابل از افتخارات آنها است. بزرگان آنها؛ چون محمدباقر، رضا قلی، حسن، آقا بار، آقا گل، نعمت (مساح و شکار چی و شکست و بند)، گلعلی، فتح‌الله، محمدجان، الله قلی، احمد، جمالی، روح‌الله، رحیم، اسحق، کبلی جانعلی، میرزا گل، نادعلی، حسن، رمضان و... هستند.

از نظر ویژگی، خلق و خوی این طایفه اهل صفا، صمیمیت، صداقت، پاکدامنی، مهربانی، گذشت، مهمان‌نوازی، خوش خلقی، سادگی، امین، وفادار و زحمتکش هستند. آنها همانند دیگر فیروزجاییها، به امامزادگان، بویژه حاج شیخ موسی و امامزاده عبد... و امامزاده جعفر (علیهم الرحمه) احترام خاص دارند. چرا که اینها را واسطه‌ی فیوضات الهی می‌دانند. گلچوب حاجی همانطوریکه از پسوند « حاجی »

معلوم است، نشأت گرفته از حاج شیخ موسی است حدوداً آنچه را که اطلاع دقیق از جد نهم شیخ احمد احمدی حاجی به نام مرحوم ملاسلیمان حاجی به نقل از حاج آقا احمدی وجود دارد، حدود بیش از ۳۳۰ سال پیش این پسوند را با خود دارند (راوی محمود گلچوب). جمعیت طایفه گلچوب حدوداً ۴۰۰۰ نفر می‌رسد.



◊ طایفه‌ی گاوزن ◊۲

■ محقق: علیرضا کامفر (کارشناسی ارشد فلسفه. عضو شورای اسلامی گلوگاه)

طایفه گاوزن یکی از پر ریشه ترین طوایف بندپی است که امروزه نه تنها این لقب پسوند، بلکه فامیلی هم است. در وجه تسمیه گاوزن سه قول از زبان بزرگان این قوم روایت شده است:

نقل شده که در منطقه بندپی شخصی گری (زردتاشتی) با اعوان و انصار خود به عنوان زدد و راهزن به قتل و غارتگری جان و مال مردم می‌پرداخت و از این طریق تربیت و خوف عظیمی در میان مردم ایجاد کرده بود به طوری که مردم از شقاوت و سنتگدای او بیارانش از کوچ بیلاقی و قشلاقی بازمانده و در مضيقه و تنگنای سختی قرار گرفتند. جهت مقابله با آنها از هموی حاکمان و سلاطین آن دوران بارها مردانی برای دستگیری و مبارزه اعزام شدند ولی متأسفانه شکست خوردند سرانجام غیور مردی- که طایفه گاوزن منشعب از او می‌باشد و در تیراندازی بسیار ماهر و دقیق بود- توانست بانقهنه و تدبیر و دریناه حرکت می‌غایی در کمین سردهسته گروه اشرار و اعوانش نشسته و با راهکردن تیری به سوی گری (گبری) او را به هلاکت برساند با هلاکت رئیس گروه بقیه متفرق و پا به فرار گذاشتند. حکمران آن زمان جهت قدردانی املاکی در مناطق جنگلی و بیلاقی به او اهداء کرد و در میان مردم هم به گرزن مشهور شد. کم کم لفظ گرزن (گبزرن) در افواه عامه به گاوزن تغییر یافت. روایت دومی که درباره وجه تسمیه گاوزن نقل شده است این است که منطقه‌ای در گاوزن محله بندپی در کنار سجره مشهور به چازار است. چازار مخفف چهار بازار شده است این است که منطقه‌ای در گاوزن محله بندپی و اطراف آن بازار تجارت و خرید و فروش رونق وسیعی داشته است. می‌گویند یکی از این بازارها بازار خرید و فروش احشام (گاو و گوسفند) بوده است به نام بازار گاو فروشان. کسانی که متصدی اصلی بازار گاو فروشان بوده‌اند به گاو فروش مشهور شدند که بعدها به آنها گاوزن اطلاق کردند. روایت سومی که در وجه تسمیه گاوزن بیان شده این است که: افرادی بودند که در شکار گو (گوزن) تبحر داشتند و شغلشان شکار گاو بوده است به همین جهت به آنها گوزن زن (شکارچی گوزن) می‌گفتند و بعدها گاوزن را اختیار نمودند و به آنها گاوزن گفتند.

سکونت بیلاق طایفه گاوزن در گذشته دور در دو روستای چلیاسر و ترجه و سکونت قشلاقی آنها بیشتر در روستای گاوزن محله و جنگلهای بندپی بوده است ولی کم کم به علت پیشرفت و توسعه جامعه و افزایش جمعیت و تغییرات کمی و کیفی در نوع زندگی و عوامل متعدد دیگر موجب کوچ و مهاجرت اکثر طایفه گاوزن و بالتبغ تغیر محل سکونت و اقامتگاه دائمی آنان شد. بررسیهای بعمل آمده حاکی از این است که طایفه گاوزن هم اکنون به طور پراکنده در شهرهای روستاهای اطراف

شهرهای بابل و بابلسر و گلوگاه و روستاهای، گاوزن محله بندپی، کوهپایه سرا، پینک، قلعه، ناریوران، گاوزن محله درونکلای غربی، گرجی آباد، دلار کلا، کرکنار، لنگور دینه سر، زوارک آمل، نفت چال، گاوزن کلا پازوار بابلسر، گاوزن محله و روتسه بابلسر را نام برد. البته بعضی از طایفه گاوزن در روستاهای دیگر سکنی دارند که از ذکر نام همه آنها معذوریم. در ضمن بعضی از سالخوردگان این قوم روایت می‌کنند که گروهی از طایفه گاوزن به خاطر نزع و دعوا به شهرستان گرگان مهاجرت کردند و در آنجا ماندگار شدند که هم اکنون بین آق قلا و علی آباد کشول در روستایی بنام عطا آباد که قبله گاوزن کلا شهرت داشت سکونت دارند. شغل اکثر طایفه گاوزن در گذشته دامداری بوده است که مؤید آن داشتن مرانع و جنگلهای گستره‌ده در رجه و پرتاس و مه سر بوده است که بعدها به سبب مهاجرت و تغییر شغل اکثر آنها جنگلهای مرانع خود را هاکرده و با آنها افراد دیگر فروختند. از زمانی که شناسنامه به عنوان هویت یک فرد مرسوم شده است در گذل اسامی و نام هرفرد لازم بود نام خانوادگی عنوان هویت قومی یا مشخصه خانوادگی در شناسنامه ثبت می‌شود. به همین جهت بعضی‌ها نام خانوادگی خود را به مشخصه طایفه‌ای یعنی گاوزن ثبت نمودند و بعضی‌ها نام اجداد خود را به عنوان هویت خانوادگی ثبت و ضبط نمودند. با توجه به توضیح فوق و با بررسی بعمل آمده طایفه گاوزن به شاخه‌های زیر منشعب شدند. لازم به ذکر است که اسامی که در ذیل می‌آید فقط مربوط به آن دسته از طایفه گاوزن می‌باشند که در بندپی سکونت دارند و یا در بیلقات بندپی دارای خانه سرا می‌باشند. طایفه گاوزن امروزه علاوه بر گاوزن به کامفر، دیانت، خان باباپور، شکرالله‌ی، یدالله‌ی، احمدنیا، چلنگر، حسنی، باباجانی، رضایی، جعفری، میدانسرایی، میانسری، محرابی، قلیزاده، ذبیح‌زاده، اسماعیلی، علی‌زاده، مهدیقلی‌زاده، مصطفی‌زاده، جعفری‌پور، حسن‌زاده، حسین‌نیا، دوستعلی‌زاده، قلندری، بیگلری، نادری... تغییر لقب دادند.





◇ طایفہ گانیہا ◇

■ محقق: مهرaban گرگانی فیروزجایی کارشناسی عربی از دبیران بر جسته و خوش ذوق بندی شرقی

از گفته‌های دبیر با ذوق آقای گرگانی دریافتم که، گرگانیها از جمله طوایف بزرگ فیروزجاه هستند که شاید مهارجانی از گرگان باشند که براساس تاریخ شفاهی بزرگان حال حاضر قریب دویا سه نسل قبل روابط خانوادگی و رفت و آمد با هم داشتند و اینکه این ربطیه بر اثر چه عواملی به منطقه فیروزجاه ساکن شدند، نیاز به پرسه، و تحقیقات پیشنهاد شده‌اند.

(نگارنده کتاب چندان به مهاجر بودن طوایف بندپی اعتقاد ندازد بلطف اعتقاد بnde و با توجه به گفته مهندس حاج احمد علی ادبی، در دوره سربازی قدیم بیشتر جوانهای این منطقه را به استرآباد (گرگان) سربازی میبردند گاه سالها طول میکشید و حتی بسیاری از آنها میمُردند و عدهای همانجا میمانندند ولی عدهای سالها بعد به سبب علاقه به سر زمین خود باز میگشتنند. حال این برگشتگان را شاید گرگانی یا در گرگان مانده نام مینهادند لذا آنها شاید همان بندپیهای اصیل دور افتاده از وطن بوده باشند. گاه به سبب یک دعوا، طایفه از منطقه خویش چون لرون و دستهای از گاوزن به دیگر استانهای هم جوار کوچ میکردند و بعد از چند سالی به موطن خویش بر میگشتنند. از همین توجیه است که گرگانیها، عابدیها، حاجی تبار و حاجی زادها، فیروزمندیها را از یک منشا میدانند. نگارنده کتاب)

جغرافیای سکونت گرگانیها در روستای درازکش، میر محله (میرملک)، کیس سکونت گاه اصلی طایفه گرگانیها در روستای زیبای درازکش می‌باشد بهتر است بدایم که روستای درازکش از جمله روستاهای فیروز‌جه می‌باشد که در سال ۱۳۵۰ مدرسه را احداث نمود و برخلاف روستاهای دیگر منطقه دارای کمترین مهاجرت به شهر و مناطق دیگر است. روستای درازکش در ۶ کیلومتری شهر گل‌گاه قرار گرفته و روستای همچو اآن روستای میر محله (میر ملک) کی (کمون) نهاد روسنی نسیه (تازه تأسیس) روستای ازارون است. روستای درازکش به علت داشتن طبیعت زیبا و جنگل سرسبز و باغ‌های قشنگ آلوچه و ازگیل و داشتن رودخانه و آبشار بی‌نظیر در منطقه امروزه توجه زیادی از مردم شهرستان و استان را به خود جلب نموده است.

بیلاق گرگانیها در روستای زیبایی **است چال** (اسب چال یا استا چال در معنای گیاهی شبیه به چندر) از روستاهای بیلاقی که در همسایگی منطقه بیلاقی امامزاده حسن (ع)، پیر کلوم و اسپ رز (محل مسابقه اسبهای دارندۀ سنگ ریزه فراوان) قرار گرفته که قسمت پایین دست آن بیلاق انگرزم

یا آهنگ زم گفته می شود که در زمان های بسیار دور کارگاه های آهن پزی یا آهنگری وجود داشته است که آثار و نمونه های آن هنوز باقی مانده است.

از ویژگی های اخلاقی فیروز جائیها، دین مداری و اخلاق مداری است که این ویژگی نیز در طایفه گرگانیها وجود دارد. از ویژگی اختصاصی طایفه گرگانی جوانمردی، شجاعت، خون گرم بودن آنان است، جسارت، رکن بودن برخی از بزرگان این طایفه زبانزد عام و خاص است. برخی از بزرگان ما در گذشته از نام آوران عرصه حراست و حفاظت از امنیت و ظلم ستیزی نسبت به فقراء و ضعیفان بودند که از جمله آنان مرحوم مشهدی حسین گرگانی در این زمینه مشهور و معروف است. آنچه از تاریخ شفاهی قابل استناد بزرگان ما برمی آید این است که نسل گرگانیهای فعلی از تبار مرحوم حاج ملا احمد و فرزند معروف ایشان حاج ملا عباس گرگانی هستند که در منطقه فعلی درازکش سکونت داشتند و اکثر ملکهای منطقه کمانچوسر، افراتی، میر محله و کیس (محل سکونت فعلی بخشی از کبود تبارها) از ایشان بود بر اثر مرگ و میر دامی (جنون گاوی یا ناخشی سال ۱۲۹۷ یا ۱۳۰۴ ه.ش) که چندین دهه پیش اتفاق افتاد بیشتر دامهای آنها از دست رفت و آنان مجبور شدند دارایی های ملکی خود را بفروشند و یا به دیگران اجاره بدھند و به دیگر مناطق برای کارگری مهاجرت نمایند که امروزه گرگانیها در اکثر شهرهای مازندران بخصوص در شهرهای زیرآب، پل سفید، شیرگاه، قائم شهر، ساری، بابلسر، فردونکنار و آمل سکونت دارند. گرگانیها یکی از طوایف بسیار بزرگ فیروز جاه هستند که به نقل تاریخ دانهای ما طایفه های عابدی و حاجی تبار، انشقاق یافته از اصل گرگانیها هستند. البته گفთارهای برخی این حکایت رانفی می کنند. جدای از آن گرگانیهای فعلی به ۸ الی بیشتر فامیلی یا زیر مجموعه تقسیم می شوند که عبارتند از: گرگانیها، گرگانی، احمدزاده، جام گوهري، دوستعلی زاده، گرتبار، گر فیروز جائي، بزرگي، خشك ريش و ببريان ...

آن گونه که ذکر آن رفت و بیان شد، طایفه ی گرگانی به علت مسائل و مصیبت های که بوجود آمد در اکثر شهرهای مازندران ساکن هستند و در مجموع می توان بیش از ۵۰۰ خانوار جمعیت را برای این طایفه در نظر گرفت که در سرشماری سال ۸۵ جمعیت روستای درازکش ۱۵۰ خانوار بوده است.

شهیدانی چون شیروان بزرگی و غلامرضا احمدزاده گرگانی از افتخارات این طایفه هستند. مردم فیروز جاه از مردمان معتقد و موحد بودند و هستند و بر اعتقادات دینی و مناسک مذهبی بسیار پایبندند. طایفه ساکن در روستای درازکش اعم از گرگانی - حیدری - ادبی، غلامعلی تبارها قبل از اقدام به احداث تکیه و سقاخانه مراسم عزاداری ها را خانه به خانه در گذشته انجام می دادند و در سال ۱۳۴۰ با همت بزرگانی مانند حاج احمد جان، حاج حضرت، مشهدی حسین، مرحوم فیض الله، حاج محمد حیدری، حاج اسماعیل مهرعلی تبار و دیگر بزرگان اقدام به احداث بنای تکیه و

سقاخانه درازکش نمودند که هنوز بسیاری از این مردم در شب‌های هفتم و نهم محرم با نذر و نیت به آنجا حضور می‌یابند.

همانگونه که بیان شد از جمله بزرگانی که نسل کنوی گرگانیها به آن استناد می‌نمایند و تاریخ شفاهی هم گویای آن است مرحوم حاج ملا عباس گرگانی بودند که پدرشان هم از ملاهای طایفه و منطقه بودند. و بعدها از دو فرزندان ایشان بنام مشهدی احمد و باباخان، مرحوم حاج آقای گرگانی و بعد از ایشان مرحوم حاج حضرت گرگانی و اکنون فرزندشان حاج محمد گرگانی به عنوان سرپرست یا (سر بنچه) گرگانیها به ادامه میراث گذشته‌ها پرداختند. حاج رستم گرگانی، حاج محمد گرگانی، حاج غلامعلی گرگانی نسب، بزرگان فعلی ما هستند که جای بزرگانی همچون حاج حضرت و دیگران را جبران می‌نمایند.



◊ طایفه‌ی گوهری (گهاری) ◊

■ راوی: حاج رمضان اکبرپور گوهری ۸۴ ساله ساکن گری محله بندپی شرقی از مصحابه با حاج رمضان به این نتیجه رسیدم که یکی از طوائف مشهور و قدرتمند بندپی گوهری‌ها هستند منطقه ییلاقی آنها نیجدان است و دریشلاق گری محله، افراد گردن، کل کنار، چهره و پشت فیروز جاه زندگی می‌کنند. علت نامگذاری گوهری به نوعی با سطحه و افسانه آمیخته شده است. هر آنچه که حاج رمضان گفته است، چنین به دست می‌آید که بزرگ آنها شخصی به نام «با موسی» بود او تیر به دست و شکارچی ماهری بود که تفنگش هنوز هست. وی به پرتاس می‌رفت تا گوزن شکار کند. گوزنی را پوست کند تا اینکه دب (دیو) آمد از او غذا خواست او تکه تکه گوشت را به او داد بعداز آن دب (دیو) از با موسی آب خواست وی جوله (ظرف چوبی) و کردی و عصا و تفنگ را گرفت و به سمت چشم رفت ولی گردی (لباس بلند نمدی) را بر بالای عصا گذاشت. دیو از خشم بر سر گردی فرود آمد تا شاید بخورد ولی او با تفنگ او را می‌کشد ولی دب را کشت و به اصفهان برد تا نزد سلطان آنحا جایزه بگیرد ولی وزیر گفت شاید او دب مرده را آورده باشد چند سیبل در میدان گذاشتند او سیبل را بر بالای سریک وزیر نهادند را درست به هدف زد. سلطان خواست به او خلعت و انعامی بدهد (گوهری چیز با ارزش) او گفت عوض گوهر نامه‌ای بنویسد تا خانواده وی از سربازی معاف شوند به همین سبب به آنها گوهری نامیدند. (آنها به این سطحه پای بنده هستند تا تحقیق درستتر انجام پذیرد). بعضی از گوهری‌ها به کل کنار (سلمان پورها) و چهره (گوهری‌ها) و عده‌ای در گری محله مانندند. او می‌گفت عمومیش ۱۸ ماه خدمت سربازی در ساری انجام داد و رضاخان را زنديک ديد. از بزرگان اين قوم با موسی، آقا برا، علی اکبر، ملا آقا (پدر حاج رمضان) بود فرزندان علی اکبر، ملا آقا، خود حاج رمضان، علی، رجب و ابراهیم شدند. شغل آنها زنبورداری البته به شکل کندو درختی، کشاورزی، شکارچی، باغداری بود. امروزه گوهری‌ها به اصغرپور، اکبرپور، همایونی تقسیم شدند که حدود ۲۰۰ نفر هستند. البته در گری محله طایفه‌های غیر از گوهری هم هستند که در جای خویش بحث می‌شود.



◊ طایفه‌ی گریوده ◊

■ راوی: استاد کربلایی فرج... اکبرپور گریوده‌ی (سن ۹۰)

در فضای صمیمی با کبلایی سخن از طایفه او به میان آوردیم که حاکی از آن است که گریوده‌ی ها یکی از طایفه‌های بسیار قدیمی و پراکنده در بندپی هستند. بنظر می‌رسد که این طایفه نام خودشان را آمیخته‌ای با افسانه و داستان برگرفته از یکی از روستاهای بیلاقی بندپی شرقی گرفتند که به همین نام مانده است. ظاهراً نام این روستا در ابتدا گورده بود که به دو معنا ارائه می‌شود. شاید بخارت اینکه در آغاز آن روستا همه گبرنشین بودند که بعدها مسلمانان جای آنها را گرفتند و یا به اعتبار این که از کلمه‌ی گورده گرفته شده‌اند چون خرابه‌ای بیش نبود. و بعدهای گفته استاد کربلایی فرج اکبرپور (مردی دانا، با سنی بالای ۹۰، ساکن کوهپایه سرا) که در دورانی نامش ^{عجم} دو برادر سید از کوه به کوه در به در بین منطقه کنار نشل پناه بردند و عده‌ای به دنبال آنها می‌گشتد تا آنها را پیدا کنند و آن دو بعد از وارد شدن به‌این مکان به آبادانی آن پرداختند تا از خرابه بیرون آمدند. آن دو نفر شاید به نام‌های حاج سید محمود و حاج سید احمد قاسمی بودند که ظاهراً از دست مخالفان خویش در زیر خرواری از موی گوسفندان و احشام خود را پنهان کردند (قایمی). اما ظاهراً فایده‌ای نداشت و این اسطوره تا بدان جا ختم شد که آقای اکبرپور می‌گوید بعد از مدتی مأمورانی که به تعقیب‌شان بودند پیدایشان کردند و از آنها پرسیدند آیا سید هستید؟ آنها گفتند: خیر و رهیشان نمودند و از آنها به بعد برای مخفی نگه داشتن سید بودن خویش هم چنان به نظر می‌رسد ساداتی هستند که علی رغم اینکه شجره‌نامه آنها در نجف موجود است، هم چنان بدون لقب سید هستند (قابل بحث است). وی می‌گوید که در منطقه دیگر گریوده، علاوه بر قاسمی‌ها که ساکنان اصلی آنجا هستند، سه طایفه دیگر هم هستند که وی آنها را مازنی می‌خواند. چرا که قاسمی‌ها در گذشته‌های دور ۱۲ ماه در سال را در آنجا می‌ماندند و عده‌ای حتی آنها را کوهی می‌خوانند ولی وی بعد از اینکه سلسه‌ای از بزرگان را نام می‌برد به آن جایی می‌رسد که دیگر اجداد آنها توان ماندن دائمی را در آنجا نداشته‌اند و به مناطق پایین دست برگشته‌اند. وی از اولین شخصیتی که در باب طایفه قاسمی (گریوده‌ای) نام می‌برد علاوه بر سید محمود، سید احمد قاسمی، حاج علی محمد، حاج باقر، حاج مهدی، حاج رسول، حاج علی اکبر، میرزا عموم، نورا... و فرج... (راوی) نام می‌برد. وی می‌گوید از دوره‌ی حاج علی اکبر به بعد دیگر این طایفه در بیلاق سکونت دائمی ندارند. این طایفه صبور سخت‌کوش و مقاوم در طول زندگی خودشان و شغل‌هایی چون چوبانی، قلیچی، خیاطی، نجاری را تجربه کرددند وی می‌گوید علاوه بر طایفه قاسمی که اصلی بودند طایفه گلزاده‌ها که امروزه عده‌ای از آن‌ها در شیرگاه زندگی می‌کنند و همچنین از اردشیرها (علی جانی‌ها) و انزائی‌ها (ساکن صورت) هم بعده

به این بیلاق گریوode مهاجرت کردند. وی می‌گوید امروز طوایفی که امروزه در گریوode زندگی می‌کنند به فامیلی‌هایی چون اکبرپور (به سبب جدشان حاج علی اکبر)، قاسمی‌ها (بخاطر جدشان میرزا عموم)، اکبرتبارها، مخفی گاه، امیرزاده قاسمی (بخاطر جدشان امیر)، عموزاده‌ها (بخاطر جدشان میرزا عموم)، اکبرتبارها، گلزاده‌ها، اردشیری‌ها، اکبرپور، علی جانی و... تقسیم شدند. وی می‌گوید که ۳۶ ساله بود که ازدواج نمود و در اوایلین بهار ازدواجش وقتی به کوه رفت آن زلزله مهیب سال ۱۳۳۶ در ساعت ۴:۳۰ صبح یازده تیرماه اتفاق افتاد وی می‌گوید آن چنان سخت بود که کوه‌ها فرو ریخت و تمام آب‌ها گل آلود شد و از یک سکوی بیرون حمام به کوچه‌ای پرت شدم و تا برآمدن آفتاب بیهوش بودم (یک مجموعه‌ای در حد ۳۰ دقیقه درباره زلزله ۱۱ تیر ماه ۱۳۳۶ روز سه شنبه ساعت ۴:۳۰ صبح اتفاق افتاد که با کمک تصاویر روزنامه‌ی اعتراف از طرف گلزاده‌ها و علی جانی‌ها و دیگران تهیه شد که دیدنی است). وی در لابه‌لای سختش به شهیدانی چون: استماعیل گلزاده، سیف‌الله گلزاده (شیرگاه) شهید میرزاده قاسمی و... افتخار می‌کند. هم چنین یادآور می‌شود که زنانی چون بلقیس انزائی نه تنها مهمان دوست بلکه آشپزی ماهر بود که پختن غذای چهل رقم او با سفارش عنایت ا... سلطان مشهور است. البته او با فنده‌ای ماهری نیز بود. همچنین به شخصیتی چون شیخ صالح مازندرانی اشاره می‌کند که پهلوان، قوی هیکل، قدرتمند بود. همچنین به منطقه‌ی ییلاقی آنها در گریوode بود و هیچ نسبتی با گریووهای پشت فیروزجاه و گوهری‌های کنار گنج کلاندارند. بعد از آنکه برای آنها زندگی سخت شد آنها از منطقه‌ی ییلاقی به پایین دستی چون شالدرکلا، کلیمنجار، بزمج، لتی، هلس، نم جارک، برون زمستانهای سختی را گذراندند اما زمانه ظاهراً فایق شد و آنها به کوهپایه‌سر، امامزاده عباس، ناریوران، زوارده، بورا، شانتراش، بابل، شیرگاه مهاجرت نمودند و هم اکنون زندگی می‌کنند. کبلای اکبر را مردی با اطلاع و مومن و متواضع دیدم.



◊ طایفه: لاغری فیروز جایی ◊

■ حسن لاغری فیروز جایی ■ حسین علی لاغری فیروز جایی

■ محققان: حسن و حسین لاغری فیروز جایی

بخشی از شرح حال، اطلاعات و خصوصیات مربوط به طایفه‌ی لاغری فیروز جایی از نسل مرده حاج شیخ موسی در ذیل مرقوم می‌گردد. ابراهیم جد لاغری‌ها (حدود جد پنجم در زمان نگارش مطالب، سال ۱۳۹۰ هجری شمسی) فرزند صفر، صفر فرزند آقا سمعلی (آقا قاسمعلی) که آقا قاسمعلی بزرگ طایفه‌ی فیروز جایی بوده (سر بنیچه) و به علت بزرگ طایفه فیروز جایی بودن به آقا سمعلی (آقا قاسمعلی) مشهور بوده است.

ابراهیم نوه‌ی آ- قاسمعلی چون اندامی بسیار لاغر داشته به ابراهیم لاغر مشهور بوده است و وجه تسمیه لاغری‌ها نیز به علت شهرت جدشان بوده است. محمد و صفر (چون مسمی به اسم جدش بوده و ببو مشهور بوده است) از پسران ابراهیم بوده اند (از دختران و پسران احتمالی دیگر نگارنده مطالب اطلاعی ندارد) وكلیه طایفه بزرگ لاغری‌ها از نسل دو پسر نامبرده ابراهیم می‌باشند.

ماجرای ازدواج ابراهیم با همسرش زهرا شکار تبار جالب است. زهرا دختری در خانواده طایفه شکارتبارها بوده و برادری داشت که در سریازی ناپدید شد (به اسارات رفت یا ربوده شد) و مدت هفت سال در اسارت بود. زهرا که دختری دم بخت شده بود خواستگارهای زیادی داشت که ابراهیم (جد لاغری‌ها) از جمله خواستگارهای او بود. زهرا در خواستگارهایش می‌گفت من باید مژده‌گانی (مشتلق) برادرم شوم. روزی ابراهیم از ایش (شالیزار کنار رودخانه سجرو) به طرف خانه‌اش فیروز جاه بر می‌گشت متوجه ردپایی شد شبیه ردپایی برادر زهرا (از قرا معلوم برادر زهرا انگشت شست پا نداشته است) ابراهیم به راه رفتن سرعت بخشید تا اینکه قبل از رسیدن به محل به شخص مورد نظر رسید و دید که برادر زهرا است. با خوشحالی از او جلو افتاد و به خانواده و خواهرش زهرا مژده آمدن برادرش را داد. به این صورت زهرا مژده‌گانی برادرش شد و به همسری ابراهیم درآمد و در بین لاغری‌ها به نه زهرا مشهور شد.

محل سکونت اصلی اجداد لاغری‌ها در فیروز جاه و همچنین در جنگلها و مراعع چرای دام اطراف و توابع فیروز جاه و به دامپروری مشغول بوده‌اند که در دهه‌های گذشته به نقاط مختلف مهاجرت نمودند. هم اکنون به در فیروز جاه ثابت، کوهپایه سرا، نمیون و انجیلیسی، کتی بابل و فیروز آباد فریدونکنار سکونت دارند و به صورت غیرمتمرکز در نقاط مختلف استان چون بابل کنار، درازکلا،

لفور، شيرگاه، قائمشهر، بندپي غربي، بندپي شرقی، بابل، بابلسر، آمل و... تعدادي در استان‌هاي ديگر مثل قم، گilan، تهران و... سکونت داشتند.

طایيفه شيعه دوازده امامی، دوستدار ائمه اطهار، متدين، پايند و عامل به احکام و شريعت اسلام، دوستدار علم از جمله علوم ديني و به ویژه قرآن بوده‌اند و به طوری که با وجود سکونت در مناطق جنگلی و صعب‌العبور عده زیادي از اجداد لاغری‌ها برای کسب علم به مكتب و حوزه‌های قدیم رفته و علوم دینی و قرآن می‌آموختند که پسوند ملا در اسامی برخی از آن گویای این مطلب است.

شهیدان والامقام اين طایيفه، شهید علی لاغری فرزند قدرت مزار شريفش فيروزجاه ثابت، شهيد جمعلى لاغری فرزند احمد مزار شريفش کوهپایه سرا زيارتگاه عاشقان می‌باشد. در قبل از انقلاب نيز در فراری دادن و مقابله با یاغی‌ها که برای مردم منطقه ایجاد مراجحت کرده بودند همکاری و همراهی داشته‌اند که فردی به نام تیمور از اين طایيفه (лагری) در فراری دادن و بیرون راندن یاغی‌ها موثر بوده است. ضمن اينکه وی نجاری ماهر بود و در ساخت مدرسه آري و فيروزجاه، حسينيه آري، سقاخانه پير کلوم و سنگلپا، و... نقش داشت. وی در سال ۱۲۷۰ بدنيا آمد و در سال ۱۳۶۶ فوت نمود. به لحاظ خلق و خوش افرادی نرم و بی‌آزار، مهمان‌نواز و خوش‌سفره، متحد و پيش‌قدم در کارهای خير و عامل‌المنفعه و عمومی، مظلوم‌نواز و خيراندیش و ظلم ستيز در حسينيه و مراسم ائمه پيش خدمت بوده‌اند. در عين اينکه بضاعت مالي بالاي ندارند و اكثركم بضاعت به لحاظ مالي هستند مداحي و چاپلوسي ندارند. عدم موقعیت طلبی و عدم مقام طلبی و با وجود لياقت و کارданی از ویژگی‌های اين طایيفه است. دامپوران اين طایيفه در مناطق جنگلی قشلاق (ميسريا ميان سرا، رجه و پرتاس) و ييلاق املاک چرای دام داشته و دارند و در يكى از اين مکان‌ها سکونت دائم و در بقیه رفت و آمد دارند. ييلاق اصلی طایيفه لاغری در منطقه‌ي ييلاقی بُرون، مرز بين بندپي شرقی و سوادکوه است که بسياري از لاغری‌ها در آن اريشه دارند. از جمله مشاغل اصلی و مورد علاقه لاغری‌ها در کنار در دامپوری و کشاورزی شغل نجاری ولاک تراشي و صنایع دستی چوبی بوده است. با وجود وسائل کم، ساده و ابتدائي و مشكلات فراوان لاغری‌ها در شغل نجاری بسيار ساده و متبحر و در کارهای بسيار جالب ارائه نمودند. نجارهای اين طایيفه در گذشته در اکثر محلات و روستاهای بندپي که همه کارهای ساختمانی وسائل زندگی با چوب بوده کارهای ريز و درشت بسياری انجام داده و در ساخت مساجد و تکياي بسياري شركت داشته اند که بعضی از آن آثار باقی است و تعدادي هم اکنون به‌اين حرفه ای اجدادي مشغول هستند. از جمله کارهای ماندگار طایيفه لاغری در زمينه نجاری بخشی از کارهای حرفة ای سقاخانه فيروزجاه ثابت (که به عنوان اثر فرهنگی - باستانی در ميراث فرهنگی ثبت گردیده) و ساخت ضريح و مقبره‌ي آقا مار (مادر حاج شيخ موسى) در فيروز جاه ثابت می‌باشد. در حال حاضر طایيفه لاغری در اغلب مشاغل، صنایع و فنون روز استغال داشته و در بسياري از زمينه‌ها

استادی و تبحر دارند. طایفه لاغری در زمینه‌های علمی و فرهنگی از ذوق و شوق و استعداد ذاتی بالایی برخوردار می‌باشد و با پشتکار تلاش و سختکوشی به پیشرفت‌ها و مدارج علمی و فرهنگی بالایی دست یافته‌اند و با عناوین دکتر (پژوهشکی و غیرپژوهشکی) مهندس، استاد دانشگاه فرهنگی و روحانی و در درجات لشکری و در مشاغل گوناگون و پست‌ها و مسئولیت سیاسی، اجتماعی و علمی و نظامی مطرح استان و شهرستان‌های آن انجام وظیفه و خدمت می‌کنند که نمونه یکی از تلاش گران و افراد موفق در زمینه‌ی علمی جناب آقای دکتر حسن فیروز جاهی (منتخب المپیاد ریاضی کشور) فرزند شعبان از خانواده پر تلاش و موفق علمی بعداز اتمام دوره‌ی تحصیلات دکترا در رشته فیزیک شاخه اجرام نجومی در کشور کانادا و بازگشت به وطن پس از مراکز علمی و تحقیقی و پژوهشی داخل و دوره‌های تحقیقی خارجی مشغول خدمت به پیشرفت علمی کشور می‌باشد. تعداد تقریبی این طایفه هم اکنون به حدود دو هزار نفر می‌رسد که تعدادی از آنها تغییر فامیلی داده‌اند که بعضی از آنها به لقبهای چون قلی‌نیا، فیروز جاهی، فیروز تبار، فیروزی نسب، فیروزی بور، فیروزی کیاء، محمدی اصل، فرجی، کرادی، احذر، ایمان دوست، حرمتزاده، رسولی مهر، فیاض پور، شایسته‌فر، تقوی مقدم و فیروز نژاد... تقسیم شدند.



◊ طایفه‌ی لنه ◊

■ محقق: یوسف الهی از نویسنده‌گان بر جسته استان و محققان متون کهن و صاحب کتابهای فراوان.

پیش‌سخن

گفته‌های محقق ارجمند و فرهیخته جناب آقای یوسف الهی را بدون تلخیص و اضافات آوردم و سخن این بزرگوار حاکی از این است که، لنه، لنه (Lanneh/Landeh) از طوایف‌ایل فیروزجایی بنده‌ی است که قشلاق را در روستاهای گنج‌کلا، کاشپکلا، اومنان، گلیای بندپی شرقی ساکن‌اند و در فصل بیلاق باشندۀ موزیرج، شالدرکا و آنون هستند.

لنه‌ها که شغل شان کشاورزی و دامداری بوده، منطقه موزیرج ^{از} طایفه تهمتن در اوایل عهد قاجار خربند و بیلاق بیشتر خانواده‌های لنه، موزیرج می‌باشد. از جمله خانواده‌های این طایفه عبارتند از: الهی، علی پورلندی، قلی زاده، قربان پور، گت بابایی، بابایی، باقری زاد، باقری، حاجی بابایی و... لنه به طبری یعنی خیس آب کشیده است. روایت نیاکانی درباره علت اطلاق این نام به ایشان بر آن است که گروهی از لنه به هنگام کوچ پاییزی در آنون تنگه دچار سرما و باران شدیدی شدند و چنان خیس شده و عرصه برایشان تنگ گردید که برای گرم کردن خود لوازم چوبی همراه خویش (مثل کتراء، کلزا و کچه) را هم سوزانند.

بدین سبب به «لنه» نامدار شدند. یکی از افراد خوش ذوق این طایفه در شعری خود را چنین معرفی می‌کند:

سوال هکردمه من از بزرگا

بوردنه آنون تنگ امه جدآقا

از سردی کله دَکرده کلِز و کِترا

علت لنه ربوتنه چیا

ورف و وارش دیته، در بورده هوا

بوتنه لنه باشه منه زاویکا

(برگردان: پرسیدم از بزرگان قوم و به من علت «لنه» را گفتند که چی بود اجدادمان آنون تنگ رفته بودند و هوای صاف شده به ناگهان برف و باران بارید. از سوز سرما لوازم چوبی خود را در آتشدان ریختند و گفتند که فرزندان و فرزندزادگان‌مان از این پس «لنه» باشند).

لنده‌ها همچون دیگر فیروزجایی‌ها، علاقه‌وارادت ویژه‌ای به حاج شیخ موسی دارند و مردمی معتقد، قانع و سخت‌کوش‌اند. اغلب سر در لاک خود دارند و در معیشت رو به پیش هستند و زندگی‌شان



در حد متوسط است.

حاجی صادق: یکی از سرشاخه‌های اصلی طایفه لنه است. وی در جوانی به عنوان سرباز در فوج بندپی، حدود هشت سال در تهران مأمور بود. (درگذشته سرباز فوج را ز هر طایفه انتخاب می‌کردند و سال‌ها به خدمت مشغول بود).

و اقامت چند ساله‌اش منجر به ازدواج در همانجا شد ولی او همواره دل تنگ زادبوم خود بود و این شعر را همیشه زیر لب زمزمه می‌کرد:

«جیج پشت خوئه دا خی اسل اوئه دا»

(برگردان: فدای خفتن بر پشت هیزمها و نوشیدن آب از بدترین برکه وطن شوم).

او به همسرش به شوخی می‌گفت که خانه ما در آنجا از «میمیع» ساخته شده است. زنش فکر می‌کرد که منظور او خانه‌ای مسی است تا این که او دست همسرش را گرفته به بندپی می‌آید. تازه همسرش می‌فهمد که مقصود وی خانه‌های «کل به کلی» از چوب درخت مرس بوده (همین روایت شفاهی در مورد جد بیگلریها هم تعریف شد لذا باید با هم کنار آمد) حاج صادق وقتی به وطن برگشت، دیگر توان بازگشت نداشت و خانمش خواست در بندپی بماند اما او که بهاین محیط عادت نداشت نپذیرفت و به ناچار وی را بازگرداند و طلاق داد و به زادگاهش برگشت. او با تلاش و پشتکار شرایط مناسبی برای خود فراهم نمود و توانست در آن روزگار که از امکانات ناچیزی برخوردار بودند به حج مشرف شود. وی سرانجام در حوالی ۱۲۵۱ ه ق درگذشت.

او چهار پسر به نام‌های علی گل، عبدال، میرزا و تقی داشت.

نجفعلی

وی فرزند تقی بود و از آنجا که دو فرزندش (صدر جهان و محمدهادی) در حیات پدر در گذشتند. او املاک و دارایی‌های خود را که بخش وسیعی از منطقه موزیرج است، وقف نمود.

ملایعقوب

فرزنده دیگر تقی بود وی داماد دایی اش، آخوند ملارضاقلی فیروزجایی (ساکن کاشیکلا و متوفی ۱۳۰۲ ه ق) از علمای بر جسته بندپی بود و در نزد وی به تحصیل پرداخت و در جوارش سکونت داشت اما چنان عمر نکرد و در جوانی درگذشت. همسرش (ملازینب خاتون) و تنها فرزندش جعفر قلی تحت حمایت‌های مر حوم آخوند قرار داشتند.

ملا جعفر قلی

فرزنده ملایعقوب و دست پرورد جد خود، آخوند ملارضاقلی بود و در فضل و کمال خلف صالح او محسوب می‌شد. ملا جعفر قلی در نزد آخوند و سپس در بابل به تحصیل پرداخت و درجهت اکتساب فیض علمای بر جسته و زیارت، سفری به عتبات داشت. از زهد و ورع ملا جعفر قلی روایت‌های

بسیاری نزد علمای منطقه نقل می‌شود. وی در ۱۳۱۹ هـ، ملک وسیعی از مراتع موزیرج را وقف فی سبیل الله و خیرات و مبرات نمود. صیغه وقف را شیخ کبیر (آیت الله شیخ محمد حسن بن صفر علی بارفروشی) خواند. در این وقف نامه از ملا جعفر قلی به عنوان «عمده العلماء العظام و زبدة الفقهاء الكرام» یاد می‌شود. همسر اولش ملا فاطمه جان از طایفه شیخ فیروز جایی بود که در جوانی در گذشت و ملا جعفر قلی با دختر ملام محمد تقی فیروز جایی (از علمای نامدار بندپی و ساکن بورا به نام ملا نرگس خاتون ازدواج می‌کند که ثمره زندگی شان شیخ یعقوب بود ملا جعفر قلی در سال ۱۳۳۶ هـ در گذشت و در کاشیکلا (پشت مسجد) به خاک سپرده شد.

شیخ یعقوب

فرزنده ملا جعفر قلی، تحصیلات حوزوی را نزد علمای منطقه به ویژه ملا شیخ علی روحانی (روحی) فراگرفت و در کاشیکلا به امور مذهبی و عوظ و خطابه مشغول بود. وی داماد شیخ حسین مجتهد (احمدی حاجی، مدیر حوزه پادشاهی) بود شیخ یعقوب، فردی سلیمان یقین و شوخ طبع بود. وی در آذر ۱۳۴۰ در حالی که فرزندانش خردسال بودند، در اثر سکته در گذشت. او سه فرزند به نامهای جعفر، محمد حسن و ابوالقاسم به جا ماند که همسر نمونه و تلاشگر، ملاصفیه احمدی در آن شرایط دشوار به پیروزش ایشان پرداخت.

حاج شیخ جعفر الهی

فرزنده شیخ یعقوب و متولد ۱۳۲۲، تحصیلات ابتدایی را در مدرسه زواره گذراند. سپس جذب حوزه علمیه پادشاهی به مدیریت دایی اش آیت الله شیخ محمد احمدی فیروز جایی شد و از ۱۳۴۰ در قم به تحصیل پرداخت و آموزه‌های فقهی را تا سطح خارج نزد اساتید آنجا فرار گرفت. او در کنار دروس حوزوی، دیپلم خود نیز را گرفت در جریان مبارزه با رژیم شاه، فعالیت زیادی در بندپی غربی و شرقی داشت به همین خاطر در قم دستگیر و راهی سربازی اجباری می‌شد. پس از پیروزی انقلاب اسلامی، سمت‌های مختلفی از جمله ریاست دادگاه مدنی ساری و ریاست کل دادگستری استان و دادستان دیوان عالی کشور داشته است و تحصیلات دانشگاهی را تا سطح کارشناسی ارشد در رشته حقوق فراگرفت اکنون در قم سکونت دارد. وی در عوظ و سخنوری نیز مهارتی ویژه دارد.

محمد حسن الهی فرزند شیخ یعقوب و متولد ۱۳۲۵ بود تحصیلات خود را در حد ابتدایی در مدرسه زواره گذراند ولی به خاطر شرایط سخت زندگی از ادامه بازماند و در کنار مادر به کشاورزی مشغول بود وی مدتی در کارخانه شکوفه بابل مشغول بود و پس از انقلاب اسلامی جذب جهاد سازندگی شد و در عمران و آبادی روستاهای بندپی نقش مؤثری داشت. چنان که هنوز اهالی منطقه ازاو به نیکی یاد می‌کنند و سرانجام نیز در ۱۹ رمضان سال ۱۳۶۹ هـ به هنگام کمک در احداث مرکز بهداشت کاشیکلا با سری شکافته و با زبان روزه در گذشت.

او فردی سخت کوش، خیرخواه و شوخ طبع بود؛ سوگواری اهالی روستاهای بندپی شرقی و غربی در آن هنگام، خودگواه روشن برگفتوذ محبتش در دل های مردم قدرشناس بود.

حاج ابوالقاسم الهی

فرزند شیخ یعقوب، ذاکر آل الله و فرهنگی باز نشسته است که همواره دستی در امور فرهنگی و خیرات دارد.

کربلایی شکر

از دیگر سرشناسان این طایفه بود. وی فرزند کربلایی علیقلی فرزند علی گل است که به جهت عشق سرشارشان به اهل بیت در آن شرایط سخت به زیارت عتبات نایل شده بودند. و حاجی نصرالله فرزند کربلایی شکر و از شخصیت‌های برجسته‌این طایفه که همواره در امور مذهبی و خیرخواهانه پیشگام بود که از آن جمله‌یاری اش در احداث تکیه موزیرج رامی توان بلوشمرد که پس از درگذشتن در داخل ساختمان قدیمی تکیه به خاک سپرده شد. محمد علی لندی فرزند قطب بود. وی به هنگام خدمت سربازی در ۱۳۲۰ هش در تهران درگذشت.

منابع

۱. یوسف الهی، سخنوران بابل، تهران، رسانش، ۱۳۸۰.
۲. یوسف الهی، مفاخر دینی بندپی، بندپی شرقی، سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۸۰.
۳. یوسف الهی و شهرام قلی پور گودرزی، بندپی (کتاب آماده انتشار).
۴. یوسف الهی، شرح احوال آخوند ملا رضا قلی فیروزجایی و فرزندانش (کتاب آماده انتشار).
۵. مصاحبه با حاج شیخ جعفر الهی.
۶. مصاحبه با حاج ابوالقاسم الهی



◊ طایفه‌ی لمسو ◊

■ راوی: حجت‌الاسلام حجت‌الله محسنی فر (شخصیتی خوش سخن و متین و متواضع و با اطلاع.)

در یک غروبی با صفا با حاجی آقا محسنی فر هم سخن شدم و دریافتمن که یکی از برجسته‌ترین طوائف بندپی شرقی کنار رودخانه سجرو روپروری روتای خواجه کلا طایفه‌ی لمسو (لمونیا) هستند آنها در دامنه‌های تپه‌ی بلند سیاه پل زندگی می‌کنند کمی بالاتر از روتای آنها قلعه‌ی فریدون وجود دارد. در باب وجه نامگذاری گفته‌ها حاکی اولان است که **گروهی** گویند که اجداد آنها بیش از ۳۰۰ سال پیش دارای یکی از شریفترین شغل بندپی **یعنی** نمدمالی بودند. نمدمالی شغلی بود که نیاز به هنر دقیق کاری گاه آشنایی با انواع گل و نقش و نگار هم **چیزی** نیاز به قدرت بدنی قوی و در هم آمیختگی و ظرافت داشت. هنر چنین مردمی نه تنها فرش پوش فقریان بود بلکه زینت بخش خانه‌ی بزرگان و کدخدا و شاهان بود. گفته شده که محتملاً شغل این مردم شریف پنبه‌زنی بود و آن هم بی‌ارتباط با فرش و لحاف نداشت. گروهی عقیده دارند که این پسوند معنای خاصی ندارد فقط یک پسوند است. گاه گفته شد که در قدیم این طایفه سازندگان کلاه نمدی مردم پرجایی بودند. البته همه‌اینها در حد حسد و گمان است باید بیشتر بررسی شود. این مردمان خون گرم به ۴ طایفه‌ی متعدد کنار هم تقسیم می‌شوند. گروهی هرو، لمسو، اسماعیل‌ها و رضایی‌ها تقسیم می‌شوند علاوه بر تیره و تبار ریزی که در منطقه وجود دارند. لازم است که اشاره‌ی بسیار کوچکی نسبت به هر چهار طایفه شود.

hero از طایفه‌ی برجسته‌ی لمسو کلا هستند شاید این لفظ بر گرفته از دره باشد اما بعضی از بزرگان نسبت به معنایش سکوت می‌کنند. بر همه‌ی نسل‌ها واجب است که اجداد خویش را دریابند. بزرگان طایفه‌ی هرو از نجف آمدند و کبلی جان محمد و کبلی آقاجان، ابوطالب، حاج آقا طهماسب، محسن، عظیم و بسیاری دیگر از بزرگان آنها هستند و به لقبهای محسنی فر و لمونیا ختم می‌شوند. علاوه بر لمونیا، لمسو تبار و محسنی فر هم وجود دارد شاید کلمه‌ی لمونیا هنگام نوشتن شناسنامه حرف سین افتاده باشد لمونیا همان لمسو نیا باشد و شاید لقب محسنی فر بر گرفته از محسن فرزند حاج آقا باشد. جمعیت اینها تقریباً به ۵۰۰ نفر می‌رسد. طایفه‌ی دیگر نامبرده اسماعیل دسته هستند. از بزرگانشان آقا گل و ملا ابراهیم و اسلام و... هستند. که امروزه بسیاری از آنها به خاطر انتساب به ملا ابراهیم لقب ابراهیمی دارند. بیشتر اینها در لمسو کلا، باقر تنگه، تهمتن کلا، هتکه پشت، گرجی آباد، دریکنده و چماز کلا پراکنده شده اند. شاید جمعیت آنها از ۱۰۰ بیشتر نباشد.

طایفه‌ی دیگر رضایی‌ها هستند که از بزرگان آنها می‌توان نورالله، قاسم وفتح‌الله را نام برد که در بین شان سید آقا، داداش موسوی و سید ابو تراب از کودکی بین آنها بزرگ شدند که اصالت‌اً از طایفه‌ی رضایی و لمسو نیستند اینها در گرجی‌آباد و لمسوکلا زندگی می‌کنند. طایفه‌ی دیگر خود لمسو هستند که همانطور که گفته شد از بزرگانشان کبلی آقا بزرگ، مشهدی بابا، کبلی آقا رضی را نام برد. ضمن اینکه رضی پدر دو شهیدی است که بعداً نام خواهم برد. همه‌ی اینها نوه و نتیجه‌هایی دارد که یک کتاب جداگانه را می‌طلبند. شاخه‌ی دیگری از لمسو مظفری‌ها هستند که علی مظفر و حاجی آقا از بزرگان آن است. که حاجی آقا دختری داشت که مادر همان ۲ شهید بزرگوار است. شغل این مردم برخلاف نامشان شاید لمسو (نمد مال) نبودند بلکه کشاورز، دامدار، نجار بودند. شاید در گذشته‌های دور آنها سازندگان اولیه کلاه نمدی ویژه مردم بندپی بودند.

بیلاق این طایفه در نیراسب است به همین جهت گاه طایفه‌ی لمسو خودشان را وصل به سماکوش می‌دانند یشلاقشان لمسوکلا، گرجی‌آباد، هریکنده، بابل، گلیا، هتکه پشت، باقر تنگه، کتی، اجاك سر و غیره پراکنده هستند. نباید فراموش کرد که از زیر مجموعه‌ی طایفه‌ی اسماعیلی گروهی درویش مسلک هم بودند. طایفه‌ی لمسو امروز به لقب‌هایی چون لمسو تبار سماکوش، محسنی نژاد، محسنی فر، بزرگ پور، رضایی، درویش نسب، ابراهیمی، قلی پور، محسن زاده، جانعلی پور، طهماسبی، عظیمی، لموینی، حاتمیو... هستند. از ریش سفیدان این محل می‌توان کبلی آقا بزرگ پور، داداشعلی قلی پور، یاور طهماسبی، کبلی میرزا جان رضایی و... هستند. البته نباید طایفه‌ی حاتمی را فراموش کرد که ملا محمد حاتمی، امامعلی حاتمی، ابوالحسن حاتمی از نوادگان آن‌ها هستند. از افتخارات این طایفه وجود دو شهیدی است به نام ابراهیم بزرگ پور و حسن بزرگ پور از فرزندان مرحوم رحمان بزرگ پور بودند که برای حفظ این سرزمین در دفاع مقدس دهه‌ی ۱۳۶۰ شهید شدند و آرامگاهشان در همان لمسوکلا است.



◊ طایفه‌ی لرون (فیروزپورها)

■ راوی: پهلوان حاج مهرعلی فیروزپور

فیروزپور: من به طایفه‌ی لرون و بندپی افتخار می‌کنم.

پهلوان حاج مهرعلی فیروزپور از طایفه‌ی خویش چنین تعریف می‌کند: آنها ۴ برادر بودند که در منطقه‌ی بیلاقی باسره پایین دست گلیران زندگی می‌کردند. آنها شغلشان دامداری بود مردانی دلیر و نترس بودند ظاهراً در گیری، اتفاقی افتاد که مجبور شدند آن منطقه را برای همیشه رها کنند و به سمنان می‌روند. مدتی در آنجا می‌مانند. اما عشق به وطن و طایفه و سرزمین خویش از آنها جدا نمی‌شد. به ناچار به آهستگی و آرامی برگشتند. ابتدا از سمنان به سوادکوه و کارمزد آمدند. اینجاست که پهلوان فیروزپور از «بابا لر» یاد می‌کند که حدود ~~بلال‌سباب~~ قبل بود. و از اینجا تاریخ را دقیق‌تر بیان می‌کند و می‌گوید بابا لر مردمی بزرگ اندام، کامیون و شجاع بود. ظاهراً در سوادکوه روزی حاجی‌الله قلی خان با او بخورد می‌کند و در یک گفتگوی دوستانه به اولقب «چپون لر» می‌دهد. «لر» در اصطلاح مازندرانی مردمانی ساده، بی آزار و خوش قلب بودند لذا به آنها لرون نام نهادند. (البته گروهی عقیده دارند که آنها طوایف مهاجر از لرستان بودند و دیگران هم می‌گویند که لرون در اصل لر بود و لر در مازندرانی به مردمانی قوی هیکل و قدرتمند می‌گویند). اما هنوز جایگاه اصلی وطن خویش را پیدا نکرده بودند و از کارمزد به اسبوکلا می‌آیند و از اسبوکلا به منطقه‌ی بیلاقی پیرکلوم آمده و در آنجا ساکن می‌شوند که پهلوان می‌گوید: من پیرکلوم را بسیار دوست می‌دارم آنچا وطن من است. ظاهراً پدر بزرگ آنها ۵ فرزند داشت. حاج صفر در (أرمک)، علی مردان در (جویبار و لفور)، علی مدد (أرمک)، گلعلی (در أرمک) و گل برار در (نجار) دفن است. نسل‌های بعدی این برادران همه از آنجایی که طایفه‌ی اصیل فیروزجاه بودند برای اینکه با دیگر فیروزجایی‌ها آمیختگی اسم پیدا نکنند به فیروزپور شهرت پیدا کردند بیلاق آنها منطقه‌ی بسیار زیبای پیرکلوم و یشلاق آنها ارمک، نجار، روشنوا، فرح‌آباد، آمل، بعضًا جویبار بوده است. شغل آنها معمولاً دامداری، کشاورزی، باغداری، گلخانه، گندم‌کاری و... بود و امروزه لقب‌هایی چون فیروزپور و فیروزپوری دارند. بزرگانی آنها چون بابا لر، حاج صفر (عموی راوی)، علی مردان، علی مدد، گلعلی و گلبرار هستند. او می‌گوید در طایفه اش بعضی از خانم‌ها نام و شهرتی ویژه دارند. مثل سکینه (عمه‌ی راوی) که در منطقه لفور در سرین شوهر داشت و در دریار داداشقلی بیک به روایتی پدر رضا خان خدمت می‌کرد و تاریخ زیبایی را از به دنیا آمدن رضا خان تعریف می‌کرد. و هم چنین وی از زنی به نام حاجی زربانو (نسب بهمنش‌های سوادکوه) یاد می‌کند که زنی پهلوان، قدرتمند و شجاع و نترس بود وی همسر حاج رضا لفوری بود وی متذکر می‌شود که از نسل بابا لر حدود ۴۰۰ نفر امروز هستند. هنراین طایفه علاوه بر باسوان بودن، وکالت و پهلوانی و نترسی ویژگی شاخص این طایفه بود. شخصی نقل می‌کرد که زمانی که پهلوان

مهرعلی فیروزپور و حمزه خان فیروزپور در ۲۶ عید ماه رقابت کشته بین بندپی‌ها و سوادکوهی‌ها بودند معمولاً در گیری نمی‌شد و به نوعی خیال طایفه‌های بندپی راحت بود. اما امروز پهلوان فیروزپور می‌گفت به بچه‌هایم سفارش کردم که پهلوان باشید اما با عقل و منطق باید حرکت کرد چرا که در قدیم می‌گفتند که تبر که بالا رفت یک کیلو است زمانی که به پایین می‌آید صد تن است. یعنی ضربه‌ای که احتمالاً از تبر به کسی می‌خورد می‌تواند حادثه‌ای سخت و سنگین به وجود بیاورد. بد نیست که در این قسمت قدری از خود پهلوان مهرعلی فیروزپور سخن بگوییم چنانچه خودش می‌گوید متولد ۵ تیر ۱۳۱۲ در ارمک است پدرش گوسفند دار بزرگی بود. در دشت‌ها و فلات اطراف بابل دائماً مهاجرت می‌کرد که این مهاجرت چندان خوشایند پهلوان نبود. وی گوید ورود روس‌ها را به بادارم حتی گوید یک زن سریاز روسی مدت‌ها مرا در کودکی مورد اختیار می‌داد. زمانی که مادرش فوت کرد از پدرش جدا شد و به اطراف جویبار به کار دامداری مشغول شد. در جویبار و قائم‌شهر و زرین کلا و لاریم سختی‌های زیادی را تحمل کرد. وی می‌گوید: در سال ۱۳۳۲ راندگی را هم تجربه کرد اتفاقات مختلفی در زندگی اش افتاد تلخی‌ها و شیرینی‌ها را تحمل کرد از بسیاری از حوادث سخت جان سالم به در بردا. ازیزدانی ارباب، یادی می‌کند می‌گوید از ۱۲ سالگی کشته می‌گرفتم اما کشته پهلوانی جدی را سال ۱۳۲۶ «لوچو» گرفتم و باختی نداشتم در بعضی از سال‌ها در امامزاده حسن حریفی نداشتم تا کشته بگیرم پهلوان رستم حیدر قلی‌زاده را از نزدیک دیدم ولی باهم کشته نگرفتم. در جویبار بیش از ۱۰۰ لوچو گرفتم و مدتی ریاست کشته لوچوی استان را به عهده داشت (حدود ۲۰ سال) آن وقت از لوچو برای من تعریف کرد. گفت لوچو چوب بسیار سختی بود که در بالای چوب دستی، بافتحه‌های زیبا را می‌گذاشتند و در کنار زمین نصب می‌کردند و سر پهلوان آن را بعد از قهرمانی می‌گرفت و او می‌گفت لوچو رمز کشته مازندران است هم چنان که چوخارم کشته خراسان بود.

وی می‌گفت در کشته لوچو وقت و وزن مطرح نبود شلواری با بند قیطان یا کرباس مخصوص کشته‌ی گیر بود. که در طرف مقابل با گرفتن بند می‌توانست موفق شود اما چون این شیوه بندی را شهرستان‌های اطراف نداشتند با ما کشته نمی‌گرفتند مجبور شدیم با آنها هماهنگ شویم. وی در لابه لای سخن‌ش می‌گوید مادرم از طایفه عابدی بود و نسبتی با حاج ملا علی عابدی داشت و حتی می‌گوید مادر بزرگ پدری اش از طایفه‌ی گرون بود. سال ۱۳۴۰ ازدواج کرد و فرزندانش نیز دستی در کشته دارند. می‌گفت آنقدر به کشته لوچو و پهلوانی و ۲۶ عید ماه و پیرکلوم علاقمند هستم که هرگز آنها را فراموش نمی‌کنم از او پرسیدم که آیا شما را با نام طایفه‌ی خودت یاد کنم؟ گفت: من لقبم را (لر) دوست دارم و دوست ندارم هویتم گم شود. به فیروزجایی بودنم تعصب دارم. دوست ندارم یک کارگر بندپی را شخصی سیلی بزنند. موقع هم ندارم که طایفه من در میادین کشته شکست

بخورند. ۲۶ عید ماه هويت من است. من ۴۰ سال پهلوانان مختلف را زمين زدم و برايم سخت است بچه‌های من (طایفه فیروزجاه و بندپی) در زمین کشته زمين بخورند آن قدر کشته را دوست دارم که خودم با پول شخصی برای کشته گیران سرمایه گذاری می‌کردم تا در مقابل حریفان سربلند و آبرومند باشند. اين بود آنچه که پهلوانان حاج مهر علی فیروزبور در تاریخ ۹۰ / ۱۱ / ۸ ساعت ۳۰ / ۳ دقیقه حدودیک ساعت و نیم با من صحبت کرد.

من کنارش نشستم. مردی شجاع، قدرتمند، قوی هیکل، نترس، عاشق وطن و طایفه دیدم و زمانی که حرف از پهلوانی و کشتی و لوجو به میان می‌آمدند با تکان دادن دست‌ها و شانه‌هایش تو گویی می‌خواست جوانی اش برگردد و دوباره کشتی بگیرد اما افسوس که روزگار برنمی‌گردد. باید از زمان و توان و جوانی و سلامتی به درستی استفاده کرد. پهلوانان آبرویی هر طایفه و منطقه هستند وقدر آنان را باید دانست.

www.tabarestan.info





◊ طایفه‌ی ملکشاه ◊

■ محقق: مهدی جایمند ملکشاه، کارشناسی ارشد علوم سیاسی،

محققی با اطلاع و خوش ذوق

پیچیدگی پیشینه‌این طایفه به حدی است که نه نویسنده توافقه است به یقین برسد و نه راویان مختلفی که با آنها از نزدیک سخن گفتم و نه محققانی که در زمینه پیشینه طایفه خویش سالهای است که تحقیق و پژوهش می‌کنند لذا بایک وسوس و نگرانی خاصی اند کی از این طایفه سخن خواهم گفت. (با کمک و همیاری راوی)

تیرسته
طایفه ملکشاه در کنار طایفه عمرون (عمران) سالهای است که باهم با **التزم** روتایی به نام دیوا زندگی می‌کنند که به دو شکل دیوای ملکشاه و دیوای عمرون وجود دارد. شایسته می‌بینم که جهت مزید اطلاع قبل ازوارد شدن به بحث طایفه‌ی ملکشاه، کلمه دیوا را معنا نمایم. همانطور که می‌دانیم دیوا نام یکی از روستاهای بندپی غربی است که درباره آن سخن‌های زیادی گفته شده است و از بسیاری از روستاهای بندپی شهرت علمی و دینی بیشتری دارد. یافته‌ها حاکی از آن است که کلمه دیوا شاید برگرفته از کلمه دیوان باشد که خود یک کلمه پهلوی کهن است که حرف آخرش حذف شد. دیوان سیستم مخصوص حساب رسی ایرانیان کهن بود که بعد از اسلام به زبان عربی انتقال یافت. آن چنان سیستم پیچیده‌ای بود که مردم ایران آن را کاری شگفتانگیز و ویژه دیو می‌دانستند. به همین سبب گفته‌های شعر را که بسیار شگفتانگیز بود دیوان می‌گفتند وبا بافته‌های زبای راهم دیباچ یا دیو بافته می‌نامیدند. برای این روستا شاید دیوا نشان‌دهنده آثاری از مدنیت باشد که امروز کانال‌های آب پیشرفت، سنگ فروش، معماری خشتی و سفالی در منطقه‌ی شرپشت یا درین وجود دارد. و این نظم دیوانی یا همان حسابرسی و کتاب و برنامه و قاعده و ضابطه در کار بوده است. و در صحبتی با بزرگان این محل دریافتیم که بسیاری از آنها اهل خرید و فروش روغن و میملی و تجارت و سلف‌کاری بودند.

گروهی معتقدند دیوا مخفف دیوآ است و نام پهلوانی است که در قلعه‌ی کمل به سر بود که در عمرون محله کنونی به دژبانی و دیدهبانی اطراف می‌برداخت.

گروهی هم این کلمه را به یک لفظ مازندرانی بر می‌گردانند که در محلی و بومی به آن دیا می‌گویند و دیا به معنای پیدا شدن و آشکار شدن است چراکه این روستا بعد از جنگ‌های انبوه بالادست خودش را در مقابل بینندگان نمایان می‌کرد.

این که چرا به این طایفه‌ی ساکن در آنجا ملکشاه نامیدند شاید تحصیلکرده‌های آن هم تا حدودی سکوت کردد اما یافته و گفته‌های ریش سفیدان حاکی از آن است که ریشه‌این طایفه به

تقسیم و انتقال طوائف به دوران صفویان و یا بعد از آن و شاید هم به عصر سلجوقیان برگردد. گفته شده که گروهی از نیاکان این طایفه در منطقه شمیران تهران هستند که از آنجا به بندهای آمده باشند. در این بین آنها نقطه اصالت این طایفه را به گروهی به نام گد که (محتملاً آنها بخاطر داشتن سخنان بزرگ بدین نام خوانده شدند) وصل می‌کنند که آنها مردمانی نجیب و محترم، با اصالت و راستگو بودند و استناد می‌کنند به سخن آقای مظہری نامی که مردی باسواند و خوش بیان بود. گروهی طایفه (گد که) در حاشیه جنگل و کنار هم چه دریشلاق و بیلاق زندگی می‌کنند و شغل آنها چوبداری بود. خود آنها هم چندان نمی‌دانند از کجا آمده‌اند به همین دلیل بزرگان عمران (عمران)، این دسته را پیش‌دارتر و اصیل‌تر می‌دانند (نقل از حاج تقی ملکشاهی) اما گفته‌ها حاکی از آن است که گروهی هم نام با ملکشاهی در استان ایلام به همین نام ده کوپکی تشکیل دادند، وجود دارند. گروهی معتقدند که آنها از کردستان به کرمانشاه واز آنچه بیندی مهاجرت کردند. بعضی از اهل ذوق به دنبال معنای گت که رفند کماین کلمه در گویش مازندرانی وجود ندارد محتملاً کردی و به معنای دختر (کیجا) می‌باشد اما کسی نمی‌داند که آنها از کجا آمده‌اند و به چه علت نامگذاری شدند. نگارنده کتاب اعتقاد چندان به مهاجر بودن طوایف ندارد).

یکی از ریش سفیدان می‌گوید مالک اصلی فیل بند همین گدکه‌ها بودند و بقیه طوائف چون فاضل زاده‌ها از نور، یعقوب علی تبار از گرگان، گلچوب از فیروزجاه، چالی از مهاجران هستند (قابل بحث). از بزرگان گت که استاد عابدین نجار، استاد گلبرار و... هستند. ملکشاه طایفه‌ی قدرتمندی در دیوا بودند که حتی گفته شده یکی از دولت‌های قبل از پهلوی دیوا را به مبلغ چهارصد تومان سکه نادرشاه به ملکشاه فروخت (قابل تحقیق است). امروزه کلمه ملکشاه به دو شکل کاربرد دارد گروهی مستقیماً فامیلی‌شان ملکشاهی است مثل دکتر غلامرضا ملکشاهی، دکتر حسن ملکشاهی ولی گروهی دیگر ضمن داشتن فامیلی اصیل، پسوند ملکشاهی دارند مثل دکتر غنی پور ملکشاهی و... جالب اینجاست که سرهنگ ملکشاهی نامی هم در آنجا بود و با ایشان صحبت کردند اما ظاهراً تا این لحظه نتیجه قابل توجه نگرفتند.

یکی از محققان می‌گوید که آثار، اینیه و اقوال موجود از جمله سنگ قبرهایی که در سالیان اخیر و در هنگام کندن قبر برای متوفیان محل بدبست آمده، سابقه و قدمت تاریخی این روستا را می‌توان به چندین قرن تخمین زد. وجود قبرستان آفاسر در منتهی‌الیه جنوب غربی روستا حاکی از آن است که هسته بافت روستا در این محل شکل گرفته باشدو شامل محلات مسکونی، قبرستانی و فضاهای مذهبی می‌شود و در مراحل بعدی دو طایفه عمران و ملکشاه که به دلیل مختلف به این منطقه کوچانده شده‌اند با فاصله‌ای اندک از هسته اصلی در کنار یکدیگر قرار می‌گیرند و دو هسته جداگانه را تشکیل می‌دهند. البته محلات مربوط به این طایفه شامل فضاهای مسکونی، مذهبی، مساجد، تکایا،



سقاخانه، حمام و بعدها مدارس جدا و منفرک و مستقل از یکدیگر شده است. باز هم مشهور است که ساکنین اصلی دیوا طائفه ملکشاه بودند و اینکه آنان خود دارای چه اصالتی هستند اقوال متعددی وجود دارد که صحت یا سقم آن به یک پژوهش دقیق نیازمند است. و اما در کنار طائفه عمران در دیوا طائفه ملکشاه خود ترکیبی از طوائف دیگر است که آنان نیز از نقاط دیگر به‌این منطقه کوچانده شده‌اند این طوائف عبارتند از: فاضل تبار، یعقوبعلی تبار، گلچوب (گوچو)، گدکه، هلی کتک، ابراهیم تبار و چالی که از علی‌آباد قائمشهر، سوادکوه و سایر نقاط که سالیان درازی است که در شادکامیها و تلخی ایام بار و یاور همدیگرند و با مناعت طبع و عزت نفس با سخت گوشی توان باریاست و با سادگی روزگاران را می‌گذرانند.

طایفه ملکشاه بنظر می‌رسد در سه زمینه پیشرفت قابل توجهی کردند:

۱. علوم کلاسیک و روز بوده که دارای تحصیلات عالیه و تحصیل کلدها و داشمندان فراوانی از این طایفه برخاستند که در جای خویش بحث خواهد شد.

۲. تجارت و بازارگانی و زنبور داری و خرید فروش روغن و مالداری است که بسیاری از آنها پیشرفت قابل ملاحظه‌ای نمودند. بیلاق این مردم پرتلاش منطقه فیل بند است ویشلاق آنها دیوای فعلی است و حدود سی شهید و ده‌ها جانیاز تقدیم این سرزمین اسلامی نمودند.

۳- علوم دینی که روزگارانی ظاهراتکیه آنها حجره‌ی ملاها بود و علمای بزرگی را در خود پرورش داده است. گروهی سابقه علوم دینی را به بیش از دو قرن می‌رسانند. مرحوم حاج علی نقی فرزند فاضل به همراه فرزندانش مهدی و فضل و ملا‌غلامرضا، ملا‌هادی، ملا‌احمد، ملا‌کریم، حاج شیخ مهدی فاضل‌نژاد فرزند حاج شیخ محمد، حاج شیخ غلامحسین فاضل‌نژاد، حاج شیخ حسین ملکشاه (جايمند) و بسیاری از بزرگان دیگر که در امر آموزش قرآن کریم و علوم دینی خدمات فراوان کشیدند.



دست خط مرحوم حاج علی نقی فاضل تبار در مدرسه میرزا زکی علی آبادی ۱۲۳۱
دیوام لملک شاه از قدیم الایام و شاید بیش از دو قرن پیش خاستگاه عالمان دین بوده است و اسناد
و مدارکی موجود است که مؤید چنین واقعیتی است. زیرا که در مرقومه از مرحوم حاج علینقی فرزند
فاضل (ره) در سال ۱۲۳۱ در دست است که وی از وضع حل خود و چند تن از دوستان خود از
جمله آخوند ملا شفیع خراسانی؛ ملا حسنعلی ملکشاه، ملا غضنفر ملک شاه، ملا میرازی عمران در
مدرسه میرزا زکی علی آبادی در شهر بار فروش خبر داده است.

از طرفی دیگر هم ایشان تنی چند از فرزندان خود از جمله ملامحمد و ملا فاضل را به فراغیری
علوم دینی تحریض و تشویق نمود که بعدها از عباد و زهاد و صاحبان کرامت در دوران خویش بشمار

می آمدند. آخوند ملا محمد مهدی خود نقشی مشترک در تعلیم و تقویت باورهای دینی طایفه ملک شاه و عمران و حتی منطقه‌ایفا کرده است. چهاینکه همه فرزندان ذکور خود را به تعلیم و تعلم و تزکیه و تهذیب نفس فراخواند که از آنجمله‌اند ملا محمدهادی، ملا غلامرضا، شیخ احمد و شیخ کریم دراین بین از ملا غلامرضا فرزند ارشد ایشان حاج شیخ مهدی فاضل نژاد ملکشاه (ره) در دیوا و فرزند بزرگ‌گوارشان حاج شیخ محمد فاضل نژاد در شهر مقدس مشهد و علاوه بر آن حاج شیخ غلامحسین فاضل نژاد در شهر مقدس قم به تبلیغ و تعظیم شعائر دینی اشتغال داشته و دارند.

همچنین آخوند ملاهادی یکی از فرزندان خود حاج شیخ حسین(ملکشاه) را برای تحصیل علوم دینی به مشهد مقدس فرستاد و وی در مدرسه نواب به تحصیل پرداخت و با دریافت تصدیق (دانشنامه) دوره متوسطه از اداره معاف عالیه خراسان به شرکت فعال در اعتراض به کشف حجاب رضاخان واقعه مسجد گوهرشاد و پس از تعقیب و گریز عازم عتبات عالیات گردید و بالاقامت قریب به بیست ساله در کربلای معلی و نجف اشرف از خرمن دانش علمای طراز اول آن دوره چون آیت ا... العظمی سید ابوالحسن اصفهانی (ره) بهره برد تا جاییکه از آن حضرت اجازه اخذ وجوهات شرعی را دریافت نمود سپس با مراجعت به ایران به مدت قریب به ۳۰ مرتبه تشرف به بیت الحرام همواره در خدمت حجاج بیت ا... در حج تمتع است.



اجازه اخذ وجوه شرعیه از طرف آیت...اصفهانی به شیخ جایمند

از طرف دیگر تاریخ دیوا نشان می دهد که علمایی چون حجت الاسلام حاج میرزا محمد نجفی و آیت الله سید اقا موسوی و حاج سید جمال الدین موسوی و شیخ علی آقایوسفی و سید کمال الدین احمدیان و کربلایی غلامرضا فیاض پور و حجت الاسلام طاهری و سر بر آوردن و از نشانه های علوم دینی این طایفه هستند





◇ گت که ها (گدکه): ◇

■ حاج حسین روستا پدر شهید محمد علی روستا.

خیلی تلاش کردم که قدری از اصل و نسب طایفه ریشه دار گت که (گدکه) بیابم، در یک غروی با صفا به همراه دوستم کریم ملا تبار، سری به قبرستان دیوای ملکشاه زدم. در کنار بعضی قبور بزرگانی را دیدم که برای خواندن فاتحه آمده بودند. مردی با شخصیت و مودب که کلاه نمدی بر سر داشت که هم مرا به ذوق آورد وهم چشم به کلاهش دوختم. خواستم عکسی بگیرم او گفت چقدر خوب است که در کنار عزیزی‌لهم شهید محمدعلی روستا تصویر بگیرم و از او پرسیدم از چه طایفه‌ای هستی؟ گفت که من از طایفه گت که هستم. با او ^{قدرتی} در موردانه طایفه در صحبت باز کردم. وی گفت که گت که ها مردمان بی درد سر، آرام، بی آزار، بامتنان که ساکنان اولیه دیوای ملکشاه بودند. همانطور که قبل اشاره نمودم کلمه گت که، محتملأ یک کلمه کردی است و به معنای دختریا همان کیجای مازندرانی است. شاید اینها مهاجرانی بودند از منطقه کردستان به این منطقه آمدند و پیش قراولشان یک زنی بوده باشد که اسم و نامی از او نداریم. آنها از بزرگان خویش فقط حسن نامی را می‌شناسند که حدود دویست سال پیش بود بعد از او محمدحسن، کبلی فتح... مشهدی ابوعلی، مشهدی ابوعلی که چهار برادر بودند را نام می‌برد. بنظر می‌رسد گت که های امروز نوه و نتیجه‌این برادران باشند. آنها ساکنان اولیه تپه پشت قبرستان دیوا به نام روک تپه بودند که کم کم به چهار سرۀ آمدند شغلشان دامداری و کشاورزی بود و به منطقه‌ییلاقی فیل بند می‌رفتند و شهیدانی چون شعبان علی روستا، علیرضا حسن پور و محمدعلی روستا تقدیم ایران اسلامی نموده اند. وی متذکر می‌شود که کبلی فتح... که با پای پیاده به کربلا رفت، بزرگ و ریش سفیدشان بود و امروزه چون آنها در منطقه کوچک روستا زندگی می‌کردند، شاید به آنها لقب روستا به آنها داده شد ولی فرزندان ابوعلی، حسن پور شدند. وی داستان زیبایی را تعریف می‌کند که از جهت مادری خود را به طایفه طالش وصل می‌کنند. می‌گوید روزی جونکای (گاو نز) آنها به منزلگاه طالش رفت. جد آنها برای آوردن سنجک را پرتاب می‌کند که آن سنج ناخواسته به یکی از دختران طالش اصابت می‌کند. کار به مسائل کددخانمنشی وقت کشیده شد و نهایتا حکم محلی داده شد که آن دختر به ازدواج این پسر درآید و این دعوای کوچک باعث ارتباط خویشاوندی شد. وی می‌گوید جد آنها در منطقه شالدر کا زندگی می‌کرد که همانجا پایش را تبر زد و بر اثر خونریزی فوت کرد و مدت‌ها کسی نمی‌دانست. جمعیت امروزی آنها بیش از صد خانوار است که به شکل پراکنده در دیوا، تهران، مشهد، ساری و بهشهر زندگی می‌کنند.

◊ طایفه هلی کتک(علی کتک) :

در کنار مردمان خوش صحبت، شوخ طبع و در عین حال با سیاست نشستم، به شوخي می گفتند ما اهل کتک نبودیم ولی با چوب پلم (گیاه ظریف) مخالفان را دور می کردیم. اما شاید داستان چیز دیگر باشد و آن اینکه شخصی به نام علی وجود داشت با ۷ یا ۸ خواهر کنار هم زندگی می کردند که او مثل همه مردم بندپی انسانی ناموس دوست بود و بخاطر شجاعت و جرأت در دفاع از حریم خانواده گاه با چوب درخت آلوچه (هلی) مرا حمان را تادیب می کرد. آقای باباپور و فلاخ پور و تقی تبار وقتی از بزرگان خویش نام می برنند می گویند که از شخصیت های اولیه آنها همایون، اسفندیار، میرزابابا، فربدون، بهرام و نظام بودند که به سبب داشتن همین اجداد امروز عده ای باباپور، باباتاج، نظام تبار، فلاخ بور، تقی تبار، یقین تبار، نوحی، ادریسی، فتاحی حان محمدی و... شدن و شهیدانی چون محسن باباپور و علی نظام تبار تقدیم این سرزمین اسلامی نمودند آنها هم جمعیت قابل ملاحظه در دیوای ملکشاه دارند.



◊ طایفه مهری ◊

■ راوی: استاد حاج علی آقا مهری (سن ۷۰، پدر شهید ناصر مهری)

بنا به گفته‌ی نسب شناسان بزرگ و محققان این طایفه بوزیر جناب آقای حاج علی آقا مهری (پدر شهید ناصر مهری) و عسگری داداشی و جناب حسن زاده گلچوب به‌این نتیجه رسیدم که یکی از تبارهای بندی که به شکل پراکنده زندگی می‌کنند، مهری هستند که ارتباط سیار تنگاتنگی با طایفه داداشی (غیر کاظمی) و عجم‌نیا (اجم‌نیا) و چچم نیا دارند. طایفه مهری اگرچه امروزه تعداد آنها اندک است ولی در روزگاران گذشته در حاج شیخ موسی زندگی می‌کردند و بزرگان آنها بیشتر لقب درویش دارند. آنها از بزرگان خویش درویش اسماعیل و فرزندانش به درویش کریم، اعظم، محمد رضا نام می‌برند و بعد از بی اطلاعی از بعضی از سلسله‌ها اعتقاد دارند که آنها از این اشخاص، شش پسرعمو بودند که کنار هم زندگی می‌کردند که از میان شش نفر، سه نفر کنار حاج شیخ موسی ماندند چون در جوار آن حضرت بودند، به آنها لقب مجاوری داده شد ولی سه نفر آنها اگرچه درویش حاج شیخ موسی بودند اما قدری پراکنده زندگی می‌کردند. درباره علت لقب آنها به مهری سخن‌ها گفته شده است ولی دو نقل قول از همه آنها نزدیکتر است یکی اینکه در زمان تهیه شناسنامه در فاصله سال ۱۳۰۶-۹ وقتی که به منطقه ییلاقی رفتند از این برادران نام و نشانی نداشتند جز اینکه یک ابزار ساختمانی به نام مهر (meher) یا همان شبیه به کلنگ برای تراشیدن و شکستن سنگ‌ها استفاده می‌کردند که شخص ثبت احوالی به آنها مهری (mehery) یا مهری (mehry) لقب داده است. توجیه دیگر براین است که آنها چون متولی حاج شیخ موسی بودند بنظر میرسد که مردمانی با مهر و محبت و صمیمیت بودند که به آنها مهری گفته شده است. البته خود حاجی بیشتر نظر اول را قبول داشت. آقای داداشی عسگری معتقد است بزرگان اولیه مهری همان بزرگان چچم نیا و داداشی و عجم‌نیا بودند یعنی در واقع مهری اصیل بودند و بعد از شخصی به نام اصغر چچم، آنها به تیره‌های کوچکی تقسیم شدند. در باب بزرگان این طایفه در قدیم اشخاصی مانند اسدا... آقا‌گل، امام وردی، یعقوب علی، بابا، جلال و غیره... نام می‌برند. از شخصیت‌های بر جسته علمی طایفه مهری دکتر علی مهری پژوه و متخصص جراح است که نگارنده کتاب سال‌ها او را می‌شناسد وی شخصیتی محبوب، خوش برخورد و اهل علم است. گفتنی است که نسل‌های بعدی مهری در علم و دانش، استعداد بالایی داشتند. از میان این طایفه شهید ناصر مهری و شهید علی مدد مهری که هردو در سن نوجوانی به شهادت رسیدند. یادشان زنده باشد. چنین طایفه مهری امروزه در شغل کشاورزی و نجاری مهارت دارند که عده‌ای از آنها در ویتله و گلوگاه زندگی می‌کنند که لقب فیروز جایی دارند.

برای یافتن اطلاعات بیشتر به قسمت چچم نیا مراجعه شود.



◊ طایفه‌ی محمدی و غلامی ◊

■ محقق: اکبر غلامی دانشجو کارشناسی بابلسر و محقق باذوق و بر تلاش

حدوداً در سال ۱۱۵۰ هجری شمسی در بیلاق لههای حاج شیخ موسی، نوزادی چشم به جهان گشود که والدین اسمش را محمد نهادند. محمد زمانی که همسرش حامله بود به علت بیماری فوت نمود و بعد از فوت فرزندی به دنیا آمد به یادگار پدرش نامش را محمد و لقبش را همانند اسمش محمدی نامگذاری کردند. محمد دوم بزرگ شد و با زنی به نام اشرفی ازدواج کرد و حاصل ازدواج سه فرزند به نامهای؛ صادق، جمالین و یعقوب بودانهای در قریه فیروزجاه ثابت زندگی می‌کردند. یعقوب همانند پدر بعد از فوت پدرش به دنیا آمد و مادرش (احترافی) بعد از زایمان یعقوب به علت نداشتی و فقر مالی (بی‌کس و باعث بودن) در بزرگ کردن سه طفل قلدوهم قد صغير دچار نداشتی عديدهای گردید و چيزی نداشت شکم خود و فرزندانش را سير نماید. تنها دارای ايش فقط كيمهای بود که ديوارش از نی و سرپوش آن از چماز بود و به اشرف چماز به سر ملقب گشت (کنایه از فقر و تهیدستی). اشرفی خواهri داشت به نام فاطمه که شوهرش حاج گدبای ادبی شغل دامداری (گاو و گوسفند) زیادی داشت، در واقع ارباب آن زمان بود. اشرفی به ناچار سه فرزندش را به کول و بال گرفت و به اميد سير کردن شکم بجههای خود روانهی منزل خواهش فاطمه واقع در مرتع عطربنگ يكى از مناطق فیروزجاه ثابت شد تا شاید با فراوانی رزق و روزی خانواده ارباب، فرزندانش را از گرسنگی و مرگ نجات دهد. در قدیم رسم براین بود اگر نوزادی پدر و مادرش را از دست می‌داد یا دارای فقر و تنگدستی بودند او را در مسجد رها می‌کردند تا فرد دلسوز و بی‌ولاد بزرگش نماید. اشرفی با کم احترامی خواهر که بسیار ناراحتی حضرت به طرف کیمه چماز به سر خود برگشت و گفت دست خالی و با دلی سرشار از ناراحتی و حضرت به طرف کیمه چماز به سر خود برگشت و گفت خدا بزرگ است. اشرفی فرزندانش را به کمک مردم که کیمه‌اش مسیر تردد آنها بود کم کم بزرگ و بزرگتر نمود تا آنجا که یعقوب توانست به سربازی برود و وارد قشون شود.

رسم براین بود که هر وقت سرباز می‌بردند با صدای طبل و دهل همراه بود و یعقوب روزی با شنیدن صدای طبل و شیپور اطلاع یافت که قشون (ارتش فلی) در مسیر هستند و سریع خودش را به آنها رساند و چون هیکل و جثه ضعیفی داشته است، درجه داران و افسران از حضور ایشان جلوگیری نموده ولی با حضور سرفمندی قشون تصمیم براین شد که وارد قشون شود و با آنان به سمت محل خدمت همسفر گردید. سالیانی را در قشون سپری نمود و در آنجا با فردی به نام الله قلی خان قاجار برادر آقا محمدخان فرزند محمدحسن خان قاجار آشنا شد. این آشنایی سبب گردید



تا خان مبلغی را در پایان خدمتش به هنگام برگشت به ولایت به عنوان پاداش و خرجی تو راهی اهدا نماید، یعقوب به خاطر علاقه‌ی فراوان به مادر پیر که جای پدر را هم پر کرده بود. از آن پول چهارقدی (روسی) خرید تا دل مادرش را شاد کند و خان وقتی این صحنه را مشاهده کرد خیلی از یعقوب خوشش آمد و مبلغی دیگری را نیز به وی عطا کرد. در بی آن سالیانی گذشت و الله قلی خان قاجار به عنوان حکمران بنده‌ی و بابل معرفی شد و مقرش را در مقری کلابندی قرار داده در ضمن حاکمان در آن زمان از ثروت و قدرت فرمانروایی زیادی برخوردار بودند. یعقوب وقتی از این خبر اطلاع یافت و آشنایی قبلی که با خان داشته بود به همراه مادر و دو برادر بزرگترش از فیروز جاه به سمت مقری کلا برای انجام کار و امور معاش و خدمت نزد خان حضور یافت. به محض ورود، خان دو برادر بزرگ (صادق و جمالین) و مادرشان را برای انجام کار در دامداری مشغول نمود. یعقوب را به جهت معرفت و غیرت در مقرش به عنوان مهتر است (تیمار گنبدی و نگهبان اسب) گماشت. یعقوب روزی مشغول انجام کار در اصطبل اسبها بود که ناگهان بازی (برنده‌ی شکاری) در آسمان تیرنگی (قرقاول) را به چنگال گرفته وارد آخر اسب گردانید. ایشان با دیدن این صحنه باز شکاری و تیرنگ را زنده دستگیر نموده و با دستان خون آلود (به علت فرورفتگی چنگال باز بر دستانش) نزد اربابش الله قلی خان بردۀ است. ارباب با دیدن صحنه بسیار خوشحال و شگفت زده شد و پادشاهی را به خاطر شجاعت و دلیری به وی اعطای نمود و ارزش باز به حدی بود که ارباب با تعلیم و آموزش آن تیرنگ‌های فراوانی را شکار نمود (به اصطلاح باز را دستی کرده بود). البته این داستان نیز درباره طایفه بازچی هم گفته شد. یعقوب و خانواده‌اش با صداقتی که در کار داشتند به مرور زمان از لحاظ مال و ثروت هم‌دیف خان شده و به صورت مشارکتی احشام را نگهداری و حتی به صورت یک خانواده واحد زندگی می‌کردند و خصوصاً مادر یعقوب در نزد الله قلی خان از احترام زیادی برخوردار بود تا جایی که افرادی دارای مشکلات و گرفتار بودند به اشرفی خانم مراجعه کرده و ایشان با واسطه گری نزد ارباب سبب گره‌گشایی کارشان می‌شد. اشرفی خانم همانطور که در ابتدای زندگی سختی و مشکلات فراوانی کشیده بود به اشرفی چماز به سر معروف بود آنگونه نزد خان مقام و منزلتی پیدا کرده تا جایی که مردم به او اینچنین لقب داده بودند:

اشرفی خانم دو دارنه

اشرفی خانم گودارنه

اطاق سر دو دارنه (اطاق سر کاخ الله قلی بود)

پیش الله قلی خان رو دارنه

اشرفی خانم همراه فرزندش پس از طی سالیانی با جمع آوری ثروت و مال و منال و احشام زیاد که قدرداری‌یک خان بوده است به منطقه‌ی خودشان واقع در گلیا مهاجرت نموده و به عنوان بزرگترین دامدار عصر خود در منطقه‌ی بندپی شرقی مشهور گردیدند. و به دنبال آن مرتع بیلاقی گلیران را خریداری نموده و به عنوان طایفه محمدی گلیرانی لقب گرفته‌اند (گلیران نام بیلاقی در

بندپی شرقی که به طایفه محمدی و غلامی... تعلق دارد.

یعقوب و برادرانش ازدواج کردند و یعقوب با ثروتی که ازراه حلال به دست آورد عازم کربلا شد و از آن پس به عنوان کربلایی یعقوب ملقب گردیده و باعث خیر و برکت نسل‌های بعد از خود شده است لذا با توجه به طولانی شدن مطالب فقط به زاد و نسل کربلایی یعقوب اشاره نموده و همینطور در پایین‌ترها نیز خلاصه‌تر می‌کنم. امید آن دارم که خوانندگان عزیز ناراحت نشوند. در دوره حکومت رضا خان سه جلد احوال (شناسنامه) رایج گردید و در اینجا بخاطر اینکه فامیلی هر فرد را بنام او تعیین می‌کردند فامیلی مرحوم غلامعلی را به غلامی فیروزجاه لقب داده‌اند ولی در اصل همان محمدی گلیرانی می‌باشیم. محل سکونت در حاج شیخ موسی و فیروزجاه ویلاق و روستاهایی: ارک، خومکا، واشیر، تورسو، اسبو، فیروزآباد فریدونکنار، باقرتکه بالبلسر، گرجی آباد بالبلسر، عباس آباد تنکابن، استان تهران و ... می‌باشد.

بزرگان این طایفه: محمد (اول و دوم)، صادق، جمالین، کربلایی یعقوب، محمد قلی نائب، حاج الله قلی، ملایدالله، یوسف، علی آقا، غلامعلی و... هستند. وشهدای چون شعبانعلی محمدی (گرجی آباد)، بهمن محمدی (گرجی آباد)، علی زمان محمدی (فریدونکار)، دلاور محمدی (بالبلسر) و ریش سفیدان آنها حاج علی بابا محمدی و حاج براز محمدی است. سقاخانه گلیران بنیانگذار آن فردی به نام مرحومه آمنه همسر مرحوم یوسف محمدی که در واقع دختر عمومی ایشان نیز بوده است. شوهر آمنه (یوسف) برای زیارت مرقد امام هشتم (علی بن موسی الرضا) به مشهد مقدس اعزام شد و آن موقع سیر و سفر به وسیله چهاربیان (اسب و قاطر) انجام می‌گرفت حدوداً ۶۰ الی ۷۰ روز زمان می‌برد و حین راه مسافرین خطرات و بیماری در امان نبودند. آمنه به خاطر اینکه یوسف صحیح و سالم به وطنش برگردید نذر نمود تا سقاخانه‌ای به نیت حضرت ابوالفضل در منطقه بیلاقی گلیران احداث نماید که بعد از برگشت یوسف به منزل اقدام به احداث سقاخانه نمودند و به زیارتگاه، معجزه‌گر و دوای دردمدان درآمد.



◊ طایفه‌ی ملک تبار ◊

■ محقق: دبیر عسگری ملک تبار فیروز جایی کارشناسی ادبیات فارسی

درمورد نامگذاری این طایفه دلیل مستند و معروف خاصی وجود ندارد و شاید این نامگذاری برگرفته از خلق و خوی بزرگ منشی این طایفه می‌باشد. این طایفه که یکی از طوایف فیروز جایی (پریجایی) می‌باشد باطایفه عرب تبار نسبت نزدیکی دارد، این نسبت تقریباً به دویست سال قبل بر می‌گردد که بعدها به دوشاخه تقسیم شد. محل سکونت اصلی این طایفه روستای ویتله از دهستان فیروز جاه بخش بند پی شرقی می‌باشد. در حال حاضر اکثر افراد این طایفه همچنان مقیم روستای ویتله می‌باشند و علاوه بر آن در مناطق دیگری از بخش [بنیه tabatabestan.info](#) شهرستان بابل، قائم شهر و سوادکوه ساکن هستند. البته افراد دیگری از طوایف مختلف به نام طایفه تغییر نام دادند؛ از جمله آنها گروهی هستند که قبل از تبار معروف بودند و برخی دیگر طایفه‌ها که به نام تمسک تبار معروف بودند و برخی دیگر طایفه‌ها که عمدتاً در بند پی، بابل و قائم شهر ساکن می‌باشند. قابل ذکر است که طایفه‌ی تبار به علت نسبی که از طریق مادری با ملک تبار داشتند به این اسم تغییر نام دادند. طایفه ملک تبار در گذشته به منطقه بیلاقی حاج شیخ موسی کوچ می‌کردند که در حال حاضر تعدادی از افراد این طایفه همچنان بهاین امر مبادرت می‌ورزند. افراد این طایفه مردمانی مهمان نواز و خوش مشرب، صبور و با گذشت اهل معاشرت و مصلح و سازگار، اهل انفاق و بخش می‌باشند. اکثر افراد این طایفه کسانی هستند که در عمران و آبادی محل نقش اصلی داشته و دارند و همیشه در کارهای عام‌المنفعه و ساخت و ساز بناهای مختلف پیشقدم بودند و با قبایل و طوایف دیگر سازگاری دارند. مردمانی پایین‌دست به دین، مذهب و سنت و علامه‌مند به ائمه اطهار می‌باشند. در تمامی کارها و مسائل مختلف محل مشارکت فعال دارند. در گذشته و حال افراد این طایفه به عنوان ریش سفیدان و معتمدان محل از قبیل کد خدا اعضای شورای اسلامی و افراد معتمد همیشه در میان مردم به عنوان افرادی تأثیرگذار ایفای نقش می‌کردند و می‌کنند. مردمانی هستند که به مسائل خانوادگی، مذهبی و دینی اهمیت و ارزش زیادی قائل‌اند و پایین‌دست به آن می‌باشند. از بزرگان آنها می‌توان استاد ولی الله، حمزه‌خان، موسی‌خان، استاد رحمت‌الله، محمدرضا و علی ماندگار و... نام برد. قدمت ریشه‌ی این طایفه به بیش از دویست سال بر می‌گردد.

علی‌رغم اینکه افراد این طایفه مردم متمولی نیستند اما به خاطر کرام و منش نیکوی خود همیشه در مسائل فرهنگی، سیاسی و اجتماعی و... افرادی تأثیرگذار بودند هرجانیازی به همکاری و مشارکت بود و از هیچ تلاشی در بیخ نکردند.

شغل اصلی این طایفه کشاورزی و دامپروری می‌باشد، البته مشاغل دیگری از قبیل نجاری،

بنيا ي و معماري، کاشي کاري و سنگ کاري، فرهنگي و ... در بين مردم اين طایفه رواج دارد. تعداد آنها حدود پانصد نفر هستند.

تبرستان
www.tabarestan.info





◊ طایفه‌ی مقیمی(بیژنی‌ها) ◊

■ راوی: حاج ماشأ الله مقیم پور بیژنی (سن ۸۰ سال. پدر شهیدان

بزرگوار عطا... و عنایت ا... مقیم پور بیژنی)

خیلی خوشحالم که با مردی بایمان، مودب، خوش برخورد، باعلم و دیندار هم صحبت شدم و در باب طایفه مقیمی(بیژنی) سخن‌ها شنیدم. حاجی با وجود کهولت سن وقتی ازاین طایفه سخن می‌گوید از دو شخصیت بزرگ به نام حاج محمد مقیم و حاج بیژن (دو برادر) صحبت می‌کند که به سبب نداشتن لقب قبل از گرفتن شناسنامه حاجی می‌گفتند. حاج بیژن فرزندی نداشت ولی حاج محمد مقیم فرزندانی داشت که هنگام تهیی شناسنامه حاج محمد بخارا ایله نام برادرش به سبب نداشتن فرزند از بین نزود لقب خویش را به مقیم پور بیژنی نام نهاد که هر دو برادر بمانند. بعد از حاج محمد مقیم پور بیژنی، حاج محمد سلطان، آقا مقیم، عباسقلی، حاج محمد مشهور به حاج آقامیرزا عباسقلی، عزت ا... (پدر راوی) بودند که بنظر می‌رسد سخن حاجی درست بود که می‌گفت من ۷ جد را می‌دانم. نام سکونت اولیه آنها کمی جلوتر از محل کنونی یعنی حاجی کلابود (حاجی با ضرب المثل مازنی که: حاجی رونه حاجی کلابدین، لیخندی زد) که بعدها به سبب بیماری طاعون عده‌ای مردند و باقی مانده‌ها به منطقه کنونی فک بن و فک چال آمدند (فک نوعی درخت بومی که بیشتر در منطقه پایین دست بندپی و گاه در جنگل‌ها می‌روید) واژ سال ۱۳۶۵ نام این روستا به مومن آباد تغییر یافت به سبب داشتن ۲۳ شهیدی که ۷ نفر آنها از طایفه بیژنی و دو نفر آنها فرزند حاجی بودند. مقیم پور بیژنی‌ها در زمینه‌ی خطاطی، موسیقی و علوم دینی برجسته بودند وی می‌گوید حاج شیخ عبد الجواب بیژنی شاعری است که ۱۰۰ سال عمر کرد. میرزا عباسقلی خطاط بسیار ماهری بود که دیوان حافظ و وفایی را با خط خوش نوشت. بیشتر بیژنی‌ها خطاطان ماهر بودند ضمن اینکه دستی در موسیقی هم داشتند که موسیقی‌های سنتی بیژنی مشهور است که با راوی نسبت نزدیکی دارد. ضمن اینکه آنها در مسائل دینی بسیار با احتیاط بودند می‌گوید تکایا و مساجد را هرگز رها نمی‌کنند وی هم اشاره می‌کند به اینکه بیشتر بیژنی‌ها در همین منطقه‌ی فک چال و عده‌ای در بابل، تهران و اصفهان سکونت دارند و آنها دارای بیلاق نیستند و دائمًا در منطقه‌ی بیلاق زندگی می‌کنند. گروهی هم در کنار طایفه‌ی بیژنی‌ها زندگی می‌کنند که به نام نیازی‌ها هستند که با نیازهای بندپی شرقی نسبت خوشاوندی ندارند. وی اشاره می‌کند به اینکه در بین طایفه بیژنی، روحانیون و ملاهم بودند و امروزه این طایفه به فامیلی‌هایی چون مقیم پور بیژنی، حاجی آغازاده مقیمی، اقلیزاده مقیمی، مقیمی حاجی، بیژنی‌ها تقسیم شده‌اند.



◊ طایفه‌ی ملاتبار فیروز جائی ◊

■ محقق: عبدالکریم ملاتبار فیروز جایی کارشناسی ارشد ادبیات فارسی

سزاوار است که ارج بنهم به نوشتئی سراسر لطف و محبت حضرت حاج شیخ حسین تباری فیروزجایی که حاکی از علاقه‌مندی این بزرگوار به اهل علم و دانش، وطن، بندهی و طوایف مختلفی که وی سالها در کسوت روحانیت، مسؤولیت عمران و آبادانی و جهادابی منطقه را به عهده داشتند و نام نیک از خویش بجا نهادند. لذا عین دست خط شریف حاجی را آوردم تا تشویق و

چراغی برای فراسوی آیندگان باشد: (نگارنده کتاب)

بُرْسَان

10

لیسیو تعالی

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على خير خلقه محمد وآله وآل بيته وعمرهم
يا أبا المؤمنين يا عطشانك من ذيرواني وتبعدنا عن سمعك بأذن الله عز وجل
أو صرخ بآذنك تهلكني فارجعه وانته شبه ما به بار وفرق منفعته بار

ت سید: میت خدا فدای بخت نبیل احمد مسلم طبله ای ائمه
کتاب پیش روی میر عزیزی استندوز میت خدا فدای بخت نبیل احمد مسلم طبله ای ائمه
و میان نبیل ر میگیرد که تخفیف را با این شیوه می داشته خلاصه که در ترمیم و روزت خارج متفقند
و لفظ ایمان و قسمی های میگذرد که بنی اسرائیل را در خوشیه میباشد و از رخا نیز برای این مفهوم
از زیست را خود یا برای رضیت خود فرموده باشد که این مفهوم در مدرسه میگذرد و مدرسه
آنکه اینها را در تحریم گفت میان نبیل برای این که بینی خود را تاخت میگردان افزودند
مازیم من میگذرد که اینها را در تحریم گفت میان نبیل برای این که بینی خود را تاخت میگردان
کتاب معاشر را همانند از بدهنچه نسبت به فرضیه بسیار خوب میگذرد و متکلم خواهش باشند خذه با یک میگذرد
با این بیت خواهش این را تقدیم میکنم، ترشیخ میکن چون مردم کم میگذرد که نبیلین - قدو

نات مشرد کان راست دنیا

بابریم بست و فرازت لی خداست - - - - -
نبات شکر د کافی و حست د نهایا - - - - -
امید دارست گردی خدمت غصینها مگه انداد می یعنی راه برخاسته زدن جاده هدایت هزاره و پاد
نادر و طبری افخم غیر قص حق (الله) را در قدس (الله) سعدی و شاهزاده از شاهزاده های مذکورین حکم راه طبل

تایید و محبوب ایام سر برخورد نموده است.

جنگل

١٣٩٦-٧

قبل از ورود به مبحث نکته‌ای را باید متذکر شوم و آن اینکه طایفه ملا تبار به دو دسته ملا تبار فیروز جایی و طایفه ملا تبار لههای شاخه‌ای از خاندان نجار تقسیم می‌شوند. لازم است که در این زمینه به آن مجموعه مراجعه نمود. برای پیدا کردن نامگذاری «ملا تبار فیروز جائی» باید به گذشته برگردید که مرور بر گذشته این علت را مشخص می‌کند. منظور از گذشته نگاه به اسامی افراد و بزرگان طایفه است لذا لازم است در این قسمت نام آنان آورده شود که در نمودار زیر نشان داده می‌شود و این امر به بیش از چهارصد و اندی سال پیش بر می‌گرد:

ملا فضل علی ← ملا سلیمان ← حاج احمد علی (فرزنده‌اش): الف: حاجی ملا بابا

ب: ملا سلیمان (جد نجفیها و صفائیها)

ج: ملا شیخ علی (جد احمدیها)

حاجی ملا بابا (فرزنده حاج احمد علی): ملا هدایت ← ملا غلام رضا ← ملا حاجی بابا تا به اینجا وقتی که به اسم بزرگان این طایفه برخورد می‌کنیم، یک لفظ مشترک در همه آنها وجود دارد و آن کلمه‌ی «ملا» می‌باشد، این لفظ در معنی عام در آن دوره به معنی فرد باسواند و از همه مهمتر آشنا به قرآن بود. از آنچه از تحقیق و مطالعه شفاهی و نقل سینه به سینه به ما رسیده است این است که این بزرگان، محل رجوع مردم بوده‌اند در امورات دینی به اینها مراجعه می‌کرده‌اند در مجالس ترحیم برای بهره‌مند شدن از قرآن و ذکر اهل بیت بهایشان مراجعه می‌کرددند و در ادای دین روزه و نماز در گذشتگان خود این افراد را مور اعتماد خود می‌دانستند و ادائی دین را بر عهده اینها می‌گذاشتند. لذا به نظر می‌رسد که اسم با مسمایی باشد و شهرت ملا تبار فیروز جائی از عنوان اجداد آنها گرفته شده است و امروزه نیز فرزندان آنان با همین نام نامیده می‌شود و به آن مفتخر هستند. از فرزندان و نوادگان در ردیف بعدی می‌توان بزرگواران زیر را نام برد؛ مرحوم ملا غلام رضا، حجه‌الاسلام حاج شیخ ابوالقاسم، مرحوم مشهدی محمد تقی، مرحوم مشهدی عبدالوهاب، مرحوم کربلایی ابوالحسن را نام برد.

از میان برادران فوق «حاج شیخ ابوالقاسم» ملبس به لباس روحانیت و مورد اعتماد مردم و طوایف مختلف فیروز جائیها بود و مردم در رتق و فتق امور زندگی‌شان از قبیل عقد و ازدواج، تقسیم اموال و ارثیه خرید و فروش املاک و برگزاری مراسم اموات و ... بهایشان مراجعه می‌کرددند و در اکثر خانه‌ها دست نوشته‌های ایشان وجود دارد و محل زندگی ایشان در فیروز جاه ثابت محل رجوع مردم و طوایف مختلف بوده بطور که نقل می‌کنند در ایام محرم که اکثر مردم از دور دست‌ها برای عزاداری به فیروز جاه می‌آمدند یکی از مراکز سکونت‌شان منزل حاج شیخ ابوالقاسم بود، که تمام اتاق‌ها و حتی رواق خانه محل استراحت و خوابشان بود. از دیگر برادران وی نیز خوش‌نام و مورد توجه مردم و مهماندوست مرحوم کربلایی ابوالحسن است که با وجود پیری و کهولت سن در دوران دفاع

مقدس در جیوههای حق علیه باطل شرکت داشت و نام خود را در ردیف مجاهدان فی سبیل الله ثبت و ضبط کرد. برادر بزرگتر این خاندان مرحوم ملا غلامرضا است معرف به «آقا داش غلامرضا» که در زمان خود بزرگ خاندان واهل تلاش و کوشش و با کار و فعالیت بود و اکثر سال با روزه استیجاری به مردم خدمت می‌کردند از فرزندان ایشان مرحوم عزالدین، مرحوم ملارمضان و مرحوم معین الدین و دو دختر هستند.

«مرحوم مشهدی محمدتقی ملاتبار» از دیگر افراد خاندان ملاتبار که انسان خوشدل و شاداب بود و با هر افراد مخصوصاً جوانان حشر و نشر داشت. تعدادی از فرزندان او در همان دوران طفویلیت از دنیا رفتند اما دو فرزندی کی پسر بنام کربلایی شعبانعلی و یک دختر باقی مانده‌اند و شعبان علی فعلاً بزرگ خاندان ملاتبار فعلاً در فیروز جاه سکونت دارد.
بررسی tabestan.info

از دیگر بزرگان این خاندان مرحوم مشهدی عبدالوهاب می‌باشد که ایشان نیز فردی تلاشگر و خوشنام بوده است و مردم از ایشان به نیکی باد می‌کنند و در میانسالی از زندگی رفت. ایشان یک پسر بنام حاجی عبدالصمد و فرزندان دختری باقی مانده‌اند. حاجی عبدالصمد دروس مقدماتی حوزه را خواند. اما بعداً ادامه ندادند فرد باسوان و مطلع هستند و در گلگوه دارای شغل آزاد «غازه داری» است. از دیگر برادران این خاندان مرحوم کربلای ابوالحسن می‌باشد که توضیح مختصری از زندگی‌شان گذشت ایشان از فیروز جاه به بابل مهاجرت کردند و در محله کتی سکونت گزیدند، انسان بسیار صور و بردبار بودند. از مرحوم حاج شیخ ابوالقاسم، دارای پنج فرزند پسر و فرزندان دختر هستند که سه فرزند پسر جزء روحانیت هستند.

حجه‌الاسلام حاج شیخ حسین تباری فیروزجایی (از فرزندان حاج ابوالقاسم) که ایشان از ابتدای نوجوانی مشغول در حوزه علمی شدند و لباس مقدس روحانیت را پوشیدند ایشان نیز در رفتق و فتق امور دینی و اجتماعی و عمرانی مردم تلاش می‌کردند و دارای مدیریت اجرایی در جهاد بودند. وی شخصیتی مطلع به فرهنگ بومی بندهای است که از اودر جای جای کتاب به ویژه در باب حاج شیخ موسی بهره‌مند شدیم.

از فرزندان دیگر حاج شیخ ابوالقاسم، حجه‌الاسلام حاج شیخ حسن که ایشان نیز در ادامه‌ی طریقه سلف خود به کسوت روحانیت در آمدند. حجه‌الاسلام شیخ عبدال... از دیگر فرزندان حاج شیخ ابوالقاسم هستند که ایشان نیز در همان دوران نوجوانی وارد حوزه علمیه شدند جهت ادامه تحصیل به شهر مقدس قم عزیمت نمودند و سالهای متتمادی مشغول تحصیل بودند. از دیگر فرزندان حاج شیخ ابوالقاسم، کربلایی عبدالکریم ملاتبار می‌باشد ایشان در آموزش و پرورش و به عنوان دبیر مشغول کار هستند و فعلاً دانشجویی کارشناسی ارشد می‌باشند و فرزند دیگر، حاج احمد ملاتبار می‌باشد ایشان نیز در لباس معلمی مشغول خدمت هستند.

سندي که می تواند اصالت ریشه هی آنها را محکمتر نماید، سندي است که در حدود سالهای ۱۳۲۷ هجری، قمری در هنگام بازسازی سقاخانه فیروز جاه، سنگ قبری از زیر خاک بیرون آورده شد که در حضور جمعی از بزرگان آن زمان از جمله حاج شیخ محمد نجفی فیروز جاه، حاج شیخ علی اکبر احمدی فیروز جایی، حاج شیخ ابوالقاسم ملاتیار فیروز جایی، ملا سحق احمدی فیروز جایی، ملا صفرعلی نجار فیروز جایی و عده ای دیگر از بزرگان، این سنگ شستشو داده شد که نوشته هی آن به قرار زیر می باشد:



«لا اله الا الله، محمد رسول الله، عليا ولی الله سنه ۱۰۹۷ تاریخ فوت مرحومت پناه ملا سلیمان ابن ملا فضل علی حاجی» که حاکی از قدمت این طایفه می باشد.



◊ طایفه‌ی مهرعلی تبار فیروزجایی ◊ ■ محقق: عباس مهرعلی تبار فیروزجایی

از جمله‌ی طوایف تشکیل دهنده‌ایل بزرگ فیروزجایی، طایفه‌ی «مهرعلی تبار فیروزجایی» هستند که خود به سه تیره‌ی درونی تقسیم می‌شوند. نیای مشترک آنها شخصی به نام «مهرعلی» بوده است اگر چه از نام پدر وی اطلاع دقیقی در دست نیست اما حدود هشت نسل از فرزندان و نوادگان شناخته شده‌ی او موجود است که به ترتیب مهرعلی پدر کرمعلی است و علی محمد و عباس، فرزندان کرمعلی هستند. علی دوست، سبزعلی و یعقوب، فرزندان علی محمد بودند. جدتیره «دیگری سبزعلی فرزند علی محمد بود. نیای تیره «مثال عباس فرزند کرمعلی بود. نیای تیره «لبون» علی دوست و یعقوب فرزند علی محمد بوده اند. که در مجموع حدود ۳۰۰۰ هزار نفر جمعیت کنونی این طایفه را تشکیل می‌دهند. با فرض فاصله‌ی هر نسل به میزان حدود ۴۵ سال طایفه، دست کم ۳۶۰ سال پیشینه‌ی مسلم و شناخته شده دارند و اکنون نیز به لحاظ جمعیت و پراکندگی از طوایف شناخته شده و بزرگ‌ایل فیروزجایی به شمار می‌آیند. لذا همه اینها به مهرعلی برمی‌گردد که به اعتبار او همه مهرعلی تبار شدن.

پسوند «تبار» واژه‌ای است که هنگام آغاز صدور شناسنامه در ایران به اکثریت اعضای این طایفه اختصاص یافته است و پیش از آن به سبب اقامت بیشتر آنها در دهکده‌ی هله بنی «هله بنی» شناخته می‌شده‌اند. یادآور شویم که خاندانهایی با نام‌های خانوادگی «آسمار»، «جان‌بابازاده»، «محمدعلی‌تبار»، «میرعلی‌تبار»، «علی‌تبار» و «سلیمانی‌فر» نیز به این طایفه تعلق دارند و همه از نوادگان همان مرحوم «مهرعلی» هستند و تنها از حیث عنوان نام خانوادگی که در برخی موارد-ردیفه‌های سوم و چهارم و پنجم از مواردیاد شده- که به نظر می‌رسد در نتیجه‌ی بروز اشتباہ در هنگام درج نام خانوادگی باشد؛ از سایرین تمايز یافته‌اند.

به اقتضای پیشه‌ی این طایفه مانند دیگر فیروزجایی‌ها برای تأمین علوفه‌ی دامهای خود که بیشتر گاو و در مرتبه پس از آن گوسفند و بزیا ترکیبی از آنها به همراه حدائقی بک اسب به تناسب توائمندی مالی و میزان چراغ‌گاه، در نقاط مختلف دارای دامسراهایی پراکنده ازیک تا ۵ تا ۶ واحد در عرصه‌های منتهی به جلگه «مازرون» و در مدار بالاتر از آن «مه سر» به عنوان عرصه‌های فروdest جنگلی و به همین ترتیب «رجه» و عرصه‌های جنگلی فرادست جنگلی و به همین ترتیب و نیز مرتع کوهستانی در دامنه‌های البرز مرکزی دردو سطح «پره کوه» و «سرکوه» داشته‌اند و دارند که در آغاز بهار کوچ آهسته اما پیوسته و گاه متناوب خود میان این دامسرا را در طول یک سال به انجام رسانده و بار دیگر در بهار از سر می‌گیرند. قدیمی‌ترین قرارگاه این طایفه مرتع «سرسیره» در مسیری

مشهور «کلایین» در ناحیه فرادست جنگلی و همچنین «هلی بن» در ناحیه فروdest- مازرون- بوده که به سب افزایش شمار اعضای این طایفه به تدریج مبادرت به خریداری و سکونت در نقاط دیگر در سطح بندپی نموده‌اند چنان که امروزه بخشی از سهام مشاع عرصه‌های متعددی در بیانگ های بندپی مانند «کتراچال»، «کاکرون»، «لتمر»، «کریوش»، « حاج شیخ موسی»، «بالاشالینگ چال» و «کتیوک» به صورت مالکیت مشاع یا اجاره و همچنین در عرصه‌های فرادست مانند «سرسره»، «مینی سره»، «سورچال»، «نمدار خامن»، «هلی چال»، «دیافه»، «گتبن»، «پلی چال»، «در کامن»، «رنگل»، «من تلک» و «نکیس» و نیز در عرصه‌های فروdest مانند «میرملک»، «هلی بن»، «فرمن نگ»، «سنگ سی»، «هلیین»، «شهر واشن»، «سنگ پراشت»، «کوه پاره»، «لیس کتی»، «چلدره»، «کنسلو» و «دهچر»، «اسبو» و «زارسی» در اختیار اعضای این طایفه قرار دارد. همچنین در جلگه در شهرهای خوش روپی و گلوگاه و روستاهایی مانند «تشون»، «سفید تور»، «تسکا»، «کوه پایه سرا»، «امامزاده عباس»، «ارکا» و «بالامرزناک» خانوارهایی از اعضای این طایفه سکونت دارند. علاوه بر پیشه اصلی دامپروری و پرورش طیور و کرم ابریشم و نیز تولید دست بافت‌های بومی، امروزه پرورش زنبور عسل و کشت برنج و مرکبات و نیز کار در نهادهای دولتی و نیز اداره‌ی چند واحد صنعتی و تولیدی مربوط به زنبور عسل و صنایع چوب و قطعات خود را از جمله مشاغل برخی از اعضای این طایفه است. شمار زیادی از این طایفه در طی مهاجرتهای پیش و پس از انقلاب در مناطقی از بابل، قائم‌شهر، فردیونکنار و بابلسر سکونت یافته‌اند که همچنان به وابستگی‌ها و دلبستگی‌های خود در زیست بوم نیاکانی خود علاقه دارند و این علاقه را در مناسبت‌های محلی مانند جشن «۲۶ عیدمه» و نیز در جشن نوروز و مراسم عروسی عزایه خوبی نشان می‌دهند.

شیوه‌ی زیست، آداب و رسوم و اعتقادات و باورهای دینی و ملی و محلی و پوشش و گویش این طایفه غالباً همان است که در میان دیگر فیروز جایی‌ها از دیرباز رایج بوده است چنان که در کنار همه‌ی اعتقادات مذهب شیعه‌ی دوازده امامی، عالم و زاهد قرن دوم هجری حضرت حاج شیخ موسی که مزار او در دهکده‌های کوهستانی به همین نام در بخش بندپی شرقی است را بسیار محترم شمرده و بزرگ می‌دارند و بر مینای چنین باورهایی مرحوم باباگل فرزند علی گل- پدر مرحومان حاج استاد علی محمد مهر علی تبار، ملا پنج علی آسمار و حاجی برابر جان آسمار سقانفار روستای پایین شالینگ چال که از دهکده‌های موقوفه‌ای حاج شیخ موسی است را با مشارکت همسر خود مرحومه قمر داغمه چی در سال ۱۲۹۹ بنای کرده که اکنون پس از نوسازی به دست نواده‌ی او- حاج علی اکبر مهر علی تبار- باقی مانده و مورد استفاده‌ی عموم قرار می‌گیرد و بنای تکیه و حسینیه و دبستان و قبرستان در روستا هلی بن- اقامتگاه اصلی و نیاکانی این طایفه- نیز از موقوفات مرحوم حاج استاد علی محمد فرزند مرحوم باباگل است. از میان این طایفه دو تن به نامها «غلامعلی مهر علی تبار فیروز جایی» فرزند علی اکبر و

«یعقوب مهر علی تیار فیروز جایی» فرزند گنج علی در جنگ تحملی در جنگ تحملی عراق و ایران به شهادت رسیده اند که مزار آنها اکنون در روستای کوهپایه سرا در بندپی شرقی است. از نامداران و ریش سفیدان این طایفه که در میان دیگر طوابیف فیروز جایی شناخته شده بود و اکنون نیز به نیکی و بزرگی از آنها یاد می‌شود می‌توان به مرحومان کاکو یعقوب فرزند علی محمد و باباگل «باباگل» فرزند کاکو یعقوب و استاد علی محمد فرزند باباگل «باباگل» و مشهدی غلامرضا فرزند سبز علی و حاج محمد اسماعیل فرزند حاجی قنبر و حاجی برارجان فرزند مرحوم باباگل اشاره کرد. برای نمونه مرحوم حاج استاد علی محمد علاوه بر اشتغال به دامداری فردی ماهر و متخصص در فنون نجاری و ساخت لوازم چوبی گوناگون مانند کندوی یومی سنتی، کن نیل، قنداق تفنگ و... مهارت داشت و در شکار و پرورش زنبور عسل، در روزگار خود، مهارتی فوق العاده و زبانزد داشته است.



◊ طایفه‌ی مقری ◊

■ محقق: دکتر محمد رضا آقاجان پور داروساز

نگارنده کتاب با دکتر آقاجان پور هم عقیده است که مقریکلان نام یک روستایی در بندپی غربی می‌باشد و در قالب یک طایفه جای نمی‌گیرد ولی چون تبارهای های کوچکی در آن هستند، ناگزیر از آن یاد می‌کنیم. اما از جهات مختلف مورد اهمیت است. زیرا در زمان‌های کهن نه تنها مرکز علم و دانش بود، بلکه مرکزیت کل بند پی را هم به خود اختصاص داده بود. در باب علت نامگذاری این امر که لقب بسیاری هم شده است، گفته شد که همانند روستاهای هم جوار جون این مردم کنار رودخانه مقری زندگی می‌کردند نام روستا را مقری کلا و به مردم آن لقب مقری کاده شده است. شاید هم کلمه مقری علاوه بر رودخانه به معنی در یکجا قرار گرفتن باشد که بعد از این کلمه تغییر کرده باشد. روستاهای زیادی وجود دارد که مردمش به سبب قرار گرفتن کنار رودخانه به آن نام، نامیده شدند مثل رودخانه سنگرود که امروزه مقیمان سنتگرود پی با رودخانه پتروود، پتروپدی یا کلا رود، کلارود پی نامیده می‌شوند زیرا بیشتر مردم به جهت عمران و آبادی و ارزش و جایگاه آب، کنار رودخانه قرار می‌گرفتند. هم چنین گفته شده که مقری از کلمه قرأ و قراء یعنی خوانندگان قرآن گرفته شده و این طایفه به مقری شهرت پیدا کردند. این محل مرکز بندپی غرب و شرق در گذشته دور بود و مقر حکومت، بخشداری، مرکز امور دینی و پایگاه و زاندارمری در مقری کلا وجود داشت. حتی یکی از قدیمی‌ترین تکیه مشهور به تکیه مقری کلا را که توسط سرتیپ عبدالحسین خان حلالخور ساخته شد در آنجاست که مدتی مرکز آموزش قرآن بوده است.

همانطور که گفته شد سرتیپ عبدالحسین خان حلالخور در زمان قاجاریه این مسجد را بنا نمود و خود در آن محل مستقر شد و برای سهولت فرمانتراوایی بندپی در هر روستایی یک سلطان انتخاب نمود که این سلاطین با این مرکز در ارتباط بودند. هم چنین قسمتی از زمین کشاورزی کنار باغ، اندرون، وجود دارد که برای تمرین سربازان بوده است و امروزه به نام جنگ دشت مشهور است. و قسمت‌های مختلفی از این باغ اصطبعل و میدان مسابقه بوده است. درآمد مردم کشاورزی است که حدود ۲۳۰ هکتار زمین را به دو آب بندان در آنجا وجود دارد که نه تنها باعث آبیاری زمین‌ها می‌شود مرکز دیدنی پرندگان هم هست. مقیمان مقری در مقریکلا حدود ۱۲۰ خانوار جمعیت هستند که به روستاهایی چون افراسیاب کلا، پازمین، خرم محله و خود مقری کلا ساکن شدند. اکثریت مردم مقری کلابیلاقشان در کنار نشل کوه خرم است. از بزرگان و ریش سفیدان این منطقه می‌توان خانباباخان را نام برد که بسیار حوش صوت و تعزیه خوان بود هم چنین مرحوم جمال سلیمان تبار، علی گدا محلی زاده (پستچی محل و دعا خوان) سید حسین ابراهیمی و داداشقلی میرزا

جان زاده (کدخدای محل) و میرزا بابا جان بیانی را می‌توان نام برداز علمای این محل سید جعفر موسوی، سید زین‌العابدین موسوی که ظاهر از کربلا به مقربی کلا آمدند و حاکم شرع بودند که دارای کرامات زیادی بود. مدرسه مقریکلا در سال ۱۳۰۴ در زمان رضاخان به عنوان یکی از اولین مدارس بندپی بود که تا ششم ابتدایی در تکیه بزرگ عبدالحسین خان تحصیل می‌کردند.

ظاهر از فارغ التحصیلان این مدرسه مهندس شفقت (استاندار سابق مازندران) و حسین سلیمان تبار که اولین مدیر این مدرسه بود. مقربی کلا دارنده علمای بسیاری است که از آن جمله ملافتح الله، ملا شکر الله، ملا حبیب و ملا تیمور را نام برد که اقامه نماز می‌کردند هم چنین حجت‌السلام سید علی‌جان حسنی که دارای صوت زیبا در قرآن و ثنا و مداح خاندان پیامبر بود و حافظه‌ای قوی داشت فردی باتفاقاً بود که در فوت وی حدود ۳ کیلوهمتر تشییع شده‌بود. شیخ عبدالصمد گرجی و شیخ حسن سلیمان تبار و بسیاری از دیگران برای امور دینی محل نقش عمده‌ای داشتند. اکنون مقیمان مقریکلا در ایام عاشورا به احترام امام حسین(ع) پذیرای هیات‌های مختلف سینه زنی و زنجیر زنی است و اخیراً ظاهر توسط حجت‌السلام سید نصرالله حسنی در روز عاشورا عزاداران، اطعم می‌شوند. مردم احترام خاصی به قبر آقا سید مهدی کروب معروف به آقا سید دارند که از قدیم ایام با کرامت‌های خویش نزد مردم احترام خاصی دارند. ظاهر این مردم (بندپی‌غربی) در عید فطر و قربان بازار معروف به آقا سید بازار هم دارند. ولی امروزه تشکیل نمی‌شود ظاهرا حاج سید حبیب الله حسنی مسئولیت بازسازی آن را به عهده گرفته است. شهید سید یوسف ابراهیمی (مقربی کلا) و شهید نادعلی رمضانی (افراسیاب کلا) از قهرمانانی هستند که جان خویش را برای ایران اسلامی دادند شایسته ذکر است که این طایفه اولین درمانگاه بندپی با پزشکان و کادر ابتدایی، جان بسیاری از انسان‌ها را نجات دادند.



◆ طایفه‌ی محسن تبار (محسننا تبار) ◆

■ راوی: استاد حاج علیجان محسننا تبار فیروزجایی

بنا به گفته‌ی بزرگان این طایفه یکی از قدیمیترین فردی که بتوان تا حدودی از آن نام برده حاجی محسننا، حاجی بابا، حاجی ولی الله است که حدود ۱۵۰-۲۰۰ سال پیش زندگی می‌کرده‌اند که بعض‌ا در حاجی شیخ موسی یا کوهپایه‌سرا دفن شده‌اند. حاجی ولی الله به همراه دو برادرش قدر قلی و میرزا محمد از فرزندان حاجی بابا بودند. حاج ولی پدر کبلی حاجی بود وی پدر سیف الله نامی بود که ظاهراً فرزندانش امروزه در بنده‌ی غربی بورا زندگی می‌کنند. ~~www.tsharegan.in~~ آنها حاج شیخ موسی و شالینگ چال بوده است و یشلاق آنها کوهپایه سرا و بنده‌ی غربی بورا و از ارسی بود. به نظر می‌رسد که امان الله، و احسان با خریدن مرتع، در بنده‌ی غربی ماندند. ولی برادرشان نعمت الله در کوهپایه‌سرا ماند. علت مهاجرت و تغییر فامیلی بعضی از آنها شاید به خاطر مسئله‌ی سربازی بوده باشد که بعداً اشاره خواهم کرد.

قدر قلی که در بالا از آن نام برده شد فرزندی به نام خودش قدر قلی دوم و غلامحسن داشت که قدر قلی دوم فرزندانی چون شعبانعلی، عبدالرسول، رفیع علی، بخشعلی و علی نقی داشت که فرزندان علی نقی به نام‌های علیجان، محمد تقی و عبدالحسین بودند که دارای هنر نجاری و نماکاری با حلب بودند. قابل ذکر است که یکی از فرزندان کبلی علی، میرزا محمد بود که فرزندان او امروزه محمدزاده‌های ساکن گلوگاه هستند.

فرزند دیگر کبلی علی؛ ملا مهدی قلی بود وی مردی فهمیده، واعظ و شاعر بود که بعدها نتیجه آنها به همین مناسبت، فهیمی نامیده شدند. شیخ جعفر فهیمی و هدایت الله فهیمی (سردفتر اسناد) و شیخ مهدی از بزرگان این طایفه بودند. بیشتر فهیمی‌ها امروزه در بازار ساعت فروشی و تعمیر آن هستند.

بعضی از فرزندان حاجی بابا ظاهراً امروزه بابا تبارها شدند که در گلوگاه ساکن هستند. گروهی ظاهراً برای مشکلات سربازی نام خویش را از محسننا به افزا تغییر دادند که اینها هم امروزه ساکن درازکش و از گروه محسن تبارها هستند. و شهیدانی چون نادعلی محسن تبار فرزند علی فرزند میرزا بابا و شهید ناصر افزا فرزند محسن فرزند پنجعلی از چهره‌های درخشانی است که در جنگ جان خویش را برای این سرزمین دادند. یادشان زنده باد.

گفته شده که محسن تبارها نه تنها در نجاری، دامداری و حلب کوبی و نماکاری مهارت داشتند، بلکه در شکسته‌بندي (ارتوپد امروزی) مهارت ڈاشتند. از اين نمونه، افرادي چون عبدالرسول را می‌توان نام برد. در بين شان کسانی بودند که اهل علم و دانش و اندیشه بودند چون هدایت الله فهیمی که

شاعر و دیندار و واعظ بود در سال ۱۳۳۰ شعرهایش شایع بود عبدالجواد فهیمی هم واعظ و مرثیه گو بود. آنچه که من یافتم محسن تبارها که به تیره‌هایی چون افزا، بابا تبار، فهیمی، محمدزاده، محسنا تبار تقسیم شده بودند. آنها افرادی اهل هنر و شعر و شاعری و مرثیه گویی و دستی در علوم دینی داشتند.



◇ طایفه‌ی نازک تبار ◇

■ راوی: حاج ابراهیم نازک تبار (سن ۸۰ سال)

در یک گفتگوی صمیمانه با حاجی، چنین دریافتتم که طایفه نازک تبار خودشان را زیر مجموعه طایفه بزرگ فتح (فتح) می‌دانند و داستان‌هایی در این زمینه نقل می‌کنند که می‌گویند در زمان کهن بین بندپی‌ها و آلاشتی‌ها دعوا شده بود. از هر دو طرف یک نفر به عنوان نماینده صلح انتخاب شد. یکی از آن دو مهرعلی یا نورعلی از طرف بندپی و یک نفر هم از آلاشت بود آن دو بعد از صحبت‌های زیاد سبب فتح یا فته (آرام) اختلاف شدند و به این طایفه بزرگ فتح یا فته گفتندو نازک تبارها هم خود را فتح می‌دانند. البته گروهی این طایفه‌ها جزئی از طایفه کردون می‌دانند. درباره علت نامگذاری خویش می‌گوید: که آنها بسیار آبرو مند، زود رنج و با شخصیت بودند به آنها «نازک» گفتند. بزرگان طایفه براین لقب خویش بسیار افتخار می‌کنند اما بنظر می‌نماید که نسل‌های بعدی در صدد تعویض این لقب افتادند و من اعتقاد دارم که این لقب حاوی احترام، پرهیزگاری این طایفه است. و باید به لقب‌های خویش افتخار کنیم. حاج ابراهیم، شخصیت‌هایی را که در آغازین این طایفه نام می‌برد مهرعلی، نورعلی، ملا قربان، مشهدی احمد و مشهدی آقا برا، همایون را سپس از فرزندان مشهدی احمد، قربانی و علی گدا را نام می‌برد و از نسل‌های مشهدی آقا برا، همایون را... آقابزرگ، احمد، قبر، حسن و نورمحمد را نام می‌برد و از نسل‌های مشهدی آقا برا، همایون را نام می‌برد که بعدها فرزندانشان لقب خویش را همایونی نهادند. آنها منطقه ییلاقی وَنِ (بند بن)، لَهْ (جدیداً) می‌روند و در یشلاق به کارדי کلا (جنب خشرونگی) می‌آیند. شغل اجداد و پدرانشان، کشاورزی بود و در بین خویشان از پهلوانانی چون حاج ابراهیم نازک تبار و عباس نازک تبار (سر پهلوان بندپی غربی) نام می‌برد. امروزه طایفه نازک تبار در منطقه کاردي کلا به سبک فیروزجایی زندگی می‌کنند آنها شغل باغداری، دامداری و اداری دارند. غالباً این است که دیوارهای بسیاری از کوچه‌ها را به سبک بندپی‌ها کاهگل مالی (با پهن گاو) بسیار زیبا نمودند که اگر همه اهالی روستا این کار را نجام دهند یک شهرک توریستی پدید می‌آید. امروزه طایفه‌ی نازک تبار به لقب‌هایی چون نازک تبار، تقوی، شفقت، معزی و همایونی تقسیم شدند. شایان ذکر است که از شخصیت‌های بر جسته این طایفه مهندس شفقت می‌باشد که در اواسط دهه هشتاد استاندارد مازندران و خراسان شمالی بود.

◊ طایفه: نجفی و صفائی ◊

افتخاری بزرگی است که از خرمن علمی شخصیتی فرهیخته، محبوب، مردمی و پرتلاش حضرت حجت‌الاسلام و المسلمین حاج شیخ ابوالمحامد نجفی بهره می‌برم که سالها در بین مردم نه تنها به امور دینی رسیدگی می‌نماید، بلکه در عرصه جهاد و عمران و آبادانی این منطقه قدمهای شایسته برداشتند و نامی نیک از خود بجا نهاده است. نگارنده کتاب بدون اغراق سالها است که این بزرگوار را (حاج نجفی) می‌شناسد و بندۀ همواره به دنبال فرصتی بودم تا از اطلاعات علمی ایشان در مورد سرزمین محظوظ بندیپی و طوایف گرانقدر آن سودمند گردد. اینک این فرصت را غنیمت شمردم و به جهت ارج گذاری به مقام شامخ علمی این بزرگوار، عین دست خط شریف وی را در مورد طایفه نجفی و صفائی آوردم تا خوانندگان نه تنها بهره ببرند، بلکه ترغیبی از طرف علمای بزرگوار به قلم زننده‌ای چو من باشد، که مشمول توصیفات ایشان در آغازین مرقومه شریفه نمی‌باشم و این از سر لطف و محبت ایشان به همه‌ی تلاشگران عرصه‌ی علم و دانش بوده است:

بُنْزَهُ شَكَرْ فَهْرُ كَولَرْ خَسَّ بَآيِ دَلَكَزْ رَفَدْ مَرَهْ زَرَبَتْ آَرَى
سَدَحْ عَلَمَهْ.

لَحَمَدَهْ آَمَّا، نَجَفَهْ لَهْ لَزَ سَلَدَسَهْ بَتْ عَلَهْ لَزَ خَانَوَ اَرَدَ كَبَخَهْ فَهْرُ فَرَهَهْ
تَسَرَّعَهْ بَرَهْ دَهْ جَهَنَّمَ لَزَ حَصَّهَهْ صَاهِيَهْ بَعْدَهْ (بَوْهَهْ)، رَهَهْ
بَاهِهْ عَرَفَهْ كَهْ لَزَ زَهَهْ دَرَهْ لَهَهْ حَسَّهَهْ عَاهَهْ - فَقَعَهْ كَوَهْ بَهْهَهْ (مَعْلَهْ لَهَهْ)
هَوَهْ تَهْ بَهْهَهْ (هَمَهْ)، لَهَهْ بَهْهَهْ، بَهْهَهْ رَهْهَهْ وَسَرَهْ كَهْهَهْ، مَوْهَهْ نَسَرَهْ - جَيْزَهْ تَهْهَهْ

كَهْ مَلَهْ بَهْهَهْ بَهْهَهْ
وَ لَزَ زَهَهْ بَهْهَهْ بَهْهَهْ سَعَهْ نَهَهْ وَ لَحَمَدَهْ كَهْهَهْ دَهْهَهْ بَهْهَهْ
نَهَهَهْ بَهْهَهْ دَهْهَهْ دَهْهَهْ دَهْهَهْ دَهْهَهْ دَهْهَهْ دَهْهَهْ دَهْهَهْ
هَهْهَهْ تَهْهَهْ حَضَرَهْ كَهْهَهْ، جَهَهْ بَهْهَهْ لَقَعَهْ دَهْهَهْ دَهْهَهْ عَبَارَهْ بَهْهَهْ، آَهَهَهْ كَهْهَهْ
بَهْهَهْ تَهْهَهْ كَهْهَهْ دَهْهَهْ دَهْهَهْ دَهْهَهْ دَهْهَهْ دَهْهَهْ دَهْهَهْ دَهْهَهْ

خَلَدَهْ كَهْهَهْ مَوْنَهْ سَرَهْ بَهْهَهْ بَهْهَهْ
دَهْهَهْ لَهْهَهْ لَهْهَهْ لَهْهَهْ لَهْهَهْ لَهْهَهْ لَهْهَهْ

۱۳۹۱ - آری ۲۲



من ا

بسم الله الرحمن الرحيم

لکی از خود گوی انسان حرفوت باشد است
قطعه و حرس س علاوه به وصفت دارد، و طبق رایمیو احمد است سه از لکه آزاد بسته هر چند باز نظر سه شاهزاد
در انتشاری در مشکل علم و حشر سایه و ارضیا می رود که این رخداد را می بیند، و این جهت علم دارد، این مدنی است
در میان اقوام دو گونه که هر یکی از خود
خوبی طراحت دارد کیا می بینید، در گویی صدیقه عمر صدر علیه السلام پسی چنین در میان این کشورهای اسلامی
صاحب انتشار میشود و رکشور که بین اینها زندگی دارد این مقیم شنید، شخصی را برای تقدیر از این اندیشه
وقعی بیرون شد را میگویند و اینها را معرفت میکند، و این خوشحالی از نظر اهل علم که خوبی طریق پیش از این
بهم رخواست که کوچک و کوچکتر نباشد و خوبی را اگر خود و ملک آباد و احمد از اینها بگذرد، و اینها نیز این را در
در میانی این را که از این امر بر این علاوه نمیگردند، کامن شده اند اگر از اینها ملک دارد، خود خود علیه اینها نیز
معنی این در این اتفاق را نماید، یکی بینند که نکره نمایند، و یکی نکره که ایمان میگذند و در حالیکه چنین نیست
ملکه را و فخرت را این خوف سینکنند،
راه یافتن لطمه جویی کافی صسته که بخواهد فراز حایی بگیرد و در جسته گنجایی اصیایی، و عمارتی ملکی میگیرد
و دعیوی را بگیرد، و آنها را بجهات خود نمایند که از اینها در تاریخ ثبت کنند، و مکن نیست، و جزوی گنجایی
رسلاف و گزنشیه کافی از احتمالات مختلف نقش تماشی کنند که از اینها بر این مسئله توانند درسته باشند، که از اینها
روانشی میگذرند، و اینها بجزع و خویش سر شماره ای را گنجایاری میگیرند و فدا در این شناسی بخوبی
زندگی از این دو امر را باید تحقیقت های علم از این سلطنه بخواهند.
بر این مطلع عالم مردم، حده اینها خاطره نهشت و خصه خاطره صارادهات در زندگی، خصوص خاطره های
زیاده و احتمال دارد خود میان و خود آدرس در میان و فرضیه ای اعتماده از اینها را تنافسه در جویی سبسا
لهم از فراز سا در بر آموز و میگیرد (یکی از است و میتواند خوبی ای اسرگد ای اینه)
در این راستا، حباب آنی دکنتر و فضای همین را در این استاد قدرت در این شکل که بخواهند بخواهند که اینها
در این موضع فضوی و فضایی بگذشند از اینها آدمی با صورت و ذوق سر شماره ای که دارد یکی نکره از اینها نیز
لهم از فضایی و فضای انان را کنیت های علم و رسایی و صورتی و خصیتی همچرا فضای این معلمه فیض از فضای اینها
که قابل گذشتن است، اینها بیکفون و بیکفون و نویسندگی همچویه بگذشند ای اینه، آنها علاقه ندارند ناصره
از اینها عالمان فرم میگنند و شنیده ای ملک و نویسندگی و سایر جزئیاتی که بر آن نیست، بکار رفته اند



حدک
ما محبت دلخیلیه دوازده قرن در فصل اول روزگار ائمہ را از کنایه می‌دانیم که اصل فاطمه شفیعه
مشتقت و حجرا زنان بینیمی بر روی هم از نکره است که فراموش کنند از کمی بود و به کمی ترازه گرفت
حمد از دید روفیخات ایمان بسیار ایند و ناسرده در این دوره بدنیش مژده دارد
خدا - آنکه دکتر چهرزاده آری از اینجا بیش از اینکه همچوی خسرو زجاجی آنها خوب نمودند که از خانواره
کمی شدیده عالی عین را سرف نمایم: به معاصران: بکشفه که نام و حجت نیسانی کامل و پفع دارند
پیروز قنایت از سلطنه بیشه به عالم و انس نهای عالم پیغمبر پورند و الجمله را کنونهم را در آن دارند.
که اکثر بزرگ و آخوند، و نکوه بودند، باں الکتب عادان و داشتنه بیشتر نمودند که در تمام امریک و جوزه
مددگر شود در قرن اخیر تغیر کرد و چون نه سعد و نایمی: این اتفاق بخلاف آنچه در اخوانه عذر
در دو صابری که عده بکمال منتهی شود: حدود و دشمن پیش بر عالم میرسد و بیش از چهار هزار
ساله دارد
نه ملاد و بروجیون پیروزی که خانواره: احمد و حماده، بخشی، تباری، بخار، از مردم ملا احمد علی چیز
منسوب نمی‌ند.
حاجیه چهارمین
سرعم جذب روزگار ایل حضرت آیت الله خود را که در سلطنه بارگشان بآینه خود و چشم از این عین
ایل سیلان این ملامه عصی جای بازندگان می‌جنیم که در موضع حاجیه چهارم از اتفاق در زیره حاده دارد
آنچه در عدو، ملادن ایل سیلان ایل سلطنه بارگشان نیز در این جایی.
آیت الله حاجیه چهارمین معاشر اینچه حکله (بخشی) در زینه آخوند ملطفه در سال ۱۳۵۴ هجری می‌باشد و پس از مولود
پیر از دوره طفولیت چشمیه صور و در حقیقت ۵ اسلک مادر خود را از پلک پس نگذاشت که پریده و شبهه و چیز
درین حکام میرزا (دوازده روزگار ایل) می‌بوده گرفت، خاطر عده و از رکس آموخت علم درست
نه شکله طبعی ایل بخود نهاده از زندگان با خشنود خود که عسر برخاند بود و تائید شیر و روحیه
برخیه لایک و در ای قیسم قاعده از قدر از زاده که مادر بخود و پسر بخود نهاده عیمت نمود
برادر یکی ایل برادری ایل و دنای او ایل میرزا که سه از زاده خود را در ایل ایل زیره می‌پیروزی
نمودند ایل ایشان ملکیه بخود بخود ایل ایل و دنای ایل ایل و دنای ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل
مادر و دست و بیوی جایی: از حضرت آیت الله بخشی و ایل
دست و بیوی ایل
در آن قدر سبله هفت زن ایل ایل

سبس جزئیه که خوش بود از هم تبعات بیکم بر قرآنیت همانند با اینستا بدراز مردم بیاد برخیش خود را بگویی تبروک
درست بایزد میله دار آن بیکم بر قرآنیت و اصول برخشناس انتکیجیم همه همچل و نخول ایز دید و عالم فنه بندر صحبت شده
روش اندام آن بیاد از مراجع گفته و پس از آن دنای خود را در چوت چه تکمیله دست دویله کلم و این ایل نهاده
و حمود ریکی لر در بیل سرخود و پسرخ زلکه خلیل خلیل با کلت و سر ترقی و قفن لوره ایز بیان ایلکیم و
من و قند من میشون سند باز میکنی رایش ایز خوش کار دینه علیم و نهاده و دید و دیده ایز چه خواهد گرد
او و گن تریخ و تریخ علیم و پرسی های ساره ایز درز و زده ایز یار یار یار خلیل خلیل ایز ایل ایز ایل ایز
خاطر در بیل چهارم خواه راه ایلکم و خردار خورد دار خود و دار
آیینه صفت ایز ایل ایل در بیان کلت و دلایل ایز ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل ایل
وزیر میم نگه فخر خوده چشید و گذشت و داشت ایز ایل
دیگر آن و تا اینی ت چیز بپرسی رایش ایز بیان است ایز ایل
رسانی در تریخ ایز ایل
ملکه بیله ایل
وزیر خوست میست بسیار پس ایل
کی ایز ایل ایل

حاجی شیخ حبیب خان پیغمبر فخر خواه خان از نزد نهاده است. حاجی شیخ حبیب خان فخر خواه دریل ۱۲۹۱ جبریل

شوال شنبه باحتست سالگی را در خانه ایل
میزد و خود را در ایل
بیان داشت ایل
خان میزد ایل
حاجی شیخ ایل
آیینه صفت داشت خود را کنگه کنگه میزد و سراش ایل
او که جو ایل
و ملکه در ایل
علوه ایل
دیگر ایل
ایل ایل

* * *

دیگر ایل
ایل
ایل ایل

* * *

* * *

دیگر ایل
ایل
ایل
ایل
ایل
ایل ایل

* * *

دیگر ایل ایل



طایفه‌ی ناصری ◊

■ محقق: نبی الله ناصری کارشناسی ادبیات فارسی و دبیر

برداشت من از سخن آقای ناصری چنین است که طایفه‌ی ناصری یکی از طوایف بندپی شرقی و فیروز جاه سیار می‌باشند که اجداد آنها تا آنجایی که بزرگان به خاطر دارند از نسل ناصر ناصری و فرزند ایشان حسین و از فرزندان حسین بنام عیسی ناصری که در قید حیات نیستند و در حدود ۳۵ سال پیش فوت کردند و بنا به سفارشی که کرده بودند در محل فیروز جاه دفن شده‌اند. بدین دلیل طایفه ناصری نامیده شده‌اند که یکی از نیاکانشان ناصر نام داشت و وجه تسمیه نام خانوادگی شان شده است که در چندین سال پیش ابتدا در مرتع آغوز خال سکونت داشتند و سپس بنا به شرایطی به محدوده‌ی «کِک» سکونت یافتند. یکی از افراد آین طایفه که نسبتاً سرشناس بود و عیسی ناصری نام داشت و به شغل دامداری و کشاورزی و زنبور داری بهره‌مند بود و مشغول بوده‌اند کشاورزی (برنج کاری) و در کنار آن با غ چای نیز داشتند. از خصوصیات اخلاقی ایشان مردمی بی‌آزار و مهمان‌نواز بوده‌اند و علاقه‌ی زیادی به شکار داشتند در منزل شان به روی بسیاری از افرادی که از راه مانده و یا دوره گرد بوده اند باز بود این شخص به قضا و قدر الهی اعتقاد خاصی داشتند همیشه در کارها بر خداوند توکل می‌کردند از ارادت این طایفه به امام حسین (ع) وقف ملک شخصی شان بنام آغوز خال برای مخارج عزاداری امام حسین (ع) اختصاص داده‌اند که هر ساله مبلغ آن برای اطعم عزاداران آن امام در حسینه‌ی فیروز جاه ثابت به مصرف می‌رسد. لقب این طایفه به (چه) معروف بود و وجه تسمیه آن به احتمال زیاد به خاطر اینکه از لحاظ تعداد افراد نسبت به طایفه‌ی دیگر کمتر بوده اند بهاین لقب نام گرفته‌اند. از طایفه ناصری که بعضی در کِک سکونت دارند و بعضی از آنها که جوان‌تر بوده‌اند به شهرستان بابل نقل مکان کرده‌اند طایفه‌ی ناصری ییلاقی خاصی نداشتند ولی در کوهپایه ملکی بنام «کِلاب چال» که محل چرای دام‌هایشان بود رفت و آمد می‌نمودند. از نسل طایفه‌ی ناصری فعلاً به شغل بنایی و کارهای ساختمانی و زنبور داری مشغولند.



◊ طایفه‌ی نجار ۱

■ محقق: غلامحسین نجار فیروزجایی دبیر بندپی (فرزند حاج پنجمعلی نجار)

سخنان و نوشته‌های آقای نجار حاکی از این است که بزرگان این طایفه شغلشان نجاری سنتی، ساختن ظروف چوبی و صنایع دستی بوده باشد. چون در قدیم به علت زندگی سنتی، این کارها خیلی معمول و پر مشتری بوده و با این کار امرار معاش می‌کردند، لذا این نام را برایشان برگزیده‌اند. محل سکونت اولیه مرتع پرمینا و ویتله در حاشیه فیروزجاه ثابت بوده که فعلاً هم در این دو محل حضور دارند و بعضی به گلگاه، بابل و فردیونکنار مهجویت کردند. والبته نقل است که طایفه نجار خیلی سالها پیش (تقریباً ۳۰۰ سال) از شهر کردکوی استان گلستان به اینجا مهاجرت کردند. این طایفه همانند دیگر طوابیف فیروزجایی انسانهای پاک، صادق، خوش قلب و با انصاف می‌باشند. و بر مهمانی که به خانه‌شان وارد شده، خیلی احترام قائل بوده و بهترین غذا را برایش آماده می‌کردند. حتی اگر وضع مالی خوبی نداشته‌اند، حرمت مهمان و آبروی خود را نزد مهمان حفظ می‌کنند. از ویژگی بارز این طایفه آن است که هیچگاه کینه به دل نمی‌گیرند و همیشه سخو طبع و اهل صفا و صمیمیت و برای خیر و صلاح دیگران قدم بر می‌دارند و مردم آزاری، در ذاتشان نمی‌باشد.

این طایفه فعلاً سه دسته‌اند؛ دسته اول که همان فامیلی نجار برایشان باقی ماند مثل مرحوم مشهدی پنجمعلی و مرحوم مشهدی نادعلی نجار که ساکن ویتله بودند که از شصت سال پیش از مرتع پرمینا به اینجا مهاجرت کردند که قبل از آن در پرمینا و ویتله و مدتی کمی هم در فصل تابستان در آیش فیروزجاه به علت کار کشاورزی زندگی می‌کردند.

دسته دوم که همان طایفه نجار بودند ولی به علت مرگ پدرشان در زمان صدور شناسنامه، فامیلی مادرشان گرگانی را انتخاب کردند مثل مرحوم حاج جانعلی گرگانی ساکن مرتع پرمینا که در اصل طایفه نجار می‌باشند.

دسته سوم از این طایفه که نسبت مادری با نجار دارند باز هم به علت مرگ پدرشان در زمان صدور شناسنامه، فامیلی مادرشان که نجار بوده را برگزیده‌اند و تعدادشان هم فعلاً از دو دسته بالا بیشتر است مثل مرحوم حاج شیخ غلامعلی نجار و مرحوم عبدالکریم و حاج شیخ ابوطالب نجار ساکن فیروزجاه و حاج کربلایی ملایدالله نجار ساکن ویتله که اینان نسبت مادری با دو دسته بالای طایفه نجار دارند (جدا اگانه بحث می‌شود). در ذیل مختصرآ نسب طایفه نجار ویتله چنین می‌آید:

عسکری نجار و دوفرزندش:

۱- فرزند اولش حسینعلی نجار (فرزنداش):

الف: مصطفی (در جوانی مرد)

ب: گرجی نجار: قنبر (در جوانی مرد) و جانعلی گرگانی (بدر علی، حسین و حسینعلی گرگانی)

ج: میرزا نجار (در جوانی مرد)

۲. فرزند دومش احمدعلی نجار (فرزندهاش):

الف: علی گل نجار (پدر نادعلی نجار)

ب: علیخان نجار (پدر پنجهعلی و جملعلی نجار)

لقب گرجی و گرگانی به سبب نسب مادری بعد از مرگ پدرشان به آنها داده شد در حالیکه پدرشان از طایفه نجار بود. البته امروزه عده‌ای از نوه‌های حاج جانعلی گرگانی (فرزندهان علی گرگانی) امثال نوروز علی به سبب فیروز جایی بودن لقب خویش را فیروز زاده ننمودند.

از بزرگان وریش سفیدان این طایفه که من به یاددارم می‌توان از مرحوم حاج جانعلی گرگانی (نجار) که مردی شجاع و اهل مشورت بوده و مشکلات محل را با کدخدا منشی حل کرد. از دیگر بزرگان این طایفه مرحوم مشهدی پنجهعلی نجار ساکن ویتله که او هم مردی خوش قلب، خوش اخلاق و شوخ طبع بوده و هیچگاه کینه به دل نمی‌گرفت و همین طور حساس به انجام امور عمومی و از دوستداران اهل بیت و ائمه معصومین بود. از بزرگان طایفه نجار که نسبت مادری با نجار ویتله داردند می‌توان مرحوم حاج شیخ غلامعلی نجار، ذاکر اهل بیت و از روحانیون خوش نام فیروز جاه ثابت و برادرشان مرحوم مشهدی عبدالکریم نجار پدر شهید علی نجار را نام برد... این طایفه فعلًا حدود ۲۵۰ الی ۳۰۰ نفر جمعیت دارد. از اینکه از همه بزرگان طایفه نام برد نشد عذرخواهی می‌کنم.

◇ نجار ساکن فیروز جاه ثابت ◇

گروهی از طایفه نجار ساکن در فیروز جاه ثابت، به نظر می‌رسد که تا حدودی با نجار ویتله از جهت حسب و نسب فرق داشته باشند. گفته‌های بزرگان این تیره حاکی از آن است که نجار فیروز جاه ثابت متعلق به طالب وملا قربان نامی هستند که در حدود چهارصد سال پیش (بنا به گفته کلی ملایدالله نجار) محتملاءز نور به این مکان مهاجرت نمودند. ولی قربان تنها فرزندش ملا محمد جان بود که دارای سه پسر (ملا محمد اسماعیل و ملا محمد صادق و ملا صفر علی) داشت و ملا محمد اسماعیل هم سه پسر (عباسعلی و شعبان و نعمتالله) داشت و ملا محمد صادق سه فرزند پسر (حاج شیخ غلامعلی، حاج کریم و حاج شیخ ابوطالب) داشت و ملا صفر علی هم سه پسر (یدالله، سیفالله و شیخ محمد ابراهیم) داشت. البته از نام فرزندان دختری فعلاً صرف نظر می‌کنیم تا دریک شجره‌نامه خانوادگی نوشته شود. اما اینکه چرا به اینها لقب نجار دادند تا حدودی مبهم است. ولی باز گفته‌ها حاکی از آن است که محتملاءز یکی از طایفه مادری آنها گرفته شده باشد. شهید این طایفه نیز علی نجار فیروز جائی فرزند مرحوم عبدالکریم می‌باشد که در سال ۱۳۶۵ در منطقه جنگی شلمچه به



درجه رفیع شهادت نایل آمد. از تحصیل کرده‌های طایفه نجار می‌توان دکتر محمد نجار فیروزجایی (برادر شهید علی نجار فیروزجایی) را نام برد. اما همیستگی و دلبستگی این دو تیره و طایفه نجار ویله و فیروزجاه با هم به اندازه است که تقریباً قابل جدا نیستند و ما هم در صدد جدا کردن آنها نیستیم. لذا دریک جا باهم آورده‌یم. از کبلى ملايد الله نجار به سبب ارائه مطالب تشکر می‌کنم.

تبرستان
www.tabarestan.info



◊ طایفه‌ی ورزی ◊

■ راوى : دبیر حمید رضا روح ورزی (متولد ۱۳۴۰)

از گفتگوی صمیمانه با دبیر روح ورزی چنین برداشت نمودم که یکی از طایفه‌های مشهور در بندپی ورزی هستند. علت نامگذاری آنها چند دلیل وجود دارد. گفته شده که آنها چون اهل بیلاق ورزنه هستند به اینها ورزی گفتند. ورزنه با گلوگاه حدود ۱۰۰ کیلومتر فاصله دارد که تقریباً همسایه لزیر، سوادکوه، غرب آمل و حاج شیخ موسی است که حدود ۲۳۰ متر از دریا ارتفاع دارد. سرچشمه آبی بسیار سودمند است با انواع گیاهان دارویی با ارزش. بعضی گویند ورزی شاید برگرفته از کلمه‌ی بزرگ باشد که به معنی کشاورزان و بزرگران است. چرا که آنها یکی از ماهرترین طایفه در گندم کاری، عدس، جوکاری و علوفه دام بودند علاوه بر این یکی از معدهود طایفه‌هایی هستند که در هنر خیاطی دوره گرد مهارت داشتند. به همین دلیل از هزار جریب تا ساری و سوادکوه ساکن شدند. آنها در نجاری و منبت مهارت داشتند. نجاری‌شی معروف از طایفه‌ی پیاده رویی گه در امامزاده عباس و امامزاده شیخ موسی را درست کرد. دریشلاق در روستای ناریوران (ناهارخوران و یا محل دادن آتش به مردم)، زوارده، کلاغر محله بندپی شرقی، بابل، ساری، نکا، جویبار پراکنده هستند. شهید ضیاوردی فرزند حاج حسین ضیا ورزی بعد از ۱۱ سال پیکر پاک او به وطنش برگشت و هم چنین بهزاد امیرزاده قاسمی فرزند علی محمد که هر دو در گلزار شهدان ناریوران دفن شده‌اند (شهید فیروزمندی که بیاد شد). ریش سفیدانی چون حاج غلام‌بیزدانی، استاد اشرف پیاده رویی (نجار)، غضنفر پیاده رویی، استاد روح ورزی، کبلی آقا ازایی، استاد شفیعی، علی خرقه‌پوش، استاد رستم تقی‌زاده (خیاط)، استاد عباس برازی، حاج عبدالله، حاج سعدالله امیرزاده قاسمی، قربان قصاب و علی آقا فتحی و... از بزرگان هستند. طایفه‌هایی چون پیاده رویی، آشتیانی، عباس نژاد، فروغی، و خرقه‌پوش و میرایی (روح ورزی، شفیعی، مهرورزی، مرایی، محرابی)، هاشم ورزی مهاجرانی از کاشان، طایفه ازایی، پیر (تقی‌زاده‌ها و ضیاوردی‌ها) و جرین کلا (نجف‌زاده، برازی، قاسم‌زاده...)، از طوائف کوچک و بزرگ کنار این طایفه، معروف هستند. بیشتر این تبارها هم اکنون لقب طایفه ورزی دارند.

فهرست منابع

- ۱- قرآن مجید
- ۲- نهج البلاغه
- ۳- تاریخ شفاهی نقل و قول از بزرگان بندپی (در داخل متن نام بزرگان به همراه تصویرشان آمده است).
- ۴- تاریخ ایران زمین، دکتر محمد جواد مشکور، اشرافی، چاپ چهارم، ۱۳۷۲
- ۵- ایران ویج. دکتر بهرام فره وشی. دانشگاه تهران. چاپ سوم، ۱۳۶۳
- ۶- آلاشت. هوشنگ کریم پور. وزارت فرهنگ و هنر. چاپ اول.
- ۷- تاریخ فلسفه در جهان اسلام. حنا الفاخوری و خلیل الجر. ترجمه‌ایتی. علمی فرهنگی. ۱۳۶۷
- ۸- تاریخ ادبیات عربی. حنا الفاخوری. ترجمه‌ایتی. توس. ۱۳۶۸
- ۹- لغت نامه دهخدا. علی اکبر دهخدا. چاپ موسسه دهخدا.
- ۱۰- مجله دانشکده علوم انسانی. تبریز. محمد باقر بهشتی. ۱۳۷۷
- ۱۱- فرهنگ پاشنگ. مصطفی پاشنگ. (در کتابخانه دانشگاه تربیت مدرس تهران)
- ۱۲- برگی از تاریخ. محمد عابدی. بابل. چاپ اول. ۱۳۸۹
- ۱۳- فرهنگ بومی مازندران بابل بندپی. دکتر رضا مهدی زاده آری. مبعث. چاپ اول. ۱۳۸۹
- ۱۴- گودرزی، حسین، مفاهیم بنیادی در مطالعات قومی، تهران، تمدن ایرانی، ۱۳۸۵ چاپ اول ص (۶۶)
- ۱۵- نهضت شعوبیه. دکتر حسینعلی ممتحن. امیرکبیر. چاپ دوم. ۱۳۷۰

تصاویر نام آوران بزرگ طواویف بندپی



میرزا فرج الله عمران پسور



میرزا علی آقا کاظمی



حاج علی بابا محمدی



حاج محمد فیروزی



حاج شیخ ابوالقاسم ملاتبری



حاج سیف الله امیری پاشا



مهندی اعظم قلی زاده پاشا



ملامیرزا جان قربانی زاده



رحمت طاهر نژاد بتیار



فرج الله عمران پوربرزاق عباسی علی آقا کاظمی



نامدار نادری (گاوزن)



حاج علی گدا حاجی زاده



حاج محمد حیدری



دکتر ابراهیم فیروزیان



حاج عبدالحسین فیروزیان



عیسی خان نایب



باباخان سلطان



حاج شیخ حسین زاهدی پاشا



حاج علی اکبر کیانی حاجی



حاج محمد آقا کریمی



سید عبدالله میرزا ابو



حاج علی گل مهرعلی تبار



حاج رزاق عبا سی



بیزان جانی خلیلی



مهرعلی رحمانی



محمد باقر مهدی زاده



حاج ملاعلی عابدی



کلی یعقوب محمدی



علی آقا سلطان نیاز آغا



حاج میران حاجی تبار



جمالی شعبانی



رنجمندی عرب تبار



اسماعیل ناصری (جهد)



سیزعلی کوچک تبار



حاج گل آقا گفرزاده آرزی



حاج حضرت گرگانی



رحمت الله طلایی



حاج شیخ حسین جامه‌مند رضا افرا بندپی



قنبیر کریمی



حاج شیخ ابوالمحمد نجفی



رحمت پهلوان محمدی



حاج علی ادبی



جاویدالاشرشید ذبیح الله عرب تبار هم زم نگارنده



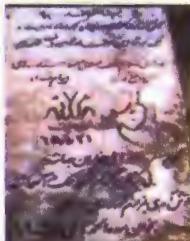
اویس شهید‌هدایت عابدی



شهید محمد میرزا صحدار



شهید سعید‌حجی قاسمیور



شهید گمنامیادش زنده باد



نوچوان شهید رضا احمدی



شهید دکتر شهراب داداش‌نیازشک



کامیار عباسقلی اواس



باور تیرندی بهلون نقی غلامعلی زاده باکر حاج باراجان مهرعلی تبار حاج علی رحمانی حاج رمضانعلی فتح تبار



پهلوان کاظم محمدی حاج شیخ غلامرضا امیری بابا اسماعیل پور بادر استاد نبی الله عابدی شکرانله قلی پور لندی



حاج شیخ مهدی احمدی حاج گنجعلی خلیلی استاد محمد علی خرمی علی محمدمهرعلی تبار حاج شعبان آقایی آرامی



اسدی آرامی حاج رستم گرگانی رشید نیاز آذری شیخ ملا علی فیروز جائیان مرحوم عباس کاظمی



حاج داداشعلی داداش نیاه علی طاهر نژاد بتبار آیت... اسماعیل صالحی عمران حاج شیخ یعقوب الهی



Haj Aqa Lutfi Novayi



شکارچی محمد موسوی



حاج حسین مهدی‌زاده طالش



پهلوان نامدار پیکانی



نامدار جانی خلیلی



Haj Mirza Ali Borjali (Kaboudbar)



حاج شیخ علی صالح گربوی



استاد تمور لاغری



جمال سلیمان تبار مقزی



فرج الله بک تبریزی (حمدی)



حاج مهدی قلی حاجی زاده



حاج رحمت کاردار



پهلوان الله وردی علی تبار



داداشقیلی میرزا جاهن زاده مقزی



جمال قلیزاده (طور، افغان)



کریم چجم (عسگری)



محمد تک تبار عباسی



حاج بخششلی عسگری



حاج سید آقا جان موسوی



حاج خاجان عموزاده آربی



آیت الله میرزا محمد احمدی



حاج رضا تیریندی



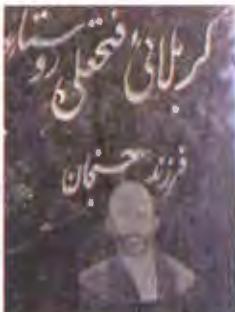
حاج



حاج رضا تیریندی



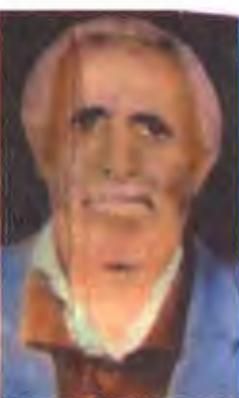
عباسعلی فیروز جایی



گربلایی فتحعلی روزتا (اگد که) حجت الاسلام سید جمال الدین موسوی

سید کبیلی آقا کوچک زاده (باکر)

حاج شیخ حسین تباری فیروز جایی



خاندانش تبرناز باکر سن ۱۰۳

بهورز فداکار محمد رضا شفیع تبار

داداشعلی داداش پور باکر



نگارنده کتاب و شاعر عیسی کیانی حاجی

فهرست مناظر بندپی



تلار نماد زندگی دامداری



آقامار(مقبره مادر حاج شیخ موسی)



تکیه مقری کلا (قدمت ۱۲۰ سال)



سخت کوشی زنان بندپی



خسته نشدم



آب گرم از رو در آری



بیلاق پیر کلوم بهار ۹۱



تیمجار



آقاچهار برار(برادر) خلیل کلا



نماد همکاری



مقبره ملایوسف بای کلا (قدمت بیش از ۴۰۰ سال در حال تخریب)



همه چیزیک جا!



سکوت جنگل! اکجا!



بدون شرح؟!



پرتاب نماد آوامش



قرق شکنی بندبی



ما سرِ جنگ نداریم! اما...



آبشار درازکش



سقا خانه بورا



جونگا شره. اسب خونی خرداد ۱۳۹۱



نمای قدیم سید عبدالله و
حاج شیخ موسی بندهی



زمین مادری مهربانا



ذوالجناح نماد اسب امام حسین (ع)



امام زاده حسن(ع)



تبرسالیدن



ازال (گاو آهن)



خانه‌ای ملک شاه



سید علی کیا سلطان (شاهکلا)



ترازوی تبری



بیلاق اسب خونی



نماض سخت گوشی مردم بندی (گلگاه)



همدای بهتر از همزبانی



نمای روستای دیوا (ملکشاه و عمرون)



کروکسو



تبرستان

زهرا علی تبار نمادی از زنان تلاشگریندی

www.tabarestan.info

اول و آخر با هم بودیم

روسی سفید و پیراهن قرمز
نماد مادران بندهای



تکیه زوارده (تاریخ بنا ۱۲۴۷ق)

برف نماد پاکی

چوته و سیله حساب



در و کل در

بیلاق نسل
(عکس از علی اصغر رستم نژادنشلی)

دازه (خار و گل کنارهم)





بیلاق فیل بند

سقا خانه شیاده



محل آرامش طایفه



بیلاق لمه



چشممه کجاستا



تلم دوی پلاره



دیوارم ترک گرفت!



بیلاق سنگل با پندپی



بیلاق دوزاغ بن

بیلاق سل بن



آخرین گاو نسل سنتی

بیلانق چلیا سر



کلوگاه بندپی (گلیا)



تیرستان یلاق گلیران بندپی



مقبره حاج شیخ موسی و سید عبدالله. بندپی زیریک گنبد



ايشل اوی پلاره‌مايلاق گلیران



پیلاق تنه



پیلاق کریوش



من همين جا راحتما



در چهارم آبان سال ۱۳۴۶ در حاشیه‌ی روستای سرسبز آری (آوس کله) از توابع بندپی شرقی در خانواده‌ی دامدار و کشاورز چشمم به درختان، طبیعت، سرسبزی، پرندگان، احشام و مردم باصفایش بازشد. برف، سرما، پاهای یخزده، چکمه پرآب، پیاده رفتن کنار رودخانه‌ی ازرو تا لفور و سجروتا آری، مستاجری و تنهایی، نان خشک و کیف کیسه‌ای کوچک را ازیاد نبردم. با اراده قوی، به لطف خداوند، محبت والدین و خرم من دانش معلمان خود، چشم دوختم و تحصیلاتم را به پایان بردم.

در سال ۱۳۶۹ از دانشگاه تهران، در سال ۱۳۷۴ دوره‌ی فوق لیسانسم را از دانشگاه تربیت مدرس و در سال ۱۳۸۷ دکترای تطبیقی را از دانشگاه تربیت مدرس تهران به پایان بردم و در این دوره‌ها، در بیشتر مراکز تربیت معلم و دانشگاه‌های استان مازندران ^{تدریس} نمودم. سر دیری مجله فردوس و رئیس انجمن علمی عربی استان را تجربه کردم. حاصل تلاش‌م را در چندین مقاله و کتاب از جمله، کتاب فرهنگ بومی مازندران بابل-بندپی، نگاشتم واخ خداوند عمری می‌خواهم تا کتاب پهلوانان نامی لوچو در بندپی و کتاب فریدون اسطوره بندپی را که در حال اتمام است را، نیز به پایان ببرم. به عنوان یک بچه رعیت رنج کشیده، خستگی را خسته کردم تا بدین جارسیدم و در اعتلای فرهنگ اسلامی و ملی و بومی خویش دریغ نخواهم کرد.

دکتر رضا مهدیزاده آری. عید سده دهم بهمن ۱۳۹۰